علامه فقیـد شیـعه آیت ... مجاهد مرحوم شیخ عبدالحسین امینی نجفی

ترجمه الغدیر

مترجم :

محمد ، شریف رازی

از انتشارات :
کتابخانه بزرگ اسلامی

بسم الله الرحمن الرحیم



۶۸
رأی و عقیده خلیفه در دو متعه
- متعه حج -

۱ ـ از ابی رجاء نقل شده که گوید : عمران بن حصین گفت آیه متعه نازل شده در کتاب خدا و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله امر فرمود ما را بآن سپس نازل نشد آیه ایکه نسخ کند آیه متعه حج را و نهی نکرد از آن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تا از دنیا رفت مردی برای خودش بعدا گفت آنچه میخواست . (1)

صورت دیگر برای مسلم :

ما متمتّع و کامیاب میشدیم ما و پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و در باره آن قران نازل نشد . مردی برای خودش آنچه میخواست گفت

(۱) صحیح مسلم ج ۱ ص ۴۷۴ ، و قرطبی نقل کرده آنرا باین لفظ در تفسیرش ج ۲ ص ۳۶۵ .

و در لفظ دیگری برای او : گفت : پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله متمتّع شد و ما هم با او متمتع شدیم ، و در عبارة چهارم او بدانکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله جمع کرد بین حج و عمره را پس نازل نشد در باره آن کتابی و ما را نهی از آن نکرد ۰ مردی آنچه میخواست برأی خودش گفت ۰

لفظ بخاری :

ما متمتع میشدیم در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و قران نازل شد ۰ مردی برأی خودش آنچه میخواست گفت ۰ (۱)

ودر لفظ دیگری برای او :

نازل شد آیه متعه در کتاب خدا پس ما آنرا بجا آوردیم با پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله و قران نازل نشد که آنرا تحریم کرده باشد و پیامبر هم تا از دنیا رفت نهی از آن نکرد ۰ مردی آنچه میخواست برأی خودش گفت ۰ (۲)

و در بعضی از نسخه های صحیح بخاریست ، که محمد یعنی بخاری گفت : میگویند که او عمر بود ۰ قسطلانی در ارشاد گوید چونکه او بود که از آن نهی میکرد ۰ و ابن کثیر آنرا در تفسیرش ج ۱ ص ۲۳۳ یاد کرده از بخاری ۰ پس گفت : این آنکسیستکه بخاری گفته او را که

---

(۱) صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۵۱ طبع سال ۱۲۵۲ م ۰

(۲) صحیح بخاری کتاب تفسیر سوره بقره ج ۷ ص ۲۴ طبع سنه ۱۲۲۷ ۰

تصریح کرده بآن که عمر بود که مردم را از حج تمتّع نهی میکرد .

و ابن حجر گوید : در فتح الباری ج ۴ ص ۳۳۹ و اسماعیلی آنرا از بخاری نقل کرده همینطور پس آن عمده حمیدی و بخاری بود که اشاره باین کرد بروایه حریری از مطرف و در آخرش گفت : مردی برأیش گفت آنچه میخواست ، یعنی عمر چنین بود در اصل که آنرا مسلم نقل کرده و ابن التین گوید : محتمل است که قصد کرده عمر یا عثمانرا . و کرمانی بعید دانسته و گفته مقصود از آن عثمانست و بهتر آنستکه تفسیر بعمر شود زیرا که او اول کسی بود که ازآن نهی کرد وکسانیکه بعد از او بودند او را در این پیروی کردند . پس در صحیح مسلم است : که پسر زبیر نهی از آن میکرد و ابن عباس امر بآن مینمود ، پس از جابر پرسیدند پس اشاره کرد که اوّل کسیکه نهی از آن کرد عمر بود .

و قسطلانی در ارشاد ج ۴ ص ۱۶۹ گوید : مردی برأی خودش آنچه خواست گفت ، و او عمر بن خطاب بود . نه عثمان بن عفان برای آنکه اول کسیکه نهی از آن کرد عمر بود پس کسانیکه بعد از او آمدند در این مطلب پیرو او بودند پس در صحیح مسلم تا آخر کلمهِ ابن حجر یاد شده است .

و نووی در شرح مسلم گوید : او عمر بن خطاب بود برای آنکه او اوّل کسی بود که نهی از متعه کرد پس کسیکه بعد از او بود از عثمان وغیر او در این مطلب پیرو او بودند .

لفظ دو شیخ :

ما متعه میکردیم با رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله و در باره آن قران نازل شده ، پس هر آینه گفت مردی برأی خودش آنچه

خواست . (سنن کبری ج ۵ ص ۲۰)

لفظ نسائی :

بدرستیکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله متعه حج نمود و ما هم باو متعه نمودیم . گوینده ای در آن برأی خودش گفت (تحریم کرد)

آنرا در سننش ج ۵ ص ۱۵۵ نقل کرده واحمد در مسندش ج ۴ ص ۴۳۶ نزدیك بلفظ مسلم کوتاه بدون ذیل آورده است .

و در لفظ اسماعیلی : ما با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله متعه کردیم و در آن قرآن نازل شد و پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله هم ما را منع نکرد .

۲ ـ از ابی موسی : نقل شده که او فتوا بمتعه میداد پس مردی باو گفت : آرام باش به برخی از فتوایت ، پس بدرستیکه تو نمیدانی امیر مؤمنین چه بوجود آورد در مناسك و آئین حج بعد تو تا آنکه او را دیدم و سئوال کردم از او ، پس عمر گفت : من میدانم که پیامبر و اصحابش متعه کردند در حج (از زنانشان کامیاب شدند) ولکن من کراهت داشتم که مردم باز نانشان در سایه درخت اراك عروسی و آمیزش کنند آنگاه حرکت کنند در حج در حالیکه از سرهایشان آب میچکد (یعنی آب غسل) .

مدارك کتاب :

مسلم در صحیح خود ج ۱ ص ۴۷۲ و ابن ماجه در سننش ج ۲ ص ۲۲۹ ، واحمد در مسندش ج ۱ ص ۵۰ و بیهقی در سننش ج ۵

ص ۲۰ و نسائی در سننش ج ۵ ص ۱۵۳ و در تیسیر الوصول ج ۱ ص ۲۸۸ ، و شرح موطاء زرقانی ج ۲ ص ۱۷۹ موجود است .

۳ـ از مطرف از عمران بن حصین نقل شده : گوید من براستی تو را حدیث میگویم بحدیثی در امروز که خدا تو را بآن سود دهد بعد از امروز ، بدانکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را گروهی از خاندانش در مدت ده سال عمره رفتند (و متعه نمودند در حج) پس آیه ای نازل نشد که آنرا نسخ و باطل کند و خود آنحضرت هم نهی نکرد از آن تا آنکه از دنیا رفت هرکسی بعد از او اظهار عقیده ای کرد آنطور که میخواست که نظر دهد .

و در لفظ دیگر مسلم : مردی اظهار عقیده کرد بنظر و رأی خودش آنطور که میخواست ، یعنی عمر . و در لفظ ابن ماجه : و نهی نکرد از آن رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و نسخ آنهم نازل نشد بعد از آن مردی برأی خودش آنچه میخواست بگوید ، گفت .

صحیح مسلم ج ۱ ص ۴۷۴ ، سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۲۲۹ مسند احمد ج ۴ ص ۴۳۴ ، سنن کبری ج ۴ ص ۳۴۴ ، فتح الباری ج ۳ ص ۳۳۸ .

صورت دیگر :

از مطرف گفت عمران بن حصین بمن گفت : من تو را حدیث گویم حدیثی که شاید خدا تو را بسبب آن سودی بخشد ، بدرستیکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله جمع کرد بین حج و عمره سپس نهی از آن نکرد تا از دنیا رفت و درباره آن آیه ای از قران نازل نشد که آنرا تحریم کند و این مسلّم بود برای من تا آنکه داغ شدم و سوختم پس ول

کردم سپس داغی را رها کردم پس دوباره برگشت .

و در لفظ دارمی : است که متعه در کتاب خدا حلالست پیامبر از آن نهی نکرد و آیه ای در باره منع آن نازل نشد ، مردی برأی خودش آنچه میخواست گفت . صحیح مسلم ج ۱ ص ۴۷۴ ، سنن دارمی ج ۲ ص ۳۵ .

صورت سوم :

از مطرف گوید : عمران بن حصین فرستاد بسوی من در بیماریکه در آن از دنیا رفت ، پس بمن گفت من بتو حدیث میگویم با حادیثی که شاید خداوند بسبب آنها بعد از من بتو نفعی بخشد پس اگر زنده ماندم آنرا بر من کتمان کن و اگر مردم پس اگر خواستی آنرا بازگو کن که آن بر من مسلّم است . و بدان که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله جمع کرد بین حج و عمره را پس در باره آن کتاب خدا نازل شد و پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله از آن نهی نکرد ، مردی در آن آنچه میخواست برأی خودش گفت .

صحیح مسلم ج ۱ ص ۴۷۴ ، مسند احمد ج ۴ ص ۴۲۸ ، سنن نسائی ج ۵ ص ۱۴۹ .

۴ ـ از محمد بن عبد الله بن نوفل گفت : شنیدم سالیکه معاویه حج کرد سئوال میکرد سعد بن مالك را چه میگوئی تمتّع عمره را بحج گفت : خوب نیکوئی است ، پس گفت : عمر بود که منع میکرد از آن پس تو از عمر بهتری ، گفت : عمر بهتر از من بود ولی پیأمبر صلّی اللّه علیه و آله تمتع بحج نمود و او بهتر از عمر بود .

(سنن دارمی ج ۲ ص ۳۵)

۵ ـ از محمد بن عبد الله روایت شده : که شنید سعد بن ابی وقاص و ضحاك بن قیس در سالیکه معاویة بن ابی سفیان حج کرد آنها گفتگو درباره تمتّع عمر بحج میکردند پس ضحاك گفت : این کار را نمیکند کسی مگر آنکه نادان باشد امر خدای تعالی را پس سعد گفت چه اندازه بد گفتی ای پسر برادرم ، ضحاك گفت : پس بدرستیکه عمر بن خطاب نهی از این کرد . سعد گفت : رسول خدا صلّی الله علیه و آله این کار را کرد و ما هم با آنحضرت تمتّع بحج نمودیم .

مدارك این حدیث :

موطأ مالك ج ۱ ص ۱۴۸ ، کتاب ام شافعی ج ۷ ص ۱۹۹ سنن نسائی ج ۵ ص ۵۲ ، صحیح ترمذی ج ۱ ص ۱۵۷ ، پس گفت : این حدیثی صحیح است احکام القرآن جصاص ج ۱ ص ۳۳۵ ، سنن بیهقی ج ۵ ص ۱۷ ، تفسیر قرطبی ج ۲ ص ۳۶۵ و گفت : این حدیث صحیح است . زاد المعاد ابن قیتم ج ۱ ص ۸۴ و یاد نموده صحیح دانستن ترمذی آنرا ، مواهب اللدینه قسطلانی ، شرح مواهب زرقانی ج ۸ ص ۱۵۳ .

۶ ـ از سالم روایت شده که گفت : من نشسته بودم با پسر عمر در مسجد که مردی از اهل شام آمد . پس از او پرسید از تمتّع عمره را بحج ، پس پسر عمر گفت : خوب زیباست . گفت : پدرت بود که از آن نهی میکرد ، پس گفت : وای بر تو اگر بابای من از آن نهی میکرد اما رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آنرا مینمود و بآن امر میفرمود ، آیا بگفته پدرم عمل کنم یا بفرمان پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله بلند شو

برو از پیش من . (۱)

صورت دیگر :

از عبد الله بن عمر از متعه حج پرسیدند گفت آن حلال است پس سئوال کننده باو گفت : براستیکه پدرت از آن نهی کرد ، پس گفت آیا دیدی اگر پدرم نهی کرد از آن و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آنرا بجا آورد آیا فرمان پدرم را پیروی شود یا فرمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ، پس آنمرد گفت : بلکه فرمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ، پس گفت هر آینه حقیقةً که پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله آنرا بجای آورد .



صورت سوم :

سالم گوید : از پسر عمر از متعه حج پرسیده شد پس امر بآن نمود پس باو گفته شد : که تو مخالفت میکنی با پدرت ، گفت : که پدرم نگفت آنچه را که شما میگوئید ، جز این نیست که گفت ، عمره را از حج جدا کنید یعنی که عمره در ماه های حج تمام نمیشود مگر به قربانی و پیشی کشی برای خانه خدا ، و قصد کرد که خانه خدا در غیر ماه های حج زیارت شود ، پس شما آنرا حرام قرار دادید و مردم را بر آن شکنجه و عقوبت کردید و حال آنکه خدای عزوجل آنرا حلال و رسول خدا صلّی الله علیه و آله عمل بآن نموده بود ، گفت : پس وقتی بر او اصرار کردند گفت : آیا پس کتاب خدای عزوجل شایسته تر است

---

(۱) تفسیر قرطبی ج ۱ ص ۳۶۵ نقل از دار قطنی .

پیروی شود یا عمر . (سنن کبری ج ۵ ص ۲۱)

صورت چهارم :

سالم گوید : عبد الله بن عمر بود که فتوا میداد بآنچه که خدای عزوجل نازل فرموده بود از رخصت در تمتع و رسول خدا صلّی الله علیه و آله آنرا سنّت قرار داده بود ، پس بعضی از مردم به عبد الله بن عمر گفتند چگونه مخالفت میکنی پدرت را درحالیکه نهی از این کرده بود پس عبد الله بایشان گفت : وای بر شما : آیا از خدا نمیترسید ، اگر دیدید که عمر ... نهی از این میکرد خیری میخواست در آن و در آن تمام عمره را میخواست پس چرا شما حرام میکنید و حال آنکه خدا آن را حلال و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بآن عمل نموده بود . آیا پس رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سزاوارتر است که سنتش پیروی و عمل شود یا عمر ... بدرستیکه عمر نگفت این را برای تو : که عمره در ماه های حج حرام است ولکن او گفت : که تمام ترین عمره آنستکه آنرا از ماه های حج جدا کنید .

۷ ـ از سعید بن جبیر از ابن عباس گفت : رسول خدا صلّی الله علیه و آله متعه حج کرد ، پس عروه گفت : ابوبکر و عمر نهی از متعه کردند ، پس ابن عباس گفت : چه میگوید عریّه (یعنی عروه) گفت میگوید ابوبکر و عمر نهی از متعه کردند ، پس ابن عباس گفت : میبینم ایشانرا که بزودی هلاك میشوند ، میگویم رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود و میگویند ، ابوبکر و عمر گفتند (۱)

---

(۱) مسند احمد ج ۱ ص ۳۳۷ ، کتاب مختصر العلم ابی عمر ←

۸ ـ احمد در مسندش ج ۱ ص ۴۹ ، از ابی موسی : نقل کرده که عمر ۰۰۰ گفت : آن سنّت رسول خدا بود یعنی متعه ولکن من ترسیدم که مردم با زنها عروسی کنند زیر سایه درخت اراك پس از آن بروند با آنها بحج ۰

۹ ـ از ابن عباس نقل شده که او گفت بکسیکه معارضه میکرد او را در متعه حج بابی بکر و عمر ، نزدیك است که بر شما سنگی از آسمان فرود آید : میگویم : رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمود و میگوئید : ابوبکر و عمر گفت (زاد المعاد ابن قیم ج ۱ ص ۲۱۵ و حاشیه شرح المواهب ج ۲ ص ۳۲۸)

۱۰ ـ از حسن روایت شده که عمر خواست نهی از متعه حج کند پس اُبی : باو گفت : این کار برای تو نیست چونکه ما با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله تمتّع نمودیم و ما را از این نهی نکرد پس عمر از آن دست کشید ، و خواست که نهی از حلّه های رنگی کند چونکه با ادرار رنگ میشد پس اُبی (بن کعب) باو گفت این کار هم برای تو نیست زیرا که آنها را پیامبر صلّی اللّه علیه و آله پوشید و ما هم در عهد آن حضرت پوشیدیم ۰

احمد امام حنبلی ها در مسندش ج ۵ ص ۱۴۳ نقل کرده و هیثمی در مجمع الزوائد ج ۳ ص ۲۴۶ یادکرده آنرا بنقل از احمد و گفته راویان آن مردان صحیح هستند ، و سیوطی در جمع الجوامع چنانچه در ترتیب آن ج ۳ ص ۳۲ بنقل از احمد یادکرده و در الدّر

← ص ۲۲۶ ، تذکره الحفاظ ذهبی ج ۳ ص ۵۳ زاد المعاد ابن قیّم ج ۱ ص ۲۱۹ ۰

المنثور ج ۱ ص ۲۱۶ بنقل از مسند ابن راهویه و احمد نقل کرده ۰

ولفظ آن اینست :

که عمر بن خطاب خواست که نهی از متعه حج کند پس ابّی بن کعب برخاست و گفت این کار بر تو نیست چونکه کتاب خدا بآن نازل شده و ما با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله عمره نمودیم پس عمر پائین آمد (از منبر)

ابن قیم جوزّیه در زاد المعاد ج ۱ ص ۲۲۰ ، از طریق علی بن عبد العزیز بغوی یاد کرده و لفظ او اینست ۰

بدرستیکه عمر خواست که مال کعبه را بردارد و گفت کعبه توانگر و بینیاز از این مالست و خواست که اهل یمن را نهی کند از اینکه با ادرار رنگ نکنند ، و خواست که از متعه حج نهی کند ، پس ابّی بن کعب گفت : که دیده بود رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و اصحابش این مال راوباآنکه برای آنحضرت واصحابش نیازی بآن مال بود موآنرانگرفته ؤ تو هم آنرا نگیر و بودند رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و اصحابش که میپوشیدند لباس یمانی را و نهی از آن نکردند و دانسته بودند که آنها را با بول و ادرار رنگ میکنند ، و ما با رسول خدا صلّی اللـه علیه و آلـه متعه میکردیم در حج پس پیامبر نهی از آن نکرد و خدای تعالی هم درباره آن نهیی نازل نکرد ۰

۱۱ ــ بخاری در صحیح خود از ابی جمره نصر بن عمران نقل کرده گوید : سئوال کردم ابن عباس ۰۰۰ را از متعه پس مرا امر بآن نمود و سئوال کردم او را از هدی و پیشکشی برای کعبه پس گفت در متعه حج ، یك کره شتر یا گاو یا گوسنفند یا شرکت در خونی ۰

گفت : و مثل آنکه بعضی از مردم کراهت داشتند آنرا پس خوابیدم و در خواب دیدم مثل اینکه انسانی فریاد میکند حج مبرور و متعه متقبّله ، پس آمدم نزد ابن عباس که خدا از هر دو راضی باشد پس خوابم را بازگو گردم پس گفت الله اکبر ، سنّت و آئین ابوالقاسم صلّی اللّه علیه و آله است . (۱)

قسطلانی در ارشاد الساری ج ۳ ص ۲۰۴ گوید : (و مثل آنکه بعضی از مردم کراهت داشتند آنرا) یعنی مثل عمر بن خطاب و عثمان بن عفان و غیر آن دو نفر از کسانیکه نقل خلاف در این مسئله نموده اند .

۱۲ ـ از ابن سیرین : نقل شده که از او سئوال از متعه عمره بحج شد گفت : آنرا عمر بن خطاب و عثمان بن عفان مکروه داشتند ، پس اگر علمی باشد آن دو از من اعلم و داناترند و اگر رأی، وعقیده باشد پس رأی آنها از من بالاتر است ، ابوعمر آنرا در جامع بیان العلم ج ۲ ص ۳۱ و در مختصر آن ص ۱۱۱ نقل کرده است .

۱۳ ـ از اسود بن یزید نقل شده که گفت : در آن بین که من در عصر عرفه با عمر بن الخطاب در عرفه ایستاده بودم ناگاه دیدم مردی را که موی فرفری داشت و از او بوی خوشی میآمد ، پس عمر باو گفت آیا تو محرم هستی ، گفت بلی . پس عمر گفت : نیست هیئت تو و وضع تو بوضع محرم ، جز این نیست که محرم ژولیده مو و خاك آلود و بد بو است ، گفت من متمتّع آمدم و با من همسر منست و البتّه امروز محرم

(۱) صحیح بخاری ج ۳ ص ۱۱۴ کتاب حج باب فمن تمتع بالعمره الی الحج و سیوطی آنرا در الدر المنثور ج ص ۲۱۷ بنقل از بخاری و مسلم یاد کرده .

شدم ، پس عمر در این موقع گفت : متمتّع نشوید در این ایّام زیرا که اگر من رخصت و اجازه دهم در متعه و کامیابی ایشان از همسرانشان هر آینه عروسی کنند با زنانشان در سایه درخت بید سپس حرکت کنند با آنها برای حج ۰

ابو حنیفه نقل کرده آنرا چنانچه در زاد المعاد ابن قیّم است ج ۱ ص ۲۲۰ ، پس گفت : ابن حزم گوید : و چه عیبی داشت این و چه خوبست این کار و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله طواف کرد و آمیزش کرد با همسرانش سپس صبح کرد در حالیکه محرم بود و خلافی نیست در اینکه جماع و آمیزش پیش از احرام بچشم بر هم زدنی جایز است ۰ و اللّه اعلم ۰

م ـ ابو یوسف قاضی در کتاب الآثار ص ۹۷ روایت کرده از ابو حنیفه از حماد از ابراهیم از عمر بن خطاب که او در آن بین که در عرفات ایستاده بود ناگاه مردیرا دید که از سرش طیب و چیز خوش بوئی میچکد ، پس عمر باو گفت آیا محرم نیستی وای بر تو پس گفت : آری ای امیر المومنین گفت : چرا میبینم تو را که از سرت طیب و عطر میچکد و حال آنکه محرم ژولیده موی و خاك آلود است ، گفت من تهلیل و تلبیه گفتم برای عمره مفرده و وارد مکّه شدم و بامن عیالم بود پس از عمره ام فارغ شدم تا آنکه عصر روز ترویه شد تهلیل و تلبیه برای حج گفتم : گفت پس عمر دید : که دیروز از زنش و عطر متمتع و کامیاب شده ، پس عمر در این موقع نهی از متعه کرد و گفت : بخدا قسم که خیال میکنید آزاد بگذارم بین شما و متعه را شما با زنانتان زیر درخت بید عرفه با آنها آمیزش و جماع کنید سپس بروید بقصد حج ۰

۱۴ ـ از ابن عباس نقل شده که گفت : شنیدم عمر میگفت : قسم

بخدا که من شما را نهی میکنم از متعه و حال آنکه آن در کتاب خدا موجود و رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله هم بجا آورد یعنی عمره در حج را نسائی آنرا در سننش ج ۵ ص ۱۵۲ نقل کرده است ۰

۱۵ ـ از عبد الله بن عمر نقل شده که گفت : بدرستیکه عمر بن خطاب گفت : فاصله بیاندازید بین حج و عمره خودتان چونکه این تمامتر است برای حج یکی از شما ، و تمام کند عمره خود را که معتمر و عمره کننده باشد در غیر ماه های حج ۰

مدارك این بدعت :

موطاء مالك ج ۱ ص ۲۵۲ ، سنن بیهقی ج ۵ ص ۵ ، تیسیر الوصول ج ۱ ص ۲۷۹ ۰ م ـ ز آنرا ابن ابی شبیه نقل کرده چنانچه در الدّر المنثور ج ۱ ص ۳۲۸ موجود است و لفظ آن اینست :

عمر گفت : فاصله بیاندازید بین حج و عمره خودتان ، قرار دهید حج را در ماه های حج و عمره را قرار دهید در غیر ماه های حج که تمامتر است برای حج و عمره شما ۰

۱۶ ـ از سعید بن مسیب نقل شده : که گفت : بدرستیکه عمر بن خطاب نهی کرد از متعه در ماه های حج و گفت : من آنرا بجا آوردم با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ولی من نهی میکنم از آن و این برای آنستکه یکی از شما میآید از افقی از آفاق (از شهری از شهرها) ژولیده مو و خسته عمره گذار در ماه های حج و جز این نیست که ژولیده گی و خستگی و تلبیه او در عمره اوست آنگاه وارد میشود پس طواف خانه میکند و محل میشود و لباس میپوشد و خود را خوشبو میکند و بر اهل و همسرش واقع میشود یعنی آمیزش میکند اگر با او باشد تا

آنکه روز ترویه میشود شروع به حج میکند و بسوی منی بیرون میرود ·

تلبیه برای حج میگوید درحالیکه نه ژولیدگی در اوست و نه خستگی و نه تلبیه ای مگر یکروز و حال آنکه حج افضل از عمره است ·

اگر ما آزاد گذاریم بین ایشان و بین متعه هر آینه در زیر درخت اراك و بید دست بگردن آنان میکنند با آنکه اهل خانه خدا برایشان نه گوسفندیست که شیر دهد و نه زراعتی که حاصل دهد و فقط بهار ایشان در کسانی است وارد برایشان میشود ·

سیوطی آنرا در جمع الجوامع یادکرده چنانچه در ترتیب آن کنز الاعمال ج ۳ ص ۲۳ نقل از حل حم ج م ن ق کرده است ·

م ۱۷ – قاضی ابو یوسف در کتاب الاثار ص ۹۹ از ابو حنیفه عن حماد از ابراهیم نقل کرده گوید : جز این نیست که عمر نهی از افراد یعنی افراد متعه کرده فامّا قران پس نهی نکرده است ·

٦٩
متعه نساء

۱ – از جابر بن عبد الله گوید : ما بودیم که متعه میکردیم با یك مشت خرما و آرد درعهد وایّام رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و ابوبکر تا آنکه پس از آن عمر نهی کرد در کار عمرو بن حریث ·

صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۹۵ ، جامع الاصول ابن اثیر ، تیسیر الوصول ابن دبیع ج ۴ ص ۲۶۲ ، زاد المعاد ابن قیم ج ۱ ص ۴۴۴ فتح الباری ابن حجر ج ۹ ص ۱۴۱ ، کنز العمال ج ۸ ص ۲۹۴ ·

۲ – از عروه بن زبیر : بدرستیکه خوله دختر حکیم وارد برعمر

بن خطاب شد پس گفت که ربیع بن امیّه استمتاع کرد و کامیاب شد از زن بزا و زاینده ای پس از او آبستن شد پس عمر بیرون رفت درحالیکه عبایش را میکشید از ناراحتی ، پس گفت : این متعه است و اگر من جلوتر درباره آن رأی داده بودم هرآینه او را سنگسار میکردم .

سندهای آن صحیح وراویانش تمامی مورد اعتماد مالك آنراد رموطأ ج ۲ ص ۳۰ نقل کرده و شافعی درکتاب ام ج ۷ ص ۲۱۹ و بیهقی در سنن کبری ج ۷ ص ۲۰۶ آورده است .

۳ ـ از حکم گوید : علی رضوان الله علیه فرمود : اگر اینکه عمر ... نهی از متعه نکرده بود زنا نمیکرد مگر شقی و بدبخت .

صورت دیگر :

از حکم : پرسیدند از این آیه ، آیه متعه نساء ، آیا منسوخه است گفت نه وعلی علیه السلام فرمود : اگر اینکه عمر نهی از متعه نکرده بود زنا نمیکرد مگر شقی جنایتکار .

مدارك این

تفسیر طبری ج ۵ ص ۹ باسندهای صحیح ، تفسیر ثعلبی ، تفسیر رازی ج ۳ ص ۲۰۰ ، تفسیر ابی حیّان ج ۳ ص ۲۱۸ ، تفسیر نیشابوری ، الدرالمنثور ج ۲ ص ۱۴۰ بچندین طریق .

۴ ـ از ابی جریح از عطاء گوید شنیدم ابن عباس میگفت خدا رحم کند برعمر متعه نبود مگر رحمتی از خدا که بآن ترحّم نموده بود بر امّت محمّد و اگرعمر آنرا نهی نکرده بود هرآینه محتاج بزنا نمیشد مگر اندکی از مردم (پست بدبخت)

مدارك این :

احکام القران جصاص ج ۲ ص۱۷۹ ، بدایه المجتهد ابن رشد ج ۲ ص۵۸ النهایه ابن اثیر ج ۲ ص۲۴۹ ، غریبین هروی ، فائق زمخشری ج ۱ ص۳۳۱ تفسیر قرطبی ج ۵ ص۱۳۰ و در آن عوض الا شقی :الا شفی مگر بد بخت و همینطور در تفسیر سیوطی ج ۲ص ۱۴۰ از طریق د ر حافظ عبد الرزاق و ابن المنذ ر ازعطاء لسان الغرب ابن منظور ج ۱۹ ص۱۶۶ ، تاج العروس ج ۱۰ ص۲۰۰ و از اوّل حدیث حذف کرد ه رحم الله عمر ، و زیاد کرد او وابن منظور ازعطاء گفت: قسم بخدا مثل اینکه من میشنوم قول او را الا شقی مگر بد بخت ٠

۵ ــ حافظ عبد الرزاق د ر تصنیف خود از ابن جریح نقل کرد ه گوید خبر د اد مرا ابو الزبیر از جابر گفت : عمر و بن حریث وارد کوفه شد پس متعه کرد کنیزیرا و آمد با آن نزد عمر د رحالیکه آن آبستن بود پس از او پرسید و او اعتراف کرد گفت : پس این د ر وقتی بود که عمر از آن نهی کرد ه بود (فتح الباری ج ۹ ص۱۴۱)

۶ ــ حافظ ابن ابی شیبه از نافع نقل کرد ه : که از پسر عمر از متعه پرسید ند پس گفت حرام است پس باو گفتند : که ابن عباس فتوا بحلال بود ن آن مید هد گفت پس چرا زمان عمر لبش را حرکت ند اد و سخنی د ر این باره نگفت ٠

الدّ ر المنثور ج ۲ ص۱۴۰ ، جمع الجموامع نقل از ابن جریر

۷ ــ طبری از جابر نقل کرد ه که گفت : مرد م بود ند که متمتع و کامیاب از زنان میشد ند (به صیغه کرد ن آنها) تا آنکه عمر بن الخطاب نهی کرد ایشانرا ٠

۸ ـ از سلیمان بن یسار از ام عبد الله دختر ابی خثیمه نقل شده که مردی از شام آمد و وارد بر او شد پس گفت که عزوبت سخت فشار آورده بر من پس یکزن برایم بیاور تا از او متمتع و کامیاب شوم (به صیغه کردن آن)

گفت پس او را بر زنی هدایت و راهنمائی کردم پس با او ازدواج کرد و چند نفر از مردان عادل را بر این زناشوئی شاهد گرفت، پس آنچه خدا مقدّر کرده و خواسته بود که بماند ماند سپس بیرون رفت پس عمر بن خطاب از این قضّیه با خبر شد و فرستاد بسوی من و پرسید آیا این قصّه که بمن رسیده راست است گفتم : آری ، گفت : پس هرگاه آمد مرا خبر کن .

پس چون مردی آمد من عمر را خبر کردم پس فرستاد عقب او و گفت : چه موجب شد براینکه تو این کار را کردی ، گفت : من در زمان رسول خدا صلّی الله علیه وآله بودم و کردم و آنحضرت ما را نهی نکرد تا آنکه خدا او را برد ، پس از آن با ابی بکر بودیم او هم ما را منع نکرد تا از دنیا رفت ، آنگاه با تو پس نرسید بما درباره آن نهی و منعی ، پس عمر گفت : اما قسم بآنکسیکه جانم در دست او ست اگر پیش تر مطلّع از نهی من شده بودی هر آینه تو را سنگسار میکردم بیان کنید تا آنکه زناشوئی از زنا کردن شناخته شود .

(کنز العمال ج ۸ ص ۲۹۴ ، از طریق طبری)

۹ ـ حافظ عبد الرزاق و حافظ ابو داود در پاسخ خود و ابن جریر طبری از علی امیر المومنین علیه السلام نقل کرده اند که فرمود : اگر سبقت نگرفته بود رأی عمر بن خطاب هر آینه امر میکردم به متعه و صیغه گرفتن پس از آن زنا نمیکرد مگر بد بخت جنایتکار . (کنز العمال

ج ۸ ص ۲۹۴)

۱۰ ـ عطاء گوید : جابر بن عبد الله وارد شد در حالیکه از عمره آمده بود پس ما آمدیم نزد او در منزلش پس مردم سئوال کردند او را از چیزهائی سپس متعه را یاد کردند ، پس گفت : ما در زمان رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و ابوبکر و عمر متعه میکردیم ، و در عبارت احمد : تا آنکه در آخر خلافت عمر شد ...

صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۹۵ در باب نکاح متعه ، مسند احمد ج ۳ ص ۳۸۰ ، و یادکرده آنرا فخرالدین ابو محمد زیلعی در تبیان الحقایق شرح کنز الدقایق و لفظ آن : ما متعه و صیغه میکردیم در زمان پیامبر خدا و ابوبکر و نیمی از خلافت عمر سپس نهی کرد مردم را از آن .

۱۱ ـ از عمران بن حصین گفت : نازل شد آیه متعه (صیغه) در کتاب خدای تعالی و بعد از آن آیه ای نیامد که آنرا نسخ و باطل کند پس پیامبر خدا صلّی اللّه علیه و آله فرمان داد ما را به متعه کردن و ما با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله بودیم و صیغه میکردیم و او از دنیا رفت و ما را نهی از آن نکرد ، بعد از آن مردی روی هوای خودش آنچه خواست گفت . (۱)

مفسرین یادکرده اند : در نزد قول خدای تعالی : " فما استمتعتم به منهنّ فآتوهنّ اجورهنّ فریضه " (۲) پس آنچه را که کامیاب بآن شدید از زنان پس مزد و مهر آنرا بعنوان وجوب بدهید در بیان

---

(۱) مصادر این حدیث در صفحه ۸ گذشت .

(۲) سوره نساء آیه ۲۴ .

دلیل کسیکه متعه نکاح وعقد موقّت را جایز میداند ، و برخی از ایشان در مقام اثبات نسبت جواز بعمران بن حصین یاد نموده اند ۰

تفسیر ثعلبی ، تفسیر فخر رازی ج ۳ ص ۲۰۰ و ۲۰۲ ، تفسیر ابی حیّان ج ۳ ص ۲۱۸ ، تفسیر نیشابوری ۰

۱۲ ــ از نافع از عبد الله بن عمر روایت شده : که از او پرسیدند از صیغه کردن زنها ، پس گفت حرام است امّا محققا اگر عمر بن خطاب کسی را در صیغه گرفتن میگرفت هر آینه او را سنگباران میکرد ۰ (۱)

۱۳ ــ عمر ۰۰۰ بود که میگفت : قسم بخدا نیاورند مردی را نزد من که متعه را روا و جایز بداند مگر آنکه او را سنگسار کنم ۰ (۲)

۱۴ ــ از ابی سعید خدری و جابر بن عبد الله انصاری گفتند ما تا نیمی از خلافت عمر صیغه میکردیم تا آنکه عمر مردم را منع کرد از آن در کار عمرو بن حریث ۰ (۳)

م ــ و ابن رشد آنرا نقل کرده در بدایه المجتهد ج ۳ ص ۵۸ از جابر بلفظ : اینکه ما صیغه میکردیم در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و ابی بکر و نیمی از خلافت عمر سپس عمر مردم را نهی کرد از آن ۰

۱۵ ــ از ایّوب روایت شده که عروه بابن عباس گفت : آیا از خدا نمیترسی که رخصت و اجازه میدهی در متعه ، پس ابن عباس

---

(۱) سنن کبری بیهقی ج ۷ ص ۲۰۶ ۰

(۲) سبط بن جوزی آنرا در مرآه الزمان یادکرده ۰

(۳) عمده القاری عینی ج ۸ ص ۳۱۰ ۰

گفت ای عریه برو از ماد رت به پرس ، پس عروه گفت اما ابوبکر و عمـــر صیغه و متعه نکرد ند ، پس ابن عباس گفت بخدا قسم نمیبینم شمـــا را که د ست از نـهی و منعتان برد ارید تا آنکه خد اوند شما راعذاب کنـد ما شما را از پیامبر صلّی اللّه علیه و آله حد یث میگوئیم و شما مـــا را از ابوبکر و عمر خبر مید هید ٠

حواله د اد ن ابن عباس فصل د اوری را بر ماد رعروه بن زبیـــر اسماء د ختر ابوبکر برای این بود که زبیر او را صیغه کرد ه بود و او عبد الله بن زبیر را برای او زائید ه بود ٠

راغب د ر کتاب محاضرات ج ۲ ص ۹۴ گوید عبد الله بن زبیـــر سرزنش و ملامت کرد عبد الله بن عباس را بحلال د انستن صیغه پـس ابن عباس باو گفت برو از ماد رت به پرس چگونه منقل بخور و آتـــش روشن شد بین او و بین پد رت زبیر، پس او را سئوال کرد ، پس گفت من تو را نزائید م مگر د ر صیغه بود ن بپد رت ٠

و ابن عباس گفت اوّل منقلیکه روشن شد د ر متعه منقل آل زبیر بود ٠

مسلم د ر صحیح خود ج ۱ ص ۳۵۴ ، از مسلم القری نقل کـرد ه که گفت : پرسید م از ابن عباس از متعه حج پس رخصت د اد د ر آن و بود ابن زبیر که نـهی از آن میکرد ، پس ابن عباس گفت : ایـن ماد ر پسر زبیر است که حد یث میکند که رسول خد ا صلّی الله علیه و آلــه د ر آن رخصت د اد پس بروید بر او وارد شوید و از او به پرسید ،گـوید : پس ما داخل بر او شد یم پس برخورد کرد یم بزن چاق کور ، پس گفت رسول خد ا صلّی اللّه علیه و آله رخصت د ر آن د اد ٠

مسلم باین عبارت آنرا از د و طریق نقل کرد ه سپس گفته : پس

امّا عبد الرحمن در حدیث او (متعه) است و نگفته (متعه حج) و امّا ابن جعفر پس گفت : شعبه گوید : مسلم (یعنی القری) گوید نمیدانم منظورش متعه حج بود یا متعه زنان ۰

و متعه اگر چه اطلاق شده در لفظ عبد الرحمن و نمیداند مسلم کدام یك از دو متعه است آن امّا ابو داود طیالسی نقل کرده در مسندش ص ۲۲۷ ، از مسلم القری که گفت : ما وارد شدیم بر اسماء دختر ابی بکر پس از او پرسیدیم از متعه و صیغه کردن زنها ، پس گفت این کار را ما در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و اله کردیم ۰

بلی در آنچه که احمد در مسندش ج ۶ ص ۳۴۸ نقل کرده (متعه حج) است ، روایت کرده آنرا از طریق شعبه و شنیده بوده حکایت آنرا از مسلم مردّد بودن او را و شاید بعد از این آنرا مقیّد کرده به (نمیدانم که صیغه مقصودش بوده یا متعه حج) برای حفظ کردن بزرگواری پسر زبیر و مخفی ماندن بر خوانندہ که آن (مدّعی خلافت) فرزند صیغه بوده است ۰

م ــ ۱۶ ــ ابن کلبی نقل کرده که سلمة بن امیة بن خلف جمی کامیاب شد از سلمی کنیز حکیم بن امیه بن اوقص اسلمی (یعنی او را صیغه کرد) پس برای او فرزندی زائید پس سلمه او را انکار کرد پس بگوش عمر رسید ۰ پس متعه و صیغه را نهی کرد ۰، و نیز روایت شده که سلمه استمتاع کرد کامجوئی کرد بزنی (بصیغه کردن او) پس این خبر بعمر رسید پس او را تهدید کرد ۰

(اصابه ج ۲ ص ۶۳)

متعتان
متعه حج و متعه زنان

۱ ـ از ابی نضره روایت شده گوید : که من نزد جابر بن عبدالله بودم پس شخصی پیش او آمد و گفت : ابن عباس و ابن زبیر اختلاف دارند در متعه ، پس جابر گفت ما هر دو را انجام دادیم با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله سپس عمر ما را از آن دو نهی کرد پس ما تکرار نکردیم آنرا . (۱)

صورت دیگر :

از ابی نضره از جابر رضی اللّه عنه گفت ، گفتم : ابن زبیر نهی میکند از متعه و ابن عباس امر میکند بآن گفت بر دست منست جریان حدیث ما متمتّع میشدیم و متعه میکردیم با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و با ابوبکر ، پس چون عمر خلیفه شد مردم را خطاب کرد و گفت : براستیکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله این رسولست و براستیکه قرآن این قرانست و براستیکه آن دو متعه بودند برعهد رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و من از آن نهی میکنم و هر کس مرتکب شود مجازات میکنم ، یکی از آن دو متعه و صیغه کردن زنانست و من دست پیدا نکنم بر مردیکه ازدواج کرده با زنی تا مدتی مگر آنکه او را

---

(۱) صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۹۵ ، سنن بیهقی ج ۷ ص ۲۰۶ .

در زیر سنگ پنهان میکنم و دیگری متعه حج . (۱)

صورت سوم :

از جابر بن عبد الله گفت : ما کامیاب میشدیم از دو متعه در زمان پیامبر صلّی اللّه علیه و آله ، متعه حج و متعه زنان ، پس عمر ما را نهی کرد . از آن پس ما آنرا ترك کردیم . (۲)

صورت چهارم :

از ابی نضره گوید : ابن عباس بود که امر متعه میکرد از ابن زبیر از آن نهی میکرد پس من این را بجابر بن عبد الله انصاری یادآور شدم ، پس گفت : حدیث بر دست من دور زده ، ما متعه میکردیم با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله ، پس چون عمر برخاست گفت : بدرستیکه خدا حلال کرد برای رسولش آنچه خواست بچیزیکه خواست پس تمام کنید حج و عمره چنانچه خدا امر کرده و منتهی شوید و دست بردارید از صیغه کردن این زنها نیاورند مرا بمرد یکه نکاح کرده ، تزویج کرده زنی را تا مدتی معینی مگر آنکه او را من

---

(۱) سنن بیهقی ج ۷ ص ۲۰۶ و گوید : آنرا مسلم در صحیح خود از طریق دیگر از لهام نقل کرده است .

(۲) امام حنبلی ها احمد در مسندش ج ۳ ص ۳۵۶ و ۳۶۳ بدو طریق یکی از آنها طریق عاصم که تمام راویانش صحیح و تمامی باتفاق مورد اعتمادند و سیوطی آنرا چنانچه در کنز العمال ج ۸ ص ۲۹۳ یاد کرده است از طبری .

سنگسار کنم . (۱)

صورت پنجم :

قتاده گوید : شنیدم ابو نضره میگفت بجابر بن عبدالله گفتم : که پسر زبیر نهی میکند از متعه و ابن عباس امر بآن میکند ، جابر گفت جریان حدیث بر دست منست ما در عهد رسول خدا صلّی الله علیه و آله صیغه میکردیم ، پس چون عمر بن خطاب بخلافت رسید و گفت بدرستیکه خدای عزوجل بود که حلال کرد برای پیامبرش آنچه خواست و بدرستیکه قرآن نازل شد منازلش پس جدا کنید حجتان را از عمره خودتان و پیروی کنید نکاح این زنانرا پس نیاورند مرا بمرد یکه ازدواج کرده زنی را تا مدتی معلومی مگر آنکه اورا سنگسار کنم .

(مسند ابی داود طیالسی ص ۲۴۷)

امینی طاب الله ثراه وجعل الله الجنه مثواه گوید : چون سنگسار کردن کسیکه زنی را صیغه کرده مشروع نبود و هیچ یک از فقهاء سنّی حکم بآن نداده برای شبه عقد در اینجا ، جصاص بعد از ذکر حدیث گوید : پس یاد کرد عمر رجم و سنگسار کردن را در صیغه جایز است از اینکه از جهت تهدید و بیم دادن باشد که تا مردم از آن منزجر شوند .

۲ ـ از عمر بتحقیق که او در خطبه اش گفت :

---

(۱) صحیح مسلم ج ۱ ص ۴۶۷ ، احکام القران جصاص ج ۳ ص ۱۷۸ ، سنن بیهقی ج ۵ ص ۲۱ ، تفسیر رازی ج ۳ ص ۲۶ ، کنز العمال ج ۸ ص ۲۹۳ ، الدّر المنثور ج ۱ ص ۲۱۶ .

"متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلّی الله علیه و آله و انا انهی عنهما و اعاقب علیهما متعة الحج و متعة النساء"

دو متعه بودند در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و من نهی میکنم از آن دو و مجازات میکنم مرتکبین آنرا متعه حج و متعه زنان ۰

و در لفظ جصّاص است اگر جلوتر نهی کرده بودم هر آینه سنگسار کنم یا اگر کسی را که مرتکب شده و متعه حج یا زنی را صیغه نموده البته سنگسار کنم ۰ (۱)

مأمون عباسی استدلال کرده بر جواز متعه باین حدیث و مصمّم شد که حکم بآن کند چنانچه در تاریخ ابن خلکان ج ۲ ص ۳۵۹ ط ایران است وعبارتش در آنجا اینست دو متعه بر عهد رسول خدا صلّی الله علیه و آله و بر عهد ابوبکر ۰۰۰ بودند و من از آن دو نهی

---

(۱) البیان و التبیین جاحظ ج ۲ ص ۲۲۳ ، احکام القران جصاص ج ۱ ص ۳۴۲ و ۳۴۵ ، و ج ۲ ص ۷۱۴ ، تفسیر قرطبی ج ۲ ص ۳۷۰ ، المبسوط سرخسی حنفی در باب القران از کتاب حج و آنرا صحیح دانسته ، زاد المعاد ابن قیم ج ۱ ص ۴۴۴ ، پس گوید ثابت شده از عمر ، تفسیر فخرالرازی ج ۲ ص ۱۶۷ و ج ۳ ص ۲۰۱ و ۲۰۲ ، کنز العمال ج ۸ ص ۲۹۳ ، نقل کرده آنرا از کتاب ابی صالح و طحاوی ، و ص ۲۹۴ ، از ابن جریر طبری و ابن عساکر ، ضوء الشمس ج ۲ ص ۹۴ ۰

میکنم .

این خطبه عمر در دو متعه از مطالب مسلّمه نزد اهل سنّت است با الفاظ یاد شده است مگر اینکه احمد امام حنبلی ها حدیث را نقل کرده بلفظ دوّم برای جابر و حذف کرده از آن چیزیرا که خیال کرده خدمتی برای مبداء (خلیفه) است و لفظ آن اینست پس چون عمر ... متولی خلافت شد مردم را خطاب کرد و گفت : بدرستیکه قرآن همان قرآنست و رسول خدا هم همان رسول است و آن دو متعه بودند برعهد و زمان رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله یکی از آن متعه حج بود و دیگری متعه زنان .

۳ ـ حافظ ابن ابی شیبه از سعید بن مسیب نقل کرده و گفته که عمر نهی از دو متعه کرد متعه زنان و متعه حج ، الدر المنثور ج ۲ ص ۱۴۰ ، کنز العمال ج ۸ ص ۲۹۳ نقل از مسدّد .

۴ ـ طبری از عروه بن زبیر نقل کرده که او با بن عباس گفت هلاک کردی تو مردم را گفت برای چه ، گفت فتوا میدهی ایشانرا در دو متعه و حال آنکه میدانی که ابوبکر و عمر از آن دو نهی کردند ، پس گفت آیا جای تعجب و شگفتی نیست که من او را از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله حدیث میکنم و او از ابوبکر و عمر مرا خبر میدهد ، پس گفت آن دو داناتر بسنت رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و پیروتر از تو بآن بودند ، کنز العمال ج ۸ ص ۲۹۳ ، مرآة الزمان سبط حنفی ص ۹۹ .

۵ ـ راغب در محاضرات ج ۲ ص ۹۲ گوید : یحیی بن اکثم به شیخی در بصره گفت بچه کسی اقتدا کردی در جواز متعه گفت بعمر بن خطاب ، گفت چطور و عمر سخت ترین مردم بود در متعه گفت :

برای آنکه خبر صحیح اینستکه او بالای منبر رفت و گفت : بدرستیکه خدا و رسول او حلال کردند برای شما دو متعه را و من حرام کننده ام آن دو را بر شما و کیفر میکنم بر آن پس قبول کردیم شهادت او را و نپذیرفتیم تحریم او را ·

۶ ــ طبری در تاریخش ج ۵ ص ۳۲ نقل کرده از عمران بن سواده گوید : نماز صبح را با عمر بجا آوردم پس قرائت کرد سبحان و سوره ای را با آن پس از آن منصرف شد و برخاستم با او پس گفت آیا حاجتی داری گفتم ، حاجتی دارم ، گفت : پس ملحق شو ، گوید پس ملحق شدم و چون داخل منزل شد بمن اجازه داد پس دیدم او بر روی تختی است که بالای آن چیزی نیست ، پس گفتم : نصیحتی دارم ، گفت مرحبا آفرین بر ناصح و خیرخواه در صبح و شام ·

گفتم : امّت تو چهار عیب از تو گرفته است ، گفت پس سر شلاقش (درّه) را گذارد در زیر چانه اش و ته آنرا بر رانش سپس گفت ، بیار ، گفتم : (۱) یاد آور شدند که تو عمره را حرام کردی در ماه های حج و حال آنکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و ابوبکر ·· · این کار را نکردند و آن حلال بود ، عمر گفت : آن حلالست اگر ایشان عمره میکردند در ماه های حج میدیدند آنرا که کافی از حجشانست پس این مقدار و اندازه مقدار سال آن خواهد بود پس ایّام حجشان میگذرد و آن بهائی و نوریست از نور خدائی درست رفتم ·

گفتم : و میگویند که تو حرام کردی متعه زنان را و آن رخصتی از خدا بود که ما از آن بهرمند میشدیم بمشتی گندم یا خرما و بعد از سه روز (و یا سه بار آمیزش) از هم جدا میشدیم ·

عمر گفت : که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله آنرا حلال کرد در زمان ضروره و تنگدستی پس از آن مردم برگشتند به توانگری و فراوانی و گشایش زنده گی سپس نمیدانم کسی را از مسلمین که عمل بآن کند و نه بآن برگردد ، پس اکنون هر کس بخواهد بمشتی گندم یا خرما ازدواج کند و بعد از سه روز هم بطلاق جدا شود .

گوید : گفتم و تو آزاد ساختی جاریه وکنیز را بزائیدن که اگر بچه اش را زائید آزاد است بدون آزاد کردن آقایش گفت : ملحق کردم حرمتی را بحرمتی و نخواستم مگر خیر و صلاح را و استغفار میکنم

گفتم : و شکایت میکنند از تو خشونت کردن با رعیّت و شکنجه تازیانه را گفت پس بلند کرد شلاقش را پس از آن دست کشید بر آن از سر تا آخرش ، پس از آن گفت : من هم پالکی محمد بودم ، و زمیل و همردیف آنحضرت بود در غزوه و جنگ قرقرة الکدر ، پس قسم بخدا که من پس میچرانیدم تا سیر میکردم و آب میدادم تا سیراب میکردم و شتر را موقع دوشیدن و منع کردم شترانی را که بچپ و راست میرفتند و از راه میانه و مستقیم نمیرفتند و من دفاع میکنم از مقام خودم و راه خود را میروم و منضم میکردم آنرا که از مقصد منحرف میشد و ملحق میکردم و میرسانیدم مرکبهائی را که بد راه میرفتند و بسیار زجر میکردم وکمتر میزدم وعصا را میکشیدم و با دست دفع میکردم اگر اینها نبود هر آینه پوزش میطلبیدم و عذر خواهی میکردم .

گوید : پس این مطلب بگوش معاویه رسید ، پس گفت بخدا قسم که او عالم برعیتّشان بود .

ابن ابی الحدید در شرح نهج ج ۳ ص ۲۸ ، از ابن قتیبه و طبری نقل کرده است .

۷ ـ طبری در (المستبین) نقل کرده از عمر که او گفت سه چیز در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله بود که من حرام کننده آنها و عقوبت کننده بر مرتکبین آنها هستم : ۱ ـ متعه حج ۲ ـ متعه نساء ۳ ـ حیّ علی خیر العمل در اذان .

و قوشچی یاد کرده آنرا در شرح تجرید و بزودی برخورد خواهی کرد گفته او را در آن و شیخ علی بیاضی حکایت کرده آنرا در کتابش (الصراط المستقیم) .

این جزئی است از احادیث دو متعه که آن از چهل حدیث میگذرد بین حدیث صحیح و حسن که اعلان میکند از اینکه دو متعه برعهد رسول خدا صلّی الله علیه و آله معمول بود و درباره هر دو قرآن نازل شده و ثابت شده است اباحه هر دو بسنّت پیامبر " ص " و اول کسیکه از آن دو نهی کرد عمر بود ، وعسکری آنرا در اولیاتش شمرده و سیوطی در تاریخ الخلفاء ص ۹۳ یاد کرده و قرمانی در تاریخش حاشیه کامل ج ۱ ص ۲۰۳ گوید اوّل کسیکه متعه را حرام کرد عمر بود .

نگرشی دردومتعه

این جمله ئیست از آنچه را که از احادیث درباره آن دو متعه وارد شده است و آنها چنانچه میبینی خود بخود وافیست برای اثبات تشریع آن دو برعهد پیامبر از جهت قرآن و سنّت پیامبر " ص " بدون آنکه نسخ و بطلانی آمده باشد در پی حکم آنها و اضافه کن بآنها از احادیث بسیاریکه دلالت بر اباحه آنها میکند و ما آنرا یاد

نکردیم برای خالی بودن آنها از نهی عمر و نبود نهی او درباره دو متعه مگر رأی مخصوص یا صرف اجتهادی در برابر نصّ صریح قران و سنّت ·

امّا متعه حج پس منع و نهی کرد از آن وقتیکه آنرا کاری زشت میپنداشت اینکه مردم توجه بحج دارند از سرهایشان آب میچکد بعد از آمیزش و جماع زنها بعد از تمام شدن عمره ، لکن خداوند سبحان بیناتر بحال بندهگانش بود از او و پیامبرش صلّی اللّه علیه و آله میدانست این را موقعیکه تشریع کرد مباح بودن متعه حج را از جهت حکم قطعی ابدی تا روز قیامت چنانچه آن نصّ احادیث گذشته و آینده است و نباشد آنچه را که عمر آورده مگر استحسانیکه اختصاص بخودش دارد و اعتنائی بر آن نیست در برابر کتاب و سنّت ·

این آنچیزیستکه خلیفه آنرا دیده درمستند و مدرک حکمش و در اینجا گفته های بیهوده و بی ارزشی است که گفته اند آنرا تا آنکه تقویت کنند این فتوای مخصوص او را و خوب جلوه دهند ·

آنچه که خلیفه بر آن اقدام کرد به تنهائی و تمام آنهم مخالف آنستکه خودش بشخصه تصریح کرده و آنها عذرهای ساختگی است ·

و بینیاز از حق نمیکند چیزیرا ، و از آنهاست ·

۱ ـ اینکه متعه ایکه عمر نهی از آن کرده آن فسخ حج است بعمره ایکه بعد از آن حج میشود و آنرا دفع و رد میکند نصوص صحیح های یاد شده از ابن عباس و عمران بن حصین و سعد بن ابی وقاص و محمد بن عبد اللّه بن نوفل و ابو موسی اشعری و حسن و بعد از آن نصوص علماء بر اینکه نهی شده از خلیفه متعه حج و جمع کردن بین حج و عمره است ·

و بعضی گفته اند : که همه اینها تصریح خود عمر است بر این وعلّت نهی کردن او و هم از آن گفته اوست ، من میترسم که مردم بازنها عروسی کنند زیر درخت اراك (بید) پس از آن بروند با آنحال حج نمایند ، وگفته او : اگر من رخصت میدادم بایشان در متعه هر آینه عروسی میکردند با آنها در زیر سایه درخت بید آنگاه با آنها حرکت میکردند بسوی حج ، وگفته او : خوش نداشتم که مردم عروسی کنند با آنها در زیر سایه بید سپس بروند به حج که از سرشان آب بچکد (یعنی آب غسل جنابت) .

و شیخ بدرالدین عینی حنفی در عمده القاری شرح صحیح بخاری ج ۴ ص ۵۶۸ گوید : عیاض وغیر او بطور قطع گویند : متعه ایکه عمر وعثمان نهی کردند از آن فسخ و تبدیل حج بعمره بوده نه عمره ایکه بعد از آن حج میکنند گفتم : در پاسخ او و برایشان ایراد میشود آنچه که در روایت مسلم آمده که بعضی از طرق آن تصریح کرده ببودن آن متعه حج ، و در روایتی از او آمده ، که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله عمره نمود با برخی از همسرانش در دَهِی حج ، و در روایتی از مسلم است که آنحضرت جمع کرد بین حج و عمره ، و مقصود او تمتّع یاد شده است وآن جمع بین حج وعمره است در یك سال . ا ـ هـ

۲ ـ اختصاص و ویژه گی اباحه متعه بصحابه پیامبر درعمره ایشان با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله فقط . نسبت داده شده این گفته بعثمان و صحابی بزرگوار ابی ذرغفاری و بر این اشکال میشود چنانچه در زاد المعاد ابن قیّم ج ۱ ص ۲۱۳ است که این آثار و اخباریکه دلالت میکند بر اختصاص اباحه متعه بصحابه مردد بین دو

دسته است یا خبریستکه باطل و صحیح نیست البته از کسیکه باو نسبت داده شده است و بین خبر صحیح از گوینده ایکه معصوم نیست کـــه معارضه نمیشود با آن نصوص تشریع کننده معصوم پس در صحیـــح مسلم و بخاری و غیرآنهاست از سراقه بن مالك که گفت : این تمتّـــع وکامیابی ما ای رسول خدا (از همسرانمان) در حج برای امســال است یا برای همیشه ، فرمود : نه بلکه برای همیشه است ، نه بلکــه برای همیشه است .[۱]

و در صحیحه دیگری از سراقه است گوید : رسول خدا صلّـــی الله علیه و آله برخاست برای خطبه و فرمود : بدانیکه عمره داخـل در حج شد تا روز قیامت .[۲]

و در صحیح از ابن عباس است که گوید : عمره داخل درحـــج شد تا روز قیامت[۳] ترمذی بعد از آن در صحیح خود ج ۱ ص۱۷۵ گوید و در این باب از سراقه بن مالك ، و جابر بن عبد الله اســـت و

---

(۱) صحیح بخاری ج ۳ ص۱۴۸ ، کتاب حج باب عمره تنعیم ، صحیح مسلم ج ۱ ص۳۴۶ ، کتاب آثار قاضی ابو یوسف ص ۱۲۶ ، سنن ابن ماجه ج ۲ ص۲۳۰ ، مسند احمد ج ۳ ص۳۸۸ و ج ۴ ص۱۷۵ ، سنن ابی داود ج ۲ ص۲۸۲ ، صحیح نسائی ج ۵ ص۱۷۸ ، سنـن بیهقی ج ۵ ص۱۹ .

(۲) مسند احمد ج ۴ ص۱۷۵ ، سنن ابن ماجه ج ۲ ص۲۲۹ سنن بیهقی ج ۴ ص۳۵۲ .

(۳) صحیح مسلم ج ۱ ص۳۵۵ ، سنن دارمی ج ۲ص ۵۱ صحیح ترمذی ج ۱ ص۱۷۵ ، سنن ابی داود ج ۱ ص۲۸۳ ، ـــــ

معنای این حدیث اینست که باکی نیست بعمره در ماه های حج ، و همینطور تفسیر کرده آنرا شافعی و احمد و اسحق ، و معنای این حدیث اینستکه اهل جاهلیت در ماه های حج عمره نمیکردند پس چون اسلام آمد اجازه داد پیامبر صلّی اللّه علیه و آله در این موضوع و فرمود : " دخلت العمره فی الحج الی یوم القیامه " عمره داخل حج شده تا روز قیامت یعنی باکی نیست بعمره کردن در ماه های حج .

و در صحیحه ای از خود عمر است که گفت : رسول خدا صلی اللّه علیه و آله فرمود : جبرئیل آمد نزد من ومن در وادی عقیق بودم پس فرمود : در این وادی مبارك دو رکعت نماز بگذار و گفت : عمره‌ای در حجّه ای پس حقیقه عمره داخل در حج شد تا روز قیامت (بیهقی در سننش ج ۵ ص ۱۳ نقل کرده و گفته که آنرا بخاری در صحیح خود روایت نموده) .

پس چه چیز جری کرده و جرئت داد خلیفه را بر سنتیکه رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله خبر بآن داده و جبرئیل آنرا آورده و خودش آنرا بازگو کرده است .

و سندی در حاشیه سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۲۳۱ گوید : ظاهر حدیث بلال موافقت نهی عمر از متعه است و جمهور بر خلاف آنست و اینکه متعه اختصاصی بصحابه ندارد پس برای همین حمل کردند متعه را بفسخ و خدا داناتر است ا هـ .

و این حدیث بلال از احادیثیستکه دلالت میکند که متعه

← سنن نسائی ج ۵ ص ۱۸۱ ، سنن بیهقی ج ۴ ص ۳۴۴ تفسیر ابن کثیر ج ۱ ص ۲۳۰ و آنرا صحیح دانسته .

اختصاص بصحابه دارد و در آن احمد گوید : این مرد شناخته نشده این حدیثیستکه اسنادش معروف نیست ، حدیث بلال در نزد من ثابت نیست ۰

و ابن قیّم در زاد المعاد بعد از نقل گفته احمد گوید : گفتم و از آن چه را که دلالت میکند بر صحّت قول امام احمد و اینکه این حدیث صحیح نیست اینکه پیامبر صلّی الله علیه و آله خبر از متعه داد که آن برای همیشه است پس ما گواهی میدهیم بخدا قسم که این حدیث بلال از رسول خدا صلّی الله علیه و آله و سلم درست نیست ، و آن دروغ و غلطی است بر او و چطور مقدّم داشته شود روایت بلال بر روایات افراد مورد اعتماد ، تا آنجا که گوید مجوّزون فسخ گویند : این قول فاسدیست که شکی در آن نیست بلکه این رأی و عقیده ئیست که در آن شکی نیست و بتحقیق که تصریح کرده باینکه آن رأی کسیستکه او بزرگتر از عثمان و ابی ذر و عمران بن حصین است پس در دو صحیح و لفظ بخاریست که ما متمتّع شدیم و متعه کردیم با رسول خدا صلّی الله علیه و آله و قرآن نازل شد در باره آن ، پس مردی گفت برأی خودش آنچه میخواست و در لفظ مسلم : است نازل شده آیه متعه در کتاب خدا عزوجل ، یعنی متعه حج و امر فرمود ما را رسول خدا صلّی الله علیه و آله بآن پس از آن هم آیه ای نازل نشده که متعه حج را نسخ کند و رسول خدا صلّی الله علیه و آله هم از آن نهی نفرمود تا از دنیا رفت مردی آنچه خواست برأی خودش گفت ، در لفظی : اراده کرده عمر را ، و عبد الله بن عمر گفت بکسیکه سئوال کرده بود از او از متعه و گفته بود که پدرت نهی کرد از آن ، امر و فرمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله سزاوارتر است که پیروی شود یا پدرم ، و ابن

عباس گفت بکسیکه معارضه کرده بود با او بابی بکر وعمر ، نزد یك است بر شما سنگ از آسمان فرود آید من میگویم رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله فرمود : و شما میگوئید ، ابوبکر و عمر گفت ·

پس این پاسخ علماء است نه جواب آنکه میگوید : عثمان و ابوذر داناتر بر رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله بودند از شما و آیا نگفت ابن عباس و عبدالله بن عمر : که ابوبکر و عمر داناتر بر رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله از ما بودند و نبود هیچیك از صحابه و نه هیچکس از تابعین که باین جواب راضی باشد در دفع نصّی از رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله و ایشان اعلم بخدا و رسول او بودند و پرهیزکارتر بر او از اینکه مقدّم بدارند بر گفته معصوم رأی غیر معصوم را ·

پس از آن نصّ از معصوم ثابت شده که آن (متعه حج) باقی است تا روز قیامت و بتحقیق که قائل ببقاء آن شده است علی بن ابی طالب که رضوان خدا او را باد و سعد بن ابی وقاص و ابن عمر و ابن عباس و ابو موسی و سعید بن مسیب و قاطبه تابعین و پیروان آنان ·

و دلالت میکند بر اینکه این رأی و اجتهاد محض بود که نسبت داده نمیشود باینکه آن به پیامبر صلّی اللّه علیه وآله متصّل باشد اینکه عمر بن خطاب ··· وقتیکه نهی از آن کرد ابوموسی اشعری گفت : ای امیر مؤمنان چه احداث کردی در شأن مناسك حج ، پس گفت : اگر ما کتاب پروردگارمان را بگیریم ، وعمل کنیم ، پس بدرستیکه خدا میفرماید : واتموالحج والعمره للّه "حج وعمره را برای خدا اتمام کنید ، و اگر سنّت رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله را بگیریم ، پس بدرستیکه پیامبر خدا صلّی اللّه علیه وآله حلال نکرد تا آنکه قربانی کند

پس این اتفاقی بود از ابو موسی و عمر بر اینکه منع بهم زدن حج را را بمتعه و احرام بآنرا ابتداء جز این نیست که آن رأی محض او بوده که احداث کرد در مناسك حج از رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نیست و اگر چه استدلال کرده برای آن بچیزیکه استدلال نموده و ابو موسی بود که فتوا میداد مردم را بفسخ حج در تمام خلافت ابوبکر و اوائل خلافت عمر تا آنکه عمر مذاکره کرد در نهی کردن آن ، و اتفاق کرده اند بر اینکه این رای بود که عمر ۰۰۰ آنرا احداث در مناسك نمود پس از آن صحیح است از او که رجوع نمود از آن ۰ اهـ(۱)

وعینی : در عمده القاری ج ۴ ص۵۶۲ گوید : پس اگر بگوئی : که از ابی ذر روایت شده که او گوید ، متعه مخصوص اصحاب محمد صلّی الله علیه و آله بود ، در صحیح مسلم ، میگویم : گویند : این گفته صحابی مخالف کتاب و سنّت و اجماع و قول کسیستکه بهتر از او بوده است ۰

امّا کتاب پس قول خدای تعالی : "فمن تمتع بالعمره الی الحج " (۲) پس آنکه تمتع کرد عمره را بحج ، و این عمومی است و مسلمین اجماع کرده اند بر اباحه و جواز تمتّع در تمام عصرها ، و جز این نیست که در فضل آن اختلاف کرده اند ۰

و امّا سنّت : پس حدیث سراقه : "المتعه لنا خاصّه اوهی الی الأبد " آیا متعه برای ما تنهاست یا برای همیشه است فرمودند : بلکه آن برای همیشه است ، وحدیث یاد شده در صحیح مسلم در صفحهٔ

---

(۱) زاد المعاد ج ۱ ص۲۱۵ ۰

(۲) بقره آیه ۱۹۳ ۰

حج مانند این : و معنایش اینستکه اهل جاهلیت بودند که تمتّع را جایز نمیدانستند و نمیدیدند عمره را در ماه های حج مگر هرزه گی و عیاشی ، پس پیامبر صلّی اللّه علیه و آله بیان فرمود که خداوند تشریع فرمود : عمره را در ماه های حج و تجویز کرد متعه را تا روز قیامت ، سعید بن منصور آنرا روایت کرده از گفته طاووس و زیاد کرده در آن ، پس چون اسلام آمد امر کرد مردم را که عمره کنند در ماه های حج ، پس داخل شد عمره در ماه های حج تا روز قیامت و مخالفت کرد ابو ذر را علی علیه السلام و سعد و ابن عباس و ابن عمر و عمران بن حصین و سایر صحابه و سایر مسلمین ، عمران گوید : ما متعه میکردیم با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله و قران در باره آن نازل شد پس نهی نکردما را رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله از آن و آیه ای آنرا نسخ نکرد ، پس مردی برأی خودش آنچه خواست گفت مورد اتّفاق همه است .

و سعد بن ابی وقاص گوید : ما کردیم با رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله را یعنی متعه را و این یعنی آنکه نهی از آن کرد در آنروز کافر بعرش یعنی خانه مکّه بود ، مسلم آنرا روایت کرده اه ، مقصود بآن معاویه ابن ابی سفیان است چنانچه در صحیح مسلم است

پس رأی خلیفه و امر آن بعمره در غیر ماه های حج برگشت برای جاهلیت است چه قصد کند یا نکند ، زیرا که اهل جاهلیّت، همچنانکه شنیدی مردمی بودند که نمیدیدند عمره را در ماه های حج ، ابن عباس گوید : قسم بخدا که رسول خدا صلّی اللّه علیه وآله عمره نبرد عایشه را در ذی حجه مگر آنکه قطع کند باین امر اهل شراك را ، و گوید : آنها بودند که عمره در ماه های حج را از بدترین

هرزه گی ها و شهوت رانی ها در روی زمین میدانستند .[1]

۳ ــ حدیثیکه ابو داود نقل کرده آنرا در سننش ج ۱ ص ۲۸۳ ، از سعید بن مسیب که مردی از اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد پیش عمر بن خطاب ... پس گواهی داد نزد او که شنیده بود از رسول خدا صلّی الله علیه و آله در مرضیکه از دنیا رفت نهی میکردند از عمره در حج .

و پاسخ داده از آن بدر الدین عینی در عمدة القاری ج ۴ ص ۵۶۲ به قولش : جواب داده شده از این باینکه آن حالتی است که مخالف کتاب و سنّت و اجماع است مثل حدیث ابی ذر بلکه آن حالش پست تر است از آن زیرا که در اسنادش سخن ها و ایرادهائست اهـ

و زرقانی در شرح موطاء ج ۲ ص ۱۸۰ پاسخ داده از آن که اسنادش ضعیف و بریده است چنانچه حفاظ بیان کرده اند .

عطف کن بحدیث این مردیکه شناخته نشده و شاید هنوز هم بدنیا نیامده باشد حدیثی را که ابو داود در سننش ج ۱ ص ۲۸۳ نقل کرده آنرا از معاویه بن ابی سفیان که گفت باصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله آیا میدانید که رسول خدا صلّی اللّه علیه و آله نهی کرد ازچنین و چنان و سوار شدن بر پوست پلنگ ، گفتند ، بلی ، گفت : پس میدانید که او نهی کرد از نزدیك کردن بین حج وعمره را (حج قران) پس گفتند : امّا این را پس نه پس گفت : اما او نهی کرد با آنها و شما فراموش کردید .

---

(۱) صحیح بخاری ج ۳ ص ۶۹ ، صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۵۵ ، سنن بیهقی ج ۴ ص ۳۴۵ ، سنن نسائی ج ۵ ص ۱۸۰ .

بارخدایا تو منزّهی ، چه چیز جرئت داد و جری کرد ایشان بر نوامیس و احکام دین ، پس اگر مانند متعه حجیکه حکمش شامل میشود در هر سال صدها هزار نفر از مردم را که قرآن درباره آن نازل شده و رسول خدا صلّی الله علیه و آله آنرا بجا آورده پس از آن نهی کرده از آن و تمام صحابه فراموش کردند و در میان ایشان بسیاری بودند که دوران صحبتشان طولانی بود با آنحضرت و هیچیک از ایشان لب نگشود بسخن و یاد نکرد آنرا مگر معاویه بن ابی سفیانی که اسلامش متأخر از بیشتر آنها بوده که قطعا و قهرا ادراك صحبتش اندك و شنیدنش کمتر بوده و آنرا اظهار نکرده و حرفی نزد مگر بعد از مدتّها که از عمرش گذشته بود در روزیکه حکومت را متصرّف شده بود و خوشش آمده بود که قدم بگذارد جای قدم کسانیکه از او مقدّم بودند پس چه توقعی باقی میماند باحکام در این موقع وچه اطمینانی حاصل میشود برای مسلمان بر آن و بجائی حق سوگند که تمام اینها نیست مگر بازی بشریعت پاك اسلامی و راه یافتن و درز کردن هواهای نفسانی در آن و نیست شریعت در نزد این گروه مردان (معاویه ها و صدام ها و اربابهایشان ...) مگر قوانین سیاسیّه وقتیه که میگردد بنظر و دید آنکه بر مردم حکومت و کشور را اداره میکند رأی کسیکه متولی زمام آن شده است .

و این دو حدیث را جفت و منضم کن بروایتیکه احمد [1] آنرا نقل کرده در روایتی از اینکه اوّل کسیکه از حج تمتع نهی کرد معاویه

---

(۱) مسند احمد ج ۱ ص ۲۹۲ ، و ترمذی در صحیحش ج ۱ ص ۱۵۷ نقل کرده .

بود و حال آنکه ابوبکر و عمروعثمان متعه حج نمودند ، و در روایت دیگر[۱] است که ابوبکر از آن نهی کرد پس آن مخالف است در روایت معاویه با تمام آنچه که گذشت از صحاح و در روایت ابوبکر که مخالف بااکثر آنهاست ، و من خیال میکنم که آنکه تلفیق کرده روایت اوّل را خواسته بارگناه عمر را سبك کرده باشد با نداختن نهی را برگردن معاویه وکسیکه دوّمی را آفریده و ایجاد کرده قرار داده این رأی رااز سنّت و روش شیخین (ابوبکر و عمر) تا آنکه تقویت کند طرف آنرا غافل از اینکه قرآن و سنّت نیامده بر هر قول و فتوائی که جانب داری از آنها کند برای سخن هر گوینده باشد و فتوای هر فتوا دهنده ای .

عینی در عمدة القاری ج ۴ ص ۵۶۲ گوید : پس اگر گفتی : که عمر و عثمان و معاویه نهی از آن کرده اند ، گویم : که علماء صحابه بر ایشان انکار کرده و مخالفت در فعلشان با آنها کرده اند وحق با منکرین ایشانست نه غیر ایشان . اهـ

و نسبت تمتع بعثمان در حدیث احمد و ترمذی نبود مگر از غافل احمقی از احادیث بسیاریکه دلالت میکند بر نهی آن از تمتّع که آنرا امامان حدیث و حافظین در صحاح و مسانید شان نقل کرده اند[۲] و در آنها اعتراض است بر مثل علی امیر المؤمنین علیه الصلوة و السلام و تمتّع آنحضرت بقولش (یعنی عمر) میبینی مرا که نهی کنم مردم را

---

(۱) مسند احمد ج ۱ ص ۳۳۷ ، ۳۵۳ .

(۲) صحیح بخاری ج ۳ ص ۶۹ ، ۷۱ ، صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۴۹ ، صحیح نسائی ج ۵ ص ۱۵۲ ، مستدرك حاکم ج ۱ ص ۴۷۲ ، سنن بیهقی ج ۵ ص ۲۲ ، تیسیر الوصول ج ۱ ص ۲۸۲ .

از چیزی وحال آنکه توآنرا میکنی ، پس آنحضرت علیه السلام فرمود : نیستم من که ترك کنم سنّت رسول خدا صلّی الله علیه و آله را بگفته احدی از مردم (۱) و در حدیث دیگر نزد بخاری : پس علی علیه السلام فرمود : قصد نداری مگر آنکه نهی کنی از کاریکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله آنرا بجا آورده (۲) .

و بتحقیق رسید سختگیری و شدة انکار عثمان بر کسیکه حج تمتع نماید تا حدّیکه نزدیك بود کشته شود مولای ما امیر المؤمنین از جری کردن او مردم را .

ابو عمر در کتاب العلم ج ۲ ص ۳۰ نقل کرده و در مختصر آن صحیفه ۱۱۱ ، از عبدالله بن زبیر بازگو کرده که او گفت من با عثمان در جحفه بودم و با او گروهی و جمعی از مردم شام بودند و در میان آنان حبیب بن مسلمه فهری بوده که تمتع عمره را پرسیدند ، گفت : تمام کنید حج را و آنرا در ماه های حج خلاص نمائید پس اگر تاخیر انداختید این عمره را تا آنکه زیارت کنید این خانه را دو زیارت بهتر است پس بدرستیکه خدا وسعت در خیر داده است .

پس علی علیه السلام فرمود : قصد کردی (که حمله کنی و تصرف نمائی) در سنّت رسول خدا صلّی الله علیه و آله و رخصتی را که در کتابش به بندگان اجازه داده که بر ایشان تنگ بگیری در آن و از آن نهی نمائی و حال آنکه آن برای نیازمند و دور از خانه بوده آنها

---

(۱) صحیح بخاری ج ۳ ص ۶۹ طبع سنه ۱۲۷۹ در ده جلد سنن نسائی ج ۵ ص ۱۴۸ سنن بیهقی ج ۴ ص ۲۵۲ و ج ۵ ص ۲۲ .

(۲) و مسلم در صحیح خود ج ۱ ص ۳۴۹ نقل کرده آنرا .

تحلیل و احرام بعمره و حج با هم نموده،پس عثمان رو بمردم کرد و گفت آیا من نهی از آن کردم ، من از آن نهی نمیکنم جز این نیست که رائی بود که من بآن اشاره کردم پس هر کس خواست بآن عمل کند و هر کس خواست آنرا ترك نماید ، گوید : پس فراموش نمیکنم گفته مردی از اهل شام را با حبیب بن مسلم : نگاه کن باین که چطور مخالفت با امیر المومنین میکند ، قسم بخدا که اگر مرا فرمان دهد گردنش را میزنم ، گفت : پس حبیب ، دستش را بلند کرد و محکم بسنیه او زد و گفت : ساکت شو خدا دهانت را پر از خاك کند اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله داناترند بآنچه را که در آن اختلاف میکنند .

و بآنچه ما یادکردیم ظاهر میشود فساد بقیّه گفته شده از وجوهیکه ممکن بود توجیه کند و بپذیرد عذر رأی خلیفه را و کسیکه میخواهد تفصیل بیش از این را در این موضوع بداند پس براوست که رجوع کند بزاد المعاد ابن قیّم جوزیّه ج ۱ ص ۱۷۷ تا ۲۲۵ .

اما متعه نساء
صیغه کردن زن و زناشوئی موقت

پس آنچه که ظاهر میشود از سخنان عمر اینستکه او آنرا از زنا و بی عفتی محسوب داشته و برای همین در حدیثیکه در صفحه ۲۰ گذشت . روشن کنید تا نکاح از زنا شناخته شود و در آنوقست و در زمان تمام صحابه از حدیث فسخ نه عین بود و نه اثری و هرگاه بین

ایشان خلافی رخ میداد در این موضوع استناد میکردند تجویز کننده گان بکتاب و سنّت و مانعون تمسکّ میجستند بگفته عمر و نهی او از آن چنانچه نفی میکند نسخ را بتمام صراحت قول خلیفه (انا انهی عنهما) من نهی از آن میکنم و آن صریح و روشن چیزیستکه گذشت از امیر المومنین علیه السلام و عبد الله بن عباس از نسبت دادن نهی را بعمر فقط و بزودی میآید از ابن عباس قول او که آیه متعه محکم است یعنی نسخ شده و در ص ۱۸ گذشت از حکم : که آن نسخ نشده است و بهمین استناد کرده هر کسیکه از صحابه و پیروان آنرا جایز و مباح دانسته است و از ایشانست یاد شده گان زیر :

۱ ـ عمران بن حصین ، حدیثش گذشت د رصفحه ۷ و ۸ و ۲۱

۲ ـ جابربن عبد الله ،حدیثش در ص ۱۷ ، ۱۹، ۲۱ و ۲۵ گذشت

۳ ـ عبد لله بن مسعود ، میاید حدیث قرائت او . " فما استمتعتم به منهّن الی اجل " پس آنچه را بهره مند شده و کامیاب بآن شدید از زنان تا مدتی ، و ابن حزم در " المحلّی " و زرقانی در شرح موطاء او را از کسانی محسوب داشته که بر اباحه آن استوار و ثابت بوده .

و حفاظ از او نقل کرده اند که گفت : ما با رسول خدا صلّی الله علیه و آله جهاد میکردیم و نبود برای ما زنانی پس گفتیم ای رسول خدا آیا ما خود را اخته و خواجه نکنیم ، پس ما را از این نهی کرد و اجازه داد بما که ازدواج کنیم به لباسی تا مدت سپس فرمود : " لا تحرّموا طیّبات ما احل الله لکم " حرام نکنید چیزهای پاك و لذّت

بخشیکه خدا بر شما حلال کرده است . (۱)

جصاص بعد از ذکر حدیث گوید : بدرستیکه آیه از تلاوت پیامبر صلّی الله علیه و آله نزد اباحه و جواز متعه است و آن قول خدای تعالی است لا تحرموا طیبّات ما احل الله لکم . (۲)

و ابن کثیر یادکرده آنرا در تفسیرش ج ۲ ص ۸۷ نقل از بخاری و مسلم و از خودش اضافه کرده در آن آنگاه خواند عبدالله آیه را .

۴ ـ عبدالله بن عمر ، امام حنبلی ها احمد در مسندش ج ۲ ص ۹۵ باسنادش از عبدالرحمن بن نعم ، نعیم ، اعرجی گوید : مردی از پسر عمر از متعه پرسید و من در پیش او بودم ، "از متعه کردن زن" ، پس گفت : بخدا قسم ما در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله زناکار و بی عفّت نبودیم .

۵ ـ معاویه بن ابی سفیان ، ابن حزم او را در (المحلّی) و زرقانی در شرح موطاء از کسانی شمرده که ثابت و پا برجا بر جواز و اباحه آن بوده است و خلاف آن گذشت و میآید برای تو قول تفضیل ما در آن .

---

(۱) صحیح بخاری ج ۸ ص ۷ کتاب نکاح ، صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۵۴ ، صحیح ابی حاتم بستی ، احکام القران جصاص ج ۲ ص ۱۸۴ ، سنن بیهقی ج ۷ ص ۲۰۰ ، تفسیر قرطبی ج ۵ ص ۱۳۰ ، نقل از صحیح بستی ، تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۸۷ ، الدر المنثور ج ۲ ص ۳۰۷ نقل از ۹ نفر از امامان و حافظین حدیث .

(۲) سوره مائده آیه ۸۹ .

۶ ــ ابو سعید خدری ، در کتاب المحلی ابن حزم و شـــرح موطاء زرقانی .

۷ ــ سلمه بن امیّه بن خلف در کتاب المحلی ابن حزم و شرح موطاء زرقانی .

۸ ــ معبد بن امیّه بن خلف در کتاب المحلی ابن حزم و شرح موطاء زرقانی .

۹ ــ زبیر بن عوام ، رجوع کن به صفحه ۲۳ و ۲۴ .

۱۰ ــ خالد بن مهاجر بن خالد مخزومی ، گوید : در آن میان که او نشسته بود در نزد یار و بنه اش مردی آمد نزد او پس از متعه استفتاء کرد پس او را اجازه داد ، پس پسر ابی عمره انصاری بـــاو گفت : یواش و آرام ، پس گفت چیست بخدا قسم که من متعـــه کردم و صیغه نمودم در زمان امام المتقین (علی بن ابیطالب علیـــه السلام) (۱)

۱۱ ــ عمرو بن حریث ، حدیثش گذشت در صفحـــه ۱۷ و در آنچه را که طبری از سعید بن مسیّب نقل کرده گوید : ابن حریث و ابن فلان هر دو تا متعه کردند در زمان ابوبکر و عمر و برای آنها از زن صیغه و متعه فرزند بدنها آمد . (۲)

۱۲ ــ ابی بن کعب ، میآید قرائت او فما استمتعتم به منهـــن الی اجل .

---

(۱) صحیح مسلم ج ۱ ص ۲۹۶ ، سنن بیهقی ج ۷ ص ۲۰۵.

(۲) کنز العمال ج ۸ ص ۲۹۳ .

۱۳ ـ ربیعة بن امیّه ، حدیث آن گذشت در ص ۱۸ .

م ـ ۱۴ ـ سمیر ، در اصابه ، شاید او سمره بن جندب باشد گوید : ما در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله متعه میکردیم و صیغه میگرفتیم(۱) .

۱۵ ـ سعید بن جبیر ، ابن حزم او را از کسانیکه استوار و پایدار در جواز و اباحه متعه بوده شمرده و قرائت میآید .

۱۶ ـ طاوس یمانی ، ابن حزم او را از ثابتین و پایداران بر اباحه متعه محسوب داشته .

۱۷ ـ عطاء ابو محمد مدنی ، ابن حزم او را از ثابتین و پایداران بر اباحه متعه محسوب داشته .

۱۸ ـ سدی ، چنانچه در تفسیرش موجود است و قرائتش میآید .

۱۹ ـ مجاهد ، بزودی میآید قول او در آیه متعه و اشاره نکرده بآن قول بنسخ را .

۲۰ ـ زفربن اوس مدنی ، چنانچه در بحر رائق ابن نجیم ج ۳ ص ۱۱۵ یاد شده است .

ابن حزم در (المحلی) : بعد از شمردن عدّه ای از کسانی که ثابت و استوار بر اباحه متعه بودند از صحابه گوید : و روایت کرده آنرا جابر از تمام صحابه در زمان رسول خدا صلّی الله علیه وآله و ابوبکر و عمر تا اواخر خلافت عمر ، سپس گوید : و از تابعین و پیروان طاوس و سعید بن جبیر و عطاء و سایر فقهاء مکّه گویا و ثابت

---

(۱) اصابه ج ۳ ص ۸۰ .

در جواز آن بوده اند .

و ابوعمر صاحب (الاستیعاب) گوید : اصحاب ابن عباس از اهل مکّه و یمن تمامشان متعه را حلال میدانستند بر مذهب ابن عباس و سایر مردم آنرا حرام کردند .[1]

و قرطبی در تفسیرش ج ۵ ص ۱۳۲ گوید : اهل مکّه زیاد متعه میکردند و (فخرالدین) رازی در تفسیرش ج ۳ ص ۲۰۰ گوید : در آیه متعه اختلاف کرده اند در اینکه آیا این نسخ شده یا نه پس بیشتر از امّت رفته اند باینکه آن نسخ شده است و بیشتر از ایشان گفته اند که آن باباحه و جواز خود همانطور که بوده باقیست .

و ابوحیّان در تفسیرش بعد از نقل حدیث اباحه آن گوید و بنابر این جماعتی از اهل بیت و تابعین آنرا حلال میدانند .

و باباحه متعه قائل شده مثل ابن جریج عبدالملك بن عبدالعزیز مکی متوفای ۱۵۰ ، شافعی گوید : ابن جریج هفتاد زن را صیغه کرد و از آنها کامیاب شد .

و ذهبی گوید : ابن جریج حدود نود زن صیغه کرد[1] .

و سرخسی در مبسوط گوید : تفسیر المتعه اینست که بگوید بزنی ، من متمتّع و کامیاب بتو میشوم این مقدار از مدت را باین‌اندازه از مال ، و این نزد ما باطل و پیش مالك بن انس جایز و این ظاهر قول ابن عباس است .

---

(۱) تفسیر قرطبی ج ۵ ص ۱۳۳ ، فتح الباری ج ۹ ص ۱۴۲ .

(۲) تهذیب التهذیب ج ۶ ص ۴۰۶ ، میزان الاعتدال ج ۲ ص ۱۵۱ .

و فخر الدین ابو محمد عثمان بن علی زیلعی در تبیان الحقایق شرح کنز الدقایق گوید : مالك گوید : آن ، نکاح متعه ، جایز است برای آنکه آن مشروع است پس باقی خواهد بود تا ناسخش ظاهر شود ، و از ابن عباس حلال بودن آن مشهور است و پیروی کرده او را بر این بیشتر اصحابش از اهل و مکّه و او استدلال میکرد بر این بقول خدای تعالی : " فما استمتعتم به منهنّ فآتوهن اجورهن " [1] پس آنچه را که متعه کردید از ایشان پس بدهید بایشان مهرهایشانرا .

و از عطاء نقل کرده که او گفت : شنیدم جابر را که میگفت ، ما متعه کردیم بر عهد رسول خدا صلّی الله علیه و آله و ابوبکر و نصفی از خلافت عمر پس از آن عمر نهی کرد مردم را از آن و آن حکایت شده از ابی سعید خدری و شیعه تماما معتقدند بجواز و حلال بودن آنند .

و نسبت داده شده جواز متعه بمالك در فتاوی فرغانی تالیف قاضی فخر الدین حسن بن منصور فرغانی ، و در خزانة الروایات در فروع حنفّیه تالیف قاضی جکن حنفی و در کتاب کافی در فروع حنفیه و در عنایه شرح هدایه تالیف اکمل الدین محمد بن محمود حنفی و ظاهر میشود از شرح موطاء زرقانی که آن یکی از دو قول مالك است

بلی قومی آمدند که خوش داشتند که . بتراشند برای نهی عمر دلیل قوی و محکمی ، پس ادعا کردند نسخ آیه را یکمرتبه بکتاب و بار دیگر به سنّت و آرایشان در اینجا متناقض و مخالف یکدیگر بود و هر

---

(۱) سوره نساء آیه ۲۸ .

یك دیگری را تکذیب میکرد چنانچه هریك از گوینده گان آنها خدشه و مغشوش میساخت قول دیگر را ، پس برخی بودند که میگفتند آیه متعه نسخ شده بقول خدای تعالی : "یا ایها النّبی اذا طلقتم النساء فطلقوهن لعدتهن" (۱) ای پیامبر هرگاه طلاق دادید زنها را پس طلاق بدهید ایشانرا برای عدّه ایشان ٠

و بعضی بودند که میگفتند : آنرا قول خدای سبحان : "والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ماملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین" (۲) وآنکسانیکه نگهبان و نگهدارعورتشانند مگر بر همسرانشان یاآنچه راکه دستهایشان مالك آن شده که ایشان ملامتی برایشان نیست نظر باینکه عقد شده متعه ای و صیغه موقت زن نیست و ملك یمین هم نیست ٠

و سومی میگوید : آن نسخ شده بآیه میراث زیرا که برای متعه میراثی نیست ٠

تمام اینها ادعاء خالی از وجه و دلیل است آیا کسی خیال میکند که این آیات و بودن آنها ناسخ آیه متعه بر آن گروه اصحاب مخفی بوده و حال آنکه در میان آنان کسانی بودند از مجوزّین آن که شناختی ایشانرا و درمیان ایشان چه افراد بزرگواری بوده اندکه مقدم آنها آقا و مولای ما امیر المومنین علیه السلام میباشد که عارف بکتاب خدا قرآن جزء جزء آن و حرف حرف آنست ، و گذشت در ص۱۴۵ ج ۱۱ از حرالی قول او که پیشینیان و پسینیان میدانندکه فهم کتاب

---

(۱) سوره طلاق آیه ۱ ٠

(۲) سوره مومنون آیه ۵ـ ۶ ٠

خدا منحصر بعلم علی علیه السلام است ، پس چگونه از خاطر آن بزرگوار و بر شاگرد ش مانند ابن عباس مفسّر قران رفته ناسخ بودن این آیات آیه متعه را و چطور قائل با باحه و حلیّت آن شده اند و توجهی نکردند بگفته هر نهی کننده ای از آن پس متمسکین باین آیات در نسخ از چه کسی گرفته اند و این علم از کجا برایشان آمده ، که مساوی و برابر با نادانیست ·

و اگر این خواب های پریشان راست باشد و ابن عباس روایت کرده باشد نسخ را به بعضی از روایتها چنانچه نسبت بهاو داده اند (۱) و با این وضع معتقد با باحه آن شده و تا آخر عمرش گویای آن بوده ، و امّت بزرگی پیروی او کرده اند در آن ، پس مصیبت بزرگتر و بزرگتر است و هرگز و حاشا که این بوده باشد روش و سیره ابن عباس که این مقدار و باقیست و امانت اوست بود ایع و امانات علم و دین (که او را حبر امت و ترجمان قرآن میگویند)

بنابراین آیه اوّلی (یا ایها النبی اذا طلقتم النساء) جز این نیست که خداوند سبحان اراده کرده بآن جدائی بطلاق را نه مطلق جدائی را و گرنه هر آینه شامل ملك یمین هم شده و آنرا هم نسخ میکرد و حال آنکه هیچکس آنرا نگفته و احدی هم آنرا از زنا و هرزگی نشمرده است ·

و اما آیه دوم (والذّین هم لفروجهم حافظون ···) پس

---

(۱) احکام القران جصاص ج ۲ ص ۱۷۸ ، سنن بیهقی ج ۷ ص ۳۰۶ ·

قول در آن بنفی زوجیت و زناشوئی در متعه مصادر محضه و ادعاء صرف است زیرا که قائل با باحه و جواز آن میگوید متعه و صیغه هم زناشوئی و زوجیت و قطعا آن نکاح است و بنابر این قرطبی گوید : چنانچـــه میآید ، علماء از گذشتگان و آینده گان پیشین و پسین اختـــلاف نکرده اند که متعه نکاح و زناشوئی تا مدت معیّن میراثی در آن نیست و از قاضی چنانچه بزودی خواهی دید ، گوید : علماء اتّفاق کرده انـد بر اینکه این متعه نکاح و ازدواج تا مدتی میراثی در آن نیست .

پس استدلال باطلاق این آیه بر اباحه نکاح متعه اولی اسـت از تمسّك بآن در نسخ آیـه متعه .

پس از آن قول بنسخ باین آیه نسبت داده شده بابن عبـاس و آن مثل نسبت دادن رجوع از قول با باحه متعه بنسخ ساقــط از اعتبار است ابن بطّال گوید : اهل مکه و یمن روایت کرده اند از ابـن عباس اباحه و جواز متعه را و از او روایت شده رجوع از این عقیـــده بسندهای ضعیف و جواز متعه از او صحیح تر است . (۱)

و اما آیه میراث پس آن بیگانه از مقام است چونکه نفی وراثـــت را سنّت و اخبار نبویه آورده در خصوص نکاح موقّت و زوجیّت غیر دائـم پس آن دور و کنار از نفی گره زناشوئی و عنوان زوجیّت است چنانچـــه مثل آن نفی میراث آمده در فرزندیکه پدر خود را بکشد یا کافر گـردد بدون اینکه نفی اصل فرزندی شود .

و اما نسخ بسنّت :

پس قول سخن در آن بسیار و آراء وعقاید در آن اختـــلاف

---

(۱) فتح الباری ج ۹ ص ۲۴۲ .

کرده اند اختلاف بیم آور و حیرت انگیزی که هریك از آن مناسب بسا دیگری نیست ، و خواننده راه گریزی برای او از این خلاف و تناقض در گفتار نیست برای اختلاف آنچه را دست جعل و وضع آنرا ایجاد کرده و آفریده است که در آن از روایات بسیاریست که برابر آن ۰

روایاتیستکه سنّت ثابته و تاریخ صحیح آنرا حفظ نموده است پس جعل و اختراع کرده هریك از رجال و راویان سازنده و جعل کننده نسخ بحسب و خیال اندیشه و سلیقه خودش غافل از بافته و ساخته برادرش و برای تو است توجه و دقت بجمله ای از این گفته ها

۱ ـ متعه در اوّل اسلام جایز بود رسول خدا روز خیبر از آن نهی کرد ۰

۲ ـ مباح نبود مگر برای ضرورت و ناچاری در اوقاتی سپس حرام شد آخر سال حجه الوداع ، حازمی گوید آنرا ۰

۳ ـ نیازی بناسخ نیست فقط تا سه روز مباح است پس بتمام شدن و سپری شدن آن اباحه پایان یابد ۰

۴ ـ مباح بود و در غزوه تبوك از آن نهی شد ۰

۵ ـ سال اوطاس مباح شد پس از آن نهی شد ۰

۶ ـ در حجه الوداع (حج آخرین پیامبر) مباح شد و بعد از آن نهی شد ۰

۷ ـ مباح بود در سال فتح مکه از آن نهی شد ۰

۸ ـ روز فتح مکه مباح شد و همانروز از آن نهی شد ۰

۹ ـ هرگز حلال نشد مگر در عمرة القضا ۰

۱۰ ـ متعه زنا و هرزگیست هرگز در اسلام مباح و روا نبوده نحاس گوید ۰

۱۱ ـ مباح شد پس از آن در سال خیبر از آن نهی شــد سپس در سال فتح بآن اجازه داده شده آنگاه بعد از سه روز حــرام شد .

۱۲ ـ در صدر اوّل اسلام مباح شد سپس در روز خیبــر حرام شد پس در آن در غزوه اوطاس مباح شد آنگاه حرام گشت .

۱۳ ـ در صدر اسلام و سال اوطاس و روز فتح مکه و عمـــره القضا مباح و حلال بود و در روز خیبر و غزوه تبوك و حجة الاســلام حرام گردید .

۱۴ ـ مباح شد سپس نسخ شد پس از آن مباح شد بعــد از آن نسخ شد سپس مباح شد آنگاه نسخ شد .

۱۵ ـ هفت مرتبه مباح شد و هفت بار نسخ شد ، منســوخ شد ، ۱ ـ خیبر ، ۲ ـ حنین ، ۳ ـ عمره القضا ، ۴ ـ سال فتح مکه ، ۵ ـ سال اوطاس ، ۶ ـ غزوه تبوك ، ۷ ـ حجة الوداع(۱)

و اگر قصد کردی اطلاع و آگاهی پیدا کنی بر عقایــــد اندیشه های متناقضه در اطراف احادیث این گفتارها و کلمــات طولانی و دراز و پهن در آنرا پس قول اول را میزان بگیر که نقــل کرده است حدیث آنرا پنج نفر از امامان حدیث صحیح در کتابهــای

---

(۱) رجوع کن احکام القرآن جصاص ج ۲ ص ۱۸۲ ، صحیــح مسلم ج ۱ ص ۳۹۴ ، زاد المعاد ج ۱ ص ۴۴۲ فتح الباری ج ۹ ص ۱۳۸ ، ارشاد الساری ج ۸ ص ۴۱ ، شرح صحیح مسلم نــووی حاشیه ارشاد ج ۶ ص ۱۲۴ ـ ۱۳۰ ، شرح موطاء زرقانــــی ج ۲ ص ۲۴ .

صحیحشان و غیر ایشان از پیشوایان حدیث در مسانید و مدارکشان و[1] منتهی کرده اند اسناد آنرا به علی امیر المومنین علیه السلام پس مردم سخن گفته اند در آن ، برخی گفتند[2] که تحریم متعه روز خیبر صحیح و شکی در آن نیست و دیگری میگوید[3] این چیزی است که هیچ کس از اهل تاریخ و راویان خبر آنرا نمیشناسد که متعه روز خیبر حرام شده باشد و سومی میگوید :[4] آن غلط اشتباه است و در غزوه خیبر متعه با زنها نشد ، و چهارمی میگوید :[5] که تاریخ در حدیث جز این نیست که آن در نهی از گوشت خرهای اهلی است نه در نکاح متعه و زناشوئی موقت پس بعضی از راویان خیال کرده و آنرا ظرف تحریم متعه قرار داده اند . اهـ

چگونه این پندار غلط و خیال باطل مخفی شده بر گروه بزرگی از علماء آنان که از ایشانست شافعی و معتقد شده اند که روز خیبر حرام شده چنانچه در زاد المعاد ج ۱ ص ۴۴۲ و چطور از یاد مثل

---

(۱) صحیح بخاری ج ۸ ص ۲۳ ، صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۹۷ ، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۶۰۴ ، سنن دارمی ج ۲ ص ۱۴۰ صحیح ترمذی ج ۱ ص ۲۰۹ ، سنن نسائی ج ۶ ص ۱۲۶ .

(۲) قاضی عیاض گوید : و زرقانی آنرا در شرح موطاء ج ۳ ص ۲۴ ، حکایت کرده .

(۳) سهیلی در روض الانف ج ۲ ص ۲۳۸ گوید .

(۴) ابو عمر صاحب استیعاب گفته آنرا و زرقانی در شرح مواهب ج ۲ ص ۲۳۹ حکایت کرده از او و در شرح موطاء ج ۲ ص ۲۴

(۵) ابن عیینه گوید چنانچه در سنن بیهقی ج ۷ ص ۲۰۱ ←

مسلم رفته و دور از او مانده و نقل کرده آنرا در صحیحش بلفظ، نهی شده از متعه زنها روز خیبر و در لفظ دیگر ، نهی شده از نکاح متعه روز خیبر[1] و در لفظ و عبارت سوم او ، نهی شده از آن روز خیبر و در تعبیر چهارم از او : نهی کرد رسول خدا صلّی الله علیه و آله از متعه زنها روز خیبر .

و پنجمی آمده[2] که خدشه و تضعیف میکند احادیث بقیه اقوال را و میگوید : پس باقی نمانده خبر صحیح صریحی جز خیبر و فتح باسخنان وکلماتیکه درباره حدیث خیبر واقع شده .

این شأن و حال صحیح ترین روایتهائی است که امامان حدیث در نهی از متعه نقل کرده اند ، و بدبختی و گرفتاری در بقیه مستند و مدرك این گفته ها و اقوال بزرگتر و بزرگتر است .

و زشت تر و وحشت انگیزتر از همه اینها فریادها و دادهای قرن بیستم صاحب (الوشیعه) موسی (جار الله) است زیرا که او یك بدبختی و مصیبت بزرگی آورده که دست بازی کنان با قرآن و سنّت کوتاه از آنست در قرنهای گذشته و برأی و عقیده ناقص و مذهب ساختگی که مخالف رأی و مذهب همه پیشین و گذشتگان از امت است و مساعد او نیست در بافته هایش هیچ مبدائی از مبادی اسلامیه و

← و زاد المعاد ج ۱ ص ۴۴۳ .

(۱) و باین لفظ خطیب نقل کرده آنرا در تاریخ بغداد ج ۶ ص ۱۰۲ و ج ۸ ص ۴۶۱ .

(۲) زرقانی در شرح موطاء ج ۲ ص ۲۴ .

هیچ چیزی از کتاب و سنّت را .

گوید : و برای امّت در باره متعه سخن دراز و پهنی است : و من میبینم که متعه از بقایای نکاح جاهلیّت است و ممکنست که آن از بعضی از مردم در صدر اسلام واقع شده و ممکن است که شارع بزرگوار آنرا برای برخی از مردم مقرر کرده باشد. در سالهائی از باب آنچه نازل در آن شده مگر آنچه که گذشت ... و بتحقیق که نازل شده در سختترین محرمآت (۱) متعه یك امر تاریخی بود و حکم شرعی باذن و اجازه از شارع در باره آن نبوده ، و اگر یك مدّعی ادعاء کند که متعه حلال خالص بوده از شارع و اقرار از او پس باشد و هرآینه ما میگوئیم که باکی بآن نیست و برای ما سخنی در این نیست بر رد آن .

فقط کلام و سخن من اکنون در اینست که متعه آیا ثابت شده در قرآن یا نه .

کتابهای شیعه ادعاء میکند که در باره متعه نازل شده قول خداوند جلّ جلاله : " فما استمتعتم به منهّن فاتوهن اجور هن ... " پس آنچه را که تمتّع نمودید بآن از زنها پس مهرهایشان را بدهید

و من میبینم که ادب بیان امتناع میکند و عربیّت این جمله کریمه خودداری میکند از اینکه این جمله جلیله کریمه در باره متعه نازل‌شده

---

(۱) اشاره و قیاس کرده آن خبیث به آیه ۲۷و ۲۸ سوره‌نساء "ولا تنکحوا ما نکح آباوکم من النساء الا ما قد سلف ... " نکاح نکنید آن زنی را که پدران شما با او نکاح کرده مگر آنچه در پیشین گذشت... " و ان تجمعوا بین الاختین الا ما قد سلف " و اینکه جمع کنید بین دو خواهر مگر آنچه که در سابق گذشت یعقوب نبی‌که باد وخواهر ازدواج ←

باشد برای آنکه ترکیب این جمله فاسد و باطل میشود و تربیت و نظم این آیه سودمند مختل و معطّل میماند اگر بگوئیم که آن در باره متعه نازل شده ۰ ص ۳۲

امّا متعه نکاح و نکاح متعه پس قران در باره آن و در آن نازل نشده ، و برای این معنای بزرگ این باب بسته شده برای دفع کردن آنچه راکه در کتب شیعه منتشرشده که قول خدا : " فما استمتعتم به منهنّ فآتوهنّ اجورهن ۰۰۰ " در باره نکاح متعه نازل شده ص ۱۲۱ ۰

متعه اصلا در شرع اسلام مباح نبوده و نسخ آن نسخ حکم شرعی نبوده جز این نیست که نسخ کرده امر جاهلی را به تحریم ابدی ص ۱۳۲ ۰

حدیث متعه از عجائب احادیثیستکه جماعتی از صحابه میگویند حتی آنکه جماعتی از تابیعن که از آنها طاوس و عطاء و سعید بن جبیر و گروهی از فقهاء مکّه گفته اند ، حاکم روایت کرده در علوم حدیث از امام اوزاعی که او میگفت : پنج چیز از قول اهل حجاز ترک شده که از آنست متعه ص ۱۳۲ ۰

گوید : ابن جریح فقیه مکّه حقیقه اسراف و زیاده روی در سخن کرده با باحه متعه چنانچه اسراف در عمل متعه نمود تا جائیکه وصیّت کرد در باره هفتاد زن و گفت : آنها را تزویج نکنید چونکه آنان مادران شمایند ، و ابوعوانه در صحیحش از ابن جریح از این مسرف متمتّع روایت کرده که او بایشان در بصره گفت : شهادت دهید که من

← کرد در یک زمان ۰ مترجم ۰

برگشتم از متعه ،: گواه گرفت ایشانرا بعد از آنکه هیجده حدیث برایشان حدیث نمود که باکی بمتعه نیست و بعد از آنکه از متعه سیر شد و از کار افتاد و از انجام کار ناتوان و عاجز شد ، گفت من برگشتم

استبعاد کرده بنهایت استبعاد را از اینکه مؤمن بداند لغت قران کریم را وایمان باعجاز آن داشته باشد و بفهمد حق فهمیدن افاده نظم و ترتیب را میگوید : که قول خدای جل جلاله : "فما استمتعتم به منهنّ فاتوهن اجورهن فریضه" نازل در باره متعه زنان شده باشد ، قولیست که نمیشود مگر از جاهل و نادانیکه ادعآء میکند و توجّه ندارد ص ۱۴۹ ۰

کتابهای شیعه نسبت داده میشود به باقر وصادق که بدرستیکه فمااستمتعتم به منهنّ، نازل در باره متعه شده و بهترین دو احتمال اینست که سند جعلی باشد وگرنه پس باقر و صادق جاهلند ص ۱۶۵

یافت نمیشود در کتاب غیر شیعه قولی برای هیچکس که (فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن ۰) نازل در متعه زنها باشد و امّت اجماع کرده اند بر تحریم متعه و کسی نگفته که قول خدا ۰ فما استمتعتم به منهنّ ، نسنح شده باشد ۰ ص ۱۶۶

حکومتهای امتهای اسلامیه ارشاد نموده در شرافت دین و صلاح دنیایشان از فقهاء امّت ، پس حکومت دولت ایرانی چنانیکه هست چندین مرتبه شروع کرد از جلوتر در باطل کردن متعه فقهاء میبینیم امروز بفضل پادشاه بزرگ و شاهنشاهش که متعه را نسخ کرده نسخ قطعی جدّی ۰

براستیکه حکومت دولت ایران که کوشش و تلاش میکند در اصلاح زندگانی امّت ودنیای آنها و در تعمیر و آباد ساختن وطن و زنده

کردن آن شروع کرده در اصلاح دین امّت پس منع کرده منع جدّی متعه فقهاء شیعه را . ص ۱۸۵

ج ـ این جمله هائی است که ما جمع آوری کردیم از اوراق الوشیعه که سیاه کرده آنرا مردك در مسئله متعه و این اوراق سیاه دور است از ادب دین ، ادب علم ، ادب عفّت ، ادب کلام ، ادب اجتماع ، و میان آن و آنچه که اسلام آورده فاصله بسیاریست پس ما آنرا مقابله نمیکنیم در آن مگر بسلام .

اما بسط و توسعه سخن در متعه پس نیازی برای ما نیست که تماس با آن داشته باشد بعد آنچه را که مبالغه کرده و اطاله دادن را در ان محققین اصحاب ما و مخصوصا متاخّرین از ایشان [1] پس این مردك بعد از آن آمده و حمله برایشان میکند بسخنان زشت و باکی ندارد و افتراء و تهمت میزند بایشان بزبان قبیح و هرزه برای او مهّم نیست و فقط آنچه برای ما مهّم است بیدار کردن ادراك و احساس کاوش گر است بد روغ های مردك و جنایتهای بزرگ او بر علم و قرآن و اهل آن بکتمان کردن رأی پیشینان در آن و تکذیب کردن او حقایق ثابته دائمی بر امّت را بسخنان و کلمات بی معنی و یاوه‌گوئی ها و پخش کردن چیزهائیکه مخالف قرآن و سنّت نبویّه است در میان گروه دانشمندان و او با جهل و نادانیش بکتاب و سنّت خود را فقیه

---

(۱) امثال اعلام و بزرگان مانند آقای ما سیدعبد الحسین شرف الدین و آقای ما سید محسن امین و شیخ و استاد ما شیخ محمد حسین کاشف الغطاء و استاذ توفیق فکیکی کتابی جداگانه در باره متعه تالیف کرد و در آن حق مطلب را اداء کرده اند ..

و دانشمندی از فقهاء اسلامی میبیند ، پس بر آن اسلام سلام باد (که مانند موسی جارالله فقیه آن باشد) .

متعه در قرآن مجید

" فما استمتعتم به منهن فآتوهن اجورهن فریضه ولا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضه ان الله کان علیما حکیما " (۱) پس آن چه را که متعه کردید از ایشان پس بدهید بایشان مهرهایشانرا که فرض کرده شده و نیست گناهی بر شما در آنچه بآن راضی شدید بسه آن از بعد مهر واجب بدرستیکه خداوند دانای درست کردار است

موسی صاحب (الوشیعه) خیال کرده که قول بنزول آیه از ادعاهای شیعه فقط است و در غیر کتابهای ایشان یافت نمیشود کسی که قائل بآن باشد ، و قول بآن نمیشود مگر از نادانیکه ادعاء کرده و نفهمیده ، پس ما یاد میکنیم مقداری از آنچه را که در کتابهای ملّت و همکیشان اوست تا آنکه خواننده بداند که نیش های این مردک احمق نادان بد زبان ناسزاگویکه متوجّه میشود .

۱ ــ احمد امام حنبلی ها در مسندش ج ۴ ص ۴۳۶ با سند هائیکه تمام رجال و راویان آن مورد وثوق و اعتمادند از عمران بن حصین نقل کرده گوید : آیه متعه در کتاب خدای تبارک و تعالی نازل شده و ما بآن عمل کردیم با رسول خدا صلّی الله علیه و آله پس آیه ای نازل نشد که آنرا نسخ کند و پیامبر صلّی الله علیه و آله هم

(۱) سوره نساء آیه ۲۴ .

نهی نفرمود تا از دنیا رفت .

و در صفحه ۴۶ تا ۵۰ گذشت که عده ای از مفسّرین آنرا یاد کرده اند در سوره نساء در آیه متعه و باین حدیث شمرده کسیکه شمرده که عمران بن حصین از کسانیست که ثابت و پا برجا بر مباح بودن متعه بوده است .

۲ ـ ابو جعفری طبری متوفای ۳۱۰ در تفسیرش ج ۵ ص ۹ نقل کرده باسنادش از ابی نضره گوید : پرسیدم از ابن عباس از متعه زنان گفت آیا نخواندی سوره نساء را گفت : گفتم : چرا ، گفت : پس قرائت نکردی در آن فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمّی ، پس آن چه را که متعه کنید از ایشان تا مدت معیّن گفتم باو : اگر چنین قرائت کرده بودم از تو نمیپرسیدم ، گفت : پس بدرستیکه آن چنین بوده است ، و در حدیث است : که ابن عباس گفت : سه بار قسم خورد که خدا چنین نازل نمود .

و از قتاده در قرائت ابّی بن کعب نقل کرده : "فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمّی" و نقل کرده باسناد صحیح از شعبه از حکم گوید : پرسیدم از او از این آیه که آیا نسخ شده گفت : نه .

و روایت کرده از عمر بن مره : که شنید از سعید بن جبیر که میخواند : "فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمّی .

و از مجاهد : نقل شده که بدرستیکه در آیه یعنی نکاح متعه است .

و از ابی ثابت نقل شده : که ابن عباس قرانی بمن داد که در آن بود فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمّی .

۳ ـ ابوبکر جصّاص حنفی متوفای ۳۷۰ در "احکام القران"

ج ۲ ص۱۷۸ نقل کرده آنچه که گذشت از حدیث ابن عباس و اُبی بن کعب در قرائت آیه و یاد کرده از طریق ابن جریح و عطاء خراسانی از ابن عباس که آن نسخ شده بقول خدای تعالی : " یا ایها النبی اذا طلقتم النساء فطلقوهّن لعدتهّن " ای پیامبر هرگاه زنها را طلاق دادید پس برای عدّه داشتن طلاق دهید ، پس اگر آن آیه درباره متعه نازل نشده باشد چگونه نسخ شده و دانستی بطلان نسخ آنرا بآن وغیر آن ۰

۴ ـ حافظ ابوبکر بیهقی متوفای ۴۵۸ نقل کرده باسنادش در سنن کبری ج ۷ ص۲۰۵ ، از محمد بن کعب از ابن عباس رضی الله عنه گوید : متعه در اوّل اسلام بود ، و مردم این آیه را چنین قرائت میکردند : " فما استمتعتم به منهّن الی اجل مسمّی ۰ الحدیث

۵ ـ حافظ ابو محمد بغوی شافعی متوفای ۵۱۰ / ۱۶ در تفسیرش حاشیه تفسیرخازن ج ۱ ص۴۲۳ گوید : حسن و مجاهد گویند : که آیه درباره نکاح صحیح است و دیگران گفته اند :آن نکاح متعه است تا آنجا که گوید : عموم اهل علم معتقدند [۱] که نکاح متعه حرام است و آیه نسخ شده است و ابن عباس رضی الله عنهما معتقد بود که آیه محکم و رخصت داده در نکاح متعه ، سپس روایت کرده حدیث ابی نضره یاد شده را بلفظ طبری ۰

۶ ـ ابو القاسم جار الله زمخشری معتزلی متوفای ۵۳۸ در (الکشاف)ج ۱ ص ۳۶۰ گفته اند :آیه درباره متعه زنان نازل شده

(۱) از آنچه قبلا بیان کردیم معلوم میشود عدم صحّت این نسبت دروغین بعموم اهل علم ۰۰

و از ابن عباس نقل کرده که آن محکم و بحلیتش باقیست و نسخ نشده است و او بود که قرائت میکرد: " فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمّی " .

۷ ـ قاضی ابوبکر اندلسی متوفای ۵۴۲ در (احکام القران) ج ۱ ص۱۶۲ گوید : در آیه دو قول است ، اول اینکه اراده کرده استمتاع مطلق نکاح که جماعتی گفته اند که از ایشانست حسن و مجاهد و یکی از دو روایت ابن عباس .

دوّم ـ اینکه مراد متعه زنانست بازدواج ایشان تا مدت معین آنگاه روایت کرده از ابن عباس و حبیب بن ابی ثابت ، و ابّی بن کعب .

۸ ـ ابوبکر یحی بن سعدون قرطبی متوفای ۵۶۷ گوید :در تفسیرش ج ۵ ص۱۳۰ نزد بیان اختلاف در معنای آیه : جمهور گفته اند که مقصود نکاح متعه است که در اوّل اسلام بوده است ، و ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر : فمااستمتعتم به منهنّ الی اجل مسمّی فآتوهنّ اجور هن ، خوانده اند .

وگوید در میان خلاف است درباره کسیکه زنی رامتعه کرده :و در روایت دیگری از مالك سنگسار نمیشود ، برای اینکه نکاح متعه حرام نیست و لیکن برای اصل دیگری که برای علماء ما است غریب است آنها به تنهائی بآن فتواداده غیر سایر علماء و آن اینست که آنچه بسنّت حرام شده آیا آن مثل آنستکه بقران حرام شده باشد یا نه ، پس از روایت بعضی مدنی ها از مالك معلوم میشود که آن دو یکسان و برابر نیستند و این ضعیف است .

و ابوبکر طرسوسی گوید : و رخصت نداده در نکاح متعه مگر

عمران بن حصین و ابن عباس و بعضی، از صحابه و گروهی از اهل بیت (رسالت) و در باره قول ابن عباس شاعر میگوید ·

اقول للرکب اذ طال الثواء بنا

: یا صاح هل لك من فتیا ابن عباس

میگویم بمسافر وقتیکه طولانی شد منزل برای ما ، ای رفیق من آیا برای توست فتوای ابن عباس ·

فی بضه رخصه الاطراف ناعمه

تکون مثواك حتی مرجع الناس

در تمتّع و کامیابی با زنان نرم و نازك بدن رخصت است که در اقامتگاه و منزلت باشد تا برگشت مردم و سایرعلماء و فقهاء از صحابه و تابعین و گذشتگان صالح برایند که این آیه نسخ شده ص ۱۳۲ ·

امینی (نور الله ضریحه) گوید : پس دیدیکه قول بنزول آیه در متعه رای علماء و فقهاء از صحابه و تابعین و پیشین شایسته است جز اینکه ایشان نسبت داده اند بآنها نزد قول قرطبی نسخ را و تو شناختی و دانستی سخن حق را در باره آن ·

و نیز قرطبی گوید : در تفسیرش ج ۵ ص ۳۵ در قول خدای تعالی : " و لا جناح علیکم فیما تراضیتم به من بعد الفریضه " گناهی بر شما نیست در آنچه را که راضی شدید بآن از بعد مهر واجب گوید گویندهگان بانیکه آیه در متعه است ، این اشاره است بآنچه زن و مرد راضی میشدند بر آن از زیادی در مدت متعه در اول اسلام زیرا که زنی بود که در مدت یکماه بیك دنیار مثلا شوهر میکرد پس چون ماه منقضی میشد و تمام میگشت پس چه بسا مرد میگفت مدّت مرا زیاد

کن تا مهر تو را زیاد کنم ، بیان کرده که این جائز بود در موقع رضایت طرفین .

م ـ ابو الولید محمد بن احمد قرطبی مشهور بابن رشد متوفای ۵۹۵ در بدایه المجتهد ج ۲ ص ۵۸ گوید : از ابن عباس مشهـــور شده حلال بودن متعه و پیروی ابن عباس نموده بر قول بحلیّـــت آن اصحاب او از اهل مکّه و یمن و روایت کرده اند که ابن عباس برای این استدلال میکرد بقول خدای تعالی : " فما استمعتم به منهّن فاتوهـن اجورهن فریضه ولا جناح علیکم " پس آنچه را که متعه نمودید از ایشان پس مهریه آنهارا واجبست بدهید و گناهی بر شما نیست ودر حدیثی از اوست (الی اجل مسمی) .

۹ ـ ابو عبد الله فخرالدین رازی شافعی متوفای ۶۰۶ در تفسیر کبیرش ج ۳ ص ۲۰۰ یاد کرده دو قول در آیه را و گوید : یکی از آن دو قول بیشتر علماء است .

و قول دوّم : اینکه مقصود باین آیه حکم متعه است و آن عبارت از اینست که مردی زنی را اجیر کند بمال معلوم تا مدّت معّینی پـــس با او آمیزش و جماع کند ، و اتفّاق کرده اند که آن در اوّل اســــلام حلال بوده است ، و اختلاف کرده اند در اینکه آیا آن نسخ شـــده یا نه پس بیشتر از امّت برانند که آن نسخ شده و بقیّه از ایشـــــان گفته اند که آن همانطور که حلال بوده بحلیّتش باقیست (تــــا روز قیامت) و این قول از ابن عباس و عمران بن حصین روایت شده ،امّـــا از ابن عباس سه روایت است " سپس راویان رایاد کرده " پس گوید :و امّا عمران بن حصین ، پس او گوید : آیه متعه در کتاب خدای تعالی نازل شده و بعد از آن آیه ای نیامده که آنرا نسخ کند و رسول خـــدا

صلّی اللّه علیه و آله ما را بآن فرمان داد و ما هم متعه نمودیم و از دنیا رفت پیامبر درحالیکه ما را از آن نهی و منع نکرده بودند سپس مردی آنچه خواست برای خودش گفت .

و در صفحه ۲۰۱ یادکرده قرائت اُبَی بن کعب و ابن عباس را چنانچه از طبری گذشت و در ص ۲۰۳ گوید : بدرستیکه قرائت اُبَی و ابن عباس بر فرض ثبوت آن دلالت نمیکند مگر براینکه متعه مشروع بوده و ما نزاعی در آن نمیکنیم فقط چیزیکه ما میگوئیم اینست نسخ عارض بر آن شده .

۱۰ ــ حافظ ابو زکریا نووی شافعی متوفای ۶۷۶ در شرح صحیح مسلم ج ۹ ص ۱۸۱ یادکرده که عبدالله بن مسعود قرائت کرده : "فمااستمتعتم به منهنّ الی اجل .

۱۱ ــ قاضی ابوالخیر بیضاوی شافعی متوفای ۶۸۵ در تفسیرش ج ۱ ص ۲۵۹ گوید : گفته اند آیه درباره متعه ای نازل شده که سه روز بود در وقتیکه مکّه فتح شد سپس نسخ شد چنانچه روایت شده که آنحضرت علیه الصلوة والسلام مباح کرد پس از آن صبح کرد که میگفت : ای مردم من شما را امر کردم به تمتع و کامجوئی از این زنها بدانید که خدا حرام کرد این را تا روز قیامت (۱) و آن نکاح موقّت است بوقت معلوم که موسوم بآن شده .

۱۲ ــ علاء الدین بغدادی متوفای ۸۴۱ : در تفسیر معروفش بتفسیر خازن ج ۱ ص ۳۵۷ گوید : گروهی گویند : مقصود

---

(۱) این سخن و روایت مجعول و ساختگی را باطل میکند اقوال و روایات بسیاریکه درصفحه ۶۰ یاد نمودیم .

از حکم آیه آن نکاح متعه است و آن اینستکه تزویج کند زنی را تامدة معلومی بچیز معلومی پس هرگاه این مدت منقضی و سپری شد آنزن هم از او جدا شود بدون طلاق و استبراء کند رحم خود را و میان آنها هم میراثی نیست و این در اوّل اسلام معمول بود . سپس رسول خدا صلّی الله علیه و آله نهی از متعه نمود آنگاه یاد کرد حدیث سبره یاد شده در لفظ بیضاوی را پس گوید : و باین جهت علماء از صحابه و کسانیکه بعد از ایشان بوده اند معتقد شده اند که نکاح متعه حرام و آیه نسخ شده است ، و اختلاف کرده اند در ناسخ آن پس بعضی گفته اند نسخ بسنّت و حدیث شده است و آن آنستکه گذشت از حدیث سبره .... و این بنابر مذهب کسیستکه میگوید : سنّت نسخ میکند قرآنرا و مذهب شافعی اینستکه سنّت میتواند ناسخ قرآن باشد ، پس بنابر این میگوید : بدرستیکه ناسخ این آیه قول خدای تعالی است در سوره مومنون " والذین هم لفروجهم حافظون ... " و کسانیکه این حافظ عورتشان هستند ، پس از آن یاد کرده روایات ابن عباس را که از آنهاست که آیه محکم ونسخ نشده (وحکمش تلقیا تاقیامت باقیست)

۱۳ ــ ابن جزی محمد بن احمد غرناطی متوفای ۷۴۱ در تفسیرش (التسهیل) ج ۱ ص ۱۳۷ گوید : ابن عباس و غیر او گویند (۱) ، معنایش اینست هرگاه کامیاب از همسر شدید و آمیزش و جماع واقع شد پس واجبست دادن اجرة و آن صداق کامل است .

---

(۱) این نسبت را بابن عباس تکذیب میکند قرائت او آیه را " فما استمتعتم به منهن الی اجل مسمی " و این قرائت از او ثابت است چنانچه گذشت و خواهد آمد .

و بعضی گفته اند : که آن در نکاح متعه است و آن نکاح تا مدتی بدون میراث و در اوّل اسلام جایز بود و این آیه نازل شد در وجوب صداق و مهر در آن سپس حرام شد پیش بیشتر علماء پس بنابر این آیه نسخ شده است بخبریکه ثابت در تحریم نکاح متعه است و برخی گفته اند : آیه فرائض آنرا نسخ کرده است برای آنکه نکاح متعه میراثی برایش نیست ، و بعضی گفته اند : " والذین هم لفروجهم حافظون " آنرا نسخ کرده و از ابن عباس روایت شده جواز نکاح متعه ، و روایات شده که او برگشته از آن عقیده (۱) .

۱۴ ـ ابو حیّان محمد بن یوسف اندلسی متوفای ۷۴۵ در تفسیرش ج ۳ ص ۲۱۸ قرائت ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر : " فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمّی " یادکرده و گوید : که ابن عباس و مجاهد و سدی و غیر ایشان گویند : بدرستیکه آیه در نکاح متعه است . و ابن عباس بابی نضره گفته که آیه را خدا چنین نازل کرده (الی اجل مسمی) .

۱۵ ـ حافظ عماد الدین بن کثیر دمشقی شافعی متوفای ۷۷۴ در تفسیرش ج ۱ ص ۴۷۴ گوید و استدلال شده بعموم این آیه بر نکاح متعه و شکی نیست در اینکه آن مشروع بوده در اول اسلام سپس بعد از این نسخ شده پس از آن بعد از ذکر بعضی از اقوال نسخ گوید و ابن عباس و ابی بن کعب و سعید بن جبیر و سدی قرائت

---

(۱) وچگونه برگشته از آن درحالیکه آیه را محکم میداند و میگوید نسخ نشده و گذشت و میآید خبریکه تکذیب میکند این افترا و نسبت را باو و تا آخر عمرش قائل و معتقد با باحه آن بود .

میکردند : " فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمی " و مجاهد گوید : در باره نکاح متعه نازل شده و لکن جمهور بر خلاف این رفته اند و عمده چیزیستکه ثابت شده در دو صحیح (مسلم و بخاری) از امیر المؤمنین علی بن ابیطالب علیه السلام . (۱)

۱۶ ـ حافظ جلال الدین سیوطی متوفای ۹۱۱ در (الدر المنثور) ج ۲ ص ۱۴۰ گوید : طبرانی و بیهقی در سننش از ابن عباس نقل کرده که متعه در اوّل اسلام بود و مردم این آیه را چنین میخواندند : " فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمّی " .

و عبد بن حمید و ابن جریر و ابن انباری در مصاحف و حاکم و تصحیح کرده آنرا از طریقهائی از ابی نضره گوید : قرائت کردم بر ابن عباس و بتحقیق گذشت در ص ۲۲۹ .

و عبد بن حمید و ابن جریر از قتاده نقل کرده اند و ابن انباری در مصاحف از سعید بن جبیر قرائت ابی بن کعب : " فما استمتعتم به منهنّ الی اجل " ، و عبد الرزاق از عطاء نقل کرده قرائت ابن عباس را و ابن جریر از سدی در آیه نقل کرده گفته : این متعه است .

و عبد الزراق و ابو داود نقل کرده اند در ناسخ آن و ابن جریر نقل کرده از حکم که سئوال از این آیه شد که آیا نسخ شده گفت : نه .

۱۷ ـ ابو السعود عمادی حنفی متوفای ۹۸۲ در تفسیرش (حاشیه تفسیر رازی) : ج ۳ ص ۲۵۱ گوید : بعضی گفته اند : که

---

(۱) و دانستی بعضی از گفته ها را در اطراف این حدیث در ص ۴۴ .

آیه نازل شده در باره متعه ایکه زناشوئی و نکاح تا وقت معلوم است از یکروز یا بیشتر موسوم باین شده است ، برای آنکه غرض از آن مجّرد کامجوئی و تمتّع بزنست و کامجوئی باو هم در مقابل مالیست که میدهد باو و آن در موقعیکه مکّه فتح شد سه روز مباح بود سپس نسخ شد برای آنچه روایت شده که آنحضرت آنرا مباح کرد آنگاه صبح کرد در حالیکه میگفت: ای گروه مردم من شما را فرمان دادم که متمتع و کامیاب شوید از این زنها امّا بدانید که خدا آنرا حرام کرد تا روز قیامت و برخی گفته اند : در مرتبه مباح حلال شد و دو بار حرام ۰

۱۸ ـ قاضی شوگانی متوفای ۱۲۵۰ در تفسیرش ج ۱ ص ۴۱۴ گوید : بتحقیقکه اهل علم اختلاف کرده اند : در معنای متعه ، و حسن و مجاهد و غیر ایشان گویند : معنا اینست : " ممّا انتفعتم پس از آنچه که کامیاب شدید و سود و لذّت بردید بآمیزش و جماع از زنها بنکاح شرعی پس بدهید اجرت ایشانرا یعنی مهرهای ایشانرا، و جمهور گفته اند : که مقصود باین آیه : نکاح متعه ایستکه در صدر اسلام بوده است ، و تائید میکند این را قرائت ابّی بن کعب ، و ابن عباس و سعید بن جبیر : " فما استمتعتم به منهّن الی اجل مسمّی فاتوهّن اجورهّن " ، پس آنچه را که تمتّع و لذّت بردید از زنها تا مدّت معیّنی پس مهرهای ایشانرا بدهید ، سپس نهی کرد از آن پیامبر صلّی الله علیه و آله چنانچه این صحیح است از حدیث علّی علیه السلام گوید : نهی نمود پیامبر از نکاح متعه و از گوشت

خرهای اهلی در روز خیبر. [۱] پس از آن یاد نمود حدیث نهی از آنرا در روز فتح مکّه و روز حجة الوداع ، پس گفت : پس اینست ناسخ و از سعید بن جبیر حکایت شده نسخ آن بآیه میراث زیرا که متعه میراثی در آن نیست [۲] و از عایشه و قاسم بن محمد نقل شده منسوخ بودن آن بآیه ، "والذین لفروجهم حافظون" و کسانیکه حافظ و نگهبان عورتشانند .

۱۹ ـ یاد کرده شهاب الدین ابو الثناء سید محمود آلوسی بغدادی متوفای ۱۲۷۰ در تفسیرش ج ۵ ص ۵ قرائت ابن عباس وعبد الله بن مسعود آیه را : "فما استمتعتم به منهنّ الی اجل مسمّی" ، سپس گوید : و نزاعی نزد ما نیست در اینکه آن حلال بود سپس حرام شد والصواب و قول درستیکه مختار این نویسنده است اینستکه تحریم و اباحه هر کدام دو بار شده و پیش از روز خیبر حلال بود پس در روز خیبر حرام شد [۳] بعد از آن در روز فتح مکّه مباح شد و آن روز اوطاس بود برای متصّل بودن آن دو سپس در آنروز حرام شد بعد از سه روز تحریم موکّدی تا روز قیامت .

---

(۱) دانستی حال را در این حدیث صحیحکه آن عمده و مهمترین مستند قوم است در نهی از متعه رجوع کن به ص ۵۵ و ۵۶

(۲) نسبت قول نسخ را بسعید تکذیب میکند شمردن پیشینیان او را در جمله افرادیکه ثابت بودن بر قول باباحه آن .

(۳) دانستی در ص ۵۵ از سهیلی که این چیزیستکه آنرا هیچکس از اهل سیر وراویان اثر نمیشناسد .

با من بیا :

بیا با من ای خواننده تا سئوال کنیم از این مردك ، موسی جار الله ، ازاین کتابها آیا اینها از مراجع و مدارك اهل سنّت نیست درعلم قرآن ، آیا این گروه از بزرگان و پیشوایان در تفسیر نیستند ، آیا بر پژوهشگروکنجکاو واجب نیست که مراجعه باین کتابها کند پس نقض و ابرام نماید و گفته ها را با هم سنجیده و ترجیح دهد که آیا برابری میکند یاوه های آن بامثل ابن عباس که مترجم قرآن و ابیّ بن کعب که نزد ایشان قاری ترین صحابه وعبد الله بن مسعود یکه (عالم بقرآن و سنّت) است و نیز عمران بن حصین و حکم و حبیب بن ابی ثابت و سعیدبن جبیر وقتاده و مجاهد ، آیا هرکدام از ایشانرا جاهل مدّعی غیر ملتفت میبیند ، آیا این اهانت او سبّ و ناسزای بصحابه و پیشینیان صالح و شایسته نیست که متهّم نموده شیعه را بآن نزد خویشان خود .

یا رجال و مردان بزرگ قوم خود را از شیعه میداند که با زبانهای تیز و برنده ایشانرا قطعه قطعه و پاره پاره میکند ، پس اگر نزد او ارزشی نیست برای مثل بخاری و مسلم و احمد و طبری و محمد بن کعب ، وعبد بن حمید ، و ابی داود ، و ابن حریج ، و جصاص و ابن انباری و بیهقی و حاکم ، و بغوی ، و زمخشری و اندلسی و قرطبی و فخر رازی و نووی ، و بیضاوی و خازن و ابن جزی ، و ابی حیّان ، و ابن کثیر ، و ابی السعود ، و سیوطی ،وشوکانی ،وآلوسی پس ایشان از بزرگان و اعلام او درعلم و دینند .

بلی : ازخاطر ما نمیرود که دروغها و افسانه های ثبت شده

این مردك و نسبت قول بنزول آیه متعه بشیعه فقط تماما مقدّمه برای سب و ناسزاگوئی بساحت مقدس دو امام بزرگوار معصوم حضرت امام محمد باقر و حضرت امام جعفر صادق علیهما الصلوة والسلام است و او و هر کس که صاحب انصاف و وجدان باشد میداند که چهار امام قوم او (۱ ـ ابو حنیفه امام حنفی ها ۲ ـ محمد بن ادرس شافعی امام شافعی ها ۳ـ مالك ابن انس امام مالکی ها ۴ـ احمد بن حنبل امام حنبلی ها در علمشان خوشه چین علم آن دو بزرگوار میباشند) پس اگر نزد ایشان چیزی از علم پیدا شود پس از این سرچشمه گوار است و حضرت باقر و صادق همان حضرت باقر و صادقند ، و موسی الوشیعه هم همین موسی الوشیعه و خداوند همان خدای دادگر عادل است و الی الله المشتکی ، و شکوه و شکایت من بسوی خدا است

و بیائید از مردك سئوال کنیم از ادب بیانیکه او فهمیده و بر این گروه بزرگان در قرنهای گذشته مخفی مانده و از نقصانیکه او شناخته و پیشوایان قوم او بر تقدیر نزول آیه در متعه ندانسته اند آن چیست و کجاست ، و از چه کسی اختیار کرده و چه کسی آنرا گفته و چه دلیلی برای اوست و از چه کسی آنرا فراگرفته و برای چه آنرا پیشینیان و پسینیان کتمان کرده اند تا نوبت باو رسیده است : گمان نمیکنم که او بتواند پاسخی دهد که تشنه ای را سیراب کند و شاید او برگرداند ناسزاهای رکیك خود را بمردمی دیگر .

حدود متعه در اسلام

۱ ـ اجرت و مهریّه .

۲ ـ مدّت معین ۰

۳ ـ عقدیکه شامل ایجاب و قبول باشد ۰

۴ ـ جدائی بسپری شدن مدّت یا بذل ۰

۵ ـ عدّه امه کنیز و حرّه زن آزاد نازا و باردار (زن آبستن) ۰

۶ ـ عدم میراث ۰

بدرستیکه این حدود را فقهاء در کتب فقهیّه خود و محدثیّن درصحاح و مسانید شان و مفسریّن در ذیل آیه کریمه ایکه یاد شد نقل کرده اند ، پس اتفاقشان واقع شده براینکه آن حدود شرعیه اسلامیّه است که چاره ای از آن نیست ، چه قائل با باحه دائمی و همیشه باشد یا اباحه موقته منسوخه : پس مجال سخن این مردک کجاست : که آن از نکاح های جاهلیّت تاریخیّه بوده و باذن شارع نبوده است ۰ و کجا در جاهلیّت نکاحی باین حدود بوده است و بتحقیق ضبط کرده اند که نکاح ها وعادتها و تقالید آنرا و در آن چیزی نبود که مشابه نکاح متعه باشد ۰ بلی : این مردک افترا میزند و اعتنائی و توجّهی بگفته خود ندارد ، و ما در پیش یادکردیم گروهی از کسانیکه حدود نکاح متعه را یادکرده اند در جزء سوم ص ۳۳۱ ، و برای چه ابن جریح زیاد روی و اسراف در انجام فاحشه ایکه نازل در شدید ترین محرمات در گمان و خیال (موسی صاحب الوشیعه) شده کرده و اگر ابن جریح مستخف و سهل انگار و لاابالی در دین بوده است ، پس برای چه تمام صاحبان شش صحیح از او نقل حدیث کرده و مسانید و اسانید خود را مشحون و پر از روایات او نموده و از او دوازده هزار

حدیثیکه فقهاء نیازمند باو هستند شنیده اند ، پس اگر مثـــل او فاسد و خراب یا روایت او فاسد باشد هر آینه واجب شود که اوراق اکثر از جوامع حدیث نابود شود و در این وقت ارزشی برای این صحـــاح شما باقی نمیماند ، و اگر چنانستکه او (موسی الوشیعه) پنداشتـــه است ، پس چرا پیشوایان و بزرگان علم رجال او را مدح و تعریـــف نیکوئی نمـــوده اند ، و چگونه احمد امام حنبلی ها او را محکمتریـــن مردم دیده و چگونه کتابهای او را کتب امانت نامیده اند .

آنگاه چه گناهی براین مرد (یعنی ابن جریح) است اگـــر عمل کند بآنچه که اجتهاد او منتهی بآن شده و حال آنکـــــه او هیجده حدیث در این موضوع روایت میکند ، و امّا حدیث عدول او از رأیش پس اگر درست باشد نقل این مرد از ابی عوانه و راست باشـــد اسناد ابی عوانه ، و اگر بود هر آینه روشن و ظاهر شده و فقهاء آنـرا نقل کرده و منحصر و محصور نمیشد نقل آن بیکی از یکی و خصوصا ابـن جریحی که او علما و عملا مصّر بر متعه کردن و صیغه گرفتن بود ، و مـن گمان میکنم که نسبت عدول باین مرد مثل نسبت عدول بحبر و عالـــم بزرگ امّت عبد الله بن عباس باشد که آنرا تکذیب نموده است آنکــــه تکذیب کرد چنانچه دانستی .

و امّا آنچه نسبت داده (موسی الوشیعه) بحکومت ایـــران در داخل کردن منع از متعه را در جمله اصلاحاتش و نسخ کــــرده آنرا نسخ قطعی مسلّم و آنرا منع کرده منع قطعی پس آن مثل بقیـــه

تهمتها و ساختگی های اوست پس چه اندازه دلیل او را از کار انداخته و راه بر او تنگ شده و دلیل پیچ شده که براهین او را وامانده کرده تا دروغ و تهمت زده و استدلال کرده بچیزیکه گوش دنیا آنرا نشنیده است و کتاب و سنّت را مقابله کرده بتاریخ ساختگی و دروغین بر حکومت اسلامیّه ایکه چیز تازه ای هرگز نیاورده در متعه و بر فرض تحقق تهمّت او بر حکومت ایران چه ارزشی برای منع حکومت است برابر آنچه که پیامبر بزرگ و قرآن مقدس او اعلام فرموده است.

بخوان و بخند یا گریه کن :

قوشجی متوفای ۸۷۹ در شرح تجرید در مبحث امامت یادکرده که عمر بر بالای منبر گفت : " ایها الناس ثلاث کنّ علی عهد رسول الله صلّی الله علیه و آله و انا انهی عنهنّ واحرمهنّ و اعاقب علیهنّ : متعه النساء و متعه الحج و حیّ علی خیر العمل " ، سه چیز بود معمول در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و من از آنها نهی میکنم و هرکس مرتکب شود او را شکنجه و مجازات بر آن میکنم ۱ـ متعه وصیغه کردن زنان ۲ ـ متعه حج ۳ ـ گفتن حیّ علی خیر العمل سپس آقای قوشچی از طرف عمر عذرخواهی کرده ، بقول خودش : این مطلب از چیزهائی نیست که موجب بدگوئی و مذّمت عمر شود زیرا که مخالفت مجتهد با غیر او در مسائل اجتهادیه بدعت نیست .

نیستم که ما فرض کنیم که نیرومند و قهرمانی در علم برابر میاندازد پیامبر بزرگ اسلام صلّی الله علیه و آله را بیکی از امتش و قرار میدهد هریك از آن دو را مجتهد وحال آنکه آنچه را که پیامبر امین میگوید آن عین و متن چیزیستکه در لوح محفوظ ثبت شده و نیست

آن مگر وحی الهام غیبیکه باو میشرد او را شدید القوی تعلیم نموده پس کجاست آن از اجتهادیکه عبارت از ردّ فرع بر اصل و بکار انداختن ظن و گمان در طریق استنباط و اینکه جایز از مخالفت اجتهادیه آن و قتیستکه مجتهدی با مجتهدی مثل خودش برابر هم قرار بگیرند نه کسیکه اجتهاد کند برابر نص و خبر صریح روشن و فتوا و رای دهد در مقابل تصریحات شریعیّه از قول شارع و عمل او ۰

آنگاه کدام شخص منصف و معتدلی است که بگوید آقای صاحبان عقل و سید پیامبران و مرسلین و این مردك در یك عرضند از جهت فهم و ادراك تا آنکه برابری دهد بین رأی آنها و چه ارزشی است برای آراء همه عالمیان هرگاه مخالف باشد با آنچه پیامبر و شارع معصوم آورده ، لکن من معذور میدانم قوشچی را برای التزام او بردن آنچه را که نصیر الدین طوسی آورده برای آنکه نسبت عجز و سستی در استدلال باو داده نشود ، پس برای او چاره ای نیست از اینکه بیاورد هرچه را حرکت میکند و راه میرود خواه دلیل برای او باشد یا وزر و گناه

م ــ و ابن قیّم در زاد المعاد ج ۱ ص ۴۴۴ گوید : اگر گفته شود : پس چه میکنید بآنچه که مسلم در صحیحش روایت کرده از جابر بن عبد الله که گفت : ما بودیم که بیك مشت خرما و آرد متعه میکردیم در عهد و زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله و ابوبکر تا عمر نهی کرد در باره عمرو بن حریث و در آنچه ثابت شده از عمر که او گفت دو متعه بودند در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله (معمول) من از آن دو نهی میکنم ، متعه زنها و متعه حج ، گفته میشود : مردم در باره این دو مطلب دو دسته و گروهند : یك گروه میگوید :

بدرستیکه عمر همان عمر است آنرا حرام کرد و از آن نهی نمود ، و رسول خدا صلّی الله علیه و آله امر نمود به پیروی کردن آنچه را که خلفاء راشدین دستور داده و مقرر نمودند (۱) و این گروه درست نمیدانند حدیث سبره بن معبد را در تحریم متعه در سال فتح مکه (۲) زیرا که آن از روایت عبد الملك بن ربیع بن سبره از پدرش از جدش میباشد ، و ابن معین در باره او سخن گفته و بخاری جایز ندیده نقل حدیث او را در صحیحش با شدّة نیازیکه بآن داشته است ، و بودن آن اصلی از اصول اسلامی ،و اگر پیش او درست بود خودداری از نقل آن و استدلال بآن نمیکرد ، گفتند : و اگر حدیث سبره صحیح بود بر ابن مسعود مخفی نمیماند تا آنکه روایت کند که ایشان متعه میکردند و استدلال بآیه مینمود ، و نیز و اگر صحیح بود عمر نمیگفت که متعه در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله حلال بود و من از آن نهی میکنم و کسی را که مخالفت کند مجازات میکنم بلکه میگفت رسول خدا صلّی الله علیه و آله حرام کرده و از آن نهی فرمود ،گفتند : و اگر صحیح بود (حدیث سبره) در زمان صدیق (ابوبکر) کسی متعه نمیکرد و آن زمان خلافت بود حقیقه ۰

و گروه دوّم حدیث سبره را صحیح دانسته و اگر آن صحیح نباشد پس حدیث علی(ع) که رضوان خدا بر اوست صحیح است : که

---

(۱) مآید بحث در اطراف این حدیث و این سنّت در این جزء خواهد آمد ۰

(۲) تحریم متعه در سال فتح مکه قول ابن عیینه و گروهیست چنانچه در زاد المعاد ج ۱ ص ۴۴۲ ۰

رسول متعه زنها را حرام کرد پس لازمست حمل کردن حدیث جابر را بر اینکه آنچه را که جابر خبر داده از آن که ما متعه میکردیم تحریم بگوشش رسیده و مشهور نشده بود تا زمان عمر پس چون درباره آن نزاع و کشمکش واقع شد حرمتش ظاهر و معروف شد و باین کیفیّت جمع میشود آن احادیثیکه در باره آن وارد شده و بالله التوفیق ..

امینی (قدس الله نفسه الزکیه) گوید : کجا ممکن است جمع بین احادیث این باب که متناقض با یکدیگر است از جهتهای گوناگون بیك صحیحه خیال شده ، و چه وقت صحیح شده و چگونه تمام میشود نسبت ساختگی آنرا بامیر المومنین علیه السلام و در جلوی دست امّت گفته صحیح و ثابت اوست که فرمودند : " لولا ان عمر نهی عن المتعه مازنی الا شقی " ، اگر عمر نهی از متعه نکرده بود زنا نمیکرد مگر بد بخت بی آبرو (۱) و بتحقیق از آنحضرت ضبط شده مذهبش بحلّیت متعه ، چنانچه فرزندان خانه رفیع و بلندش معتقدند اباحه آنرا چه آنهائیکه گذشتند و چه آنهائیکه باقی هستند ، و از چیزهائیکه همه پذیرفته و قبول کرده اند : گفته ابن عباس است : " لولا نهی عمر لما احتاج الی الزنا الا شفا " (۲) اگر عمر نهی از متعه نکرده بود هر آینه محتاج و نیازمند بزنا نمیشد مگر بی آبروی فرومایه و کیست آنکه امّت را خبر داده از نهی پیامبر صلّی الله علیه و آله از متعه غیر علی علیه السلام تا آنکه در زمان عمر ظاهر و مشهور شد و چه وقت منع و نهی از آنحضرت صلّی الله علیه و آله مشهور بوده و حال آنکه اوّل

---

(۱) رجوع کن بآنچه گذشت در صفحه ۱۸ و ۱۹ این جزء .

(۲) حدیثش گذشت در صفحه ۱۸ .

کسیکه آنرا آورد و آشکار کرد بنهی از آن عمر بود که میگفت : " متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلّی الله علیه و آله و انا نهی عنهما و اعاقب " ، دو متعه در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله معمول بود و من از آن دو نهی میکنم و هر کس مرتکب شود مجازات مینمایم .

و گفت : " متعتان کانتا علی عهد رسول الله صلّی الله علیه و آله و علی عهد ابی‌بکر و انا انهی عنهما " ، دو متعه در زمان پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله و در زمان ابی‌بکر معمول بود و من از آن دو نهی میکنم ، و گفت : " انّ الله و رسوله قد احلاّ لکم متعتین و انی محرّمهما علیکم " ، بدرستیکه خدا و رسول او دو متعه را بر شما حلال کرد و من حرام کننده آنها یم بر شما .

و گفت : " ثلاث کن علی عهد رسول الله صلّی الله علیه و آله انا محرمهّن ، متعه الحج و متعه النساء و حّی علی خیر العمل " سه چیز بود ند در زمان پیامبر خدا معمول و متد اول من حرام کننده آنهایم : متعه حج و متعه زنها و حّی علی خیر العمل .

پس آیا پاسخ داد یکنفر صحابی او را بر رد کردن ادعّاء او را بر حلال بودن متعه در عهد پیامبر و ابوبکر یا در نسبت تحریم او را بخود ش و آیا اجماع اصحاب پیامبر برحلیّت متعه در عهد و زمان ابوبکر خلاف دین خدا وسنّت پیامبر اوست ، بلی آدم غرق شده بهرخس و خاشاکی متوسل میشود : " لا تقولو الما تصف السنتکم الکذب هذا حلال و هذا حرام لتفتروا علی الله الکذب ، انّ الذین یفترون علی الکذب لا یفلحون "[1] و نگوئید برای وصف کردن زبانشان

(۱) سوره نحل آیه ۱۱۶ .

دروغ را که این حلال است و این حرام تا ببندید برخدا دروغ را بدرستیکه آنان که میبندند برخدا دروغ را رستگار نمیشوند ۰

۷۰

رأی خلیفه درباره کسیکه گوید : من مؤمنم

از مسند عمر ۰۰۰ از سعید بن یسار روایت شده که گفت : بگوش عمر رسید که مردی در شام گمان میکرد که او مؤمن است ، پس نوشت بفرماندارش : که او را بفرست پیش من پس چون وارد شد عمر گفت : توئی که گمان میکنی که تو مؤمن هستی ، گفت : آری ای امیر مؤمنین ، گفت : وای بر تو و از کجا این ادعا را میکنی ، آیا نبودند با رسول خدا صلّی الله علیه و آله اصنافی از مردم ، مشرك و منافق و مؤمن ، پس تو از کدام یك این سه گروهی ، پس عمر دستش را بسوی او دراز کرد برای شناختن آنچه راکه گفت تا دست او را گرفت ۰

و از قتاده گوید : عمر گفت هر کس بگوید من عالم هستم پس او جاهل است و هر کس بگوید که من مؤمنم ، پس او کافر است ۰ کنز العمال ج ص ۱۰۳ ۰ (۱)

امینی (روّح الله روحه) گوید : من نمیدانم چیست این مشگله ایکه موجب احضار و آوردن آنمرد از شام شده و در اطراف او هزاران نفر از مؤمنین بودند که سخن او را میگفتند که ما مؤمن هستیم

---

(۱) بیهقی در شعب الایمان و ابن ابی‌شیبه در الایمان چنانچه در کنز العمال ج ۱ ص ۱۰۳ نقل کرده است ۰

و او خیال میکرد که او امیر ایشانست و نه پرسید از آنها از آنچه راکه از شامی پرسیده بود ، آنگاه چطور این مشگله بساده ترین پاسخ حل شد ، آیا خلیفه نمیدانست این را که انسان هر گاه مشرك یا منافق نبود حتما و یقینا بدون شك مؤمن است ، یا او تصوّر میکرد که مؤمنیکه اعتماد و اطمینان بایمان خود دارد برایش جایز نیست که بگوید : (انامؤمن) من مؤمنم ، برای اینکه این سخن کفر است چنانچه در حدیث قتاده است ، و این تعبّد و پرستش بقول عمر است ، ولی خداوند سبحان در قرآنش مردمی را مدح کرد باینکه گویند ما ایمان آوردیم مانند قول خدای تعالی : " حواریون گفتند نحن انصار الله آمنّا بالله " (۱) ما یاران خدائیم ایمان آوردیم بخدا و قول او " ربّنا آمنّا بماانزلت واتّبعنا الرسول " (۲) پروردگار ما ایمان آوردیم بآن چه که نازل کردی و پیروی کردیم این پیامبر را ، و قول او " ربّنا انّنا سمعنا منادیا ینادی الایمان ان آمنوا بربکم فآمنّا " (۳) پروردگار ما بدرستیکه ما شنیدیم نداکننده ای فریاد میزد برای ایمان که به پروردگارتان ایمان آورید ، پس ما ایمان آوردیم و قول او : " یقولون آمنّا واشهد باننّا مسلمون " (۴) میگویند ایمان آورده ایم و گواهی بده باینکه ما مسلمانیم ، و قول او : " یقولون ربّنا آمنّا " (۵) میگویند

---

(۱) سوره آل عمران آیه ۵۲ ·

(۲) سوره آل عمران آیه ۵۳ ·

(۳) سوره آل عمران آیه ۱۹۳ ·

(۴) سوره مائده آیه ۱۱۱ ·

(۵) سوره مائده آیه ۸۳ ·

پروردگار ما ایمان آورده یم ، و قول او : " قالوا آمنّا بربّ العالمین [۱] گفتند ما ایمان آورده یم به پروردگار عالمیان ، قول او : " والراسخون فی العلم یقولون آمنّا به کل من عند ربنّا " [۲] و ثابتین در علم میگویند ما ایمان آورده یم بقران تمام آن از نزد پروردگار ماست و بعضی از ایشان هستند که وقتی مخاطب بقول خدای علی عظیم میشوند : "اولم تؤمن" آیا ایمان نداری ، میگوید : بلی [۳] و برخی از ایشان هستند که گویند : " سبحانك تبت الیك و انا اوّل المؤمنین " [۴] تو منزّهی بسوی تو توبه نمودم و من اوّل مؤمنینم ۰

و از اوضح واضحات عدم فرق بین قول گوینده است که بگوید ایمان آورده یم بفلان چیز یا بگوید ما مؤمن هستیم یا من مؤمنم بچنانم هرگاه اطمینان بایمان خود دارد و کسیکه فرق گذارد میان آنها پس او یقینا بی پروا و لا ابالی است ۰

و شاید خلیفه ناظر دشواری و تنگی پاسگاه در ایمان بوده و کمی نجات و خلاصی از نهانیهای صفات شرك و نفاق حتّی مکّرر از حذیفه از خودش میپرسید که آیا مؤمنست یا منافق غزالی در احیاء العلوم ج ۱ ص ۱۲۹ گوید : اخبار و آثار معرفی میکند بتو خطر امر را بسبب دقایق نفاق و شرك نهانی و اینکه او ایمن از آن نیست حتی اینکه عمر بن خطاب ۰۰۰ از حذیفه از خودش میپرسید که آیا او در

---

(۱) سوره اعراف آیه ۱۲۱ ۰

(۲) سوره آل عمران ایه ۶ ۰

(۳) سوره بقرء آیه ۲۶۰ ۰

(۴) سوره اعراف آیه ۱۴۱ ۰

منافقین یاد شده و آیا او از منافقین است و آیا رسول خدا صلّی الله علیه و آله او را از منافقین محسوب داشته یا نه.[۱]

م ـ و حذیفه صاحب سرّ و راز مخفی و نگو بود در شناخت منافقین و برای همین بود که عمر بر مرده ای نماز نمیخواند مگر آنکه حذیفه نماز بر او بخواند میترسید که مبادا از منافقین باشد ابن عماد حنبلی در شذرات الذهب ج ۱ ص ۴۴ چنین گفته است.

۷۱
ورود اسقف نجران بر خلیفه

اسقف و کشیش بزرگ نصارای نجران وارد بر امیر مؤمنین عمر بن خطاب شد در اول خلافتش و گفت: ای امیر مؤمنان، بدرستیکه زمین ما سرد سیر و آمدن بآنجا مخارجش سنگین و سخت است که لشکر نمیتواند تحمل آنرا کند و من ضامنم که مالیات زمینم را در هر سال کاملا بیاورم و تقدیم کنم گوید: پس ضمانت او را پذیرفت و او در هر سال حمل میکرد مالیات را و میآورد و تقدیم میکرد و عمر مینوشت برائت او را از این پس یکمرتبه اسقف با جماعتی آمد و او پیر مرد خوش سیما و نیکو روی و با هیبت بود، پس عمر او را دعوت بخدا و پیامبر و قرآن او نمود و برای او چیزهائی را از فضلیت اسلام و آنچه که مسلمین بسوی او میروند از نعمتهای ابدی و کرامت باز گو

---

(۱) باقلانی آنرا در التمهید ص ۱۹۶ و ابن ابی جمره در بهجة النفوس ج ۴ ص ۴۸ یاد کرده است.

کرد پس اسقف گفت : ای عمر آیا در قرانتان میخوانید : "وجنة عرضها کعرض السماء والارض" (۱) و بهشتیکه عرضش مانند عرض و پهنای آسمان و زمین است ، پس آتش و دوزخ کجاست ، پس عمر ساکت شد و بعلی علیه السلام عرض کرد : شما بگو پاسخ او را ، پس علی علیه السلام باو فرمود : من پاسخ تو را میدهم ای اسقف آیا دیده ای که هرگاه شب میآید روز کجاست و وقتی روز میآید شب کجا میرود ، پس اسقف گوید : من نمیدیدم کسی را که بتواند جواب این مسئله را بدهد . این جوان کیست ای عمر : پس عمر گفت : علی بن ابیطالب(ع) داماد پیامبر خدا صلّی الله علیه وآله و پسرعموی او و پدر حسن و حسین است ، پس اسقف گفت ای عمر مرا خبر بده از قطعه‌ای از زمین که یکبار خورشید بر آن تابید و دیگر نتابید بر آن نه پیش از آن و نه پس از آن .

عمر گفت از این جوان سئوال کن پس از آنحضرت پرسید : فرمود : من جواب تو را میدهم ، آن دریائی بود که برای بنی اسرائیل شکافته شد و خورشید بر آن یکبار تابید و دیگر نتابید نه قبل از آن و نه بعد از آن ، پس اسقف گفت مرا خبر بده از چیزیکه در دست مردم است شبیه بمیوه های بهشتی (که هرچه از او بر میدارند تمام نمیشود) عمر گفت از جوان به پرس ، پس سئوال کرد از او : فرمود من بتو پاسخ میدهم آن قرانست که اهل دنیا بر آن جمع میشوند و نیاز خود را از او میگیرند و برمیدارند و از او چیزی کم نمیشود پس همینطور میوه های بهشت ، پس اسقف گفت راست گفتی ، مرا خبر

---

(۱) سوره حدید آیه ۲۱ .

بده آیا برای آسمانها قفلی هست ، پس علی علیه السلام فرمود آری قفل آسمانها شرك بخدا است ، پس اسقف گفت کلید این قفل چیست فرمود : شهادت ان لا اله الاّ الله چیزی زیر عرش حاجب و مانع آن نمیشود ، پس گفت راست گفتی ، مرا خبر بده از اوّل خونیکی بر روی زمین ریخته شده خون که بود ، علی علیه السلام فرمود اما ما نمیگوئیم چنانچه آنها میگویند خون خشاف (خون شبکور و خفاش) ولکن اول خونیکی بر روی زمین ریخت خون نفاس و زایمان و جفت حواء بود وقتیکه هابیل بن آدم را زائید گفت راست گفتی یك مسئله دیگر باقی ماند ، مرا خبر بده خدا کجاست ، پس عمر خشمگین و غضبناك شد ، پس علی علیه السّلام فرمود من پاسخ تو را میدهم و هر چه میخواهی سئوال کن ما نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله بودیم که فرشته آمد و سلام کرد پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله باو فرمود از کجا فرستاده شدی گفت از آسمان هفتم از پیش پروردگارم ، سپس فرشته دیگری آمد پس از او پرسید از کجا آمدی گفت از زمین هفتم از نزد پروردگارم ، پس سومی از مشرق آمد و چهارمی از مغرب و از هر کدام پرسید از کجا آمدید پس گفتند از نزد خدا پس خداوند عزوجل هم اینجاست و هم آنجاست "فی السماء اله و فی الارض اله" در آسمان خدا و در زمین خداست .(۱)

---

(۱) مترجم گوید : نظیر این سئوال و جواب که خدا کجاست تکرار شده و علی علیه السلام به بعضی این جواب را داده و به برخی هم فرموده جواب تو را هم از تورات میدهم و هم از قرآن و امّا تورات میگوید موسی علیه السلام بفرشته ای برخورد یا فرشته ای نزد

حافظ عاصمی در کتاب زین الفتی در شرح سوره هل اتی آنرا نقل کرده است .

۷۲
شلاق زدن به روزه داریکه بر کنار شراب نشسته

احمد ـ امام حنبلی ها نقل کرده در کتاب اشربه و نوشید نیها از عمر بن عبد الله بن طلحه خزاعی که آوردند پیش عمر بن خطّاب گروهی را که در موقع میگساری و شرابخوری دستگیر شده بودند و در میان آنها مرد روزه داری بود پس عمر آنها را شلاق زد و آن روزه دار و صائم راهم با آنها شلاّق زد گفتند که او روزه دار است گفت: چرا بـا آنها نشست . (۱)

آیا خلیفه دانسته بود علّت وجهت نشستن آنمرد را با ایشان

← آنحضرت آمد پرسید از کجامیائی گفت از نزد خدا ... تا آخر و امّا قرآن میگوید : " مایکون من نجوی ثلاثةٍ الّا هُوَرابعهم و لا خمسة الّا هو سادسهم ولا ادنی من ذلك ولا اکثر الا هو معهم " هیچ سه نفری نیستند که آهسته سخن میگویند مگر آنکه چارمین ایشان خداست و هیچ پنج نفری نیستند مگر آنکه ششمین آنها خداست و هیچ کمتر یا بیشتر از این عدد نیست مگر آنکه او با آنهاست ، پس یهود تصدیق کرده و مسلمان شد .

(۱) کنز العمال ج ۳ ص ۱۰۱ منتخب کنز حاشیه مسند احمد ج ۲ ص ۴۲۷ .

در مجلس میگساری و حال آنکه او روزه دار بود و با ایشان مشارکت در عمل نداشت ، پس شاید ضرورت او را ناچار بنشستن در آن مجلس کرده بود و توان جدائی از ایشان را نداشت از ترس آسیب و صدمات ایشان یا ضرر دیگری در آینده اگر از ایشان جدا میشد یا اینکه قصد نهی از منکر کردن بایشان روزه دار بیچاره را ملزم کرده بمصاحبت با ایشان و نرمی در اوّل کار و هر گاه یکی از این احتمالات داده شود حد ساقط خواهد بود زیرا که فرمودند : "ان الحدود تدرأ بالشبهات" حدود به شبهه ها ساقط میشود .

و بر فرض اینکه احتمال هیچ یك از اینها هم نباشد پس بدرستیکه نهایت چیزیکه اینجا باشد اینست که آنمرد را بجهت تأدیب تعزیر کنند و در ص ۳۵۲ ج ۱۱ دانستی حد تعزیر را و اینکه آن از ده ضربه تجاوز نمیکند پس چگونه یکسان قرار داد میان او که شراب نخورده و روزه داشته با آنهائیکه میگساری کردند در جلد و شلاق زدن .

۷۳
رأی خلیفه در مشك بیت المال

یکبار برای عمر مِشگی آوردند پس دستور داد که میان مسلمین تقسیم کنند آنگاه دماغ خود را بست پس باو گفتند چرا بینیت را گرفتی پس گفت رآیا از آن ببویش منتفع میشود و روزی وارد بر همسرش شد پس با او بوی مِشك یافت گفت این چی گفت من از مِشك بیت المال مسلمین فروختم و بادست خودم وزن کردم پس چون انگشتم را در

در این اثاث خانه مالیدم بوی گرفت ، پس گفت : بده بمن آن متاع را پس آنرا گرفت و آب بر آن ریخت پس بویش نرفت ، پس شروع کرد بمالیدن در خاك و بر آن آب ریختن تا بویش رفت . (۱)

پس باید فقیه زیر دست و جامع اینطور باشد و آیا خلیفه پرده میزد در جلوی چراغهای مسلمین تا آنکه بنور آن روشن نشود یا سدّی میزد بر محل وزش باد صبا وقتیکه بوئی از کشتزاری مسلمین حمل میکرد و امثال این اتنفاعات قهریّه ایکه دخلی برضاء مالك در آن نیست ، منکه نمیدانم ، انالا ادری .

۷۴
اجتهاد خلیفه در نماز میّت

از ابی وائل نقل شده گوید : در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله بر میّت هفت تکبیر و پنج تکبیر و شش تکبیر میگفتند یا گفت چهار تکبیر ، پس عمر بن خطاب جمع کرد اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله را پس هر مردی آنچه دیده بود خبر داد پس عمر آنها را بر چهار الله اکبر مثل طولانی ترین نماز متّحد نمود .

و از سعید بن مسهب روایت شده که حدیث میکرد از عمر گوید : تکبیرات چهار و پنج بود پس عمر مردم را بر چهار تکبیر گفتن بر میّت جمع نمود (۲) .

---

(۱) الفتوحات الاسلامیه ج ۲ ص ۴۱۴ .

(۲) سنن بیهقی ج ۴ ص ۳۷ ، فتح الباری ج ۳ ص ۱۵۷ ←

و ابن حزم در (المحلی) گوید : استدلال کرده کسیکه منع کرده از بیش از چهار الله اکبر گفتن را بخبریکه ما آنرا روایت کردیم از طریق وکیع از سفیان ثوری از عامر بن شقیق از ابی وائل گوید : عمر مردم را جمع کرد پس با ایشان مشورت کرد در تکبیر بر جنازه میّت پس گفتند پیامبر صلّی الله علیه و آله : هفت و پنج و چهار الله اکبر گفتند ، پس عمر مردم را بر چهار تکبیر جمع نمود ۰ هـ

و طحاوی از ابراهیم نقل کرده که گفت رسول خدا صلّی الله علیه و آله از دنیا رفت و مردم در تکبیر بر جنازه مختلف بودند نمیخواستی که بشنوی مردی میگوید شنیدم رسول خدا صلّی الله علیه و آله هفت تکبیر میگفت و دیگری میگفت : شنیدم رسول خدا پنج تکبیر میگفت ، و دیگری میگفت : شنیدم که رسول خدا صلّی الله علیه و آله چهار الله اکبر میگفت مگر آنکه میشنیدی پس در این مردم اختلاف کردند و بهمین منوال بودند تا ابوبکر مرد ، پس چون عمر ۰۰ متولی امر خلافت شد و اختلاف مردم را بر این دید جدّاً بر او دشوار آمد پس فرستاد بسوی مردانی از اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله و گفت : بدرستیکه شما گروه اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله وقتی اختلاف میکنید بر مردم کسانیکه بعد از شما میآیند اختلاف میکنند و وقتی اجتماع بر امری کردید مردم بر آن اجتماع و اتحّاد خواهند نمود پس تامل کنید کاریرا که اجتماع بر آن کنید پس مثل اینکه آنها را بیدار کرد ، پس گفتند خوب چیزیست آنچه دیدی و گفتی ای امیر

← و در حدیث دوّم گوید اسناد صحیح است و در حدیث اوّل اسناد حسن است ارشاد الساری ج ۲ ص ۴۱۷ ۰

مومنین پس بفرما بر ما پس عمر گفت : " بلکه شما برای من اشاره کنید راهنمائی نمائید چونکه منهم بشری مانند شمایم " پس امررا بین خود شور کردند پس اجماع و اتحاد نمودند نظر شانرا بر اینکه قرار دهند تکبیر بر جنازه ها و اموات را مثل الله اکبر در نماز عید قربان و عید فطر چهار تکبیر پس جمع شد نظرشان بر این . (عمده القاری ج ۴ ص ۱۲۹)

وعسکری در اولیاتش گوید : و سیوطی در تاریخ خلفاء ص ۹۳ و قرمانی در تاریخ خود ، حاشیه کامل ، ج ۲ ص ۲۰۳ ، بدرستیکه عمر اوّل کسی بود که مردم را جمع کرد بر چهار تکبیر گفتن بر نماز میّت

امینی (رحمه الله علیه) گوید : آنچه از سنت و عمل صحابه ثابت شده در اختلاف عدد در تکبیر بر جنازه محمول بر مراتب فضل است در میّت یا خود نماز و این کشف میکند از کفایت کردن هر یک از این اعداد پس اختیار یکی از اینها و جمع بر آن و منع از بقیّه چنانچه منع از بدعه میشود رائی است و اجتهادیست برابر سنت و عمل صحابه

و از مطالب آشکار و روشن بعد خواندن آنچه واقع شد از رد و بدل بین خلیفه و صحابه اینکه در اینجا نسخی نبوده و جز این نیست که هر یك از ایشان یادکرده اند آنچه را که مشاهده کرده اند بر عهد و زمان پیامبر ، پس دعوای نسخ و عقب انداختن چهار تکبیر را بر این عددها سخنی باطل است و برای همین استدلال بـــآن هیچکس از کسانیکه باستدلال او توجه میشود ننموده ، و فقط منحصر کردند دلیل را بر تعین عمر و منع او و بعد از باطل کردن آنچه گفته شد از دلیل منع چنانچه شنیدی از ابن حزم و او چنانست که میبینی رائی است که مخصوص قائل اوست که مقاومت نمیکند با سنت ثابته و

آن بگفته مردانی ترك نمیشود ٠

و مرهون و بی اساس میکند این جمع و منع رااعراض صحابه از آنها احمد درمسندش ج ۴ ص ۳۷۰ نقل کرده اند عبدالاعلی گوید : پشت سر زید بن ارقم نماز خواندم بر جنازه پس پنج تکبیر گفت پس ابو عیسی عبدالرحمن بن ابی لیلی برخاست بطرف او پس دست او راگرفت و گفت : فراموش کردی . گفت : نه و لیکن من نماز خواندم پشت سر ابوالقاسم حبیب خدا صلّی الله علیه و آله پس پنج الله اکبر گفت پس من آنرا هرگز ترك نمیکنم ٠

و بغوی از طریق ایّوب بن نعمان روایت کرده که او گفت : حاضر شدم جنازه سعد بن حبته را پس زید بن ارقم پنج تکبیر بر او گفت ٠

(اصابه ج ۲ ص ۲۲)

و طحاوی از یحی بن عبدالله تیمی نقل کرده که گوید : نماز خواندم با عیسی مولای حذیفه بن یمان بر جنازه ای پس پنج تکبیر بر او گفت آنگاه توجّهی بما نمود و گفت : نه شك کردم و نه فراموش نمودم و لکن تکبیر گفتم چنانچه مولای من و ولّی نعمت من ، یعنی حذیفه بن یمان نماز خواند بر جنازه ای پس بنج الله اکبر گفت سپس رو بما کرد و گفت نه شك کردم و نه فراموش و لکن تکبیر گفتم چنانچه رسول خدا صلّی الله علیه و آله پنج تکبیر گفت ٠

(عمده القاری ج ۴ ص ۱۲۹)

ابن قیّم جوزیه در زاد المعاد [1] گوید : پیامبر صلّی الله علیه

---

(۱) ج ۱ ص ۱۴۵ ، و در حاشیه شرح مواهب زرقانی ج ۲ ص ۷۰ ٠

و آله امر میفرمود بخالص کردن دعا برای میّت و چهار تکبیر میگفت و صحیح است از آنحضرت که پنج تکبیر هم گفتند [۱] و صحابه بعد از آنحضرت چهار و پنج و شش تکبیر میگفتند و زید بن ارقم پنج تکبیر گفت و گفت که پیامبر صلّی الله علیه و آله پنج تکبیر گفتند ، مسلم [۲] آن را یاد کرده و امام علی بن ابیطالب(ع) که رضوان خدا بر اوست بر جنازه سهل بن حنیف [۳] شش الله اکبر گفت و آنحضرت بر اهل بدر شش تکبیر میگفتند و بر غیر ایشان از صحابه پنج تکبیر و بر سایر مردم چهار تکبیر [۴] دارقطنی آنرا بازگو کرده و سعید بن منصور از حکم از ابن عینیه یاد کرده که او گفت ، بودند که بر اهل بدر پنج و شش و هفت تکبیر میگفتند و این یك آثار صحیحی است پس موجبی برای منع از آن نیست و پیامبر صلّی الله علیه و آله منع نکرد از زیادتر از چهار تکبیر را بلکه خود آنحضرت و اصحاب او بعد از او این کار را میکردند وکسانیکه منع از زیادتر از چهار تکبیر کردند کسانی هستند از ایشان که استدلال بحدیث ابن عباس نموده اند که آخرین جنازه ای را که پیامبر صلّی الله علیه و آله بر آن نماز خواند چهار تکبیر گفت ، گفتند :

---

(۱) ابن ماجه در سننش ج ۱ ص ۴۵۸ نقل کرده ۰

(۲) ابو داود در سننش ج ۲ ص ۶۷ و ابن ماجه در سننش ج ۱ ص ۴۵۸ و احمد در مسند ج ۴ ص ۳۶۸ ، ۳۷۱ و بیهقی در سنن کبری ج ۴ ص ۳۶ ، فتح الباری ج ۳ ص ۱۵۷ نقل کرده است ۰

(۳) بیهقی در سنن کبری ج ۴ ص ۳۶ نقل کرده ۰

(۴) بیهقی در ج ۴ ص ۳۷ و ابن حجر در فتح الباری ج ۳ ص ۱۵۷ نقل از ابن المنذر نقل کرده است ۰

و این آخر دو امر بود و البتّه عمل میشود بآخری پس آخرین از فعل آنحضرت صلّی الله علیه و آله داشته باش این را و این حدیث را که خلاّل در علل : گفته : خبر داد مرا حارث گوید : از امام احمد سئوال کردند از حدیث ابی الملیح از میمون از ابن عباس پس حدیث را بازگو کرد ، پس احمد گفت این دروغ است اصلی و اساسی برای آن نیست ، آنرا فقط محمد بن زیاده طحّان روایت کرد و او مردی بود که جعل و اختراع حدیث میکرد و استدلال کردند باینکه میمون بن مهران از ابن عباس روایت کرده که ملائکه و فرشتگان وقتی بر آدم علیه السلام نماز خواندند چهار الله اکبر گفتند ، و گفتند : این سنّت و آئین شماست ای پسران آدم ، و این حدیث را اثرم درباره او گوید : یاد محمد بن معاویه نیشابوری که در مکه است در میان آمد ، پس ابو عبد الله شنید گفت : دیدم که احادیث او مجعول ساختگی است و بعضی از آنها از ابی الملیح از میمون بن مهران از ابن عباس یاد کرده : که فرشتگان وقتی بر آدم نماز خواندند چهار تکبیر گفتند : و ابو عبد الله آنرا بزرگ دانسته و گفت ابو الملیح صحیح ترین حدیث و پرهیزکارترین مردم برای خدا بود از اینکه مثل این روایت راباز گو کند و استدلال کردند بآنچه بیهقی روایت کرد از حدیث یحی از ابّی از پیامبر صلّی الله علیه و آله که فرشتگان وقتی بر آدم علیه السلام نماز خواندند پس چهار تکبیر گفته و گفتند این روش و سنّت شماست ای فرزندان آدم ، و این صحیح نیست چونکه مرفوع و موقوف روایت شده و اصحاب معاذ بودند که پنج تکبیر میگفتند : علقمه گوید : گفتم بعبد الله ، که قومی از اصحاب معاذ از شام آمدند و بر مرده ای از خود شان پنج تکبیر گفتند ، پس عبد الله گفت بر مرده وقتی در تکبیر

نیست ، تکبیر بگو وقتیکه امام تکبیر گفت پس وقتی امام منصرف شد منصرف شو این صریح کلام ابن قیّم است و در آن فایده هائی است ٠

۷۵
خلیفه و مسائل سطان روم

احمد ، امام حنبلی ها ، در باب فضائل نقل کرده گوید : حدیث کرد ما را عبد الله قواریری حدیث کرد ما را مومّل از یحی بن سعید از ابن مسیّب گفت عمر بن خطاب بود که میگفت : " اعوذ بالله من معضله لیس لها ابو حسن " پناه میبرم از مشکله ایکه ابو حسن علی علیه السلام در آن نباشد ، ابن مسیّب گوید : و برای این قول سببی است و آن اینستکه ، پادشاه روم نامه ای بعمر نوشت و از او مسائلی پرسید پس عمر آن مسائل را برای صحابه گفت پس جوابی نزد آنها نیافت ، پس آنها را بر امیر المومنین علیه السلام معروض داشت پس آنحضرت در سریع ترین اوقات به بهترین پاسخ او را داد ٠

مسائل ملك روم :

ابن مسیّب گوید : سلطان روم بعمر نوشت : از قیصر پادشاه بنی الاصفر بعمر خلیفه مومنین ، مسلمین ، اما بعد ، پس من بتحقیق که میپرسم از تو مسائلی را پس مرا از آن خبر بده ٠

۱ ــ آن چیست که خدا خلق نکرده آنرا ؟

۲ ــ و آن چیست که خدا نمیداند آنرا ؟

۳ ــ و آن چیست که نزد خدا نیست ؟

۴ ـ و آن چیست که تمامش دهانست ؟

۵ ـ و آن چیست که تمامش پاست ؟

۶ ـ و آن چیست که تمامش چشم است ؟

۷ ـ و آن چیست که تمامش بال است ؟

۸ ـ خبر بده از مردیکه برایش فامیل نیست ؟

۹ ـ خبر بده از چهار چیزیکه رحم و شکمی آنها را برنداشته ؟

۱۰ ـ و از چیزیکه نفس میکشد ولی روح در آن نیست ؟

۱۱ ـ و از صوت ناقوس که چه میگوید ؟

۱۲ ـ و از حرکت کننده ایکه یکبار حرکت کرد ؟

۱۳ ـ و از درختیکه سواره صد سال در سایه اش میرود و تمام نمیشود مثلش در دنیا چیست ؟

۱۴ ـ و از مکانیکه یکبار بیشتر خورشید بر آن نتابید ؟

۱۵ ـ و از درختیکه بدون آب روئید ؟

۱۶ ـ و از اهل بهشت که میخورند و مینوشند و برایشان مدفوعی از بول وغایط نیست مثلشان در دنیا چیست ؟

۱۷ ـ و از سفره گسترده بهشتی که در آن قدحهائی است و درهر قدح انواعی رنگا رنگ غذا است که مخلوط بهم نمیشوند مثلشان در دنیا چیست ؟

۱۸ ـ و از حوریه و کنیزیکه از سیبی در بهشت بیرون میآید و چیزی از آن کم نمیشود ؟

۱۹ ـ و از کنیزیکه در دنیا برای دو مرد است ولی در آخرت برای یکمرد است ؟

۲۰ ـ و از کلید های بهشتی که آن چیست ؟

پس علی علیه السلام نامه را خواند و فورا پشت آن نوشت :

جواب نامه قیصر روم و مسائل او :

بسم الله الرحمن الرحیـــم

اما بعد ، که من مطلّع و آگاه شدم که نامه تو ای پاد شـــــاه و من پاسخ تو را میدهم بکمك و نیرو و برکت خدا و برکت پیامبرمـــــان محمد صلّی الله علیه و آله :

۱ ـ اما چیزیکه خدای تعالی آنرا نیافریده ، آن قرانســـت چونکه آن کلام خدا و صفت اوست و همینطور کتابهای نازل شـــده و خدای سبحان قدیم است و هم چنین صفات او ۰

۲ ـ و اما چیزیکه خدا نمیداند پس قول شماست که بـــرای او فرزند و همسر و شریك است ، نیست خدا که فرزندی اختیار کند و با او خدائی نیست زائیده نشده و نمی‌زاید (لم یلد و لم یولد) ۰

۳ ـ و اما چیزیکه پیش خدا نیست ظلم و ستم است ، نیســـت پروردگار تو ستم کننده بر بندگانش ۰

۴ ـ و اما آنچه تمامش دهانست آن آتش است که هر چـــه از هر طرف در او افکنده شود میخورد ۰

۵ ـ و اما آنچه تماتش پاست : آبست ۰

۶ ـ و اما آنچه تمامش چشم است : خورشید است ۰

۷ ـ و اما آنچه تمامش بال است : باد است ۰

۸ ـ و اما آنکه فامیلی برایش نیست : حضرت آدم علیه السلام ۰

۹ ـ و اما آنکه شکمی آنها را برنداشت : چهار چیز اســـت :

۱ ـ عصای موسی ، ۲ ـ قوچ ابراهیم ، ۳ ـ آدم و ۴ ـ حواء ۰

۱۰ ـ و اما آنکه نفس میکشد بدون روح آن صبح است برای گفته خدای والصبح اذا تنفس ٠

۱۱ ـ و اما ناقوس : پس آن میگوید " طقا طقّا ، حقا حقا مهلا مهلا عدلا عدلا صدقا صدقا ، ان الدنیا قدغرّتنا و استهوتنا تمضی الدنیا قرنا قرنا ما من یوم یمضی عنّا الا او هی منّا رکنا انّ الموت قد اخبرنا انّا نرحل فاستوطنا " ٠ بدرستیکه دنیا ما را فریب داد و بازی داد دنیا قرن قرن میگذرد هیچ روزی از ما نمیگذرد جز اینکه رکنی از ما را سست و خراب میکند براستیکه مرگ ما را خبر داده که ما خواهیم رفت پس ما دل بسته و وطن نمودیم ٠

۱۲ ـ و امّا حرکت کننده : پس طور سینا هنگامیکه بنی اسرائیل عصیان نمودند و بین آن و زمین مقدسه چند شبانه روز فاصله بود پس خدا قطعه از آنرا کند و برای آن دو بال از نور قرار داد پس روی سر آنها نگاه داشت و این است قول خدای تعالی : " و اذ نتقنا الجبل فوقهم کانّه ظلّه و ظنّوا انه واقع بهم " ٠ (۱) و زمانیکه ما بلند کردیم کوه را بالای سرایشان مثل آنکه آن سایبانی بود وگمان کردند که آن برایشان فرود آید ، و بنی‌اسرائیل را فرمود : اگر ایمان نیاورید آنرا بر شما فرود آورم پس چون توبه آوردند بجای خودش برگردانید ٠

۱۳ ـ و امّا مکانیکه نتابید بر آن آفتاب مگر یکمرتبه : پس آن زمین دریا بود وقتیکه خدا آنرا شکافت پس خدا آنرا شکافت برای موسی علیه السلام و آب بلند شد مانند کوه ها و زمین خشکید بتابش

---

(۱) سوره اعراف آیه ۱۷۰ ٠

آفتاب بر آن سپس آب برگشت بجای خود ش ·

۱۴ ــ و اما درختیکه سواره در سایه اش صد سال میرود ·آن درخت طوبی و آن سدره المنتهی در آسمان هفتم است بسوی آن منتهی میشود اعمال بنی آدم و آن از درختهای بهشتی است در بهشت قصری و خانه ای نیست مگر آنکه در آن شاخه ای از شاخه های آنست و نظیرش در دنیا خورشید است که اصلش یکیست و نورش در همه جاست ·

۱۵ ــ و اما درختیکه بدون آب روئیده شد پس آن درخت یونس بود و این معجزه ای برای او بود برای قول خدای تعالی : " وانبتنا علیه شجرة من یقطین " (۱) و ما رویانیدیم بر او درختی از کدو ·

۱۶ ــ و اما غذاء اهل بهشت پس مثل آنها در دنیا جنین و طفل در رحم مادر است که او تغذیه میکند از طریق بند ناف و ابدا بول و غایط و مدفوعی ندارد ·

۱۷ ــ و امّا انواع غذاهائیکه در یك ظرف است پس مانندش در دنیا تخم پرندهگان است که در ان دو رنگ سفید و زرد است و مخلوط و آمیخته بهم نمیشود ·

۱۸ ــ و امّا جاریه از سیب بیرون میآید پس نظیرش در دنیا کرم است که از سیب بیرون میاید و سیب تغییر نمیکند ·

۱۹ ــ و امّا جاریه و کنیزیکه بین دو نفر است پس آن درخت خرمائی است که در دنیا برای مومنی مثل من و برای کافری مانند تو

---

(۱) والصافات آیه ۱۴۸ ·

است ، ولی در آخرت آن فقط مال منست نه تو برای آنکه آن در بهشت است و تو داخل آن نخواهی شد ۰

۲۰ ـ و امّا کلید های بهشت : پس لا اله الا الله محمد رسول الله است ۰

ابن مسیب گوید : پس چون قیصر روم نامه را خواند گفت : این جواب صادر نشده مگر از خانه نبوت و پیامبری ، آنگاه پرسید از جواب دهنده ، پس باو گفتند که این جواب پسر عم محمد صلّی الله علیه و آله است ، پس بآنحضرت نوشت ۰ سلام علیك ، امّا بعد : پس من مطلع شدم بر جواب تو و دانستم که تو از خاندان نبوت و معدن رسالت و موصوف بشجاعت و علمی و علاقه دارم که برای من روشن کنی مذهب و روش خود تان را و روحیکه در کتاب شما خدا یاد کرده در قولش : " و یسالونك عن الروح قل الروح من امر ربّی "(۱) و سئوال میکنند تو را از روح بگو که روح از امر پروردگار منست ، پس امیر المومنین علیه السلام باو نوشت ۰ امّا بعد : پس روح نکته لطیفه و لمعه شریفه ئیست از صنعت آفریدگار و قدرت ایجاد کنند هاش آنرا از خزائن ملکش بیرون آورده و در ملکش ساکن گردانیده پس آن در نزد او برای تو وسیله است و برای او نزد تو امانت ، پس هر گاه گرفتی مالت را که نزد اوست میگیرد مال خود ش را که پیش تو است و السلام

زین الفتی در شرح سوره هل اتی حافظ عاصمی ، و تذکره خواص الامه سبط ابن جوزی حنفی ص ۸۷ ۰

---

(۱) سوره اسراء آیه ۸۷ ۰

۷۶
آگاهی خلیفه در احکام

از ابن اذینه عبدی گوید : آمدم پیش عمر و از او پرسیدم از کجا عمره کنم گفت : برو نزد علی علیه السلام و از او سئوال کن ، پس آمدم نزد او پرسیدم پس علی علیه السلام بمن گفت از هر کجا که شروع کردی ، یعنی میقات زمینست [۱] گوید : پس پیش عمر آمدم و آن مطلب را برای او بازگو کردم ، پس گفت من نمیدیدم برای تو مگرآنچه که پسر ابی طالب گفت ابن حزم آنرا در (المحلّی) ج ۷ ص ۷۶ باسند وعن فلان وعن نقل کرده است و ابو عمرو و ابن سمان آنرا: در (الموافقه) یادکرده چنانچه در ریاض النضره ج ۲ ص ۱۹۵ و ذخایر العقبی ص ۷۹ موجود است ، محبّ الدین طبری در (اختصاص امیر المومنین بحواله کردن جمعی از اصحاب بآنحضرت مسائلشان را ....) معاویه و عایشه و عمر را از ایشان شمرده است پس نقل کرده از طریق احمد در حدیث : اینکه عمر هرگاه چیزی بر او مشکل میشد از او فرا میگرفت ، سپس یادکرد جمله ای از مراجعات عمر را بآنحضرت سلام الله علیه ، پس اعلمیّت عمر که موسی صاحب (الوشیعه) یا غیر او از بزرگان قوم خیال کرده اند کجاست .

---

(۱) موطاء مالك ج ۱ ص ۲۸۵ ، صحیح ترمذی ج ۱ ص ۱۷۳ سنن بیهقی ج ۵ ص ۲۰۴ ، جامع بیان العلم ج ۲ ص ۱۹۷ ، و در مختصر آن ص ۲۲۶ ، اجابه زرکشی ص ۸۸ .

۷۷
رأی خلیفه در مناسك

مالك ــ امام مالکی ها ، نقل کرده ازعبدالله بن عمر ، که عمر بن خطاب درعرفه برای مردم خطبه خواند و مناسك حج را به ایشان آموخت و از جمله مطالبی که گفت این بود : هرگاه شما منی آمدید ، پس کسیکه رمی جمره کرد (سنگ زد) پس بر او حلال شود انچه بر حاجی حرام بود مگر زن و عطر (بوی خوش) هیچکس تماس با زنها نگیرد و استعمال طیب (بوی خوش) نکند مگر آنکه طواف خانه نماید ۰

و در حدیث دیگر : اینکه عمر بن خطاب گفت : کسیکه رمی جمره کند (سنگ بزند) سپس سر بتراشد یا تقصیر کند (کمی از موی سبیل یا ریش گیرد) و قربانی کند شتریرا اگر با او هست پس حلال است برای او آنچه حرام بوده مگر زن و بوی خوش تا آنکه طواف خانه نماید ۰

در لفظ ابی عمر :

از سالم بن عمر از پدرش که عمر گفت : هرگاه سنگ ریزه زدید (رمی جمره) و قربانی کردید و سر تراشیدید پس بر شما حلال شود هر چیزی مگر زن و بوی خوش سالم گفت : وعایشه گوید : من رسول خدا صلّی الله علیه و آله را خوش بوی کردم برای محل شدن او پیش از اینکه طواف خانه کند ، سالم گوید : پس سنّت رسول خدا

صلّى الله عليه و آله سزاوارتر است که پیروی شود . (۱)

صاحب (ازالة الخفاء) گوید : بعد ذکر دو حدیث اوّل گوید : گفتم فقهاء ترك کرده اند قول او (و طیب بوی خوش) را چون حدیث عایشه و غیر آن نزد ایشان صحیح بود که پیامبر صلّى الله عليه و آله خود را خوش بوی میساخت پیش از آنکه طواف افاضه نماید .

امینی (قدس الله سره) گوید : افسوس بر امتیکه بایشان مناسك حج بیاموزد کسیکه نمیداند آنچه را که بسبب آن حلال میشود بر محرم آنچه بر او حرام شده بود . و آفرین بر خلیفه ایکه فقهاء ترك کنند قول او را وقتیکه آنرا مخالف سنّت نبویه ببینند و آن ثابت شده بود بحدیث عایشه و غیر او ، آنرا پیشوایان صحاح و مسانید مانند بخاری در صحیحش ج ۴ ص ۵۸ و مسلم در صحیحش ج ۱ ص ۳۳۰ و ترمذی در صحیحش ج ۱ ص ۱۷۳ و ابو داود در سننش ج ۱ ص ۲۷۵ ، و دارمی در سننش ج ۲ ص ۳۲ ، و ابن ماجه در سننش ج ۲ ص ۲۱۷ و نسائی در سننش ج ۵ ص ۱۳۷ و بیهقی در سننش ج ۵ ص ۲۰۵ نقل کرده اند و اضافه کن بر آن بیشتر جوامع حدیث و کتب فقهیه را اگر تمامش نباشد .

م ـ و بیهقی نقل کرده مثل حدیث عایشه را از ابن عباس و زرکشی آنرا در (الاجابه) ص ۸۹ یاد نموده .

---

(۱) موطاء مالك ج ۱ ص ۲۸۵ ، صحیح ترمذی ج ۱ ص ۱۷۳ سنن بیهقی ج ۵ ص ۲۰۴ ، جامع بیان العلم ج ۲ ص ۱۹۷ ، و در مختصر آن ص ۲۲۶ ، اجابه زرکشی ص ۸۸ .

۷۸
اجتهاد خلیفه در باره شراب و آیات آن

۱ ـ زمخشری در ربیع الابرار در باب لهو و لذات و قصف و لعب [۱] و شهاب الدین ابشیهی در (المستطرف) ج ۲ ص ۲۹) گوید : خداوند تعالی در باره شراب سه آیه نازل کرد : اوّل قول خدای تعالی : « یسألونك عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس » [۲] سئوال میکنند از تو میگساری و قمار بازی بگو که در آن دو گناه بزرگ و سود هائی برای مردم است ، پس از مسلمین بودند کسانیکه میگساری میکردند و کسانی بودند که ترك کردند تا اینکه مردی شراب خورد و بنماز ایستاد پس در نماز هذیان و یاوه گفت پس خداوند تعالی : نازل نمود : « یا ایها الذّین آمنوا لا تقربوا الصلوه وانتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون » [۳] ای کسانیکه ایمان آورده اید نزدیك بنماز نشوید در حالیکه شما مست و دور از ادراك و شعور هستید تا بدانید چه میگوئید ، پس برخی از مسلمین ادامه بشرابخواری دادند و بعضی آنرا ترك کردند تا آنکه عمر شراب خورد پس استخوان فك شتری را گرفت و سر عبدالرحمن ابن عوف را شکست

---

(۱) برخورد کردیم چندین نسخه از کتاب ربیع الابرار را در کتابخانه های ایران و عراق ۰

(۲) سوره بقره آیه ۲۱۹ ۰

(۳) سوره نساء آیه ۴۳ ۰

آنگاه نشست بنوحه خواندن بر کشته های بدر بشعر اسود ابن یعـ ـر
که میگفت :

وکـان بالقلیـب قلیـب بـــدر
مـن الفتیـان و العـرب الکـــرام

و بود در کنار چاه عمیق بدر از جوانان و بزرگان عرب ·

وکـان بالقلیـب قلیـب بـــدر
مـن الشیزی المکلّـل بالسنــام

و بود در کنار چاه عمیق بدر از کاسه های چوبی که آراستـه
بسنام بود ·

ایـوعـد نی ابـن کبشـه ان سنحـی
و کیف حیـاة اصـداء و هـــام

آیا مرا وعده میدهد پسر بزرگ عرب که ما بزودی زنده میشویـم
و چگونه است زندگی پوسیده ها وکرم ها ·

أیعجـز ان یـرد الموت عنّـی
و ینشرنـی اذا بلیت عظامـی

آیا عاجز است از اینکه مرگ را از من بگرداند و مرا زنده میکنـد
وقتیکه استخوان من پوسیده است ·

ألا مَـن مبلـغ الرحمـن عنّـی
بانّـی تارك شهـر الصیـــام

آیا کسی نیست که بخدا برساند از من که من البتّه تارك مـاه
روزه هستم ·

فقـل للّـه : یمنعنـی شرابـی
و قـل للّه : یمنعنـی طـعامـی

بگو بخدا باز گیرد نوشابه مرا و بگو بخدا که باز دارد طعام و غذای مرا ۰

پس این جریان برسول خدا صلّی الله علیه و آله رسید پس خشمگین بیرون آمد در حالیکه عبایش بزمین میکشید پس بلند کرد چیزیرا که در دستش بود پس عمر را زد ، پس عمر گفت : پناه میبرم بخدا از غضب او و غضب پیامبر او ، پس خداوند تعالی نازل فرمود : " انّما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوه والبغضاء فی الخمر والمیسر و یصدّکم عن ذکر الله و عن الصلوه فهل انتم منتهون (۱) جز این نیست که شیطان میخواهد میان شما دشمنی و کینه توزی در میگساری و قمار بازی بیاندازد و مانع شود شما را از یاد خدا و از نماز گذاردن پس آیا دست برمیدارید و میپذیرید نهی خدا را ۰

پس عمر گفت : انتهینا انتهینا ، پذیرفتیم ، پذیرفتیم دست برداشتیم دست برداشتیم و طبری آنرا در تفسیرش ج ۲ ص۲۰۳ بتغییری در شعرها روایت کرده جز اینکه در آن جای عمر در موضع اوّل (رجل) یادکرده ۰

۲ ـ از عمر بن خطاب ۰۰۰ گوید : وقتی تحریم شراب نازل شد عمر گفت : بارخدایا برای ما روشن کن در باره شراب بیانیکه کافی باشد ، پس نازل شد آیه ایکه در بقره است : " یسالونك عن الخمر والمیسر " گوید پس عمر را خوانده و بر او قرائت فرمود پس گفت بارخدایا بیان کن برما در باره شراب بیان شفا دهنده ای ، پس نازل شد آیه ایکه در سوره نساء است : " یا ایها الذین آمنوا

لا تقربوا الصلوه و انتم سکاری " ای کسانیکه ایمان آورده اید و بحق گرویده اید نزدیك بنماز نشوید در حالیکه مست و از حال طبیعی بیرون رفته اید : پس هرگاه اقامه میشد جارچی رسول خدا صلّی الله علیه و آله فریاد میکرد : بدانید نباید مستی نزدیك نماز شود پس عمر را خوانده و بر او خواندند ، پس گفت : بارخدایا بیان کن برای ما بیان واضح و آشکاری ، پس نازل شد : "انما یرید الشیطان ان یوقع بینکم العداوه والبغضاء فی الخمر والمیسر و یصدکم عن ذکر الله و عن الصلوه فهل انتم منتهون ." جز این نیست که شیطان میخواهد میان شما دشمنی و کینه توزی در میگساری و قمار بازی ایجاد کند و مانع شما از ذکر خدا و نماز شود ، پس آیا شما منتهی و متنبه نمیشوید ، عمر گفت : انتهینا انتهینا (۱)

---

(۱) ابو داود در سننش ج ۲ ص ۱۲۸ نقل کرده و احمد در مسندش ج ۱ ص ۵۳ ، و نسائی در سنن ج ۸ ص ۲۸۷ و طبری در تاریخ ج ۷ ص ۲۲ و بیهقی در سننش ج ۸ ص ۲۸۵ ، وجصاص در احکام القرآن ج ۲ ص ۲۴۵ ، و حاکم در مستدرك ج ۲ ص ۲۷۸ و آنرا صحیح دانسته و ذهبی در تلخیصش بیان کرده و قرطبی در تفسیرش ج ۵ ص ۲۰۰ ، و ابن کثیر در تفسیرش ج ۱ ص ۲۵۵ ـ ۵۰۰ و ج ۲ ص ۹۲ نقل از احمد و ابی داود و ترمذی و نسائی و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و علی بن مدینی نموده و علی بن مدینی گوید : اسنادی صالح و صحیح است و یاد کرده تصحیح ترمذی و تقریر او را و در تیسیر الوصول جلد ۱ ص ۱۲۴ و تفسیر خازن ج ۱ ص ۵۱۳ و تفسیر رازی ج ۳ ص ۴۵۸ و فتح الباری ج ۸ ص ۲۲۵ ، و الدّر المنثور ج ۱ ص

۳ ـ از سعید بن جبیر نقل شده : که مردم بر روش جاهلیّت بودند تا آنکه امر یا نهی شدند ، پس بودند که در اوّل اسلام میگساری میکردند ، تا آنکه نازل شد : " یسالونك عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس " سئوال میکنند از تو از شراب و قمار بگو که در آن دو گناه کبیره و سودهائی برای مردم است ، گفتند ما برای سودش میخوریم نه برای گناهش ، پس مردی شراب خورد و جلو ایستاد که امامت کند بر ایشان پس خواند : قل یا ایّها الکافرون اعبد ما تعبدون " بگو ای کسانیکه کفر ورزیده اید میپرستم آنچه شما میپرستید ، پس نازل شد : " یا ایّها الذین آمنوا لا تقربوا الصلوه و انتم سکاری " ای کسانیکه بخدا گرویده اید نزدیك بنماز نشوید در حالیکه از خود بیخود هستید پس گفتند ما مینوشیم در غیر موقع نماز ، پس عمر گفت : بارخدایا نازل کن بر ما درباره شراب بیان کفایت کننده ای ، پس نازل شد : " انما یرید الشیطان الایه " جز این نیست که شیطان میخواهد ، پس عمر گفت : " انتهینا (تفسیر قرطبی ج ۵ ص ۲۰۰) .

۴ ـ از حارثه بن مضرب نقل شده که گوید : عمر ... گفت بارخدایا بیان کن برای ما درباره شراب ، پس نازل شد : یا ایّها الذّین آمنوا لا تقربو الصلوه و انتم سکاری حتی تعلموا ما تقولون

---

۲۵۲ نقل از ابن ابی شیبه و احمد وعبد بن حمید و ابی داود وترمذی و نسائی و ابی یعلی و ابن جریر و ابن منذر و ابن ابی حاتم و النحاس در ناسخش و ابی الشیخ و ابن مردویه و حاکم و بیهقی و ضیاء مقدسی در المختارش یافت میشود .

الایه " ای کسانیکه ایمان آورده اید نزدیك نماز نشوید در حالیکه شما مست و بیشعور هستید تا بدانید که چه میگوئید ، پس پیامبر صلّی الله علیه و آله عمر را فرا خواند و آیه را بر او تلاوت نمود پس گویا اینکه موافق با خواسته عمر نبود ، پس گفت بارخدایا بیان کن برای ما درباره شراب ، پس نازل شد : " یا ایها الذین آمنوا انّما الخمر والمیسر و الانصاب والازلام رجس من عمل الشیطان فاجتنبوه (۱) ای کسانیکه ایمان آورده اید جز این نیست که مشروب و قمار و بتها و تیرهای قرعه پلید از کارهای شیطانیست پس از آن دوری کنید تا آنکه منتهی شد ، بقول خدا : " فهل انتم منتهون " پس آیا منتهی میشوید و نهی را میپذیرید ، پس پیامبر صلّی الله علیه و آله عمر را خواند و آیه را بر او تلاوت نمود ، پس عمر گفت : منتهی شدیم و دست برداشتیم ای پروردگار ·

حاکم در (المستدرك) ج ۴ ص ۱۴۳ نقل کرده و آنرا صحیح دانسته او و ذهبی در تلخیصش و ترمذی در صحیح ج ۲ ص ۱۷۶ از طریق عمرو بن شرجیل و یاد کرده آنرا آلوسی در روح المعانی ج ۷ ص ۱۵ طبع منیریه ·

۵ ــ و ابن منذر از سعید بن جبیر نقل کرده گوید : چون نازل شد و آیه : " یسالونك عن الخمر والمیسر قل فیهما اثم کبیر و منافع للناس " عده نوشیدند برای گفته او : منافع للناس وعده ای ترك کردند برای قول او (اثم کبیر) که از ایشان بود عثمان بن

---

(۱) سوره مائده آیه ۹۳ ·

مظعون . (۱)

تا آنکه نازل شد آیه أیکه در سوره نساء است : "لا تقربوا الصلوه و انتم سکاری " نزدیك نماز نشوید درحالیکه مست و از خود بیخود هستید ، پس قومی ترك کردند و جمعی هم سرکشیدند و نوشیدند ، در روز موقع نماز نمیخوردند و در شب مینوشیدند تا نازل شد آیه أیکه در مائده است : "إنّما الخمر والمیسر ..." تا آخر آیه عمر گفت : مقرون بقمار و بتها و تیر قرعه ها شده ای مرگ بر تو باد و دور باشی ، پس مردم ترك کردند .

و طبری از سعید بن جبیر نقل کرده چیزیکه نزدیك باین است و در آخرش دارد تا آنکه نازل شد : انّما الخمر والمیسر ... پس عمر گفت امروز نابود شدی مقرون بقمار شده ای .

و ابن منذر از محمد بن کعب قرظی نقل کرده حدیثی که در آنست : آنگاه نازل شد آیه چهارمیکه در سوره مائده است پس عمر بن خطاب گفت : منتهی شدیم ای پروردگار ما

امینی (طاب الله ثراه) گوید : نخواستم به بازگو کردن این

---

(۱) این افتراء و تهمت است بر این صحابی بزرگوار و امامان حدیث و تاریخ تصریح کرده اند بر اینکه او از کسانی بود که شراب را برخود حرام کرده بود درجاهلیّت و گفته بود که نمینوشم شرابی راکه عقل را زایل میکند و میخندد بر من کسیکه پست تر از منست و مرا بر آن میدارد که با دختر خودم آمیزش کنم . مراجعه کن به الاستیعاب ج ۲ ص ۴۸۲ و الدر المنثور ج ۲ ص ۳۱۵ را .

احادیث اثبات شرابخواری و میگساری را بر خلیفه در ایام دوره جاهلیّت زیرا که اسلام قطع میکند آنچه قبل از آن بوده " و لیس علی الذین آمنوا و عملوا الصالحات جناح فیما طعموا اذا ما اتّقوا و آمنوا و عملوا الصالحات ثم اتقوا و آمنوا ثم اتقوا و احسنوا و الله یحب المحسنین" (۱) : نیست بر کسانیکه ایمان آوردند و عملی صالح کردند گناهی در آنچه خوردند هرگاه پرهیزکار شدند و ایمان آوردند و کارهای شایسته انجام دادند سپس پرهیز کردند و ایمان آوردند پس پرهیز کردند و نیکی نمودند و خدا نیکوکاران را دوست دارد . بلکه نهایت برادری آگاه کردن خواننده است بر مقدار علم خلیفه به کتاب خدا و حدود معرفت اوست بمفاهیم و مقاصد آیات خدا و اینکه او نمی دانست و نمی شناخت منع را از قول خدای تعالی : " یسألونك عن الخمر و المیسر قل فیهما اثم کبیر " : سئوال میکنند تو را از مشروب و قمار بگو در آن دو گناه کبیره است و بتحقیق که نازل کرده بیانی برای نهی از آن و اصحاب هم آنرا شناخته اند و عایشه گوید : چون سورهٔ بقره نازل شد ، در آن نازل شد تحریم شراب پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله نهی از آن کرد (۲) .

و بیان قطعی و جدّی در مقام معرّفی از خطر و منع بهتر از آن نبود و مخصوصا بملاحظه امثال قول خدای تعالی : " انما حرّم ربّی

---

(۱) سوره مائده آیه ۹۴

(۲) خطیب بغدادی در تاریخش ج ۸ ص ۳۵۸ نقل کرده و سیوطی در الدّرالمنثور از او حکایت نموده ج ۱ ص ۲۵۲ .

الفواحش ما ظهر و ما بطن والاثم والبغی »[۱] جز این نیست که پروردگار من حرام کرد زشتیها را آنچه ظاهر باشد و آنچه باطن باشد و گناه و ستم ناحق را از آیات وارده در (اثم) است که بتمام صراحت حرام شده اثمیکه فریاد زده آیه اولی بوجود آن در خمر و شراب واثم : گناهست ، و آثم و اثیم گنهکار است که گاهی اطلاق بخود شراب میشود مثل قول شاعر :

نشرب الاثم بالصواع جهارا

و تری المسك بیننا مستعارا

ما مینوشیم شراب را با پیمانه و پیاله علنا و بطور آشکارا ومیبینی مشك را میان ما که عاریه و وام گرفته شده و قول دیگری :

شربت الاثم حتی ضل عقلی

کذاك الاثم تذهب بالعقول[۲]

نوشیدم شراب را تا آنکه عقلم یاوه و گم شد و هم چنین شراب عقلها را زایل میکند و از بین میبرد و منافع شراب نیست مگر قیمت و بهاء آن مانند تحریم آن و آنچه باو میرسد از آشامیدن آن از لذت و بتحقیق تصریح شده بر این چنانچه در تفسیر طبری ج ۲ ص ۲۰۲ .

و جصاص در احکام القران ج ۱ ص ۳۸۰ گوید : این آیه اقتضاء و ایجاب میکند حرام بودن شرابرا که اگر آیه دیگری وارد نشود در حرمت آن هر آینه آن کافی و بینیاز کننده از دیگریست و این هر آینه قول خداست : « قل فیهما اثم کبیر » بگو در آن دو گناه کبیره

---

(۱) سوره اعراف آیه ۳۱ .

(۲) لسان العرب ج ۱۴ ص ۲۷۲ تاج العروس ج ۸ ص ۱۷۹ .

است و گناه تمامش حرام است بقول خدای تعالی : "قل انّما حرم ربّی الفواحش ما ظهر منها و مابطن والاثم" بگو جز این نیست که پروردگارم حرام کرد بدیها را چه ظاهر باشد و چه نباشد واثم را. و خبر داد که اثم و گناه حرام است و اکتفا نکرد بر خبر دادن باینکه در آن گناه است حتّی آنرا توصیف نمود باینکه کبیر و بزرگ است برای تاکید کردن منع از آن ، و قول خدا منافع للناس ، دلالتی نیست در آن بر اباحه آن برای آنکه مقصود منافع و سود دنیویست و بدرستیکه در سایر محرمات هم سودهائی برای فاعل آن در دنیاهست مگر اینکه این منافع جبران ضرر آنرا ازعقاب وعذابیکه بسبب ارتکابش مستحق شده نمیکند ، پس یادکردن او منافع آنرا دلالت بر جواز و اباحه آن نمیکند مخصوصا اینکه تائید کرد منع آنرا با ذکر منافعش بقولش در سیاق آیه "واثمهما اکبر من نفعهما" و گناه آن دو بزرگتر و بیشتر از منافع آنست ، یعنی آنچه که مستحق میشود بسبب آن دو از عذاب را بزرگتر از سود دنیائی که از آن دو طلب میشود .

پس اگر گفته شود : در قول خدای تعالی "فیهما اثم کبیر" دلالتی نیست بر تحریم کمی از شراب برای آنکه مقصود آیه چیزیست که ملحق و عارض میشود از آثار آن گناه بسبب مست شدن و ترک نماز کردن و تجاوز بمحارم کردن و کشتار نمودن پس هرگاه گناه و جنایت بسبب این کارها حاصل شد پس ادا کرده ما را مقتضای ظاهر آیه از حرمت ولی دلالتی نیست در آن بر تحریم کمی از آن .

گفته شود باو : معلوم است که در مضمون قول خدا : "فیهما اثم کبیر" نوشیدن آن مستتر و پنهانست برای آنکه جسم شراب آن فعل خدای تعالی است و در آن گناهی نیست و البته گناه و جنایت که

مستحق عذابست بسبب افعال ماست در آن پس وقتی نوشیدن در آن مستقر باشد تقدیر آن اینست : " فی شربها و فعل المیسر اثم کبیر " در نوشیدن شراب و فعل قمار گناه کبیره است پس شامل میشود این نوشیدن قلیل و کم و زیاد آنرا چنانچه اگر شراب حرام باشد هر آینه معقول بود که مقصود بآن نوشیدن آن و انتفاع بآن باشد پس این ایجاب میکند حرمت کم و زیاد آنرا ۰ اه

پس تمام اینها از نظر خلیفه دور مانده و بیان شافی و قطعی میخواست بعد از این آیه و آیه سوره نساء بقولش : بارخدایا بیان کن برای ما بیان قطعی را و از آن دست بر نداشت و منتهی از آن نشد مگر بعد از مدتی از عمرش بعد از نزول قول خدای تعالی " فهل انتم منتهون " پس آیا پایان نمید هید ۰

قرطبی در تفسیرش ج ۶ ص ۲۹۲ گوید : چون عمر فهمید که این تهدید سختی زیادتر بر معنای (انتهوا) است گفت : انتهینا پایان دادیم و دیگر نمیکنیم ۰

و ابن جزی کلبی در تفسیرش ج ۱ ص ۱۸۷ گوید : در آن توقیف و آگهی است که متضّمن زجر و وعید است و برای همین وقتی آیه نازل شد عمر گفت : انتهینا انتهینا ، توبه کردیم توبه کردیم ۰

و زمخشری در کشاف ج ۱ ص ۴۳۳ گوید : از بلیغ ترین آنچه نهی بآن شده مثل اینکه گفته است : بحقیقت که تلاوت شد بر شما آنچه در آنست از انواع موانع و نواهی پس آیا شما با این موانع دست بر میدارید و منتهی میشوید یا شما بر همان روش قبلی هستید که گویا موعظه نشده و منعی از شما نگشته است ۰

و بیضاوی در تفسیرش ج ۱ ص ۳۵۷ گوید : در قول خدای

تعالی (فهل انتم منتهون) اعلان و آگهیست باینکه امر د ر منع و ترسانید ن بنهایت رسید ه و عذ رها و بهانه ها منقطع شد ه و د یگر پذ یرفته نمیشود و نبود این تاویل از خلیفه و بیان خواستن بعد از بیان و منتهی نشد ن پیش از منع شد ید و تهد ید مگر برای عشق و علاقه بشراب و بود ن او شرابخوارترین مردم د ر جاهلیّت چنانچه افشاء میکند و فاش میسازد او را قول خوداو د ر خبریکه ابن هشام د ر سیره اش ج ۱ ص ۳۶۸ نقل کرد ه است من د ور از اسلام بودم و د ر جاهلیت میخانه و میکد ه د اشتم شراب را د وست د اشتم و مینوشید م و برای ما محفلی بود که د ر آن بزرگان قریش د ر بازار (جنب مسجد الحرام) جمع میشد ند د ر نزد یك منزل عمر بن عبد بن عمران مخزومی پس من شبی بیرون آمدم بسراغ د وستانم را که د ر مجلسشا ن بود ند پس آمدم و هیچکس از ایشانرا ند یدم پس گفتم : من اگر بروم بفلان میفروش که د ر مکه شراب میفروخت شاید من پیش او شرابی بیابم و از آن بنوشم .

و د ر آن خبریکه بیهقی د ر سنن کبری ج ۱۰ ص ۲۱۴ نقل کرد ه از عبد الله بن عمر از قول پد ر بزرگوارش د ر د وران خلافتش : بد رستیکه من شرابخوارترین مردم بودم د ر جاهلیت و شراب مثل زنا نیست . (۱)

و از اینجا خلیفه اختصاص بدعوت پید ا کرد که پیامبر بزرگوار

---

(۱) سیره عمر ابن جوزی ص ۹۸ ، کنز العمال ج ۳ ص ۱۰۷ منتخب کنز د ر حاشیه مسند احمد ج ۲ ص ۴۲۸ خلفاء راشد ین عبد الوهاب بخار ص ۲۳۸ .

بر او آیات نازله در شراب را قرائت فرمود و او از کسانی بود که آنرا تأویل میکرد و دست از آن بر نمیداشت تا آنکه آیه منع شد و تهدید بآیه مائده نازل شد و آن آخرین سوره بود از قرآن که نازل گردید (۱) و برخی از آن آیاتی بود که در حجة الوداع (۲) نازل شد.

و در الدّر المنثور ج ۲ ص ۲۵۲، از محمد بن کعب قرظی نقل کرده که او گوید: سوره مائده بر رسول خدا در حجة الوداع در میان مکه و مدینه نازل شد در حالیکه آنحضرت سوار شترش بود، و روایت نموده که پیامبر صلّی الله علیه و آله سوره مائده را در حجة الوداع قرائت فرمود و گفت: ای مردم بدرستیکه سوره مائده آخرین سوره اینست که نازل شده پس حلال آنرا حلال و حرام آنرا حرام بدانید. (تفسیر قرطبی ج ۶ ص ۳۱)

و بعد از همه این مطالب آیا خلیفه نمیدانست که شرابخواری از بزرگترین گناهان کبیره است چنانچه خبر میدهد از آن صحیحه حاکم از سالم بن عبد الله گوید: که ابوبکر و عمر و عده ای از مردم نشستند بعد از رحلت پیامبر صلّی الله علیه و آله و بازگو کردند بزرگترین گناهان کبیره را پس نزد ایشان علمی و دانشی درباره آن نبود پس مرا فرستادند بسوی عبد الله بن عمر و سئوال کردم از او پس مرا خبر داد که بزرگترین کبائر میگساری و شرابخوریست پس آمدم و پیش

---

(۱) مستدرك حاکم ج ۲ ص ۳۱۱، جامع ترمذی ج ۲ ص ۱۷۸ الدر المنثور ج ۲ ص ۲۵۲، نقل از احمد و ترمذی و حاکم ابن مردویه و بیهقی و سعید بن منصور و ابن المنذر.

(۲) تفسیر قرطبی ج ۶ ص ۳۰، ارشاد الساری ج ۷ ص ۹۵.

ایشان و آنها را خبر دادم پس منکر شدند این را پس همگی از جا پریده و آمدند در خانه او پس او بایشان خبر داد که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود بدرستیکه پادشاهی از پادشاهان بنی اسرائیل مردی را گرفت و او را مخیّر ساخت بین اینکه یا شراب بخورد یا بیگناهی را بکشد یا زنا کند یا گوشت خوك بخورد یا کشته شود پس شراب را اختیار کرد و چون شراب نوشید و مست شد هر چه از او خواستند انجام داد (۱) .

و برای اعتیاد او بمشروبات از اوّل مدت طولانی تا نزول آیه سوره مائده در حجه الوداع مشغول بمیگساری و شرابخواری سخت شد بعد از نزول این بیم و تهدید و بعد از قولش : انتهینا انتهینا و او بود که میگفت بدرستیکه ما مینوشیم این شراب تند و تیز برای آنکه بسبب آن قطع کند گوشتهای شتر را در شکم و معده ما که ما را اذیت میکند پس کسیکه از مشروبش بچیزی خمار و مست و بیخود شود پس آنرا ممزوج بآب کند (۲) .

و میگفت : من مردی هستم که مبتلا بتورم شکم یا آتش و حرارت معده ام و مینوشم این شراب تند را پس شکمم را ملایم میکند ، ابن ابی شیبه نقل کرده آنرا چنانچه در کنز العمال ج ۳ ص ۱۰۹ .

و میگفت : گوشت این شترها را در شکمهای ما هضم نمیکند مگر

---

(۱) مستدرك حاکم ج ۴ ص ۱۴۷ ، التزغیب والترهیب ج ۳ ص ۱۰۵ ، الدّر المنثور ج ۲ ص ۳۲۳ .

(۲) سنن کبری ج ۸ ص ۲۹۹ ، محاضرات الراغب ج ۱ ص ۳۱۹ کنز العمال ج ۲ ص ۱۰۹ نقل از ابن ابی شیبه .

شراب تند (۱) .

م ، و او بود که شراب تند را مینوشید تا آخرین نفس ، عمرو بن میمون گوید : من حاضرشدم نزدعمر موقعیکه مجروح شد شراب تیزی برایش آوردند نوشید (طب ج ۶ ص ۱۵۶) .

و تیزی و تندی شرابش باندازه ای بود که اگر دیگری از آن مینوشید هر آینه او مست و بیخود میشد و بر آن اقامه حد میشد مگر اینکه خلیفه از آن متاثر نمیشد برای اعتیادش یا اینکه آنرا میشکست و مینوشید ، شعبی گوید : یکنفر اعرابی از پیاله و جام عمر آشامید پس بیهوش شد پس عمر او را حد زد سپس گفت : و البته او را حدّ زد برای مستی نه برای نوشیدن . (العقد الفرید ج ۳ ص ۴۱۶)

و در لفظ جصّاص در احکام القرآن ج ۲ ص ۵۶۵ آمده : که یکنفر اعرابی از شراب عمر نوشید پس عمر او را هشتاد شلاق زد پس اعرابی گفت : جز این نیست که من از شراب تو نوشیدم ، پس عمر شرابش را طلبید و آنرا بوسیله آب ملایم کرد سپس از آن آشامید و گفت: کسی را که شرابش اورا خمار و گیج و مانند مستها کند پس آنرا بسبب آب بشکند و فرو نشاند سپس جصّاص گوید : و آنرا ابراهیم نخعی از عمر مثل آن روایت کرده و در آن گفته : که عمر بعد از آنکه اعرابی را زد از آن شراب نوشید .

و در جامع مسانید ابی حنیفه ج ۲ ص ۱۹۲ گوید : این چنین آنرا فرو نشانید و بشکنید با آب هرگاه شیطانش بر شما غلبه کرد و او دوست میداشت شراب تند و تیز را .

(۱) جامع مسانید ابی حنیفه ج ۲ ص ۱۹۰ ، ۲۱۵ .

و از ابن جریح نقل شده : که مردی در راه مدینه سرکشید شرابی را که برای عمر بن خطاب آماده کرده بودند پس مست شد پس عمر او را واگذاشت تا از مستی درآمد پس او را شلاق و حدّ شراب زد سپس آنرا با آب ممزوج کرد و از آن آشامید . (۱)

و از ابی رافع روایت شده : که عمر بن خطاب ... گفت هر گاه از تندی باده و شراب ترسید آنرا بسبب آب فرو نشانید و بشکنند نسائی در سننش ج ۸ ص ۳۲۶ نقل کرده و آنرا از ادلّه کسانی شمرده که نوشیدن مسکر را مباح میدانند .

م ـ و قاضی ابو یوسف در کتاب الاثار ص ۲۲۶ از طریق ابی حنیفه از ابراهیم ابی عمران کوفی تابعی نقل کرده گوید : که عمر بن خطاب .. مرد مستی را گرفت پس خواست که برای او راه فراری قرار دهد پس ممکن نشد چونکه مستی بر او غالب شده بود ، پس گفت او را حبس کنید و وقتی بهبودی یافت و مستی او برطرف شد او را بزنید سپس بقیّه مشروب او را گرفت و چشید و گفت : اوّه این شراب مردها را بیخود میکند سپس آبی در آن ریخت و آنرا ملایم کرد و خود نوشید و باصحابش هم نوشانید و گفت : این چنین کنید بشرابیتان هرگاه شیطانش بر شما غالب شد .

و عجیب و شگفت آمیز شلاق زدن کسیستکه از ظرف عمر آشامیده و مست شده است بجهت اینکه او اگر نمیدانست که در ظرف و کوزه مسکر است و نوشید پس بر او حدّی و عقوبتی نیست چنانچه ابو

---

(۱) حاشیه سنن بیهقی ابن ترکمانی ج ۸ ص ۳۰۶ ، کنز العمال ج ۳ ص ۱۱۰ .

عمر در (العلم) ج ۴ ص ۸۶ نقل کرده و در صفحه ۳۴۸ از خود خلیفه : که حدی نیست مگر برای کسیکه آنرا دانسته ، و اگر میدانسته که در ظرف و قدح خلیفه شرابست پس بد رستیکه برای او در سر کشیدن و نوشیدن آن تأسی و تقلید بخلیفه است و فرق بین آن دو اینست که آنمرد را مست نمود چون معتاد نبود و خلیفه را مست نکرد برای آنکه معتاد بآن بود پس مثل اینکه مدار نزد خلیفه در حلال بودن مشروبات و حدّ زدن بر آن بر مست شدن و نشدن بنسبت بشخص هر نوشنده است و از آن خبر میدهد گفته او : مشروب آنستکه عقل را زایل کند [1] و حدّ و مجازات و حرام بودن بطور مطلق برای هر مست کننده ئیست و اگرچه نزد یك شود صفت مستی بمانعی از خصوصیّات مزاجها یا در کم نوشیدن پس صفت مستی مربوط بمشروب فقط است نه بشارت و نوشنده و دلالت میکند براین احادیث صحیح بسیاری بر اینکه شراب اندکی که مستی نیاورد از آنچه زیادش مست کننده است حرام است مانند قول آنحضرت صلّی الله علیه و آله من نهی میکنم شما را از کم آنچه که زیادش مست میکند . [2]

و قول آنحضرت صلّی الله علیه و آله از طریق جابر و پسر عمر و پسر عمرو : هرچه که زیادش مستی میآورد پس قلیل و کم او حرام است .

---

(۱) پنج نفر از صاحبان شش صحیح نقل کرده اند چنانچه در تیسیر الوصول ج ۲ ص ۱۷۴ موجود است .

(۲) دارمی در سننش ج ۲ ص ۱۱۳ و نسائی در سننش ج ۸ ص ۳۰۱ و بیهقی در سننش ج ۸ ص ۲۹۸ نقل کرده است .

« ما اسکر کثیره فقلیله حرام »

ابو داود درسننش ج ۸ ص ۱۲۹ و احمد در مسندش ج ۲ ص ۱۶۷ و ج ۳ ص ۳۴۳ و ترمذی در صحیحش ج ۱ ص ۳۴۲ و ابن ماجه در سننش ج ۲ ص ۳۳۲ و نسائی در سننش ج ۸ ص ۳۰۰ و بیهقی در سننش ح ۸ ص ۲۹۶ و بغوی در مصابیح السنه ج ۲ ص ۶۷ و خطیب در تاریخ بغداد ج ۳ ص ۳۲۷ آنرا نقل نموده اند .

و قول آنحضرت صلّی الله علیه و آله : "کل مسکر حرام و ما اسکر منه الفرق فمل الکف منه حرام " هر مست کننده ای حرام است و هر سطلی که گنجایش ۱۶ رطل داشته باشد و تولید مستی کند پس کف دستی از آنهم حرام است .

و در لفظ دیگر : هر چه که سطل بزرگی از آن تولید مستی کند پس جرعه ای از آنهم حرام است .

ابو داود در سننش ج ۲ ص ۱۳۰ و ترمذی در صحیحش ج ۱ ص ۳۴۲ و بیهقی در سننش ج ۸ ص ۲۹۴ و بغوی در مصابیح السنه ج ۲ ص ۶۷ و خطیب بغدادی در تاریخ بغداد ج ۶ ص ۲۲۹ و ابن اثیر در جامع الاصول چنانچه در التیسیر ج ۲ ص ۱۷۳ آنرا نقل نموده اند .

و از سعد روایت شده : که پیامبر صلّی الله علیه و آله نهی فرمود از قلیل هر چه زیادش مستی میآورد ، آنرا نسائی در سننش ج ۸ ص ۳۰۱ نقل کرده است .

و سندی در شرح سنن نسائی گوید : هر چه که مستی حاصل میکند بزیاد نوشیدن آن پس قلیل آن و کثیر کم و زیادش حرام است هر چند که قلیلش مسکر نباشد و مستی نیاورد و جمهور و عموم علماء

این را گرفته و بر آن اعتماد است نزد علماء حنفی ما .

و اعتماد بر قول باینکه حرام شراب مست کننده است و آنچه پیش از مست شدن باشد حلال است محقیقین آنرا ردکرده اند چنانچه مصنّف رحمه الله تعالی (یعنی نسائی) هم آنرا ردکرده است .

و در تفسیر طبری ج ۲ ص ۱۰۴ از قتاده روایت شده : که حرمت شراب در آیه سوره مائده آمده چه قلیلش و چه کثیرش آنچه مستی آورد یا مستی نیاورد ، و عبد بن حمید آنرا نقل کرده چنانچه در (الدّر المنثور) ج ۲ ص ۳۱۶ موجود است .

ابو حنیفه [1] نقل کرده باسنادش از رسول خدا صلّی الله علیه و آله قول آنحضرت را ، شراب حرام شده برای خودش قلیل آن و کثیر آن اندك و زیاد آن و مست کننده از هر مشروبی .

م ـ و خطیب آنرا در تاریخ بغداد ج ۳ ص ۱۹۰ روایت کرده از ابن عباس و لفظ آن اینست : " حرمت الخمر بعینها قلیلها و کثیرها والمسکر من کل شراب " شراب خودش ذاتا حرام است کم آن و زیاد آن و مست کننده از هر مشروبی (حرام است) .

و عمر البتّه حلال کرد شراب را وقتیکه پخته شود و دو سومش $\frac{2}{3}$ برود و چون وارد شام شد باو شکایت کردند بیماری و باء زمین را تا آنکه گفتند : آیا برای تو رواست که قرار دهی برای خودت از این شراب چیزیکه مستی نیاورد ، گفت : بلی ، آنرا به پزید و طبخ کنید تا آنکه دو سومش $\frac{2}{3}$ برود و یك سومش $\frac{1}{3}$ بماند پس امر کرد عمر ایشانرا که از آن بنوشند و نوشت بفرماندارانش اینکه

---

(۱) جامع مسانید ابی حنیفه ج ۲ ص ۱۸۳ .

بمردم بدهید شرابی را که دو سومش رفته و یك سومش باقی مانده باشد (۱) .

و محمود بن لبید انصاری گوید : که عمر بن خطاب هنگامیکه وارد شام شد اهل شام باو شکایت کردند و باء زمین و سنگینی آنرا و گفتند ما را اصلاح نمیکند مگر این شراب ، پس عمر گفت بنوشید این عسل را ، گفتند عسل ما را اصلاح نمیکند ، پس مردی از اهل زمین شام گفت آیا برای تو هست که قرار دهیم برای این شراب چیزیکه مستی نیاورد گفت : آری ، پس آنرا پختند تا دو ثلثش $\frac{2}{3}$ رفت و یك سوم باقی ماند پس برای عمر آوردند پس انگشتش را عمر داخل آن نمود سپس دستش را بلند کرد پس دنبال آن کش آمد ، پس گفت : این شراب است این مانند شراب شتر است پس دستور داد عمر ایشانرا که آنرا بنوشند پس عباده بن صامت گفت : حلال کردی آنرا بخدا قسم ، پس عمر گفت : نه بخدا قسم ، بارخدایا : که من حلال نمیکنم بر ایشان چیزیرا که تو بر ایشان حرام کردی و حرام نمیکنم بر آنها چیزیرا که تو حرام کردی ، امام مالکی ها آنرا در موطاء ج ۲ ص ۱۸۰ در جامع تحریم شراب نقل کرده .

پس حج نمود ابو مسلم خولانی و داخل بر عایشه همسر پیامبر صلّی الله علیه و آله شد و شروع کرد عایشه از او سئوال کردن از شام و از سردی زمین آن پس ابو مسلم او را پاسخ میداد ، پس عایشه

---

(۱) سنن بیهقی ج ۸ ص ۳۰۰ و ۳۰۱ ، سنن نسائی ج ۸ ص ۳۲۹ ، سنن سعید بن منصور چنانچه در کنز العمال ج ۳ ص ۱۰۹ ، ۱۱۰ ، تیسیر الوصول ج ۲ ص ۱۷۸ ، جامع مسانید ابی حنیفه ج ۲ ص ۱۹۱

گفت چگونه بر سرمای آنجا تحمل میکنید ، پس گفت ای مادر مومنین آنها شرابی که مخصوص آنهاست مینوشند که بآن طلاء میگویند ، پس عایشه گفت راست گفت خدا و حبیب من تبلیغ کرد ، شنیدم حبیبم رسول خدا صلّی الله علیه و آله میفرمود : بدرستیکه مردمی از امّت من شراب مینوشند و اسم دیگری بر آن میگذارند .[1]

م ــ و فرمود آنحضرت صلّی الله علیه و آله : بزودی بعد از من امتحان و آزمایش میشوند باموالشان و منّت میگذارند بدینشان بر پروردگارشان و آرزو میکنند رحمت خدا را و ایمن میشوند غضب او را و حلال میکنند حرام او را بشبهات دروغی و هواهای نفسانی و ندانستگی ، پس حلال میکنند شراب را بنام نبیذ (آب انگور و کشمش) و پول حرام و نامشروع و رشوه را باسم هدیه و پیشکشی و ربا را بنام معامله (نهج البلاغه ج ۲ ص ۶۵) .

و از ابن عباس از طلاء و شراب پرسیدند، پس گفت : و چیست این طلاء که شما از من میپرسید ، پس برای من بیان کنید چیزیرا که از من سئوال میکنید ، گفتند : آن انگور است که میفشرند آنگاه میپزند آنگاه آنرا در دنان میریزند ،گفت دنان "خمره" چی ، گفتند : ظرفهائی قیراندود است ، گفت : قیراندود است گفتند : بلی ، گفت : آیا مست میکند ، گفتند : هرگاه زیاد از آن بنوشد مست میکند گفت : پس هر مسکری حرام است .

---

(۱) و در لفظ ابی نعیم : بزودی میآشامند امّت من بعد ازمن شراب را که اسم دیگری بر آن میگذارند و میباشد کمك ایشان بر شریشان فرمانداراَنشان . الاصابه ج ۳ ص ۵۴۶ .

و پیش از همه اینها قول و گفته رسول خدا صلّی الله علیه و آله است : " اجتنب کل مسکریتش قلیله و کثیره " دوری کن هر مسکریرا که مستی و (نأشگی) میآورد از کم و زیاد آن ، نسائی آنرا در سننش ج ۸ ص ۳۲۴ نقل کرده و ابی ربیع در تیسیر الوصول ج ۲ ص ۱۷۲ از او حکایت نموده است .

این آراء و اجتهاداتی است که از نواحی پراکنده در باب مشروبات جمع آوری شده و اختصاص بخلیفه دارد که مساعد با آن نیست دلیلهای شرعّیه از کتاب و سنّت بلکه آن فتنه و آزمایشی است و لکن بیشتر ایشان نمیدانند .

۷۹
جهل خلیفه بغسل از جنابت

از رفاعة بن رافع نقل شده که گفت : در آن میان که من پیش عمر بن خطاب بودم مردی وارد بر او شد و گفت : ای امیر مومنین : این زید بن ثابت است که در مسجد نشسته و فتوا میدهد برأیش در غسل جنابت کسیکه آمیزش میکند ولی انزال منی از او نمیشود ، پس عمر گفت او را بیاورید پیش من پس زید آمد و چون عمر او را دید گفت ای دشمن خودت بمن رسیده که برای خودت فتوا میدهی مردم را پس زید گفت ای امیر مومنین ، بخدا قسم من این کار را نکردم لکن من شنیدم از عموهایم حدیث پس حدیث کردم آنرا از ابی ایوب و از ابی بن کعب و از رفاعه بن رافع ، پس عمر رو کرد برفاعة بن رافع و گفت : و شما این کار را میکنید هرگاه یکی از

شما آمیزش کرد با زنش پس کسل شد و آبش نیامد غسل نکند ، پس گفت : ما در زمان رسول خدا صلّی الله علیه و آله این کار را میکردیم و در آن برای ما حرمتی و منعی نیامد و از رسول خدا صلّی الله علیه و آله هم در آن نهیی نشد ، گفت : آیا رسول خدا صلّی الله علیه و آله این را میدانست ، گفت : نمیدانم ، پس عمر فرمان داد بجمع شدن مهاجرین و انصار ، پس همگی جمع شدند پس مشورت کرد با ایشان پس مردم گفتند که در این کار غسلی نیست مگر آنچه از معاذ و علی که رضوان خدا بر آنها باد نقل شده که آنها گفتند وقتی ختان وسر حشفه و ختنه گاه از ختنه‌گاه زن تجاوز کرد و داخل شد غسل واجب شود پس عمر گفت : این و شما اصحاب بدر و شما اختلاف کردید پس بعد از شما اختلاف شدید تر خواهد بود گوید : پس علی علیه السلام فرمود : ای امیر مومنین : هیچکس داناتر باین موضوع از آنکه از رسول خدا صلّی الله علیه و آله از همسرانش پرسیده نیست ، پس فرستاد نزد حفصه ، پس گفت مرا علمی باین مسئله نیست پس پیش عایشه فرستاد ، پس عایشه گفت : اذا جاوز الختان الختان فقد وجب الغسل " هر گاه سر ختنه گاه بگذرد از ختنه گاه غسل واجب شود ، پس عمر گفت : نشنوم مردیرا که این کار را بکند مگر آنکه او را باشلاق زدن بدرد میآورم ، و در لفظی : بمن نرسد که کسی اینکار را کرده و غسل نمیکند مگر آنکه بعنوان عقوبت شکنجه میکنم .

احمد امام حنبلی ها در مسندش ج ۵ ص ۱۵ نقل کرده آنرا و ابن ابی شیبه در تصنیفش و ابو جعفر طحاوی در معانی الآثار و حکایت کرده آنرا از دو نفر آخری عینی در عمده القاری ج ۲ ص ۷۲ و یاد کرده آنرا قاضی ابو المجالس در " المنتصر من المختصر من مشکل

الاثار ج ۱ ص ۵۱ و هیثمی نقل کرده آنرا از طریق احمد و طبرانی در الکبیر و گفته راویان احمد تمامی مورد اعتمادند ، رجوع کن مجمع الزوائد ج ۱ ص ۲۶۶ والاجابه زرکشی ص ۸۴ ۰

این روایت هم افشاء و اظهار میکند بی معرفتی این گروه اصحاب را که با ایشان خلیفه مشورت نموده بحکم شرعی و در مقدم ایشان شخص خلیفه است ، سوای امیر المومنین علی علیه السلام و معاذ وعایشه ، و چه اندازه فرق است بین بی معرفتی خلیفه بمثل این حکمیکه لازم است مکلّف آنرا بشناسد پیش از بسیاری از واجبات و بین بی معرفتی غیر او برای آنکه مردم باو اقتداء و تاسّی میکنند در احکام نه بغیر او ۰



۸۰
خلیفه و وسعت دادن به دو مسجد

عبد الرزاق از زید بن اسلم نقل کرده که گفت : برای عباس بن عبد المطلب خانه ای بود در کنار مسجد مدینه پس عمر گفت : آنرا بمن بفروش و خواست آنرا داخل مسجد کند ، پس عباس قبول نکرد که آنرا باو بفروشد ، پس عمر گفت : پس آنرا بمن هبه کن ، این را هم نپذیرفت ، پس عمر گفت : خودت آنرا داخل مسجد کن پس قبول نکرد ، پس گفت برای تو چاره ای نیست مگر اینکه یکی از این سه کار را بکنی پس نپذیرفت ، گفت : پس میان من و خودت مردیرا حکم و داور قرار بده پس ابی بن کعب را اختیار کرد پس شکایت را نزد او بردند پس ابّی بعمر گفت من نمبینم که تو آنرا از خانه اش بیرون

کنی مگر آنکه او را راضی نمائی ، پس باو گفت آیا این حکم و قضاوت در کتاب خدا و حدیث او دیده ای یا از سنّت رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیده ای .

ابّی گفت : بلکه سنّتی از رسول خدا صلّی الله علیه و آله ، عمر گفت : این کدامست ، گفت : شنیدم رسول خدا صلّی الله علیه و آله میفرمود که سلیمان بن داود وقتی بیت المقدس را بنا کرد هر دیواریرا که بنا میکرد چون صبح میشد خراب میشد پس پسرش باو سفارش کرد که بنا نکن در حق مردی مگر آنکه آنرا راضی کنی ، پس عمر او را واگذاشت و عباس بعد از این آنرا داخل مسجد کرد و توسعه بآن داد .



صورت دیگر

ابن سعد از سالم ابی النضر رضی الله عنه نقل کرده که گفت : چون مسلمین زیاد شدند در عهد عمر ... مسجد برایشان تنگ شد پس عمر آنچه اطراف مسجد بود از خانه ها خرید مگر خانه عباس بن عبد المطلب و اطاقهای مادران مؤمنین همسران پیامبر را پس عمر بعباس گفت : ای ابو الفضل بدرستیکه مسجد مسلمین تنگ شده برایشان و من خریدم آنچه را که اطراف آن بود از منازل پس توسعه داده شد بآن بر مسلمین در مسجد شان مگر خانه تو و حجره های مادران مومنین ، و اما حجره های همسران پیامبر پس راهی بآن نیست و اما خانه تو پس هرچه میخواهی از بیت المال بگیر و آنرا بفروش که توسعه دهم بآن در مسجد شان ، عباس گفت این کار را نمیکنم ، عمر گفت : اختیار کن از من یکی از سه کار را ۱ ــ یا اینکه

آنرا بفروش بهر چه میخواهی از بیت المال مسلمین ، ٢ ـ و یا اینکه یك زمینی از هر جای مدینه بخواهی در اختیار تو میگذارم و برای تو از بیت المال مسلمین میسازم ، ٣ ـ و یا اینکه تصدق کن بر مسلمین بآن پس توسعه داده شود بآن در مسجد شان ، پس عباس گفت : نه ، و نه یکی از این سه پیشنهاد ، پس عمر گفت : قرار بده میان من و خودت هر کسی را که خواستی پس گفت اُبّی بن کعب رضی الله عنه را قاضی قرار دادم ، پس رفتند پیش ابی و قصّه را برای او بازگو کردند ، پس ابی گفت اگر خواستید برای شما حدیثی بگویم که آنرا از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم ، پس گفتند برای ما حدیث کن ، پس گفت شنیدم که رسول خدا صلّی الله علیه و آله میفرمود : که خداوند وحی کرد بداود : که برای من خانه ای بنا کن تا در آن یاد شوم پس برای او نقشه بیت المقدس را کشید پس برخورد کردند بیکی از چهار گوشه آن به خانه مردی از بنی اسرائیل پس داود از او خواست که بفروشد آنرا باو پس قبول نکرد پس داود با خودش حدیث کرد که از او بگیرد ، پس وحی شد باو :که ای داود من تو را دستور دادم که خانه ای بسازی که من در آن یاد شوم پس قصد کردی که داخل خانه من کنی غصب را و غصب از شأن من نیست و اینکه فرزندان تو هم آنرا بنا نکنند گفت پروردگارا پس از فرزندان من گفت از فرزندان تو ،گفت گوید عمر ۰۰۰ گرفت اطراف لباس ابی بن کعب را و گفت من آمدم پیش تو برای چیزی پس تو آوردی بچیزیکه از آن سخت تر بود هر آینه باید البته بیرون آئی از عهده آنچه که گفتی پس او را کشان کشان بمسجد آورد و بر دسته و گروهی از اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله نگهداشت که در میان ایشان ابو ذر

رضی الله عنه بود پس ابی گفت : من قسم میدهم شما را بخدا که مرد یکه حدیث بیت المقدس را از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیده وقتیکه خدای تعالی امر کرد داود را که بنا کند آن خانه را برخیزد و بازگو کند پس ابوذر گفت : من شنیدم از رسول خدا صلّی علیه و آله و دیگری گفت منهم آنرا از رسول خدا شنیدم پس ابّی را ول کرد ، پس ابی رو کرد بعمر و گفت : ای عمر ، آیا مرا متّهم میسازی بر حدیث رسول خدا صلّی الله علیه و آله ، پس عمر گفت : ای ابو المنذر نه بخدا قسم من تو را بر آن متهم نساختم ولکن من ناخوش داشتم که حدیث از رسول خدا صلّی الله علیه و آله ظاهر نباشد .



صورت سوم :

حاکم باسنادش از عمر بن خطاب نقل کرده که او بعباس بن عبد المطلب گفت : که من شنیدم رسول خدا میفرمود : ما زیاد میکنیم در مسجد و خانه تو در نزدیکی مسجد است پس بما بده آنرا که زیاد کنیم آنرا در مسجد و من برای تو زمینی و خانه ای وسیع تر از آن میدهم ، عباس گفت : نمیکنم ، گفت من بزور آنرا از تو میگیرم گفت این کار هم برای تو نخواهد بود پس قرار بده میان من و خودت کسی را که قضاوت کند بحق گفت : و آن کیست ، گفت : حذیفهٔ بن یمان گوید : پس آمدند نزد حذیفه و قصه را برای او گفتند ، پس حذیفه گفت : نزد من در این باره خبریست ، گفت چیست آن خبر گفت : بدرستیکه داود پیامبر صلوات الله علیه خواست که زیاد کند در بیت المقدس و خانه یتیمی نزدیك مسجد بود پس از او خواست پس او

قبول نکرد ، پس تصمیم گرفت داود که آنرا بزور از او بگیرد پس خدای عزوجل باو وحی کرد که من پاك میکنم خانه ها را از ظلم و ستم برای خانه خودم گوید : پس آنرا واگذارد ، پس عباس باو گفت چیزی باقی ماند ، گفت نه ، گفت : پس عمر داخل مسجد شد پس ناگاه دید که ناودان عباس بسمت مسجد رسول خدا صلّی الله علیه و آله است تا آنکه آب باران از آن در مسجد رسول خدا صلّی الله علیه و آله جاری شود ، پس عمر با دستش ناودان را کند و گفت این ناودان نباید جاری در مسجد رسول خدا صلّی الله علیه و آله باشد ، پس عباس باو گفت : قسم بآنکسیکه محمد صلّی الله علیه و آله را بحق فرستاد او این ناودان را در این مکان قرار داد و تو آنرا میکنی ای عمر ، پس عمر گفت : بیا پاهایت را بگذار برگردن من و آنرا بجای خودش بگذار پس عباس پا برگردن عمر گذارد و ناودان را بجای اولش گذاشت سپس عباس گفت : من خانه را بتو بخشیدم که آنرا زیاد کنی در مسجد رسول خدا صلّی الله علیه و آله پس عمر آنرا افزود در مسجد سپس خانه ای وسیع تر از آن در زوراء باو بخشید ٠

حاکم گوید : و من یافتم برای آن شاهدی از حدیث اهل شام ٠٠٠٠ از سعید بن مسیّب که عمر بن خطاب وقتی خواست که زیاد کند در مسجد رسول خدا صلّی الله علیه و آله نزاعی واقع شد بر خانه عباس بن عبد المطلب میان او و عباس ، تا پایان حدیث ٠

صورت چهارم :

از عبد الله بن ابی بکر گفت : بود برای عباس خانه ای در قبله مسجد و مردم زیاد شدند و مسجد تنگ شد پس عمر بعباس گفت : تو

در وسعت هستی پس این خانه ات را بده که بمسجد بیفزایم و مسجد را توسعه بدهم پس عباس قبول نکرد این را پس عمر گفت من بتو پول میدهم و تو را راضی میکنم ، گفت : نمیکنم هرآینه رسول خدا صلّی الله علیه و آله بر گردن من سوار شد و با دست خودش ناودانش را درست کرد من نمیکنم ، عمر گفت بزور از تو خواهم گرفت ، پس یکی از دو بدیگری گفت : میان من و خودت حاکمی قرار بده پس ابی بن کعب را قاضی قرار داده و نزد او آمدند و درخانه از او اجازه خواستند پس ابی ساعتی آنها را نگه داشت آنگاه بآنها اجازه داد و گفت : من شما را معطل کردم برای این بود که کنیزم داشت سر مرا میشست ، پس عمر قصّه خود را برای او گفت آنگاه عباس حکایت خود را برای او بازگو کرد پس ابّی گفت به پیش من علمیست از آنچه شما در آن اختلاف دارید و من البتّه قضاوت میکنم میان شما بآنچه شنیدم از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدم او را که میفرمود : بدرستیکه داود چون خواست بنا کند بیت المقدس را و خانه ای برای دو یتیم بود از بنی اسرائیل در قبله مسجد پس خواست از آنها بخرد آنها حاضر نشدند پس گفت من البتّه آنرا از آنها میگیرم پس خداوند عزوجل وحی کرد بداود : که بینیازترین خانه ها از مظلمه و ستم خانه منست و من حرام کردم بر تو ساخت بیت المقدس را گفت : پس سلیمان : پس آنرا بخشیدند بسلیمان ، پس عمر گفت باُبّی و کیست برای من که رسول خدا صلّی الله علیه و آله این را فرمود : پس اُبّی بعمر گفت : آیا تو گمان میکنی که من دروغ بر رسول خدا بسته ام بیرون برو از خانه ام ، پس عمر بسوی انصار رفت و گفت : هر کدام از شما شنیده از رسول خدا صلّی الله علیه و آله که چنین و چنان فرمود

گواهی دهد پس این گفت من و آن گفت من تا آنکه جمعی از مردان و بزرگان صحابه گواهی دادند پس چون عمر این را دانست گفت : اما قسم بخدا اگر نبود غیر از تو هر آینه قول تو را امضاء میکردم و لیکن خواستم که تحقیق بیشتر کنم ·

صورت پنجم

بیهقی باسنادش از ابی هریره نقل کرده گوید : وقتی عمر بن خطاب خواست که زیاد کند در مسجد رسول خدا صلّی الله علیه و آله واقع شد آن زیادی بر خانه عباس بن عبد المطلب پس عمر خواست آنرا داخل مسجد رسول خدا صلّی الله علیه و آله کند و عوض آنرا بدهد عباس نپذیرفت و گفت : این قطیعه و بخشش رسول خدا صلّی الله علیه و آله است واختلاف کردند پس ابیّ بن کعب را میان خود حاکم قرار دادند و آمدند بمنزل او و باو سید المسلمین میگفتند پس دستور داد برای آنها فرش و بالشتی قرار داده و بر آن نشستند در برابر او پس عمر هرچه میخواست بازگو کرد و عباس هم یاد نمود قطیعه و بخشش رسول خدا صلّی الله علیه و آله را ، پس ابی گفت بدرستیکه خداوند عزوجل امر نمود بنده و پیامبرش داود علیه السلام را که خانه ای برای او بنا کند گفت : ای پروردگارم و این خانه کجاست فرمود : جائیکه میبینی که فرشته ای شمشیرش را کشید پس آنرا دید بر صخره و قلّه بیت المقدس و نبود در آنجا در آنروز مگر خانه جوانی از بنی اسرائیل پس داود علیه السلام آمد نزد او پس گفت : من مأمور شدم که در این مکان خانه ای بنا کنم برای خدای عزوجل پس جوان گفت باو : خدای تو فرمان داده آنرا بدون رضای من از من

بگیری ، گفت : نه ، پس خدا وحی کرد بداود علیه السلام بدرستیکه من قرار دادم گنج های زمین را بدست تو پس او را راضی کن پس داود آمد پیش آن جوان و گفت من مأمورم که تو را راضی کنم پس برای تو بآن خانه ات یك قنطار یك پوست گاومیش پر از طلا ست گفت قبول کردم ای داود و آن بهتر است یا قنطار گفت بلکه آن بهتر است گفت پس مرا راضی کن ، گفت : پس برای تو سه قنطار سه پوست گاومیش پر از طلاست ،گفت : پس همواره بر داود سخت میگرفت تا آنکه راضی شد از او به نه (۹) قنطار ، عباس گفت : بارخدایا من نمیگیرم برای آن ثوابی را و من آنرا تصدق کردم بر گروه مسلمانها پس قبول کردعمر ۰۰۰ و آنرا داخل مسجد رسول خدا صلّی الله علیه و آله کرد ۰

صورت ششم

از ابن عباس گوید : برای عباس خانه ای در کنار مسجد مدینه بود پس عمر بن خطاب گفت : بفروش آنرا یا ببخش بمن آنرا تا اینکه آنرا جزو مسجد نمایم پس او نپذیرفت ، پس گفت میان من و خودت مردی از اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله را حاکم قرار بده پس ابی بن کعب را قرار دادند پس او بنفع عباس قضاوت کرد ، پس عمر گفت هیچکس از اصحاب پیامبر صلّی الله علیه و آله جری تر از تو بر من نیست ، پس اُبی بن کعب گفت یا ناصح تر و خیر خواه تر از من بر تو نیست آنگاه گفت : ای امیر مومنین آیا نرسیده بتو حدیث داود بدرستیکه خداوند عزوجل امر کرد او را بساختن بیت المقدس پس داخل کرد در آن خانه زنی را بدون اذن او پس چون بجلو

گیری مردان از آنزن رسید خدا منع کرد داود را از بناء و ساختن آن ، داود گفت : ای پروردگار من اگر منع کردی مرا از ساختن آن پس آنرا در فرزندان من قرار بده ، پس عباس گفت : آیا اینطور نیست که برای خود قضاوت کردی بآن و مال من گردید ،گفت :آری گفت : پس من تو را گواه میگیرم که من آنرا برای خدا قرار دادم .

بلاذری گوید : چون عثمان بن عفان خلیفه شد منازلی خرید و بمسجد توسعه داد و منازل اقوامی را گرفت و برای آنها بهاء و قیمت آنرا گذارد ، پس آنها نزد خانه ضجه و ناله کردند ، پس گفت : جز این نیست که حکم و ملایمت من بر شما را جری کرد بر من ، مثل این کار را عمر کرد قبلا پس شما اقرار کردید و راضی شدید ، سپس دستور داد همه آنها را زندانی کردند تا آنکه عبدالله بن خالد بن اسید شفاعت کرد درباره ایشان پس آنها را آزاد ساخت .

وطبری و غیر آن گویند : در سنه ١٧ هجری عمر بن خطاب عمره کرد و مسجدالحرام را ساخت و در آن توسعه داد و بیست شب در مکّه اقامت کرد و خراب کرد خانه های مردمی را از همسایگان مسجد که حاضر بفروش منازلشان نشدند و بهاء منازلشان را در صندوق بیت المال گذارد تا بعدها گرفتند . (١)

---

(١) تاریخ طبری ج ۴ ص ٢٠۶ ، فتوح البلدان بلاذری ص ۵٣ ، سنن بیهقی ج ۶ ص ١۶٨ ، مستدرك حاکم ، کامل ابن اثیر ج ٢ ص ٢٢٧ ، تذکره الحفاظ ذهبی ج ١ ص ٧ تاریخ ابن شحنه حنفی حاشیه کامل ج ٧ ص ١٧۶ ، الدّر المنثور ج ۴ ص ١۵٩ ،وفاء سمهودی ج ١ ص ٣۴١ ـ ٣۴٩ .

امینی (رحمه الله) گوید : گرفتن مجموع این روایات بما درس میدهد که خلیفه عالم بحکم موقع توسعه دادن مسجد الحرام و مسجد النبی نبوده تا آنکه ابی بن کعب باو خبر داده و موافقت با ابی نمود در روایتش ابو ذر و مردی دیگر لکن او در موقع وسعت دادن بمسجد الحرام بخلاف روایت رسیده از رسول خدا صلّی الله علیه و آله عمل نمود از جائیکه نمیدانست و عجیب تر از این عمل عثمان است و آن بعد از ظهور این سنّت نبویه و علم بآن خانه های مردم را بزور گرفت و بمسجد افزود .

۸۱
سکوت خلیفه از حکم طلاق

از قتاده روایت شده که گفت عمر بن خطاب را از مردی پرسیدند که زنش را طلاق داده بود در جاهلیت دو طلاق و در اسلام یک طلاق ، پس گفت : من تو را نه امر میکنم و نه نهی ، پس عبد الرحمن گفت : لکن من تو را امر میکنم که طلاق تو در حال شرک ارزشی ندارد و چیزی نیست (۱) .

عمر (خلیفه) نبود که دوری از امر و نهی کند در موقع حاجت و نیاز مسائل بشناخت حکم مسئله مگر برای عدم شناخت و ندانستگی و جهل و نادانی او کمتر از جهل و نادانی پسرش عبد الله بحکم طلاق در

(۱) کنز العمال ج ۵ ص ۱۶۱ ، منتخب الکنز در حاشیه مسند احمد ج ۳ ص ۴۸۲ .

حال حیض نیست و انتقام این را از او پدرش گرفت و از وی نفی صلاحیت برای خلافت را نمود در گفتگوئی که میان او و ابن عباس جریان یافت و ما در جزو پنجم ص ۳۶۰ آنرا بازگو کردیم .

۸۲
رأی خلیفه درخوردن گوشت

از عبد الله بن عمر نقل شده که گوید : عمر میآمد کشتارگاه زبیر بن عوام ... در بقیع و در مدینه غیر از آن کشتارگاهی نبود پس میآمد و با او (درّه) شلاق مخصوص او بود پس وقتی میدید مردی گوشتی خرید دو روز پی در پی او را با شلاقش میزد و میگفت : آیا شکمت دو روز گرسنه مانده .

۲ ـ از میمون بن مهران حکایت شده که مردی از انصار بعمر بن خطاب گذشت که گوشتی بدست گرفته بود پس عمر گفت باو : این چی ، گفت : گوشت برای خانواده ام میبرم ای امیر مومنان گفت خوبست پس فردا باو گذشت و با او گوشت بود ، پس باو گفت : این چی گفت گوشت اهل منست ، گفت : خوبست ، سپس روز سوم باو گذشت و با او گوشت بود پس گفت : این دیگه چی گفت ای امیر مومنان گوشت خانواده منست پس با شلاقش بر سر او زد آنگاه بالای منبر رفت و گفت : " ایاکم والاحمرین اللحم والنبیذ " بر شما باد که از دو سرخی دوری کنید ، گوشت و مشروب چونکه این دو تا فاسد کننده دین و

تلف کننده مال است .[1]

امینی (رضوان الله علیه) گوید : این فقه عجیبی است نمیشناسیم مفاد و معنای آنرا «قل من حرّم زینة الّتی اخرج لعباده والطّیبات من الرزق »[2] بگو چه کسی حرام کرده زینتی را که خدا برای بندهگانش بیرون آورده و روزی های پاك و پاکیزه را و این جمع نمیشود با حدیثیکه از پیامبر بزرگ آمده از قول آنحضرت صلّی الله علیه و آله آقای خورشتها در دنیا و آخرت گوشت و آقای مشروبات در دنیا و آخرت آبست .[3]

و آنچه که در روایت صحیحی از ابن عباس آمده از اینکه مردی نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد و گفت : ای رسول خدا من وقتی که گوشتی گیرم آمد آنرا توزیع و تقسیم بزنها میکنم و شهوت من تحریك میشود ، پس گوشت را برخودم حرام کردم ، پس خداوند نازل فرمود ای کسانیکه ایمان آوردید حرام نکنید پاکهای آنچه که خدا بر شما حلال کرده بر شما و تجاوز از حدّ نکنید که خدا متجاوزین را دوست ندارد بخورید از آنچه که روزی شما نموده خدا که حلال و پاکیزه است[4]

و بنا بر فرض کراهت در ادامه خوردن گوشت پس آیا دو روز یا سه روز پی در پی خوردن و ادامه دادن جرم و موجب تعزیر و

---

(۱) سیره عمر ابن جوزی ص۶۸ ، کنز العمال ج ۳ ص ۱۱۱ نقل از ابی نعیم ، الفتوحات الاسلامیه ج ۲ ص ۴۲۴ .

(۲) سوره آعراف آیه ۳۰ .

(۳) مجمع الزوائد حافظ هیثمی ج ۵ ص ۳۵ .

(۴) سوره مائده آیه ۸۹ ـ ۹۰ .

شکنجه بشلّاق عمریست و آیا مفسده و زیان گوشت بمَفسدِه و زیان شراب حرام میرسد پس بوده باشد در آنوقت فاسد کننده دین و تلف کننده مال و اگر باین رأی عمل شود در اصناف و اقشار مسلمین هر آینه واجبست که شلّاق در حالی از احوال بیکار نباشد و مرتبا بر سر مسلمین آشنا شود .

۸۳
خلیفه و یهودی مدنی

از ابی الطفیل روایت شده که گوید : من حاضر شدم بر نماز بر ابی‌بکر صدیق سپس جمع شدیم بر عمر بن خطاب و با او بیعت کردیم و چند روزی ماندیم و بمسجد رفت و آمد میکردیم و پیش عمر میرفتیم تا آنکه او را امیر المومنین نامیدیم پس در بینیکه ما پیش او نشسته بودیم ناگاه یك یهودی از یهودیان مدینه پیش عمر آمد که یهودیها خیال میکردند او از فرزندان هارون برادر موسی بن عمران علیهما السلام است تا آنکه ایستاد در برابر عمر و گفت باو : ای امیر مؤمنان کدام یك شما داناتر به پیامبر شما و کتاب پیامبر شماست تا از او سئوال کنم از آنچه میخواهم پس عمر اشاره بعلی علیه السلام کرد و گفت : این اعلم و داناتر به پیامبر ما و قرآن پیامبر ماست .

یهودی گفت : آیا تو چنین هستی ای علی؟ : فرمود : به پرس از هر چه که میخواهی گفت من سئوال میکنم تو را از سه تا و سه تا و یکی علی علیه السلام فرمود و چرا نمیگوئی من میپرسم از تو از هفت چیز ، یهودی گفت : از سه تای اوّل میپرسم اگر جواب درست

دادی از سه تای دیگر و یکی میپرسم و اگر جواب ندادی یا غلط جواب دادی دیگر سئوالی نمیکنم ٠

علی علیه السلام باو فرمود : از کجا میدانی اگر پرسیدی و من تو را جواب دادم که خطا رفتم یا درست گفتم ، گوید : پس یهودی دستی در آستین خود برد و کتاب کهنه ای بیرون آورد و گفت این کتاب میراث من از پدران و نیاکان منست با ملاء و دیکته موسی و خط هارون و در آن این خصالستکه میخواهم از تو سئوال کنم ، پس علی علیه السلام فرمود : قسم بخدا اگر جواب درست بتو دادم مسلمان میشوی یهودی بآنحضرت گفت : قسم بخدا اگر جواب درست دادی همین ساعت بدست تو مسلمان میشوم : علی علیه السلام فرمود : سئوال کن یهودی گفت : خبر بده بمن از اوّل سنگی که بر روی زمین گذارده شد و از اوّل درختیکه روی زمین روئیده شد و اوّل چشمه ایکه روی زمین جاری گردید چه بود؟

علی علیه السلام فرمود : ای یهودی بدرستیکه اوّل سنگی که بر روی زمین نهاده شد یهود خیال میکند که صخره و قله بیت المقدس بود و دروغ گفتند آن حجر الاسود بود که آدم آنرا با خودش از بهشت بزمین آورد پس آنرا در رکن بیت الله الحرام قرار داد و مردم آنرا لمس میکنند و او را میبوسند و با آن تجدید عهد و پیمان میکنند در میان خودشان و خدا ، یهودی گفت : گواهی میدهم بخدا قسم که تو راست گفتی ٠

علی علیه السلام باو فرمود : و امّا اوّل درختیکه بر روی زمین روئیده شد یهود پنداشته که آن درخت زیتون بود و دروغ گفته و لیکن آن درخت خرمای نوعی است (خرمای عجوه) که آدم آنرا از بهشت

با خود بزمین آورد و کاشت پس اصل همه خرماها از عجوه است ، یهودی گفت شهادت میدهم بخدا که راست گفتی ·

فرمود : و امّا اوّل چشمه ایکه بر روی زمین جاری شد یهود گمان کرده که آن چشمه ئی است که زیر صخره بیت المقدس است و دروغ پنداشته و لیکن آن چشمه حیات و آب زنده گیست که رفیق موسی (یوشع) ماهی نمک سود شور را فراموش کرد پیش آن و چون آب بماهی رسید زنده شد و در آب پرید و موسی و رفیقش عقب او را گرفتند تا بخضر رسیدند ، پس یهودی گفت بخدا قسم که راست گفتی ·

علی علیه السلام فرمود : سئوال کن گفت : مرا خبر بده از منزل محمد که در کجای بهشت است علی علیه السلام فرمود : منزل محمد از بهشت ، بهشت‌عدن در میان بهشتها است نزد یکترین بهشتها بعرش خدای رحمن عزوجل است ، یهودی گفت شهادت میدهم بخدا قسم که راست گفتی ·

علی علیه السلام فرمود : به پرس ، گفت : خبر بده مرا از وصی محمد در اهلش چه اندازه میماند بعداز آنحضرت و آیا میمیرد یا کشته میشود ، علی علیه السلام فرمود : ای یهودی سی سال بعد از او میماند و رنگین میشود این از این و اشاره کرد بسر و محاسن مبارکش گوید : پس‌یهودی از جا پرید و گفت : شهادت میدهم ان لا اله الا الله و ان محمد رسول الله ·

حافظ‌عاصمی در زین الفتی در شرح سوره هل اتی نقل کرده و در حدیث افتاده است چنانچه میبینی و در آن تصریح عمر است بر اینکه علی علیه السلام اعلم امت است به پیامبر آن و کتاب او ، و موسی صاحب الوشیعه میگوید : عمر اعلم امّت است‌علی الاطلاق بعد از

ابی‌بکر ، والانسان علی نفسه بصیره ، و آدمی بر خودش بیناتر است

۸۴
خلیفه‌اول کسیستکه‌در فرائض‌میراث قائل بعول شد

از ابی عباس روایت شده گوید : اوّل کسیکه زیاد کرد فرائض ارث را عمر بن خطاب بود وقتیکه برای او فرائض پیچیده شد و دفع کرد بعضی را بر بعضی گفت : بخدا قسم نمیدانم کدامیك شما را خدا جلو انداخت و کدام را عقب و مرد پرهیزکاری بود ، بس گفت نمیبینم چیزیرا که وسیع تر باشد برای من از اینکه مال را بر شما تقسیم کنم بحصّه ها و داخل کنم بر هر صاحب حقی آنچه داخل میشود بر آن از برگشت فریضه و زیاد شدن سهام .

و از عبید الله بن عبد الله بن عتبه بن مسعود نقل شده که گوید : من و زفر بن اوس بن حدثان وارد شدیم بر ابن عباس بعد از آنیکه نابینا شده بود و بازگو کردیم فرائض میراث را پس گفت شما خیال میکنید آنکه حساب ریگ روان را از جهت عدد دارد احصا نکند در مال نصف و نصف و ثلث را هرگاه نصف و نصف برود پس جای ثلث کجاست .

پس زفر باو گفت : ای پسر عباس اول کسیکه زیاد کرد فرائض را کی بود گفت : عمر بن خطاب بود گفت : وچرا ، گفت : وقتیکه پیچید میشد بر او و بعضی بر بعضی بارمیشد ند گفت : قسم‌بخدا نمیدانم چه کار کنم با شما ، بخدا قسم نمیدانم کدامیك را خدا مقدم داشت وکدام را مؤخر ، گفت : و من نمیبینم در این مال چیزیرا بهتر از این

باشد که تقسیم کنم بر شما بحصه ها و سهم های شما ، سپس ابن عباس گفت : و قسم بخدا اگر مقدّم میداشت کسی را که خدا مقدم داشته و موخر میگذاشت کسی را که خدا عقبش انداخته فریضه زیاد نمیشد پس زفر باو گفت : وکدام مقدّم وکدام مؤخر است پس گفت هر فریضه ای که زایل نشود مگر بفریضه ای پس این آنستکه خدا مقدم داشته و این فریضه شوهر است که برای او نصف است پس اگر زایل بربع و $\frac{1}{4}$ شد چیزی از او کم نشود و زن برایش ربع $\frac{1}{4}$ است پس اگر از او زایل شود برمیگردد به هشت یك $\frac{1}{8}$ از او کم نمیشود و خواهران برایشان دو ثلث است و یك خواهر برایش نصف است پس اگر دخترها بر آنها داخل شود برای آنها مابقی خواهد بود پس این گروه آنهائی هستند خدا تاخیرشان انداخته پس اگر بدهد کسی را که خدا فریضه او را مقدّم داشته کاملا پس از آن تقسیم کند آنچه مانده میان کسانیکه خدا عقبشان انداخته بسهام فریضه زیاد نشود پس زفر گفت باو : پس چه چیز تو را باز داشت که اشاره کنی باین رأی بر عمر گفت هیبت و رعب و خشونت او بخدا قسم . (۱)

و در اوائل سیوطی و تاریخ او ص ۹۳ ، و محاضره سکتواری ص ۱۵۲ : نقل شده که عمر اوّل کسی بود که در فرائض قائل بعول شد .

امینی (قدس الله روحه) گوید : چی ممکنست که من بگویم

---

(۱) احکام القران جصاص ج ۲ ص ۱۰۹ ، مستدرك حاکم ج ۴ ص ۳۴۰ وآنرا صحیح دانسته و سنن کبری ج ۶ ص ۲۵۳ کنز العمال ج ۶ ص ۷ .

بعد از قول خلیفه : قسم بخدا نمیدانم چه کار کنم بشما و قسم بخدا نمیدانم کدام را خدا جلو انداخته و کدام را عقب یا بعد از قول ابن عباس ، و قسم بخدا اگر مقدّم داشته بود آنرا که خدا مقدّم داشته و مؤخر داشته بود آنرا که خدا موخّر داشته بود فریضه سهامش زیاد نیمشد .

چگونه مردی دوری نمیکرد از قضاوت کردن در فرائض و حال آنکه اینست قول او : " وای برشما در رأی دادن " و او کسیستکه در خطبه اش میگفت بدانید که اصحاب رأی دشمنان سنن هستند احادیث آنها را خسته کرده که آنرا حفظ کنند پس فتوا برأیشان دادند پس گم راه شدند و مردم را هم گمراه کردند بدانید که ما اقتدا کننده ایم نه مشروع کننده و ما پیروی میکنیم و بدعت نمیگذاریم گمراه نشویم مادامیکه متمسّك باثر باشیم [1] آیا چنین است اقتداء و پیروی کردن یا اینست آغاز و اوّل کار و بدعت گذاری در دین .

و چگونه جایز است برای مثل خلیفه که نداند فرائض را و حال آنکه اوست گوینده این جمله نیست جهلی مبغوض تر بسوی خدا و نه مضرّتر برای جامعه مسلمین از جهل امام و کودانی او . [2]

و چطور اشغال میکرد میدان و مجلس قضاوت را پیش از آنکه تفقّه در دین خدا کند و حال آنکه اوست گوینده تفقهّوا قبل ان تسودوا ، تفقّه کنید و فقه و احکام دین بیاموزید پیش از آنکه رئیس

---

(۱) سیره عمر ابن جوزی ص ۱۰۷ .

(۲) سیره عمر ابن جوزی ص ۱۰۰ ، ۱۰۲ ، ۱۶۱ .

شوید و بزرگی کنید . [۱]

۸۵
اجتهاد عمر در تقسیم کردن و مصادره کردن اموال عمّالش

او اوّل کسی بود که شرکت کرد با عمّال و نصف کرد اموال ایشانرا . [۲]

۱ ـ از ابی هریره گفت : عمر بن خطاب مرا عامل و فرماندار بحرین کرد پس برای من دوازده هزار جمع شد پس چون مرا عزل کرد و من وارد برعمر شدم بمن گفت : ای دشمن خدا و دشمن مسلمین یا گفت و دشمن کتاب خدا ، دزدی کردی مال الله‌را گفت : گفتم : من دشمن خدا و مسلمین ، یا گفت دشمن کتاب او نیستم ، و لیکن من دشمن کسی هستم که دشمن خدا و مسلمین باشد و لکن اسبهائی بچه آوردند و سهامی جمع شد ، گفت : پس از من دوازده هزار گرفت و چون نماز صبح را خواندم گفتم : اللهم اغفر لعمر خدایا عمر را ببخش تا آنکه بعد از آن گفت : ای ابو هریره آیا عامل نمیشوی گفتم : نه ، گفت : برای چه ، بتحقیق که عامل شد کسیکه بهتر از تو بود یوسف گفت مرا قرار بده بر گنجینه های زمین ، پس گفتم : یوسف پیامبر فرزند پیامبر بود و من ابو هریره پسر امیّه هستم و از شما میترسم از سه چیز و دو چیز گفت : پس چرا نگفتی : پنج

(۱) صحیح بخاری باب استنباط در علم ج ۱ ص ۳۸ .

(۲) شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۱۳ .

چیز ، گفتم : میترسم که بریشتم بزنی و آبرویم را به بری و مالم را بگیری وکراهت دارم که بگویم بدون حکم و حکم کنم بدون علم ٠

عمر طلبید ابو هریره را و باو گفت : دانستی که تو را من عامل بر بحرین گردانیدم وحال آنکه تو نعلین و کفش نداشتی پس از آن بمن رسید که تو اسبهائی خریده ای بهزار و ششصد دینار گفت :برای ما اسبهائی بود که کره زائیده و هدایائی بود که مردم میدادند که ملحق بآن شد ، گفت : من برای تو حساب کردم روزی و مخارجت را و این زیادیست آنرا بده گفت : برای تو نیست ، گفت : آری بخدا قسم که پشتت را بدرد میآورم سپس برخاست بسوی او با شلاقش و او را چنان محکم زد تا آنکه خون جاری شد آنگاه گفت : بیار آنها را گفت : من آنرا نزد خدا حساب کردم (یعنی در راه خدا دادم) گفت : این است اگر از حلال گرفتی آنرا بمیل و رغبت پرداختی ، یا از دورترین نقاط بحرین مردم برای تو آوردند نه برای خداست و نه برای مسلمانها امیمه تو را نزائیده مگر برای خرچرانی و امیمه ما در ابو هریره بود ٠

۲ ـ سعد بن ابی وقاص که باو میگفتند : مستجاب ، برای قول پیامبر صلی الله علیه و آله : به پرهیزید دعاء سعد را ، پس چون عمر مال او را نصف کرد سعد باو گفت : هر آینه من تصمیم گرفتم ، عمر باو گفت بانیکه نفرین کنی مرا ، گفت : بلی ، گفت : در این موقع نیابی مرا بدعا کردن پروردگارم بدبخت ٠

و بلاذری در فتوح البلدان ص ۲۸۶ نقل کرده از ابن اسحاق گوید :بنا کرد سعد بن ابی وقاص عمارتی چند طبقه و برای آن دری از چوب قرار داد و اختصاص داد بر قصرش درب مخصوص منبت کاری شده

بطلا و نقره ، پس عمر بن خطاب برانگیخت محمد بن مسلمه انصاریرا تاآنکه درب عمومی و خصوصی را سوزانید و سعد را وا داشت در مساجد کوفه پس سعد نگفت در باره عمر مگر خیر ·

و سیوطی گوید : فرمانداد عمر عمآلش را پس نوشتند اموالشانرا از جمله سعد بن ابی وقاص پس نصف مالشان را گرفت ·

۳ ـ وقتیکه عزل کرد عمر ابو موسی اشعریرا از بصره نصف کرد اموال او را ·

۴ ـ نوشت عمر بن خطاب بعمرو بن عاص و او فرماندار عمر بر مصر بود ، از عبد الله عمر بن خطاب بعمرو بن عاص : سلام علیك : بتحقیق بمن رسیده که شایعه ای برای تو منتشر شده که دارای اسب و شتر و گاو و گوسفند و برده گانی شده ای و خاطر من هست پیش از این تو مالی نداشتی پس بنویس برای من از کجا این اموال را آوردی و آنرا کتمان نکن ·

پس عمرو بن عاص باو نوشت : بسوی عبد الله امیر مؤمنین سلام علیك ، پس من شکر و سپاس میگذارم بتو خدائی را که جز او خدائی نیست ، امّا بعد : پس نامه امیر مؤمنین رسید بمن که در آن یاد شده آنچه برای من شایع شده و اینکه او مرا میشناخت که پیش از این من مالی نداشتم و من اعلام میکنم امیر مومنان را که من در زمینی هستم که نرخ در آن ارزان و من علاج میکنم از حرفه دامداری و زراعت آنچه که اهل آن علاج میکنند و در روزی امیر مومنین توسعه است ، بخدا قسم اگر خیانت باتو حلال بود من بتو خیانت نمیکردم ، پس ای مرد کوتاه کن که برای حسبهائی هست که آن بهتر از عمل کردن برای توست اگر برگردیم بآن زنده گی خواهیم کرد بآن ، و قسم بجان خودم که در

پیش تو کسیستکه زنده گی او مذموم است و حال آنکه مذمتّی برای او نیست پس بدرستیکه مرا اینطور بود و من قفلی تو را نگشودم و در عمل تو شرکت نکردم ۰

پس عمر به او نوشت

اما بعد : پس بدرستیکه من بخدا قسم نیستم از آن افسانه هائیکه نوشتی و ترتیب کلام دادن در غیر مورد تو را بیناز نکند که خود را تزکیه و تبرئه کنی و من برانگیختم بسوی تو محمد بن سلمه را پس نصف کند مال تو را پس بدرستیکه شما فرمانداران نشسته اید بر چشمه های مال عذر و بهانه ای شما را مستثنی نمیکند جمع میکنید برای فرزندانتان و مهیّا میکنید برای خودتان امّا قطعا شما برای خودتان بدنامی جمع میکنید و آتش را بارث میبرید والسلام ۰

پس چون محمد بن سلمه بر او وارد شد عمرو برای او غذای فراوانی ترتیب داد پس محمد بن سلمه امتناع کرد از خوردن چیزی از آن ، پس عمرو باو گفت : آیا حرام میدانی غذای ما را پس گفت اگر غذای میهمانی را پیش من گذارند میخورم آنرا و لیکن غذائی پیش من گذاردی که آن مقدمه شرّ است بخدا قسم آبهم پیش تو نمیآشامم ، پس بنویس برای من هر چیزیرا که برای تو است و آنرا پنهان نکن ، پس تقسیم کرد تمام اموالش را تا آنکه یکجفت کفش باقی ماند پس یکی از آن دو را گرفت و دیگری را گذارد پس خشمناك شد عمرو بن عاص و گفت : ای محمد بن سلمه خدا زشت و بدنام کند زمانی را که عمرو بن عاص برای عمر بن خطاب در آن فرمانداری کرد بخدا قسم من میدیدم خطاب را که پشته ای از هیزم روی سرش حمل میکند بر سر پسرش هم مثل آنست از آن پدر و پسر نبود مگر در بردیکه

بمج دست نمیرسید ، و بخدا قسم عاص بی وائل نبود که راضی شود بپوشیدن لباس دیباجیکه بطلا مزّین شده باشد .

محمد باو گفت : ساکت شو بخدا قسم عمر از تو بهتر است و اما پدر تو و پدر او هر دو در آتش هستند و قسم بخدا اگر نبود زمانیکه تو در آن پیشی گرفتی هر آینه نمیگذاردم عاقول گوسفند یکه فراوانی آن تورا مسرور کند ونوزادان آن تو را خوشحال نماید ، پس عمرو گفت : این سخنان من نزد تو امانت خداست و بعمر بازگو نکن

۵ ـ ابو سفیان معاویه را دیدن کرد پس چون برگشت از پیش او وارد بر عمر شد پس عمر گفت : اجازه بده بما ابو سفیان ، گفت : چیزی بما نرسیده که تو را بآن اجازه بدهیم پس عمر انگشتری او را گرفت و آنرا برای هند (زن ابو سفیان) فرستاد و بفرستاده گفت : بهند بگو ابو سفیان میگوید بنشانی انگشتری نگاه کن آن دو خرجین را که آوردم و بتو سپردم آنها را حاضر کن پس اندر توقف نکرد عمر که دو خرجبینکه در آن ده هزار درهم بود آوردند پس عمر آنها را انداخت در بیت المال ، و چون عثمان خلیفه شد آنها را برگردانید بابی سفیان پس ابو سفیان گفت من نمیگیرم مالی را که عمر آنرا بر من عیب گرفت و مرا بآن سرزنش کرد .

۶ ـ چون عمر بن خطاب عتبة بن ابی سفیان را والی طائف و صدقات آن نمود سپس او را معزول کرد باو در بعضی از راه ها برخورد کرد و با او سی هزار درهم پول دید پس باو گفت : این پول ها را از کجا آوردی گفت : بخدا قسم این نه برای تو است و نه برای مسلمانها و لیکن این مالیست بیرون میروم با آن برای خریدن مزرعه ای ، پس عمر گفت : عامل و فرماندار خود را با او مالی یافتیم

نیست راهی برای آن مگر بیت المال و آنرا از او گرفت پس جون عثمان خلیفه شد بابی سفیان گفت : آیا برای تو در این مال نیازی هست پس بدرستیکه من نبینم برای گرفتن پسر خطاب در آن راهی و جهتی را ، گفت بخدا قسم که برای ما بآن نیاز است ولیکن رد نکن تو فعل کسیکه پیش از تو بوده پس برگرداند بر تو کسانیکه بعد از تو خواهند آمد ۰

۷ــ روزی عمر گذشت بساختمانیکه با سنگ و کج میساختند پس گفت : این بنا مال کیست گفتند : مال حاکمی از حکام تو در بحرین است ،پس مصادره کرد مال او را و میگفت برای من بر هر خیانتکاری دو امین است آب و گل ۰

۸ ــ عمر فرستاد بسوی ابی عبیده : که اگر خالد خودش را تکذیب کرد پس او فرماندار است بر آنچه که بر او بوده و اگر تکذیب نکرد خودش را پس او معزول است پس عمامه اش را بردارد وآنرا دو بخش و قسمت کند ، پس تکذیب نکرد خودش را پس ابوعبیده مالش را تقسیم کرد تا آنجا که یکتای نعلینش را هم گرفت و یکتای دیگر را برای او گذارد و خالد میگفت سمعاً و طاعةً لامیر المؤمنین شنیدم و مطیعم امیر مومنان را ۰

و بگوش عمر رسید که خالد ده هزار دینار یا درهم با شعث بن قیس داده که قصد کرده بود احسان کردن باو را پس فرستاد بسوی ابوعبیده که بالای منبر رود و خالد را جلوی خود نگاهدارد و کلاه وعمامه او را از سرش بردارد و او را بعمامه اش ببندد که اگر ده هزاریکه باو داده از مالش بوده پس اسراف کرده و اگر از مال مسلمین بوده پس آن خیانت بوده ۰

پس چون خالد وارد برعمر شد باو گفت : ازکجا این توانگری را پیدا کردی که ده هزار دینار از آنرا بعنوان جایزه میدهی ، گفت از انفال و دو سهم ، عمر گفت آنچه بر نود هزار زیاد باشد آن برای توست پس ارزیابی کرد اموال و عروض آنرا و از آن بیستهزار گرفت سپس باو گفت : قسم بخدا که تو برای من بزرگواری و براستیکه تو حبیب منی و بعد از امروز برای من بر چیزی عمل نخواهی کرد و بشهرها نوشت ، که من خالد را از روی خشم یا ترس و بخلی و خیانتی معزول نکردم و لیکن مردم فریفته او شدند پس دوست داشتم که بدانند که براستیکه خدا فاعل مایشاء و اوست که هر کار را میکند .

حلبی در سیره ج ۳ ص ۲۲۰ گوید : و اصل و ریشه عداوت میان خالد و آقای ما عمر بنابرآنچه راکه شعبی حکایت کرده این بود که در جوانی با هم کشتی گرفتند و خالد پسر دائی عمر بود پس خالد عمر را زمین زد و ساق پایش شکست پس معالجه کرد و بست تا خوب شد و چون بخلافت رسید اوّل کاری که کرد عزل خالد بود و گفت هرگز نباید متولی عملی و کاری برای من باشد و از این جهت فرستاد بسوی ابوعبیده که اگر خالد خودش را تکذیب کند...

و ابن کثیر آنرا در تاریخ خود ج ۲ ص ۱۱۵ یاد کرده است .

و طبری در تاریخش از سلیمان بن یسار نقل کرده که گفت : عمر هر وقت که بر خالد میگذشت ، میگفت : ای خالد مال الله را از زیر نشیمنگاهت بیرون آر ، پس میگفت : قسم بخدا از مال خدا چیزی پیش من نیست و چون اصرار کرد بر او خالد باو گفت : ای امیر مومنان ارزش آنچه در سلطنت و خلافت شما بدست آوردم چهل هزار درهم نیست ، پس عمر گفت : من بچهل هزار درهم از تو گرفتم ، گفت:

باشد آن مال تو ، عمر گفت : گرفتم آنرا و برای خالد مالی نبود جز اسباب و وسائل زنده گی و برده گانی که آنرا ارزیابی کردند پس قیمتش بهشتاد هزار درهم رسید پس عمر آن را نصف کرد و چهل هزار باو داد و مال را گرفت و پس بعضی باو گفتند : ای امیر مومنان ، اگر برگردانی بخالد مالش را بهتر است ، و گفت : جز این نیست که من تاجر مسلمین هستم و قسم بخدا که هرگز برنگردانم باو و عمر خیال میکرد که با این عملش تلافی زمین خوردنش را از خالد نموده و جبران شکست پایش شده و دلش خنک شده است ۰

و در تاریخ ابن کثیر ج ۷ ص ۱۱۷ یاد شده : که عمر بعلی علیه السلام ، بعد از مرگ خالد ، گفت : پشیمان شدم بر آنچه که از من بخالد شده بود و گفت خدا رحم کند ابو سفیان (خالد) را هر آینه ما بودیم که گمان میکردیم درباره او چیزهائی را که نبود ۰

م ـ و ابن کثیر در تاریخش ج ۷ ص ۱۱۵ یاد کرده از محمد بن سیرین که گفت خالد وارد بر عمر شد و پیراهن حریری در بر داشت پس عمر باو گفت : این چی ای خالد ، پس گفت و چه عیبی دارد ای امیر مؤمنان ، آیا عبد الرحمن بن عوف حریر نپوشید ، گفت : و تو مثل ابن عوفی و برای تو مثل آنچه برای ابن عوف باشد ، من حکم کردم برهر کس که در این خانه است اینکه هریك از ایشان بگیرد هرچه بدست او میرسد از آن ، گفت : پس حاضرین ریختند و پیراهن ابریشمی خالد را پاره کردند تا چیزی از آن باقی نماند

و بلاذری یاد کرده جمعی از حکام را که عمر بن خطاب اموالشان را مصادره و تنصیف کرد حتی یك لنگه نعلین او را گرفت و تای دیگر را برای او گذارد و ایشان حکام والیان زیرند ۰

۱ ـ ابی هریره دوسی والی بحرین ٠

۲ ـ سعد بن ابی وقاص والی کوفه و بانی آن ٠

۳ ـ ابو موسی اشعری والی بصره ٠

۴ ـ عمرو بن عاص بن وائل سهمی والی مصر (وزیر مشاور معاویه)

۵ ـ ابو سفیان بن حرب بن امیّه ٠٠٠

۶ ـ عتبه بن ابی سفیان والی طائف و متولّی صدقات آن ٠

۷ ـ عاملی از عمّال او در بحرین ٠٠٠

۸ ـ خالد بن ولید عامل و والی ابوبکر در بعضی از نواحی (تا خالد را مصنّف ره مشروحا یاد کرده)٠

۹ ـ ابوبکره نفیع بن حرث بن کلده ثقفی ٠

۱۰ ـ نافع بن حرث بن کلده ثقفی برادر ابوبکر ٠

۱۱ ـ حجاج بن عتیك ثقفی والی فرات ٠

۱۲ ـ جزء بن معاویه عموی احنف که والی بر سرّق بود ٠

۱۳ ـ بشر بن محتفز والی جندی شابور (اهواز) ٠

۱۴ ـ ابن غلاب خالد بن حرث از بنی دهمان متصدّی بیت المال اصفهان ٠

۱۵ ـ عاص بن قیس بن صلت سلّمی والی مناذر ٠

۱۶ ـ سمره بن جندب والی بر بازار اهواز ٠

۱۷ ـ نعمان بن عدی بن نضله الکعبی عامل دهات دجله ٠

۱۸ ـ مجاشع بن مسعود سلمی داماد بنی غزوان والی بر زمین بصره و صدقات آن ٠

۱۹ ـ شبل بن معبد بجلی احمسی متصدی دریافت غنائم

جنگی .

۲۰ ـ ابو مریم بن محرش حنفی والی رام هرمز .

و این گروه را ابو المختار یزید بن قیس در شعریکه تقدیم عمر بن خطاب کرده یاد نموده گوید :

ابلـغ امیر المؤمنیـن رسالـــــــه
فانـت امین الله فی النهی والامـــــر

برسان بامیر مؤمنان پیام مرا که تو امین خدا هستی بر امر و نهی .

وانت امین الله فینـا و من یکـــــن
امینـا لربّ العرش یسلم له صـــدری

و تو ایمن خدا در میان مائی و کسیکه امین صاحب عرش باشد سینه من برای او تسلیم است .

فلاتـدعـن اهل الرساتیق والقـــری
یسیـغون مال الله فی الادم والوفـــر

پس ول نکن اهل دهکده ها و دهات را که مال الله را خرج کنند در خورد و خوراك و پس انداز کردن .

فارسل الی الحجاج فاعرف حسابـــه
وارسل الی جزء وارسل الی بشـــر

پس بفرست بسوی حجاج (بن عتیك) وحساب اورا بررسی کن و بفرست بسراغ جزء (بن معاویه) و بسوی بشر (بن محتضر) .

ولا تنسیّن النافعیـن کلیهمـــــا
ولا ابن غلاب من سراة بنی نصـــر

و البته فراموش نکن هر دو نافع را (نافع بن حرث و نفیـــع

بن حرث) و نه این غلاب از برده گان بنی نصر را ۰

و ما عاصم منها بصفر عبابه

و ذاك الذی فی السوق مولی بنی بدر

و نیست عاصم را تهی دستی عیب ز نقصی چونکه کسیستکه در بازار غلام بنی بدر بود ۰

وارسل الی نعمان و اعرف حسابه

و صهر بنی غزوان انی لذو خبر

و بفرست پیش نعمان (بن عدی) و حسابش را وارسی کن و بسراغ (مجاشع) داماد بنی غزوان که من از او آگاهی دارم ۰

و شبلا فسله المال و ابن محرش

فقد کان فی اهل الرساتیق ذا ذکر

و شبل (بن معبد) را بخواه و از مال الله از او سئوال کن و نیز از (ابو مریم) پسر محرش که در میان اهل دهات زبانزد بود ۰

فقا سمهم اهلی فداؤك انهم

سیرضون ان قاسمتهم منك بالشطر

پس تقسیم کن با ایشان خاندانم قربان تو باد که ایشان اگر تقسیم کردی از تو بنصف راضی خواهند شد ۰

ولا تدعونی للشهاده اننی

اغیب و لکنی اری عجب الدهر

ولی مرا برای شهادت نخواه که من غیبت میکنم و لیکن میبینم شگفتی روزگار را ۰

نؤوب اذا آبوا و نغزو اذا غزوا

فانی لهم وفر ولسنا اولی وفر

ما آماده میشویم هرگاه آنها آماده شوند و جنگ میکنیم هر وقت آنها بجنگند پس من برای آنها ذخیره ام و حال آنکه صاحب اندوخته نیستیم .

اذا التاجر الداری جاء بفاره
من المسك راحت فی مفارقهم تجری

هرگاه تاجر سیّار و دوره گردی یك خیك از مشك بیاورد بسوی آن در سر رهگذرها جاری شود .

م ــ پس عمر تقسیم کرد اموال این گروه را پس تصفی ازاموالشان را گرفت نعلی بنعل و درمیان ایشان ابوبکر بودوگفت: من بر نمی گردانم چیزیرا بتو پس عمر گفت: برادر تو عامل بیت المال و مالیات قبیله بتو مالی داده که بآن تجارت کنی پس از او ده هزار گرفت و گفته اند که با او مناصفه کرد و نصف مالش را گرفت .

۲۱ ــ ومصادره کرد اموال حرث بن وهب یکی از بنی لیث بکر بن کنانه را و باو گفت چه شد شتران و برده گانی را که بصد دینار فروختی ، گفت در مخارجی که مرا بود صرف کردم پس در آن تجارت کردم ، گفت : واَمّا قسم بخدا که تو را برای تجارت نفرستادیم ، زود آنرا بده گفت : اما بخدا قسم بعد از این برای تو کار نخواهم کرد عمر هم گفت : منهم بخدا قسم بعد از تو را بکار نخواهم گرفت (۱) .

---

(۱) فتوح البلدان بلاذری ص ۹۰ ، ۲۲۶ ، ۳۹۲ ، تاریخ طبری ج ۴ ص ۵۶ ، ۲۰۵ ، العقد الفرید ج ۱ ص ۱۸ ، ۲۱ ، معجم البلدان ج ۲ ص ۷۵ ، صبح الاعشی ج ۶ ص ۳۸۶ ، ۴۷۷ ، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج ۵۸ ج ۳ ، ۱۰۴ ، سیره عمر ابن ــ

امینی (نور الله مرقده) گوید : من نمیدانم اگر بیّنه پیش خلیفه اقامه شود بر اینکه این اموال اختلاس و سرقت از بیت المال مسلمین بوده پس چرا تمامش را صادر نکرد و اگر خیال کرده که اینجا اموال مملوکه بوده برای ایشان پس آیا معقولست که مقدّر کند این را در تمام ایشان بنصف آنچه در دست ایشانست حتی نعل و کفش را و این یکی از روش های و سیره او محسوب شود ۰

سعید بن عبد العزیز گوید : عمر بود که قسمت میکرد با عمالش نصف آنچه بدست آورده بودند (۱) و اگر بیّنه ای بر این اقامه نشده پس چگونه بلند کرد و کوتاه نمود دستهای مردم را از آنچه در تصرف آنها بود و رد کرد ادّعاهای ایشانرا باینکه از سود تجاره یا نتاج اسبشان یا منافع زراعتشان یا قیمت ملکشان بوده و برای چه ایشانرا محاکمه در این کار نکرد بحاضر کردن شهود و دقّت در قضّیه و ملزم بجریمه کرد بصرف سوءِ ظن و تهمت و حال آنکه " ید المسلم " دست مسلمان از امارات و علائم ملکیت است و ادعّاء بودن معارض او مسموع و قابل قبولست و اگر چنین نباشد برای مسلمن بازاری بر پا نخواهد ماند ۰

بنابر این ظاهر حال این گروه از صحابه ایکه جریمه شدند و اموالشان مصادره شد بمقتضای فقه خلیفه ایشان دزدانی هستند که

← جوزی ص ۴۴ ، تاریخ ابن کثیر ج ۷ ص ۱۸ ، ۱۱۵ ، ج ۸ ص ۱۱۳ ، سیره حلبی ج ۳ ص ۲۲۰ اصابه ج ۳ ص ۳۸۴ ، ۶۷۶ ، تاریخ الخلفاء سیوطی ص ۹۶ ، الفتوحات الاسلامیه ج ۲ ص ۴۸۰ ۰

(۱) اصابه ج ۲ ص ۴۱۰ ۰

بزشت ترین دزد یها سرقت کرده اند برای اینکه دزد در بیشتر اوقات دزدی نمیکند مگر از یکنفر یا دو نفر یا بیشتریکه انگشت شمار باشد لیکن این جماعت بحکم این مصادره و مناصفه دزدانی از مال همه مسلمین هستند و پیش از این قضیه و بعد ها امین ایشان بودند بر نفوس مسلمین واعراض و اموال و احکامشان بعامل قرار داد نشان برشهرها و بنده گان غیر اینکه در میان ایشان کسانی بودند که بعد از پرداخت جریمه خود را بر کنارکشید و دیگر زیر بار عمر نرفت ، آیاصحیح است ایشان دزد و مختلس بودند ، من نمیدانم یا آیا درست است که ایشان همگی عادل و پرهیزگار بودند ، نیز بنده نمیدانم .

۸۶
خلیفه درخریدن شتر

از انس بن مالك روایت شده که گوید : یکنفر اعرابی با شتریکه مال او بود آمد که آنرا بفروشد پس عمر آمد پیش او و چونه میزد پس شروع کردعمر یکی یکی شترانرا با پایش میزد تا اینکه شتر برانگیزد وعمر ببیند که پاهای شتر چگونه است ، پس اعرابی مرتب میگفت بی پدر شتر مرا ولی کن وعمر را گفته اعرابی منتهی نمیکرد که این کار را بدونه دونه شترها نکند پس اعرابی بعمر گفت : من خیال میکنم که تو مرد بدی هستی ، پس چون از آن فارغ شد شترها را خرید و گفت آنها رابران و قیمتش را بگیر ، پس اعرابی گفت : نمی‌رانم مگر آنکه جهاز و پلاسهای آنها را بردارم ، عمر گفت من آنها را با جهاز و پلاس خریده ام پس آنها هم مال منست چنانچه خریده ام اعرابی گفت

شهادت میدهم که تو مردی بدی هستی ، پس در آن میان که آنها نزاع میکردند علی علیه السلام آمد ، پس عمر گفت راضی هستی باین مرد که میان من و تو قضاوت کند ، اعرابی گفت : آری ، پس برای آن حضرت قصّه را بازگو کردند ، پس علی علیه السلام فرمود : ای امیر مؤمنان اگر شرط کردی بر او که با پلاس و جهاز شان بخری پس آنها مال شماست ، چنانچه شرط کردی وگرنه متاعش را آرایش میدهد به بیشتر از قیمتش پس پلاسها و جهازهایشانرا از آنها برداشت و آنها رااعرابی راند وعمر پول شتران را باو داد (۱) .

خداوند امیر المؤمنین علی علیه السلام را از طرف اعرابی بهترین پاداش را دهد که در آنروز برای او حفظ کرد پلاس و پالان شترهایش را از اینکه بدون عوض و قیمت بگیرد و اما حل کردن مشکله عمل خلیفه وفقه او را در این مقام پس آنرا موکول میکنیم به نظر کاوش پژوهنده آزاد .

۸۷
رأی خلیفه درباره بیت المقدّس

از سعید بن مسیّب روایت شده که گوید : مردی اجازه خواست از عمر بن خطاب در رفتن به بیت المقدس ، پس باو گفت برو و آماده شو و هرگاه آماده شدی مرا خبر کن پس چون تجهیز سفر کرد آمد

(۱) کنز العمال ج ۲ ص ۳۳۱ ، منتخب الکنز حاشیه مسند احمد ج ۲ ص ۲۳۱ .

نزد او پس عمر با گفت عوض آن بعمره برو ، گوید وعبور کرد باو دو مرد درحالیکه شتران صدقه را بازدید میکرد ، پس بآن دو مرد گفت از کجا میائید ، گفتند : از بیت المقدس ، پس آنها را با شلاق زد و گفت : آیا حج است مانند حج بیت الله الحرام ، گفتند : : ما از آنجا عبور میکردیم . (۱)

امینی (رحمه الله) گوید : که بیت المقدس یکی از سه مسجد یست که باید برای زیارت آن شدّ رحال کرد و قصد زیارت و نماز خواندن در آنرا نمود ، لیکن خلیفه از نظرش رفته این خبرهائی که از پیامبر رسیده و نشنیده آنها را از آنحضرت صلّی الله علیه و آله یا حفظ نکرده یا فراموش کرده پس منع نمود آنمردیرا که آماده زیارت آن بود و از او اجازه خواسته بود و شلاقش را بلند کرده و بر سر آن دو مرد کوبیده بود که از زیارت آن آمده بودند پس آنها از ترس اظهار کردند که ما از آنجا عبور کردیم و گذشتیم ، و بر تو است صراحت احادیث این باب که آنرا بخوانی و تعجب کنی .

۱ ــ از ابی هریره از رسول خدا صلّی الله علیه و آله : " لا یشد الرجال الا الی ثلاثه مساجد المسجد الحرام ، و مسجدی هنا والمسجد الاقصی .

شایسته نیست که شدّ رحال شود و رنج مسافرت را دید مگر برای سه مسجد ۱ ــ مسجد الحرام ۲ ــ این مسجد من ۳ ــ مسجد الاقصی (بیت المقدس) .

---

(۱) از رقی نقل کرده آنرا چنانچه در کنز العمال ج ۲ ص ۱۵۷ یاد شده

مدارك آن :

آنرااحمد امام حنبلی ها نقل کرده درمسندش ج ۲ ص ۲۳۸ ۲۷۸ و بخاری درصحیحش چنانچه درسنن کبری ج ۵ ص۲۴ و مسلم درصحیحش ج ۱ ص۳۹۲ و دارمی درسننش ج ۱ ص ۲۳۰ و ابو داود درسننش ج ۱ ص۳۱۸ و ابن ماجه درسننش ج ۱ ص ۴۳۰ و نسائی درسننش ج ۲ ص ۳۷ و بیهقی درسننش ج ۵ ص۲۴۴ و بغوی درمصابحش ج ۱ ص۴۷ و هیثمی گوید درمجمع الزوائد ج ۴ ص ۳ روایت کرد آنرا احمد و بزّار و طبرانی درکبیر و اوسط و رجال احمد همه مورد اعتماد و وثوق میباشند ٠

لفظ دیگر ابی هریره :

البته فقط باید مسافرت نمود برای سه مسجد ، مسجد کعبه و مسجد من و مسجد ایلیا ، مسلم آنرا درصحیحش ج ۱ ص۳۹۲ و بیهقی درسننش ج ۵ ص۲۴۴ نقل کرده ٠

امینی (قدس الله سره) گوید : ایلیا اسم شهر بیت المقدس است بعضی گفته اند معنایش بیت الله است ، ابو علی (طبرسی) گوید : و بیت المقدس را ایلیا نامیده اند ٠

بقول فرزدق شاعر که میگوید :

و بیتان بیت الله نحن ولاته

و قصر با علی ایلیاء مشرّف

و دو بیت خانه خدایند که ما والیان آن هستیم و قصری به بالاترین نقطه شهر ایلیاء مشرف است ٠

۲ ـ از علی امیر المومنین علیه السلام بلفظ اول ابی هریره طبرانی آنرا نقل کرده چنانچه در مجمع الزوائد ج ۴ ص ۳ یاد شده است .

۳ـ از عبد الله بن عمر بلفظ اول ابو هریره .

بزّار آنرا نقل کرده و هیثمی در مجمع ج ۴ ص ۴ گوید راویان آن مردان درستی هستند و در لفظ دیگری برای اوست ،

شدّ رحال نشود و بار سفر بسته نگردد مگر برای زیارت سه مسجد : ۱ ـ مسجد الحرام ، ۲ـ مسجد مدینه ، ۳ـ مسجد بیت المقدس .

طبرانی در کبیر و اوسط آنرا نقل کرده و هیثمی در مجمع گفته راویان آن همگی مورد اعتمادند .

۴ـ از عبد الله بن عمرو بن عاص بطور انتساب روایت شده : که سلیمان بن داود علیهما السلام وقتیکه بیت المقدس را بنا کرد از خدای عزوجل سه خصلت تقاضا کرد : ۱ـ قضاوتیکه مصادف و موافق با حکم الله باشد پس خدا باو داد ، ۲ـ حکومت و سلطنتیکه به هیچکس مثل آنرا نداده باشد بعد از او ، پس خدا باو داد ۳ـ از خدای عزوجل خواست موقعیکه از بناء مسجد فارغ شد هیچکس نهاید آنرا که در آن نماز بخواند مگر آنکه از گناهانش بیرون رود مثل روزیکه از مادرش بدنیا آمده .

ابن ماجه آنرا در سننش ج ۴ ص ۴۳۰ و نسائی در سننش ج ۲ ص ۳۴ نقل کرده است .

۵ـ از ابی سعید خدری بطور نسبت روایت شده : که سزاوار نیست برای رونده ای که با روینه خود را ببندد بسوی مسجدی که در

آن نماز بخواند جز مسجد الحرام و مسجد الاقصی و این مسجد من

احمد آنرا در مسندش ج ۳ ص ۶۴ نقل کرده اول ابی هریره در ج ۳ ص ۷، ۴، ۳، ۵۱، ۷۷، ۷۸، و در صفحه ۴۵ بدل مسجد الاقصی، مسجد بیت المقدس، و بلفظ ابی هریره نقل کرده آنرا از ابی سعید، بخاری در صحیحش ج ۳ ص ۲۲۴ در باب روزه روز عید قربان و ترمذی در صحیحش ج ۱ ص ۶۷ و ابن ماجه در سننش ج ۱ ص ۴۳۰ و خطیب تبریزی در مشکاة المصابیح ص ۶۰.

۶ـ از ابی جعد ضمیری بطور نسبت روایت شده: شدّ رحال نشود ... بلفظ اول ابی هریره. آنرا بزّار و طبرانی در کبیر و اوسط روایت کرده و راویان آنرا تمامی مردان درستی بودند چنانچه در مجمع الزوائد ج ۴ ص ۴ یاد شده است.

۷ـ از بصره بن ابی بصره غفاری بطور نسبت روایت شده وسائل نقلیه را بکار نبندند مگر برای سه مسجد مسجد الحرام و این مسجد من و مسجد ایلیاء یا بیت المقدس، مورد تردید است که کدام از آن را گفته. بغیة الوعاة ص ۴۴۴.

م ـ ۸ ـ از میمونه برده و کنیز پیامبر صلّی الله علیه و آله گوید: ای رسول خدا ما را فتوا بده در بیت المقدس، فرمود: زمین محشر و زنده شدنست در روز رستاخیز بروید بآنجا و در آن نماز بخوانید که نماز در آن مانند هزار نماز در غیر آنست، گفتم: آیا چه میفرمائی اگر توان حرکت بسوی آنرا نداشتم، فرمود: روغن زیتونی بفرست که در چراغ آن ریخته و روشن شود (چراغی برای آن اهداء و پیشکش کن) پس کسیکه این کار را کند مثل آنستکه آنجا آمده باشد.

ابن ماجه در سنن ج ۴ ص ۴۲۹ و بیهقی در سننش ج ۲

ص ۴۴۲ نقل کرده .

این جمله ای از اخباری بود که در باره بیت المقدس و نماز خواندن در آن وارد شده و خداوند سبحان سیر داد در شب بنده مصطفی خود صلّی الله علیه و آله را از مسجد الحرام بمسجد الاقصی و صحابه بقصد نماز خواندن در مسجد آن مسافرت بآنجا میکردند چنانچه در مجمع الزواید ج ۴ ص ۴ و حافظ ابن عساکر کتاب مستقلی در باره آن تالیف کرده و نام آنرا (المستقصی فی فضائل مسجد الاقصی) گذارده است .

و هرگاه ما چشم پوشی از این احادیث هم کنیم پس براستیکه شد رحال و بار بستن بسوی هر یك از مساجد از مباحات اوّلیه ئیست که نهی و منعی در باره آن وارد نشده پس معنای ارهاب و زدن با شلّاق مخصوص در مثل آن چیست با اینکه کسیکه قصد کند مسجد یرا که در آن نماز بخواند حساب میشود در اجر آن قدمهائی را که برمیدارد نزدیك باشد و دور باشد ، چنانچه در صحاح موجود است ترمذی آنرا در صحیح ج ۱ ص ۱۸۴ نقل کرده ، بلی مثل اینکه خلیفه میدیده که آمدن این گونه مساجد احیاء آثار پیامبرانست و برای او در آن رأی و اجتهاد نادر است چنانچه ما در جلوتر صفحه ۲۹۸ از ج ۱۱ یاد کردیم .

۸۸
رأی خلیفه در مجوس

یحی بن سعید نقل کرده باسنادش ازعمر بن خطاب که او

گفت : من نمیدانم چه معامله ای با مجوس کنم و آنها اهل کتاب نیستند ، و در لفظی دیگری : گفت نمیدانم چه کنم در کار ایشان پس عبد الرحمن بن عوف گفت : شنیدم رسول خدا صلّی الله علیه و آله میفرمود : رفتار کنید با ایشان بروش اهل الکتاب .

و از بجاله گوید : من منشی و نویسنده جزء بن معاویه بودم بر مناذر (یکی از دهات اهواز) پس نامه عمر برای ما آمد که نگاه کن مجوسی را از ناحیه خودت و از ایشان جزیه و مالیات بگیر چونکه عبد الرحمن بن عوف خبر داد مرا که رسول خدا صلّی الله علیه و آله از مجوس (مجر) مالیات و جزیه گرفتند .

و از او روایت شده که گفت : عمر از مجوس جزیه نمیگرفت تا آنکه عبد الرحمن بن عوف شهادت داد که رسول خدا صلّی الله علیه و آله از مجوسیان (هجر) جزیه گرفت . (۱)

امینی (رضوان الله تعالی علیه) گوید : آیا تعجب نمیکنی از کسیکه متصدّی امر خلافت بزرگ است و نمیداند مهمترین و حساس ترین لوازم خلافت را بآن زیرا که حکم مجوس از اولیات

---

(۱) الاموال ابی عبید ص۳۲ ، موطاء مالك ج ۱ ص ۲۰۷ ، صحیح بخاری کتاب فرض الخمس باب الجزیه ، مسند احمد ج ۱ص ۱۹۰ جامع ترمذی ج ۱ ص ۱۹۲ و در تاریخ طبری ج ۱ ص ۳۰۰ بچند طریقیکه بعضی از آن صحیح و برخی حسن است سنن دارمی ج ۲ ص ۲۳۴ ، سنن ابی داود ج ۲ ص ۴۵ ، کتاب الرساله شافعی ص ۱۱۴ احکام القران جصاص ج ۳ ص ۱۱۴ ، فتوح البلدان بلاذری ص ۲۷۶ سنن بیهقی ج ۸ ص ۲۴۸ و ج ۹ ص ۱۸۹ ، مصابیح بغوی ج ۲ ←

چیزهائیست که لازمست متولی سلطنت و حکومت اسلامی آنرا بشناسد از جهت امور مالی و دارائی و سیاست اسلامی و امور دینی ۰

آیا تعجب نمیکنی از تعطیل ماندن حکم مهمّی مانند این چندین سال تا شهادت و گواهی عبد الرحمن بن عوف و اجراء حکم بعد از آن و این یکسال پیش از مرگ خلیفه بود [(۱)] و ممکن اینکه خلیفه مبتلا و گرفتار باین قصه و مثل آن شده باشد و عبد الرحمن یا مانند آن در دسترس او نبوده باشد که سئوال کند یا او را خبر دهند ، پس در این موقع چطور عمل میکرده و اگر عبد الرحمن را مادرش نزائیده بود آقای عمر کارش را به کی رجوع میکرد و چه کسی در آنجا بود که علمش را باو بدهد و برساند و او کجا و آنکه او را متولی امر حکومت کرد (ابوبکر) از بیان صریح پیامبر اعظم صلّی الله علیه و آله ، کسیکه متولی چیزی از امر مسلمین شود پس استعمال کند مردیرا بر ایشان و حال آنکه او میداند که در میان ایشان کسی هست که سزاوارتر باین و داناتر از آنست بکتاب خدا و سنت رسول خدا پس خیانت کرده به خدا وپیامبر او وتمام مسلمین [(۲)] پس چیست این گروه را که ممکن نیست بر ایشان حدیثی را بفهمند ۰

← ص ۹۷ و آنرا صحیح دانسته سیره ابن جوزی ص ۱۱۴ مشکاه المصابیح ص ۳۴۴ ، تیسیر الوصول ج ۱ ص ۲۴۵ ۰

(۱) رجوع بمشکاه المصابیح خطیب تبریزی ص ۳۴۴ کن ۰

(۲) مجمع الزوائد حافظ هیثمی ج ۵ ص ۲۱۱ ۰

۸۹
رأی خلیفه در روزه رجب

ازخرشه بن حرّ گوید : عمر بن خطاب را دیدم میزد دستهای مردم را در روزه گرفتن در ماه رجب تا آنکه میگذاردند آنرا در طعام و میگفت : رجب و چه رجبی ، ماه رجب ماهی بودکه اهل جاهلیت بزرگ میداشتند پس وقتی اسلام آمد متروك شد . (۱)

امینی (قدس الله سرّه) گوید : هرآینه از نظر خلیفه نابود شده آنچه که از رسول خدا صلّی الله علیه و آله درخصوص روزه رجب و تشویق درآن و ذکر ثوابهای بسیاریکه برای آنست از جهتی .

و حدیثیکه از آنحضرت صلّی الله علیه و آله رسیده در باره روزه سه روز از هر ماهی تماما که شامل رجب و غیر آن میشود از جهت دیگر .

و آنچه آمده از آنحضرت صلّی الله علیه و آله در روزه خصوص ماه های حرام که از آنست ماه رجب از جهت سّوم و حدیثیکه از آن حضرت صلّی الله علیه و آله آمده در ترغیب در روزه گرفتن یکروز و افطار کردن روز دیگر از تمام سال و در آنست ماه رجب از جهت چهارم .

---

(۱) ابن ابی شیبه و طبرانی در اوسط نقل کرده آنرا چنانچه در مجمع الزواید حافظ هیثمی ج ۳ ص ۱۹۱ و کنز العمال ج ۴ ص ۳۴۱ یاد شده است .

و آنچه آمده در بنده گی و عبادت کردن بمطلق روزه و تشویق در آن از هر ماهیکه باشد و این پنجمین جهتیکه مانع را از روزه ماه رجب برداشته پس بیا با من و آنرا بخوان ۰

گروه اوّل از احادیث :

از عثمان بن حکیم روایت شده گوید : پرسیدم سعید بن جبیر را از روزه ماه رجب ، پس گفت : شنیدم ابن عباس رضی الله عنه را که میگفت : رسول خدا صلّی الله علیه و آله روزه میگرفت تا آنکه میگفتیم : افطار نمیکند و افطار میکرد تا آنکه میگفتیم : روزه نمیگیرد ۰

و در لفظ بخاری : روزه میگرفت تا گوینده میگفت : نه بخدا قسم افطار نمیکند و افطار میکرد تا آنکه گوینده میگفت : نه بخدا قسم روزه نمیگیرد ۰ (۱)

۲ ــ از امیر المومنین علی علیه السلام بطوریکه نسبت داده شده بآنحضرت آمده : ماه رجب ماه بزرگیست که حسنات را در آن خداوند دو برابر کند کسیکه یکروز از ماه رجب روزه بگیرد چنانستکه سال را روزه گرفته است ، و کسیکه هفت روز از آنرا روزه بگیرد بر او هفت در دوزخ بسته شود و کسیکه هشت روز از آنرا روزه بگیرد هشت در بهشت برای او باز شود و کسیکه ده روز از آنرا روزه بدارد چیزی از خدا نخواهد مگر آنکه باو مرحمت فرماید و کسیکه پانزده روز روزه بگیرد از آنرا ندا کننده ای در آسمان ندا کند خداوند گناهان گذشتهات را بخشید از

---

(۱) صحیح بخاری ج ۳ ص ۲۱۵ ، صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۱۸ مسند احمد ج ۱ ص ۳۲۶ ، سنن ابی داود ج ۱ ص ۳۸۱ ، سنن بیهقی ج ۴ ص ۲۹۱ ، تیسیر الوصول ج ۲ ص ۳۲۸ ۰

اوّل عملت را شروع کن و کسیکه زیاد ترکند خدا بر او زیاد نماید .[1]

۳ ــ از ابی هریره بطور نسبت : رسیده تمام نیست روزه‌ای بعد از رمضان مگر رجب و شعبان مجمع الزواید ج ۳ ص ۱۹۱ ، الغنیه ج ۱ ص ۲۰۰ .

۴ ــ از انس بن مالك بطور نسبت : که در بهشت قصریست که داخل آن نمیشود مگر روزه گیرنده ماه رجب ، ابن شاهین در ترغیب آنرا نقل کرده چنانچه در کنزالعمال ج ۴ ص ۳۴۱ یاد شده و جیلانی هم در (الغنیه) ج ۱ ص ۲۰۰ یادکرده آنرا .

و بیهقی از انس مرفوعا نقل کرده : که در بهشت نهریست که باو رجب گفته میشود از شیر سفید تر از عسل شیرینتر است کسیکه یك روز از رجب روزه بگیرد خدا او را از این نهر سیراب کند .

شیرازی آنرا در (الالقاب) روایت کرده و زرقانی در شرح المواهب ج ۸ ص ۱۰۸ و جیلانی در الغنیه ج ۱ ص ۲۰۰ و سیوطی در جامع الصغیر آنرا روایت کرده و مناوی در شرح آن ج ۲ ص ۴۷۰ گوید و این اعلان بزرگی بفضیلت رجب و مزیّت روزه آنست .

۵ ــ ابن عساکر از ابی قلّابه نقل کرده که او گوید : بدرستیکه در بهشت قصریست برای روزه داران ماه رجب و قسطلانی در المواهب اللدنیه یادکرده چنانچه در شرح آن ج ۸ ص ۱۲۸ و سیوطی در جمع

---

(۱) مجمع الزوائد ج ۳ ص ۱۹۱ ، الغنیه جیلانی ج ۱ ص ۱۹۸ و برای او ه را اینجا احادیثیست با لفاظ دیگر از امیر المومنین و جردانی آنرا در مصباح الظلام ج ۲ ص ۸۲ ، از طریق بیهقی در شعب الایمان از انس بن مالك نقل کرده .

الجوامع یادکرده چنانچه در ترتیب آن ج ۴ ص ۳۴۱ موجود است .

۶ ــ ابو داود ازعطاء بن ابی رباح نقل کرده که : عروه بن زبیر بعبدالله بن عمر گفت : آیا رسول خدا صلّی الله علیه و آله ماه رجب را روزه میگرفت ، گفت : بلی و آنرا بزرگ میداشت و این را سه بار گفت .

و قسطلانی آنرا در المواهب یادکرده چنانچه در شرح آن ج ۱ ص ۱۲۸ یاد شده و رفاعی در "ضوء الشمس" ج ۲ص ۶۷ یاد نموده است .

۷ ــ از مکحول روایت شده که گفت: مردی از ابوالدردا سئوال کرد از روزه ماه رجب پس باو گفت : پرسیدی از ماهیکه مردم جاهلیت آنرا در جاهلیّت بزرگ میداشتند ، و اسلام بآن نیفزود مگر فضلیت و بزرگی را و کسیکه یکروز از آنرا بقصد بنده گی و عبادت خدا روزه بدارد که بآن ثواب خدای تعالی را در نظر بگیرد و خالصا لله رضایت خدا را بخواهد روزه آنروزش فرونشاند غضب خدای تعالی را و از او بسته شود دری از درهای آتش ، و اگر باو باندازه پری و گنجایش زمین طلا داده شود پاداش او نخواهد بود و تکمیل نکند مراورا پاداش چیزی از دنیا غیر روز قیامت تا پایان حدیث ... جیلانی آنرا در الغنیه ج ۱ ص ۱۹۸ یادکرده است .

و در اینجا احادیث بسیاریست در فضیلت روزه رجب و اولین پنجشنبه آن و روزه روز بیست و هفتم آن (روز مبعث) بخصوص از طریق ابی سعید خدری و امامین سبطین (حسن و حسین) و انس بن مالك و ابی هریره و سلمان فارسی و ابی ذرغفاری و سلامه بن قیس و ابن عباس که ما جزئی از آنرا در سابق در جزء اول ص ۴۰۷

یادکردیم تمام آنرا درالغنیه ج ۱ ص ۱۹۶، ۲۰۵ جمع کرده و بعضی ازآنرا صاحب مفتاح السعاده ج ۳ ص ۴۶ یاد نموده و جردانی درمصباح الظلام عده ای ازآنرا درج ۲ ص ۸۱، ۸۲ یادکرده و رفاعی در (ضوء الشمس) ج ۲ ص ۶۷ سپس گفته : یاد شده در طبقات سبکی : که بیهقی تضعیف کرده حدیث نهی از روزه رجب را پس ازآن از شافعی حکایت کرده درکتاب (الام القدیم) که گفته است ، مکروه دارم که مرد یکماه کامل را غیر از ماه رمضان روزه بگیرد برای اینکه جاهل گمان نکند که آن واجبست ۰

و شیخ عزالدین بن عبدالسلام ۰۰۰ گوید : کسیکه نهی از روزه رجب کند جاهل است وآنچه نقل شده است استحباب روزه ماه های حرامست وآن چهار ماه است ۱ ـ رجب ۲ ـ ذی قعده ۳ ـ ذی حجه ۴ ـ محرم ، و از پیامبر صلّی الله علیه وآله روایت شده که ماه رجب شهرالله است ، بعضی گفته اند : معنای آن چیست فرمود : برای آنکه آن مخصوص بآمرزش و درآن خونها مصون و محفوظ میماند و در حدیث است که فرمود : جبرئیل مرا خبر داد وقتی شب اوّل ماه رجب میشود خداوند فرشته ای را امر میکند که فریاد کند : مردم بدانید که ماه رجب طلوع کرد و آغاز شد پس خوشا بحال کسیکه درآن استغفار کند ، و روایت شده که آدم علیه الصلوة و السلام گفت : ای پروردگار من مرا خبر بده به محبوب ترین اوقات و محبوب ترین روزها بسوی خودت ، فرمود محبوب ترین روزها نزد من روزه نیمه رجبست پس کسیکه تقرب جوید بسوی من در روز نیمه رجب ۰ بروزه گرفتن و نماز خواندن و صدقه دادن پس چیزی از من نخواهد مگرآنکه آنرا باوعطا کنم و استغفار و طلب آمرزش از

من نکند مگر آنکه او را بیامرزم ، ای آدم کسیکه صبح کند روز نیمه رجب را درحالیکه روزه باشد و بیاد من حافظ و نگهدار عورتش باشد و تصدق دهنده از مالش باشد برای او پاداشی نیست مگر بهشت ...

و بتحقیق که فقهاء چهار مذهب معتقد باستحباب روزه ماه رجب شده و آنرا از روزه های مستحب میدانند مگر اینکه حنابله گفته اند بکراهت روزه گرفتن تمام ماه رجب مگر اینکه در بین آن افطار کند پس کراهتی ندارد [1] و شاید آنها گرفته اند چیزیرا که در احیاء العلوم ج ۱ ص ۲۴۴ یاد شده از قول او : و بعضی از صحابه مکروه دانسته اند که تمام رجب را روزه بدارند برای اینکه برابر و مشابه بماه رمضان نشود .

دسته دوم از احادیث :

۱ ــ از معاذه عدویه گوید : از عایشه پرسیدم آیا پیامبر از هر ماهی سه روز روزه میگرفت ، گفت : بلی ، گفتم : از چه روزی از روزهای ماه ، گفت : باکی نداشت که از چه روزی روزه بدارد .

و لفظ ابی داود و بیهقی است : که باکی نداشت از چه ماهی روزه بگیرد .

و در لفظ ابن ماجه است ، گفتم : از چه روزی ، گفت : باکی نداشته از چه روزی باشد . [2]

---

(۱) الفقه علی مذاهب الاربعه ج ۱ ص ۴۳۹ .

(۲) مسلم درصحیحش ج ۱ ص ۳۲۱ نقل کرده و ترمذی در صحیحش ج ۱ ص ۱۴۷ و ابن داود در سننش ج ۱ ص ۳۸۴ و ابن ماجه در سننش ج ۱ ص ۵۲۲ و بیهقی در سننش ج ۴ ص ۲۹۵ ←

۲ ـ از ابی ذر غفاری بطوریکه باو نسبت داده شده : کسیکه از هر ماه سه روز روزه بگیرد پس آن روزه تمام عمر است ·

و در تعبیر دیگر او : حبیب من برای سه چیز سفارش فرمود که انشاء الله آنرا هرگز ترك نکنم :

۱ ـ سفارش فرمود : بنماز روز عید قربان ۲ ـ و بخواندن نماز و تر پیش از خوابیدن ۳ ـ و بروزه سه روز از هر ماهی · (۱)

۳ ـ از عثمان بن ابی العاص بطوریکه باو نسبت داده شده است گوید : روزه داشتن خوبست سه روز از هر ماهی ·

ابن خزیمه در صحیح خود و نسائی در سننش ج ۴ ص ۲۱۹ و منذری در (الترغیب والترهیب) ج ۲ ص ۱۳ ·

۴ ـ از ابی هریره بطوریکه باو نسبت داده شده : روزه ماه صبر است " ماه رمضان " و از هر ماهی سه روز روزه گرفتن روزه دنیاست ·

و از او روایت شده که گفت : خلیل من صلّی الله علیه و آله بمن بسه چیز سفارش نمود : ۱ ـ روزه سه روز از هر ماهی ··· و در تعبیر ترمذی ، پیامبر صلّی الله علیه و آله با من عهد نمود بسه چیز

← و خطیب تبریزی در مشکاه ص ۱۷۱ ·

(۱) ترمذی در صحیحش ج ۱ ص ۱۴۶ و ابن ماجه در سننش ج ۱ ص ۵۲۲ و نسائی در سننش ج ۴ ص ۲۱۸ ، ۲۱۹ و منذری در الترغیب و الترهیب ج ۲ ص ۳۱ و ابن الاثیر در جامع الاصول چنانچه در تلخیصش ج ۲ ص ۳۳۰ نقل کرده است ·

و روزه سه روز از هر ماهی . (۱)

۵ ـ از ابی درداء گوید : حبیب من صلّی الله علیه و آله مرا بسه چیز سفارش نمود مادامیکه زنده باشم آنرا ترك نخواهم نمود هرگز روزه گرفتن سه روز از هر ماهی . (۲)

۶ ـ از عبدالله بن عمرو بن عاص مرفوعا نقل شده : روزه سه روز از هر ماهی روزه تمام عمر دنیاست .

و در تعبیر دیگری از او : آیا تو را کافی نیست از هر ماهی سه روز .

و در تعبیر سوم از او : کافیست تو را از هر ماهی سه روز پس این روزه تمام دنیاست .

و در تعبیر چهارم از او : آیا تو را رهنمونی کنم روز عمر دنیا سه روز از هر ماهی .

و در تعبیر پنجم از او : از هر ماهی سه روز روزه بگیر . (۳)

۷ـ از قره بن ایاس بطوریکه باو نسبت داده اند : روزه سه

---

(۱) صحیح بخاری ج ۳ ص ۲۲۰ ، صحیح مسلم ج ۱ ص ۲۰۰ سنن دارمی ج ۲ ص ۱۸ ، مسند احمد ج ۲ ص ۲۶۳ ، صحیح ترمذی ج ۱ ص ۱۴۶ ، سنن نسائی ج ۴ ص ۲۱۸ ، سنن بیهقی ج ۴ ص ۲۹۳ تاریخ بغداد ج ۷ ص ۴۳۰ ، الترغیب و الترهیب ج ۲ ص ۳۰ .

(۲) مسلم در صحیح خود ج ۱ ص ۲۰۰ و منذری در الترغیب ج ۲ ص ۳۰ نقل کرده است .

(۳) صحیح بخاری ج ۳ ص ۲۱۹ ، صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۲۰ سنن ابی داود ج ۱ ص ۳۸۰ سنن نسائی ج ۴ ص ۲۱۰ ، ۲۱۵ ، ـــه

از هر ماهی روزه تمام روزگار و افطار آنست. (۱)

۸ ـ از ابن عباس بطوریکه باو نسبت داده اند: روزه ماه صبر است و روزه سه روز از هر ماهی میبرد وحشت سینه را.

حافظ منذری در الترغیب ج ۲ ص ۳۱ گوید: بزّار آنرا روایت کرده و راویانش مردان درستی هستند و احمد و ابن حبّان در صحیح خود و بیهقی روایت کرده اند از سه حدیث اعرابی و نام او را نبرده اند و بزّاز نیز آنرا از حدیث علی روایت کرده است.

۹ ـ از عمرو بن شرحبیل مرفوعا روایت کرده: آیا خبر دهم شما را بچیزی که میبرد ترس سینه را روزه سه روز از هر ماهی.

نسائی در سنن ج ۴ ص ۲۰۸ و منذری در الترغیب ج ۲ ص ۳۱ نقل کرده.

۱۰ ـ از ابی عقرب مرفوعا: از هر ماهی سه روز روزه بگیر

نسائی در سننش ج ۴ ص ۲۲۵ نقل کرده آنرا.

۱۱ ـ از عبد الله بن مسعود روایت شده که گفت: بدرستیکه رسول خدا صلّی الله علیه وآله از اول هر ماهی سه روز روزه میگرفتند (۲)

ـــ الترغیب و الترهیب ج ۲ ص ۳۰.

(۱) احمد در مسندش ج ۵ ص ۳۴ باسناد صحیح و بزّار و طبرانی و ابن حبان در صحیحش چنانچه در الترغیب و الترهیب ج ۲ ص ۳۱ و جامع الصغیر ج ۲ ص ۷۸ یاد شده است.

(۲) ابو داود در سننش ج ۱ ص ۳۸۴ و ترمذی در صحیحش ج ۱ ص ۱۴۳ و نسائی در سننش ج ۴ ص ۲۰۴ و بیهقی در سننش ج ۴ ص ۲۹۴ و خطیب تبریزی در مشکاه ص ۱۷۲ نقل کرده اند.

۱۲ ـ از عبد الله بن عمر گوید : پیامبر صلّی الله علیه و آله میگرفت سه روز از هر ماهی را . (۱)

۱۳ ـ از ام سلمه روایت شده که گوید : پیامبر صلّی الله علیه و آله از هر ماهی سه روز روزه میگرفت و بهمین تعبیر نیز از حفصه آمده است و در لفظی برای ام سلمه است : که رسول خدا صلّی الله علیه و آله مرا امر میکرد که از هر ماهی سه روز روزه بگیرم . (۲)

و پیش از همه اینها حدیثیست که امامان حدیث از شخص عمر مرفوعا نقل کرده اند : که سه روز از هر ماهی و رمضان تا رمضان بعد پس این روزه تمام دنیا یا تمام عمر است . (۳)

گروه سوم :

از باهلی مرفوعا روایت شده : که روزه بگیر ماه صبر (یعنی ماه رمضان) و سه روزه بعد از آن و روزه ماه های حرام را .

و در لفظ دیگری برای او : روزه بگیر از ماه های حرام و ترک کن ، روزه بگیر از ماه های حرام و ترک کن ، و روزه بدار از ماه های حرام و ترک کن .

---

(۱) نسائی در سننش ج ۴ ص ۲۱۹ و در صحیح بخاری ج ۳ ص ۲۱۸ ، از طریق خودش مرفوعا نقل کرده : روزه بگیر از ماه سه روز را .

(۲) سنن نسائی ج ۴ ص ۲۰۳ سنن بیهقی ج ۴ ص ۲۹۵ . سنن ابی داود ج ۱ ص ۳۸۴ ، مشکاة المصابیح ص ۱۷۲ .

(۳) مسلم در صحیحش ج ۱ ص ۳۲۱ و ابو داود در سننش ج ۱ ص ۳۸۰ و نسائی در سننش ج ۴ ص ۲۰۹ و منذری در الترغیب ـــه

و در لفظ سوم برای او : روزه بگیر از ماه های حرام را و ترک کن سه بار فرمود آنرا [1] .

۲ ـ از انس مرفوعا روایت شده : کسیکه سه روز از ماه حرام روز پنجشنبه و جمعه و شنبه را روزه بدارد عبادة دو سال برای او نوشته میشود .

طیالسی و ازدی و غزالی در احیاء العلوم ج ۱ ص ۲۴۴ و حکایت کرده آنرا طیالسی و سیوطی در جامع الصغیر نقل کرده و آنرا حسن دانسته .

۳ ـ ابو داود در سننش یاد کرده که رسول خدا صلّی الله علیه و آله اعلام فرمود : بروزه از ماه های حرام که یکی از آنها رجب است .

و حکایت کرده آنرا از ابی داود قسطلانی در المواهب اللدنیه و نووی در شرح صحیح مسلم حاشیه ارشاد الساری ج ۵ ص ۱۵۰ .

گروه چهارم :

۱ ـ از عبد الله بن عمرو بن عاص روایت شده مرفوعا : که فرمود : محبوب ترین روزه ها بسوی خدا روزه داود است ، و محبوب ترین نمازها نماز داود است ، داود علیه السلام نیمی از شب را

← ج ۲ ص ۳۱ و خطیب تبریزی در المشکاة ص ۱۷۱ نقل کرده اند .

(۱) ابو داود در سننش ج ۱ ص ۳۸۱ و ابن ماجه در سننش ج ۱ ص ۵۳۰ و بیهقی در سننش ج ۴ ص ۲۹۲ و در مواهب اللدنیّه و شرح المواهب زرقانی ج ۸ ص ۱۲۷ نقل کرده اند .

میخوابید و ثلث $\frac{1}{3}$ آنرا قیام میکرد و بر میخواست و یك ششم $\frac{1}{6}$ آنرا میخوابید ، یك روز میخورد و یکروز روزه میگرفت ۰

و در عبارت دیگر : روزه بگیر روزه داود علیه السلام ، یکروز روزه بگیر و یکروز بخورد۰

و در لفظ سوم او : روزه بدار بالاترین روزه ها را نزد خدا روزه داود علیه السلام راکه یکروز روزه میگرفت و یکروز میخورد ۰

و برای این حدیث الفاظ بسیاریست که یافت میشود در صحاح و مسانید آنها رجوع کن صحیح بخاری ج ۳ ص ۲۱۷ ، صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۱۹، ۳۲۱ ، صحیح ترمذی ج ۱ ص ۱۴۸ ، مسند احمد ج ۲ ص ۲۰۵ ، ۲۲۵ ، سنن دارمی ج ۲ ص ۲۰ ، سنن ابی داود ج ۱ ص ۳۸۳ ، سنن نسائی ج ۴ ص ۲۰۹ ، ۲۱۵ ، سنن ابی ماجه ج ۱ ص ۵۲۳ ، سنن بیهقی ج ۴ ص ۲۹۶ ، ۲۹۹ ، الترغیب والترهیب ج ۲ ص ۳۲ ، ۳۶ ، ۳۷ ، مشکاة المصابیح ص ۱۷۱ ۰

۲ ــ مسلم و نسائی نقل کرده اند باسنادشان از عمر در حدیثی که گفت : چگونه است برای کسیکه یکروز روزه بگیرد و یکروز بخورد : حضرت رسول صلّی الله علیه و آله فرمود : این روزه داودعلیه السلام است ۰ (۱)

گروه پنجم :

۱ ــ از ابی امامه روایت شده که گفت گفتم : ای رسول خدا مرا فرمان بده بامریکه خدای تعالی مرا بآن سودی و منفعتی دهد

---

(۱) صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۲۱، سنن نسائی ج ۴ ص ۲۰۹ ۰

فرمود : بر تو باد بروزه گرفتن برای آنکه هم وزنی برای آن نیست .(۱)

۲ ــ از ابی سعید مرفوعا روایت شده : که کسیکه یکروز در راه خدا روزه بگیرد خدا صورت او را هفتاد سال از آتش دور بدارد .(۲)

۳ ــ از ابی هریره مرفوعا نقل شده : کسیکه یکروز در راه خدا عزوجل روزه بگیرد خدا دور بدارد صورت او را از آتش باین روز هفتاد سال .

و در لفظ دیگری برای او : کسیکه یکروز در راه خدای تعالی روزه بدارد خدا میان او و آتش خندقی قرار میدهد مثل آنچه میان آسمان و زمین است .(۳)

م ــ ۴ ــ از عبدالله بن سفیان ازدی مرفوعا روایت شده که هیچ مردی نیست که روزه بگیرد در ماه خدا مگر آنکه خدا اورا از آتش دورکند صد سال ، طبرانی آنرا نقل کرده چنانچه در اصابه ج ۱ ص۳۱۹ .

---

(۱) سنن نسائی ج ۴ ص۱۶۵ ، الترغیب ج ۲ ص۱۴ ،تیسیر الوصول ج ۲ ص۳۲۱ .

(۲) مسلم نقل کرده آنرا درصحیحش ج ۱ ص۳۱۸ و احمد درمسندش ج ۳ ص۸۳ و بیهقی درسننش ج ۹ ص۱۷۳ وج ۴ ص ۲۹۶ و نسائی درسننش ج ۴ ص۱۷۳ و ابن ماجه درسننش ج ۱ ص ۵۲۵ و تبریزی درمصابیح السنه ج ۱ ص۱۳۵ .

(۳) صحیح ترمذی ج ۱ ص۱۴۵ ، سنن نسائی ج ۴ ص ۱۷۳ سنن ابن ماجه ج ۱ ص۵۲۵ ، مشکاه المصابیح ص۱۷۲ ، تاریخ خطیب بغدادی ج ۴ ص۸ .

اضافه کن باین احادیث گروه های دیگری را که اطلاقش شامل روزه رجب میشود که از آنهاست آنچه در باره روزه روز چهارشنبه و پنجشنبه و جمعه وارد شده بدون آنکه اختصاص بروزهای ماه داشته باشد دون دیگری ·

و بعضی از آنها آنچه وارد شده در باره روزه ایام بیض از هر ماهی و اینکه آن روزه تمام ماه است و بعضی از آنها خبریستکه وارد شده در چهار روز از هر ماهی ·

و بعضی از آنهارواياتیستکه در باره روزه دوشنبه و پنجشنبه در تمام ایام سال رسیده است · (۱)

و گمان نمیکنم بعد از تمام اینها وزنی باقی ماند برای آنچه که ابن ماجه تنهائی از ابن عباس نقل کرده که پیامبر صلّی الله علیه و آله نهی کرد از روزه رجب اگر این روایت صحیح باشد پس آن معارض است بآنچه که شناختی از احادیث متواتره معنوی یا از تواتر اجمالی از استحباب روزه ماه رجبیکه ترغیب در آن شده بصدور قطعی چنانچه علماء چهار مذهب فتوا بآن داده اند پس چگونه اعتماد بآن روایت شود و حال آنکه ضعیف است بمکان داود بن عطاء که احمد در باره او گوید : چیزی نیست و ابو حاتم گوید : قوی نیست بلکه ضعیف

---

(۱) یافت میشود احادیث این گروه در صحیح بخاری ج ۳ ص ۲۱۹ ، صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۲۱ ، ۳۲۲ ، سنن دارمی ج ۲ ص ۱۹ ، سنن ابی داود ج ۱ ص ۳۸۰ ، ۳۸۳ ، صحیح ترمذی ج ۱ ص ۱۴۳ ، ۱۴۴ ، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۲۲ ، ۵۲۹ ، سنن نسائی ج ۴ ص ۲۱۷ ، ۲۲۳ ، سنن بیهقی ج ۴ ص ۲۹۴ الترغیب و الترهیب ج ۲ ص ۳۰ ، ۳۷ ·

الحدیث و منکر اوست وبخاری وابو زرعه گویند : منکر الحدیث است و نسائی گوید : ضعیف است و دارقطنی گوید : متروك است و ابن حبّان گوید : کثیر شك است در اخبار استدلال باو نشود بهیچ حالی برای زیادی لغزش و خطای او [۱] و سندی در شرح سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۳۱ گوید : در متن حدیث ، در اسنادش داود بن عطاء ضعیف است وعلماء رجال متفّق بر تضعیف او هستند و زرقانی در شرح المواهب ج ۸ ص ۱۲۵ گوید : ذهبی و غیر او گویند ه حدیث صحیحی نیست چونکه در آن راوی آن ضعیف و متروك است و حنبلی‌ها آنرا گرفته و میگویند مکروه است اختصاص دادن آنرا بروزه ۰

مضافا اینکه آن از متفرّدان ابن ماجه و کاوشگر فنّ حدیث اعتناء بآن نکند ۰ ابو الحجاج مزی گوید : هرچه را که ابن ماجه به تنهائی روایت کرده آن ضعیف است مقصود اینستکه آنچه را که از حدیث جدا شده از امامان پنجگانه ، صاحبان صحاح [۲] و به تنهائی نقل کرده است و برای این بسیاری از اعلام تصریح کرده اند و حدیث نهی منقوله ابن ماجه در جلوی چشمشان بوده برعدم نهی از روزه رجب چنانچه در المواهب اللدنیه و ارشاد الساری ج ۵ ص ۱۴۸ و شرح المواهب زرقانی ج ۸ ص ۱۲۷ یاد شده است ۰

و بعد از همه اینها نمیدانم برای چه دستهای مردم را میزد تا آنکه در طعام گذارند وغذا بخورند و چیست معنای قول گوینده : رجب و چیست رجب جز این نیست که رجب ماهیست که اهل جاهلّیت

(۱) تهذیب التهذیب ج ۳ ص ۱۹۴ ۰

(۲) تهذیب التهذیب ج ۹ ص ۵۳۱ ۰

آنرا بزرگ میداشتند پس چون اسلام آمد آنرا ترك کرد رجوع کن به صفحه ۱۷۰ و تامل کن در آنچه را که خلیفه آورده آنرا از جهت فعل و قول .

۹۰
اجتهاد خلیفه درسؤالات از مشکلات قرآن

۱ ــ از سلیمان بن یسار نقل شده : مردیرا که باو صبیغ میگفتند وارد مدینه شد و شروع کرد به پرسیدن از متشابهات قران پس عمر فرستاد و او را حاضر کرد و قبلا برای او دو شاخه درخت خرما آماده کرده بود ، پس باو گفت : تو کیستی ، گفت : من بنده خدا صبیغ هستم ، پس عمر یکی از آن چوب درخت خرما را برداشت و اورا زد و گفت : من بنده خدا عمرم ، پس آن قدر بر سر و صورت او زد تا خون جاری شد از سرش ، پس گفت ای امیر المومنین کافیست تو را چونکه آنچه در سرم میافتم رفت (یعنی عقلم) .

و از نافع مولای عبد الله نقل شده که : صبیغ عراقی از چیزهائی از قران سئوال میکرد در مجامع مسلمین تا آنکه وارد مصر شد پس عمرو بن عاص او را فرستاد پیش عمر بن خطاب و چون فرستاده عمرو بن عاص با نامه آمد و آنرا خواند ، پس گفت : مردی کجاست ، گفت در بارو بنه است عمر گفت : ببین اگر رفته باشد که از من بتو شکنجه دردناك خواهد رسید ، پس او را آورد پس عمر گفت : سئوال میکنی برای فتنه گیری و فرستاد چوبهای تری آوردند و شروع کرد بزدن پشت و کفل او پس او را ول کرد تا خوب شد سپس شروع کرد بزدن او تا

مجروح شد و بیهوش گردید آنگاه واگذارد تا بهبودی پیدا کرد پس او را باز طلبید که شکنجه دهد ، صبیغ گفت : اگر میخواهی مرا بکشی پس مرا بکش کشتنن خوبی ، و اگر میخواهی مرا مداوا کنی بخدا قسم من خوب شدم ، پس او را مرخص کرد که بوطن خود عراق برگردد و بابو موسی اشعری نوشت : که هیچکس از مسلمین حق مجالست و رفت و آمد با او را ندارد ، پس این تنهائی سخت شد بر این مرد ، پس ابو موسی بعمر نوشت ، که این مرد توبه کرده و توبه اش خوبست ، پس عمر نوشت : که مردم با او مجالست و رفت و آمد کنند ٠

و از سائب بن یزید نقل شده : گوید پیش عمر آمدم ، و گفتند : ای امیر المومنین : ما مرد یرا دیدیم که از تاویل مشکلات قران میپرسید پس عمر گفت : بارخدایا مرا مسلط بر او فرما پس در بین روزیکه عمر نشسته بود و با مردم صبحانه میخورد که مردی آمد و بر او لباس و عمامه صفدی بود و صبر کرد تا فارغ شد ، گفت : ای امیر مومنان : والذاریات ذروافا لحاملات و قرا ، پس عمر گفت : تو همان هستی و برخاست بسمت او مچ دستش را گرفت و مرتب او را شلاّق زد تا عمامه از سرش افتاد و گفت : بآنکسیکه جان عمر بدست اوست اگر تو را سر تراشیده یافته بودم هر آینه سر از بدنت جدا میکردم ، لباسی او را بپوشانید و سوارش کنید بر شتری و او را بیرون کنید تا بوطنش برسانید ، سپس خطیبی برخیزد و بگوید : که صبیغ علمی طلب کرد پس خطاء کرد و همواره در میان قومش سر شکسته و بدنام و درمانده شد تا هلاك شد در حالیکه او بزرگ قومش بود ٠

و از انس روایت شده که عمر بن خطاب صبیغ کوفی را شلاّق زد

در باره مسئله ایکه از مشکله قرآن پرسیده بود تا خون در پشتش جاری شد .

و از زهری رسیده : که عمر شلاّق زد برای زیاد پرسیدنش از حروف قرآن تا آنکه خون از پشتش جاری شد .(۱)

غزالی در احیاء العلوم ج ۱ ص ۳۰ گوید : وعمر آنستکه باب سخن گفتن وجدل را بست وصبیغ را با شلاّق زد وقتیکه ایراد کرد براو سئوالاتی در تعارض دو آیه ای در کتاب خدا و او را ترك كرد و مردم را وادار کرد او را ترك كنند .

و این صبیغ آن صبیغ بن عسل و ابن عسیل هم گفته میشود و صبیغ بن شریك هم از بنی عسیل گفته اند .

۲ ــ از ابی العدیس روایت شده گوید : ما نزد عمر بن خطاب بودیم که مردی آمد پیش او ، پس گفت : ای امیر مومنان ، الجوار الکنّس چیست ، پس عمر زد با شلاّقیکه با او بود درعمامه مردی تا از سرش افتاد وگفت : آیا حروری هستی ، قسم بآنکسیکه جان عمر در دست اوست اگر سر تراشیده تو را دیده بودم هرآینه

---

(۱) سنن دارمی ج ۱ ص ۵۴ ، ۵۵ ، تاریخ ابن عساکر ج ۶ ص ۳۸۴ ، سیره عمر ابن جوزی ص ۱۰۹ ، تفسیر ابن کثیر ج ۴ ص ۲۳۲ اتقان السیوطی ج ۲ ص ۵ ، کنز العمال ج ۱ ص ۲۲۸ ، ۲۲۹ نقل از دارمی و نصر مقدسی و اصفهانی و ابن انباری و الکلائی و ابن عساکر ، الدر المنثور ج ۶ ص ۱۱۱ ، فتح الباری ج ۸ ص ۱۷ الفتوحات الاسلامیه ج ۲ ص ۴۴۵ .

شپش را از سرت دور میکردم . (۱)

۳ ـ از عبدالرحمن بن یزید نقل شده : که مردی از عمر از فاکهه و ابّا پرسید پس چون ایشانرا دید که میگویند ، با شلاّق به طرف آنها حمله کرد . (۲)

امینی (رضوان الله تعالی علیه) گوید : خیال میکنم کسه در گفته شاخه های خرما و زبان تازیانه و منطق شلاّق مخصوص خلیفه (دره) جواب و پاسخ قاطعی است از هر چه که انسانی نمیداند و بهمین هم اشاره کرده گفته خلیفه : ما نهی از تکلّف شدیم در پاسخ از ساده ترین سئوالیکه هرعرب خالصی میداند بدان که آن معنای (اب) است که در خود قرآن مبین هم تفسیر شده بقول خدای تعالی : متاعا لکم و لانعامکم : خوراك برای شما و حیوانات شما .

و من نمیدانم که سئوال کننده گان و دانش پژوهان بچه جهت مستحق خونین شدن و بدرد آمدن شدند بمجرد سئوال از آنچه نمیدانند از مشکل قرآن یا آنچه از ایشان از لغت آن پنهان شده است و در اینها چیزی نیست از آنچه که موجب الحاد و کفر شود لکن قصه ها جاری شده بر آنچه که میبینی .

آنگاه : گناه پاسخ دهندگان علمی از سئوال (الاب) چه

(۱) کنز العمال ج ۱ ص ۲۲۹ ، نقل از الکنی حاکم ، الدر المنثور ج ۶ ص ۳۲۱ .

(۲) فتح الباری ج ۱۳ ص ۲۳ ، الدر المنثور ج ۶ ص ۳۱۷ .

بوده و برای چه خلیفه با شلاّق و دره اش بجان آنها افتاده و آیا باقی میماند قائمه ای برای اصول آموختن و یادگرفتن و حال آنکه حال اینگونه است و شاید امت اسلامی محروم شده اند به برکت این شلاق از پیش افتادن و ترقی کردن درعلم بعداز اینکه کارش باینجا بکشد که مانند ابن عباس هم به ترسد که از خلیفه سئوال کند از قول خدای تعالی : وان تظاهرا علیه (۱) و گوید : دو سال صبر کردم که میخواستم سئوال کنم ازعمر بن خطاب ازحدیثی و مرا منع نمیکرد از او مگر هیبتش و گوید : یك سال صبر کردم که میخواستم سئوال کنم عمر بن خطاب را از آیه پس نتوانستم از هیبت او سئوال کنم از آن . (۲)

۹۱
رأی خلیفه درسؤال از آنچه واقع نشده

اضافه کن باجتهاد خلیفه در مشکلات قران رأی مخصوص او رادرسئوال از آنچه واقع نشده چونکه او نهی میکرد از آن ، طاوس گوید عمر بالای منبر گفت : سخت میگیرم بر مرد یکه سئوال کند از آنچه نشده زیرا که خدا بیان نموده آنچه واقع شده است . (۳)

و گفت : حلال نیست برای هیچکس که سئوال کند از آنچه

---

(۱) مجمع الزوائد حافظ هیثمی ج ۵ ص۸ .

(۲) کتاب العلم ابی عمر ص۵۶ .

(۳) سیره عمر بن خطاب ابن جوزی ص۱۱۸ .

واقع نشده بدرستیکه خداوند تبارك و تعالی بتحقیق حکم فرموده در آنچه که واقع شده است .

و گفت برشما سخت میگیرم که سئوال نکنید ازآنچه که واقع نشده چونکه برای مادرآنچه واقع شده کاریست ویکروز مردی آمد پیش پسرعمر و ازچیزی سئوال کرد، که نمیدانم آن چیست پس پسرعمر باوگفت سئوال نکن از آنچه واقع نشده زیرا که من شنیدم عمر بن خطاب لعن میکرد کسی را که سئوال کند از آنچه واقع نشده است . (۱)

پس کشیده شد لعن بزرگان صحابه باین پیش آمد و این ابتلاء وگرفتاری همگانی شده واتفاق کردند که جواب ندهند از سئوال از آنچه واقع نشده است را .

پس این ابن عباس است که از او سئوال میکند میمون از مردی که ادراك کرده دو رمضان را ، پس گفت آیا بود یا نبود ، گفت بعدا نبود گفت : بلیّه را ول کن تا آنکه فرود آید ، گفت : ما را مردی بآن راهنمائی کرد و گفت : بوده پس گفت از اولی اطعام میکند از هر یکی از آن سی مسکین را برای هر روزی یك مسکین . (۲)

و این اُبی بن کعب است که مردی از او پرسیده و گفت : ای ابو المنذر چه میگوئی درچنان وچنان ، گفت : ای پسرك من آیا آنچه سئوال کردی از آن بوده گفت : نه ، گفت امّا نه ، پس مرا

---

(۱) سنن دارمی ج ۱ ص ۵۰ ، کتاب العلم ابی عمر ج ۲ ص ۱۴۳ ، و در مختصر آن ص ۱۹۰ ، فتح الباری ج ۱۳ ص ۲۲۵ ، کنز العمال ج ۲ ص ۱۷۴ .

(۲) سنن دارمی ج ۱ ص ۵۷ .

مهلت بده تا بوده باشد وخود مانرا معالجه کنیم تا تو را خبر دهیم . (۱)

و مسروق گوید : من با ابّی بن کعب راه میرفتم پس جوانی گفت : چه میگوئی : ای عمو چنان و چنان را ابّی گفت : ای پسر برادرم آیا این بوده گفت نه گفت : پس ما را ببخش تا واقع شود (۲)

۹۲
نهی خلیفه از حدیث

و ردیف کن دو حادثه در مشکل قرآن و سئوال از آنچه واقع نشده را به بدعت سومی که سنگین تر از آن دو است وآن نهی و منع خلیفه است از حدیث رسول خدا صلّی الله علیه و آله یا زیاد گفتن آن و زدن و زندانی کردن او بزرگان صحابه را باین سبب .

قرظه بن کعب گوید : وقتیکه عمر ما را بعراق فرستاد باما چند قدمی آمد وگفت : آیا میدانید چرا شما را بدرقه کردم ، گفتیم : بلی برای بزرگداشت ما گفت : و با این شما میروید پیش مردم دهکده ایکه برای ایشان زمزمه ای بقرانست مثل زمزمه وصدای زنبورعسل پس آنها را مانع نشوید بنقل احادیث پس مشغولشان کنید ، قران را تنها بگذارید ، وکم کنید روایت از رسول خدا صلّی الله علیه و آله را و من شریك شمایم پس چون قرظه بن‌کعب وارد شد گفتند : برای ما

(۱) سنن دارمی ج ۱ ص ۵۶ .

(۲) سنن دارمی ج ۱ ص ۵۶ .

حدیث بگو ، گفت عمر ... ما را نهی کرد (١) .

و در لفظ ابی عمر : قرظه گفت : پس بعد از آن من حدیثی از رسول خدا صلّی الله علیه و آله نقل نکردم .

و در لفظ طبری : عمر بود که میگفت : قرآن را مجرّد کنید و آنرا تفسیر نکنید و کم کنید روایت از رسول خدا را و من شریک شمایم . (٢)

م ــ چون ابو موسی را بعراق فرستاد باو گفت : تو میروی بسوی مردمیکه برای ایشان در مساجد شان زمزمه ای بقران مانند زمزمه زنبورعسل است پس آنها را بهمان حالشان واگذار و مشغولشان باحادیث نکن و من در این موضوع شریك توام ، ابن کثیر یاد کرده این را در تاریخش ج ٨ ص ١٠٧ و گفته : این منع از حدیث معروف از عمر است .

و طبرانی نقل کرده از ابراهیم بن عبد الرحمن که عمر حبس کرد سه نفر را : ١ ــ ابن مسعود ، ٢ ــ و ابو درداء ، ٣ــ ابو مسعود انصاری را پس بایشان گفت شما زیاد کردید حدیث از رسول خدا صلّی الله علیه و آله را ایشانرا زندانی نمود تا هلاك شد . (٣)

---

(١) سنن دارمی ج ١ ص ٨٥ ، سنن ابن ماجه ج ١ ص ١٦ مستدرك حاکم ج ١ ص ١٠٢ ، جامع بیان العلم ج ٢ ص ١٢٠ تذکره حفاظ ج ١ ص ٣ .

(٢) شرح ابن ابی الحدید ج ٣ ص ١٢٠ .

(٣) تذکره حفاظ ج ١ ص ٧ مجمع الزوائد ج ١ ص ١٤٩ و آنرا صحیح دانسته محشی کتاب و گفته این منع صحیح است از عمر از

و در لفظ حاکم در مستدرك ج ۱ ص ۱۱۰ :

که عمر بن خطاب بابن مسعود و ابو درداء و ابو ذر گفت چیست این حدیث از رسول خدا صلّی الله علیه و آله ، وگمان میکنم که او ایشانرا در مدینه حبس کرد تا آنکه کشته شد .

و در لفظ جمال الدین حنفی است :

که عمر حبس کرد ابو مسعود و ابو درداء و ابو ذر را تا آنکه هلاك شد ، وگفت : چی این حدیث از رسول خدا صلّی الله علیه وآله ، سپس گفت : و از آنچه نیز از او روایت شده اینست که عمر بابن مسعود و ابو ذر گفت : این حدیث چیست ، گفت : خیال میکنم که حبس کرد ایشانرا تا آنکه کشته شد ، پس گفت : و همینطور معامله کرد با ابو موسی اشعری یعنی او را هم زندانی نمود برای نقل حدیث از رسول خدا صلّی الله علیه وآله با اینکه نزد او عادل بود (المعتصر ج ۱ ص ۴۵۹) .

وعمر بابی هریره گفت : هر آینه البته باید ترك کنی حدیث از رسول خدا صلّی الله علیه و آله را یا آنکه تو را تبعید بزمین دوس خواهم کرد . (۱)

م ــ و بکعب الاحبار گفت : باید ترك کنی حدیث گفتن از اوّل (یعنی رسول خدا ص) یا آنکه تو را ملحق میکنم بزمین بوزینه گان

← جهات بسیاری وعمر سخت بود در منع از حدیث .

(۱) ابن عساکر نقل کرده آنرا چنانچه در کنزالعمال ج ۵ ص ۲۳۹ ، ابو زرعه آنرا نقل کرده چنانچه در تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۰۶ است .

(تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۰۶) .

و ذهبی در تذکره ج ۱ ص ۷ نقل کرده از ابی سلمه گوید :گفتم بابی هریره آیا در زمان عمر هم اینطور حدیث میکردی ، گفت : اگر در زمان عمر حدیث میگفتم مانند آنچه که برای شما حدیث میگویم هر آینه با شلاّق کشنده اش میزد .

و ابوعمر از ابو هریره نقل کرده : که من حدیث گفتم شما را با احادیثیکه اگر در عصر عمر بن خطاب گفته بودم هر آینه مرا با شلاّقش میزد (جامع بیان العلم ج ۲ ص ۱۲۱) .

م ـ و در لفظ زهری : آیا پس من بودم حدیث گوینده شما باین احادیث درحالیکه عمر زنده بود اما بخدا قسم درآنموقع که یقین داشتم که شلاق و تازیانه دردناك او پشت مرا مجروح کند ،و در لفظ ابن وهب : بدرستیکه من هر آینه حدیث میگویم احادیثیکه اگر در زمان عمر لب بآن میگشودم یا در پیش عمر تکلّم میکردم سرم را میشکست (تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۰۷) .

بعداز گذشتن این واقعه شعبی گفت :من دوسال یا یکسال و نیم با پسر عمر نشستم پس نشنیدم از او حدیثی از رسول خدا صلّی الله علیه و آله مگر یك حدیث .(۱)

و سائب بن یزید گوید : من مصاحب وهمسفر سعد بن مالك شدم از مدینه تا مکّه پس از او یکحدیث هم نشنیدم(سنن ابی ماجه) .

---

(۱) سنن دارمی ج ۱ ص ۸۴ ، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۱۵ .

و ابو هریره گوید : ما در زمان عمر توان آنرا نداشتیم که بگوئیم رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود تا آنکه عمر هلاك شد (تاریخ ابن کثیر ج ۸ ص ۱۰۷) .

امینی (قدس الله سره) گوید : آیا بر خلیفه مخفی ماند که ظاهر کتاب (قرآن) امّت را بینیاز از سنّت نمیکند و آن از قرآن جدا نیست تا هر دو بر پیامبر در کنار کوثر وارد شوند و آیا مستور مانده بر او که نیاز امت بسنّت و حدیث کمتر از نیاز و حاجت او بظاهر قرآن نیست ، وقرآن چنانچه او زاعی و مکحول گفته اند : نیازمند تر بسنّت است از سنّت بکتاب (جامع بیان العلم ج ۲ ص ۱۹۱) .

یا آنکه در اینجا مردمی دیده که بازی با سنّت نموده بجعل کردن و ساختن احادیث بر پیامبر معصوم و منزّه ، وحق هم دیده پس عازم شده که قطع کند دست جرثومه هائی که افتراء بر آنحضرت صلّی الله علیه و آله میزدند و کوتاه کند این دستهای آلوده گنهکار را از سنت شریفه ، پس اگر این یا آنست پس گناه مانند ابو ذریکه راست گوئی و صداقت او زبانزد همگانی است ، بقول پیامبر بزرگوار : "ما اظلت الخضراء و لا اقلت الغبراء علی رجل اصدق لهجه من ابی ذر" آسمان سایه نیفکنده و زمین روئیدنی نداده بر مردیکه راستگوتر از ابی ذر باشد [1] یا مثل عبد الله بن مسعود صاحب سر

---

(۱) مستدرك حاکم ج ۳ ص ۳۴۲ ، ۳۴۴ و تفصیل این حدیث و مصادرش خواهد آمد .

ورازدار رسول خدا و بالاترین کسیکه قرآن را خوانده و حلال آنرا حلال و حرام آنرا حرام دانسته و فقیه در دین وعالم بسنّت پیامبر [۱] یا مانند ابو درداء عویمر بزرگ صحابه رفیق و یار رسول خدا صلّی الله علیه و آله [۲] پس چرا آنها را حبس کرد تا مرد ، و برای چه بی حرمتی و اهانت کرد باین بزرگان در میان اجتماع مردم مسلمان و چرا آنها را کوچك کرد در چشم و نظر مردم ، و آیا ابو هریره و ابو موسی اشعری از همین گروه بازرگانان حدیث و جعالّین بودند تا آنکه مستحق این تعزیر و رانده شدن و زندان و تهدید گشتند ، انا لا ادری ، من نمیدانم ٠

بلی : تمام این رأیها نظرهای سیاسیه وقتیه است که بر امّت مسدود کرده درهای علم را و آنها را در پرتگاه جهل و نادانی و میدان هواها انداخته هر چند که خلیفه قصدآنرا هم نکرده باشد لیکن او مسلّح نمود بآن چنین روزیرا و دفاع کرد از خودش درگیری مشکلات را و نجات داد خود را بوسیله آن از مسائل مشکله و پیچیده ٠

م ــ و بعد از نهی کردن امّت اسلامی از علم قرآن و دور کردن او را از آنچه در کتاب آنهاست از معانی بزرگ و دروس عالیه از ناحیه علم و ادب و دین و اجماع و سیاست و اخلاق و تاریخ و مسدود کردن باب آموزش و گرفتن باحکام و روش چیزیکه محقق نشده و موضوع آن واقع نشده و اعراض از آماده گی برای عمل بدین خدا پیش از وقوع واقعه و منع کردن امت را از دانستنی ها و معلومات سنّت شریفه و

---

(۱) مستدرك حاکم ج ۳ ص ۳۱۲ ، ۳۱۵ ٠

(۲) مستدرك حاکم ج ۳ ص ۳۳۷ ٠

جلوگیری از نشر آن در میان مردم ، پس به چه علم سودمند و بکدام حکم و حکمتی ترقّی نموده و پیش میافتد امت بیچاره اسلامی بر امتهای دیگر و بچه کتاب و بچه سنّت و روشی برایش سیادت عالم خواهد بود آخرین پیامبران شالوده آنرا ریخته بود پس این سیره و روش خلیفه ضربه محکمی است بر اسلام و بر امت اسلام و تعالیم آن و بر شرف و تقدم و برتری آن بداند آنرا (آقای خلیفه) یا نداند ، و از همین موضوع و برای تائید این روش منفور حدیث نوشتن سنن است ، بدان و آن ...

۹۳
حدیث نوشتن سنن

ازعروه نقل شده : که عمر بن خطاب خواست سنتها را بنویسد پس از اصحاب رسول خدا صلّی الله علیه و آله استفتا کرد در این پس اشاره کردند بر او که بنویسد آنرا پس عمر آغاز بکار کرد و در آن یکماه استخاره میکرد با خدا سپس روزی را صبح کرد که عازم این کار شده بود ، پس گفت : بدرستیکه من میخواهم که سنن را بنویسم و متذکر شدم مردمی را که پیش از شما بودند و کتابی نوشتند پس سخت بر آن مشغول شدند و کتاب خدا را واگذاشتند و من بخدا قسم کتاب خدا را هرگز آمیخته بچیزی نمیکنم (۱) .

---

(۱) طبقات ابن سعد ج ۳ ص ۲۰۶ ، مختصر جامع بیان العلم ص ۳۳ .

وجمعی پیروی از اثر وعمل خلیفه کرده و معتقد شدند بمنع از نوشتن سنن را در حالیکه مخالف با سنت ثابته از شارع بزرگوار است . (۱)

۹۴
رأی خلیفه دربارهٔ کتابها

علاوه کن بر حوادث چهارگانه ، ۱ ـ واقعه مشکلات قران ۲ ـ واقعه سئوال از آنچه واقع نشده ، ۳ ـ واقعه حدیث از رسول خدا ، ۴ ـ و واقعه نوشتن سنن ، رای و اجتهاد خلیفه را در اطراف کتب و تالیفات ، مردی از مسلمین آمد پیش عمر و گفت ما وقتیکه فتح کردیم شهر مداین (پایتخت ایران) را کتابهائی در آن بدست آوردیم که در آن علمی از علوم عجم و کلام شگفت انگیزی بود پس عمر شلاق خود را خواست و شروع کرد بزدن آنمرد آنگاه قرائت کرد ما حکایت میکنیم بر تو بهترین حکایتها را و میگفت : وای بر تو آیا قصه و حکایتی بهتر از کتاب خدا هست ، جز این نیست که هلاك شدند مردمی که پیش از شما بودند ، برای آنکه ایشان اقبال و توجه کردند بر کتب علماء و کشیشهایشان و توراه و انجیل را واگذاردند تا آنکه پوسید و از بین رفت آنچه در آنها از علم بود .

صورت دیگر :

(۱) سنن دارمی ج ۱ ص ۱۲۵ ، مستدرك حاکم ج ۱ ص ۱۰۴ ـ ۱۰۶ ، مختصر جامع بیان العلم ص ۳۶ ، ۳۷ .

از عمر بن میمون از پدرش نقل شده که گوید : مردیرا نزد عمر بن خطاب ۰۰۰ آوردند و گفت ای امیر مومنان ،ما وقتیکه مدائن را فتح کردیم کتابی در آن یافتیم که در آن کلام عجیب و شگفت آمیزی بود گفت آیا از کتاب خدا بود ، گفت : نه ، پس شلاقش را خواست و شروع کرد بزدن او و خواندن این آیات : تلك آیات الکتاب المبین انّا انزلناه قرانا عربیا لعلکم تعقلون ، ای محمد این آیات کتاب روشن است بدرستیکه ما آنرا قرآن عربی نازل کردیم تا شاید شما اندیشه نموده و بفهمید تا قول تعالی : " و ان کنت من قبله لمن الغافلین " (۱) هرچند که تو پیش از آن از غافلها بودی ، پس از آن گفت : جز این نیست که هلاك شدند کسانیکه پیش از شما بودند چونکه ایشان اقبال کردند بکتب علماء و کشیشهایشان و توراة و انجیل را واگذاردند تا پوسیده و کهنه شده و آنچه در آنها از علم بود از بین رفت ۰

و عبد الرزاق و ابن ضریس نقل کرده اند در فضائل قرآن و عسکری در (المواعظ) و خطیب از ابراهیم نخعی گوید : در کوفه مردی بود که کتب دانیال نبی را جستجو میکرد و این برنامه او بود که نامه ای از عمر رسید که او را بسوی عمر بفرستند ، پس چون وارد بر عمر شد شلاقش را بلند کرده و بر سرش زد و شروع کرد بخواندن : الر ، تلك آیات الکتاب المبین ، تا رسید بغافلین ، گفت پس دانستی چه میخواهد ، پس گفتم : ای امیر مومنان ، مرا ول کن بخدا قسم چیزی از این کتابها را پیش خود باقی نمیگذارم جز آنکه

---

(۱) سوره یوسف علیه السلام آیه ۱ ـ ۳ ۰

آنها را میسوزانم پس او را رها کرد . (۱)

و در تاریخ مختصر الدول ابی الفرج ملطی متوفای ۶۴۸ ص۱۸۰ از طبع بوك دراوكسنیا سال ۱۶۶۳ میلاد آمده چیزیکه متن آن اینست .

و زنده ماند (یحی غزا ماطیقی) تا آنکه عمرو بن عاص فتح کرد شهر اسکندریه را و داخل شد برعمرو و شناخته بود مقام علمی او را پس عمرو ویرا احترام کرد و از او سخنان فلسفی شنید که عرب با آن مانوس و آشنا نبود پس مجذوب و فریفته آن شد و عمرو مردی زیرك و خوش گوش و صحیح الفکر بود پس ملازم او شده و از او جدا نمیشد پس روزی یحی باو گفت : بدرستیکه تو مسلط شدی بحاصل های اسکندریه و مهر گذاردی بر هر صنفیکه در آن موجود است پس آنچه که برای تو سودمند است ما معارضه نمیکنیم با تو در آن و آنچه که برای تو سود و فایده ای نداری پس ما بر آن سزاوارتریم ، پس عمرو گفت : چیست آنچه تو بآن نیازمندی ، گفت : کتابهائی فلسفیکه در خزینه دولتی و شاهی مانده است ، پس عمرو گفت باو ، این چیزیستکه امکان ندارد برای من که در آن دستور بدهم مگر بعد از اجازه خواستن از امیر مومنین عمر بن خطاب ...

پس بعمر نوشت و سخن یحي را هم تذکر داد پس نامه عمر رسید باو که در آن گفته بود و اما کتابهائی را که یادکردی پس اگر در آن چیزیستکه موافق با کتاب خدا است پس در کتاب خدا از آن

---

(۱) سیره عمر ابن جوزی ص ۱۰۷ ، شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۱۲۲ ، کنز العمال ج ۱ ص ۹۵ .

بینیازی و توانگریست و اگر در آن چیزیستکه مخالف کتاب خدا است پس حاجتی بآن نیست پس اقدام کن بنابودی آنها ، پس عمرو بن عاص شروع کرد در تقسیم کردن آنها بر حمامهای اسکندریّه و سوزانیدن آنها در گلخن های حمامها پس تامدت شش ماه حمام را از آنها گرم گردند ، بشنو این قصّه را و تعجب کن ۰

این جمله از کلام و سخنان ملطی است که جرجی زیدان آنرا در تمدن اسلام ج ۳ ص ۴۰ بتمامی یادکرده و در حاشیه بر آن گفته نسخه چاپ شده در چاپخانه آباء یسوعین در بیروت تمام این جمله را از آن حذف کرده بسببیکه ما نمیدانیم ۰

و عبد اللطیف بغدادی متوفای ۶۲۹ هجری در کتاب (الافاده و الاعتبار) ص ۲۸ گوید : نیز دیدم در اطراف عمود و پایه سواری از این اسطوانه ها باقیمانده های شایسته ای که بعضی از آن صحیح و برخی شکسته بود و از حالش معلوم میشد که آنجا مسقّف بوده و اسطوانه ها و پایه های طاق و سقف را نگه میداشته و اسطوانه سواری بر آن قبه ای بوده که او حامل آن بوده ، ودیدم رواقی و سالنی را که ارسطوطالیس و شاگردان و پیروان او در آن بعد از او درس میگفته اند و آن خانه معلمی بود که اسکندر آنرا ساخته بود وقتیکه شهر اسکندریه را بنا کرد و در آن کتابخانه ها و مخازن کتبی بود که عمرو بن عاص آنها را بامر عمر سوزانید ۰

صورت تفصیل مطلب :

وقاضی اکرم جمال الدین ابو الحسن علی بن یوسف قفطی

متوفای ۶۴۶ در کتاب خطی تراجم حکماء خود [1] در بیوگرافی و شرح زنده گی یحی نحوی گوید :

و یحییٰ نحوی زنده گی کرد تا عمرو بن عاص مصر و اسکندریه را فتح نمود و وارد برعمرو شد و او شناخته بود مقام علمی و اعتقادی او را و آنچه که برای او واقع شد بانصاری ، پس او را عمر و احترام نمود و برای او مکانی تعیین کرد وسخن او را درابطال تثلیث و سه خدا بودن شنید پس او را متعجب آورد و نیز کلام او را درباره سپری شدن دنیا شنید و مجذوب و مفتون او شد و مشاهده کرد از ادّله منطقه او و شنید از الفاظ فلسّفیه او که عرب بآن مانوس نبود و بر او بزرگ و سنگین بود ، وعمرو مردی زیرك و خوش شنوا و صحیح الفکر و درست اندیشه بود پس ملازم او شده و از او جدا نمیشد پس روزی یحی باو گفت : که تو مسلط شدی بر خرمنها و حاصلهای اسکندریه و بر تمام اجناس موجوده معروفه آن مهر گذاردی ، پس اما آنچه برای تو در آن منفعت است من معارضه نمیکنم در آن با تو واّما آنچه نفعی و سودی برای شما در آن نیست پس ما سزاوارتر بآنیم پس دستور بده بجدا کردن آن ، پس عمرو باو گفت :وچیست آنچه تو بآن نیازمندی . گفت : کتابهای فلسفیکه در خزائن دولتی و شاهی است و شما تسلط برآن پیدا کردی و ما محتاج بآنیم و نفعی برای شما در آن نیست ، پس عمرو گفت : چه کسی این کتابها را جمع کرده و قصّه آن چیست ، پس یحییٰ باو گفت : بطولوماوس

---

(۱) نسخه‌ای از آن در کتابخانه سلطنتی مصر نوشته شد سال ۱۱۹۷ یافت میشود چنانچه در تاریخ تمدن اسلامی ج ۳ ص ۴۲ .

فیلادلفوس از پادشاهان اسکندریه وقتی پادشاه شد دوستدار علم وعلماء بود و از کتب علم جستجو کرده و دستور جمع کردن آن را داده و برای آن مخازنی جداگانه ترتیب داد و مردیرا که معروف بابن زمره (زمیره) بود متولی آن نموده و او را ترغیب نمود بکوشش در جمع آوری و تحصیل آن و مبالغه در قیمت های آن و تشویق بازرگانان آن پس او هم بخوبی انجام داد و در مدتی پنجاه هزار و یکصد و بیست کتاب جمع آوری کرد ۰

و چون پادشاه دانست جمع شدن کتب و حقیقت مقدار و رقم آنرا بزمیره گفت آیا میبینی که در روی زمین از کتابهای علمی چیزی باشد که پیش ما نباشد ، پس زمیره باو گفت در دنیا هست چیزی از کتب در سند و هندوستان و فارس و جرجان و ارمنیّه و بابل و موصل و پیش سلطان روم که پیش ما نیست ، پس پادشاه از سخن او تعجب کرد و باو گفت ادامه بده بتحصیل کتب ، پس همواره کتاب جمع میکرد تا آنکه مرد و این کتابها محفوظ و مصون بود پیوسته مراعات آنرا میکرد هر کس که متولی آن میشد از طرف پادشاهان و پیروان آنان تا زمان ما پس عمرو زیاد شمرد آنچه یحی یاد کرده بود و از آن بتعجب آمده بود وباو گفت : امکان ندارد برای من که دستوری بدهم یا کاری کنم مگر بعد از اجازه گرفتن از امیر مومنین عمر بن خطاب و بعمر نوشت و تعریف کرد سخنی را که یحیی یاد کرده بود و از او خواست که چه کند درباره کتابها پس نامه عمر باو رسید که در آن نوشته بود و اما کتابهائی را که یادکردی پس اگر در آن چیزیستکه مخالف با کتاب خدای تعالی است ، پس نیازی بآن نیست پس اقدام بنابودی آنها کن ، پس عمرو بن عاص شروع کرد

بتقسیم کردن آنها بر حمامهای اسکندریه و سوزانیدن آنها در آتش خانه های آنها و یاد کرده بود عدد حمامهای آنروز را و من فراموش کردم و یاد کردند که آنهارا در مدّت شش ماه گرم میکرد حمامها را ، بشنو آنچه بر سر فرهنگ و علم آمده و تعجب کن ۰ اهـ

و در فهرست ابن ندیم متوفای ۳۸۵ اشاره ای باین کتاب خانه سوخته شده نموده و در صفحه ۳۳۴ گفته : واسحاق راهب در تاریخش حکایت کرده که بطولماوس فیلادلفوس از شاهان اسکندریه وقتی بسلطنت رسید کاوش نمود از کتابهای علمی و تولیت امر آنرا بمردی واگذارد که معروف بزمیره بود پس جمع کرد از این کتب بنا بر آنچه حکایت شده پنجاه و چهار هزار و یکصد و بیست جلد کتاب را و گفت باو : ای پادشاه بتحقیق که کتابهای بسیاری باقیمانده در سند و هند و فارس و جرجان و ارمان و بابل و موصل و نزد پادشاه روم .

و مؤسس این کتابخانه بطلیموس اوّل همانکسیکه مدرسه معروف اسکندریه را باسم رواق بنا نمود و در آن جمع کرد تمام علوم آنزمان را از فلسفه و ریاضیات وطب و حکمت و آداب و هئیت و آن مدرسه متصل بقصر شاهی بود و برای فرزند او بطلیموس دوّم ملقب بفیلادلفوس (یعنی دوست برادرش) بسلطنت بیعت شد در زنده گی پدرش دو سال قبل از مردن او ۲۸۵ سال پیش از میلاد مسیح یعنی سال ۹۰۷ قبل از هجرت و او در آنوقت ۲۴ سال داشت و در سال ۲۴۶ پیش از میلاد یعنی سال ۸۶۸ سال قبل از هجره مرد پس تمام مدت حکومتش ۳۸ سال بود و او بر روش پدرش دوست دار علم و اهل آن و توجه بکتابخانه اسکندریه و جمع کردن کتابها

در آن بود .

و این رای خلیفه نسبت بتمام کتب در اقطار و بلاد وکشورهائیکه بدست مسلمین فتح شده بود تعمیم داشت صاحب کشف الظنون ج ۱ ص ۴۴۶ گوید : که مسلمین وقتی فتح کردند بلاد فارس را و به کتابهای آنها برخوردند ، سعد بن ابی وقاص بعمر بن خطاب نوشت که با این کتابها چه کار کنم آیا تقسیم کنم میان مسلمین ، پس عمر باو نوشت ، آنها را در آب بریز پس اگر در آن هدایت است که خدا ما را هدایت نموده به بهتر از آن و اگر از کتب ضلال و گمراه کننده است ، پس خدای تعالی برای ما کافیست ، پس آنها را در آب یا در آتش ریختند پس علوم فارس که در آن بود از بین رفت

و در ج ۱ ص ۲۵ در بین کلامش از اهل اسلام و علومشان گوید : که ایشان آنچه از کتب در فتوحات بلاد یافتند سوزاینده و از بین بردند .

و ابن خلدون در تاریخ خود ج ۱ ص ۳۲ گوید : پس علوم فراوان است و حکماء در امتهای نوع انسانی متعددند و آنچه که از علوم بما نرسیده پیش از آنست که رسیده است پس علوم فارسیکه عمر دستور نابودی آنرا داد در موقع فتح کجا رفت .

امینی (طاب الله ثراه) گوید : نظر نیست در کتب پیشینیان که بنابر اطلاقش ممنوع باشد وخصوصا هرگاه کتب علمی یا صنعتی و یا فلسفی و یا اخلاقی یا طبی یا فلکی یا ریاضی و امثال آن باشد و بویژه آنهائیکه نسبت به پیامبری از پیامبران علیهم السلام مثل دانیال نبی داده شود اگر نسبت درست باشد و تحریف بآن راه پیدا نکرده باشد ، بلی اگر از کتب ضلال باشد از داعیان و رهبران

مبدء باطلی یا دین منسوخی یا شبهه ای که برخورد بمبادی اسلامی داشته باشد که نظر و تامل در آن حرام باشد برای کسانیکه قاصر و عاجز از جواب و بررسی هستند سوختن و نابودی آنها لازم است ·

و اما کسیکه برای او فضیلت دفع کردن یا توانائی استدلال است پس بدرستیکه تامل کردن او در آن برای ابطال باطل و آشنا کردن مردم بحق صریح از بالاترین عبادتهاست ·

و منافاتی نیست بین اینکه قرآن احسن القصص باشد و بین آنکه در میان کتابها علم مفیدی یا حکمت کامل یا صناعتی باشد که افاده کند اجتماع مردم را یا علومی در آن باشد که بشر استفاده کند بآن و اگر چه آنچه در قرانست دورتر از این مقصود و عمیق تر از جهت پایان و محکمتر از حیث صنعت است اما کوتاهی فهم مردم از مقاصدعالیه قرآن کریم مردم را واگذارده که این علوم را استنباط نمیکنند با اطمینان و اعتمادشان باینکه هیچ صغیره و کبیره ای و هیچ جزئی و کلّی نیست مگر آنکه در آن بحساب آمده و هیچ تری و خشکی نیست جز آنکه در کتاب مبین ثبت شده است ·

پس منع کردن از نظر و تامل در این کتب جنایت بزرگیست بر اجتماع مردم و دورکردن از علوم است و شلّاق زدن ناظرین در آنسرا قانون جهانی اسلامی مساعد نیست نه از جهت قرآن و نه از جهت سنّت ·

و خدا میداند که مسلمین چه خسارتی بردند و ضرری کردند به از بین بردن این ثروت علمی در اسکندریه و پراکنده کردن آن را در بلاد عجم از تمدن پیش رفته و صنعتهای جدیده که ارتباطی به هدایت یا ضلالت ندارد چنانچه خلیفه در کتب فارس تصّور کرده و

آنها ربطی به موافقت کتاب یامخالفت آنراندارند چنانچه خیال کرده در امر کتابخانه جهانی اسکندریه و زیانی برای مسلمین نبود اگر بر این ثروت علمی دست پیدا میکردند ، پس ایشانرا آگاهی بر ثروت مالی و توسعه علمی و پیش روی در تمدن و ترقی در آبادی و کمال تندرستی میداد که هر یك از اینها ایجاد میکرد نیروئی در کشور و شکوهی را نزد دولتهائی و سرافرازی را در تمام عالم و وسعتی را در ادامه سلطنت ، پس آیا نابود میکرد و از بین میبرد چیزی از این در کمك هدایت یا رخنه و سوراخی در دیوار اسلام مینمود .

بلی : این عمل منفور در پی داشت عقب افتادگی در علوم و تنگدستی و بینوائی در دنیا و بدنامی را که ملحق بعربیت و اسلام گردید ، و در میان کاوش گران هستند کسانی که این عمل را توحش و بربریّت خیال کرده و از کارهای ننگین جاهلین و نادانان حساب کند و ما حکم در آنرا موکول میکنیم بعقل سالم و منطق صحیح .

مضافا بر این خلیفه میتوانست که بیرون آورد از این کتابها چیزهائی را که ما اشاره بآن کردیم از آنچه سودمند اجتماع بشریست و نابود کند آنچه در آنها از الحاد و گمراهیست ، لیکن او این کار را نکرد و تاریخ گذشت چنانچه قصّه واقع شد .

۹۵
خلیفه و قرائتها

از محمد بن کعب قرظی است که عمر بن خطاب گذشت بر مردیکه میخواند این آیه را : " والسابقون الاوّلون من المهاجرین

والانصار والّذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه . (۱)
و پیش افتاده گان اوّلی ها از مهاجرین و انصار و کسانیکه ایشانرا پیروی خوبی کردند خدا از ایشان راضی و آنها هم از خدا راضی هستند ، پس عمر دست او را گرفت و گفت : چه کسی تو را اینطور قرائت کرد ، گفت : اُبّی بن کعب گفت : از من جدا نشو تا او را پیش تو آورم ، پس چون آمد ، عمرگفت : تو این آیه را چنین قرائت کردی برای این گفت : بلی ، گفت : از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدی آنرا گفت : بلی ، گفت : من میدیدم که ما بیك مقامی رسیده ایم که هیچکس بعد از ما بآن نخواهد رسید .

و حاکم و ابو الشیخ از ابی سلمه و محمد تیمی گفتند که عمر بن خطاب گذشت بر مردیکه میخواند : " والّذین اتبعوهم باحسان " با واو پس گفت : کی تو را اینطور تعلیم کرد ، گفت : اُبّی ، پس دست او را گرفت و پیش او برد و گفت : ای ابو المنذر مرا خبر داد این مرد که تو او را اینگونه آموختی ، اُبّی گفت : راست گفت و من آنرا هم چنین فرا گرفتم از دهان رسول خدا صلّی الله علیه و آله عمر گفت تو این چنین فرا گرفتی از رسول خدا صلّی الله علیه و آله گفت : آری ، پس بر او تکرار کرد پس دو مرتبه در حال خشم گفت بلی بخدا قسم ، نازل فرمود خدا آنرا بر جبرئیل علیه السلام (امین وحی) و نازل کرد جبرئیل بر قلب محمد صلّی الله علیه و آله و از خطاب و پسرش در آن پروانه و اجازه ای نخواست ، پس عمر بیرون رفت در حالیکه دستهایش را بلند کرده و میگفت : الله اکبر الله أکبر

(۱) سوره توبه آیه ۱۰۰ .

و در لفظی از طریق عمر بن عامر انصاری است ، پس ابی گفت: قسم بخدا که رسول خدا صلّی الله علیه و آله آنرا قرائت کرد برای ما و تو ریسمان میفروختی ، پس عمر گفت : بلی ، در این صورت خوب است ، بنابر این ما پیروی میکنیم ابّی را ۰

و در تعبیری : عمر قرائت کرد ، والانصار (برفع) الذّین باند اختن واو که صفت برای انصار باشد تا آنکه زید بن ثابت : با واو گفت : که آن با واو است ، پس عمر از ابّی ابن کعب پرسید پس او تصدیق کرد زید را پس عمر برگشت باین قرائت و گفت ما نمید یدیم مگر آینکه میگفتیم ما بیك پایه ای ارتقاء نموده ایم که هیچکس با ما بآن نخواهد رسید ۰

و در عبارتی : پس عمر گفت : بلی بنابر این ما پیروی ابی میکنیم ، و در لفظ طبری : بر اینصورت ما پیروی میکنیم ابّی را ۰

و در لفظی : بد رستیکه عمر شنید مردی قرائت میکرد آیه را با واو ، پس گفت کی تو را چنین خواند، گفت: ابّی ، پس عمر ابّی را خواست ، پس گفت رسول خدا صلّی الله علیه و آله آنرا قرائت کرد برای من و تو در بقیع اسباب خورده میفروختی ، عمر گفت : راست گفتی و اگر خواستی بگو که ما حاضر بودیم و شما نبودید و ما یاری کردیم و شما واگذار نمودید و ما منزل دادیم و شما بیرون کردید پس از آن عمر گفت : من میدیدم که ما بیك مقامی رسیده ایم که بعد از ما کسی بآن مقام نخواهد رسید ۰ (۱)

---

(۱) تفسیر طبری ج ۱ ص ۷ ، مستدرك حاکم ج ۳ ص ۳۰۵ ، تفسیر قرطبی ج ۸ ص ۲۳۸ ، تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۳۸۳ ، ـــــه

۲ ـ احمد (امام حنبلی ها) در مسندش از ابن عباس نقل کرده که گفت : مردی آمد پیش عمر و گفت : گفتار مارا خورد مسعر گوید : یعنی پینگی و خواب گفت : پس عمر پرسید که تو از کجائی ، پس خود را مرتّب معرفی میکرد تا او را شناخت و معلوم شد او موسی است ، پس عمر گفت : اگر بدرستیکه برای آدمی یک بیابان و یا دو بیابان باشد هرآینه سومی را طلب میکند پس ابن عباس گفت و پر نمیکند شکم فرزند آدم را مگر خاك سپس میپذیرد خدا توبه کسی را که توبه کند ، پس عمر با ابن عباس گفت : از چه کسی شنیده ای این را گفت : از ابّی ، گفت : وقتی صبح شد پس بیا پیش من ، گوید : پس برگشت نزد ام الفضل و این جریان را برای او بازگو کرد پس مادرش گفت : و چیست تو را و کلام نزد عمر و ابن عباس ترسید که مبادا ابّی فراموش کرده باشد ، پس مادرش گفت : بدرستیکه ابّی شاید فراموش نکرده باشد ، پس صبحگاه عمر آمد و شلّاقش با او بود و رفتیم با هم پیش ابّی ، پس بیرون آمد ابّی بر آنها در حالیکه وضو گرفته بود و گفت از من مذی آمده بود پس آلت خود یا عورت خود را شستم (و شك از مسعر است) پس

← تفسیر زمخشری ج ۲ ص ۴۶ ، الدر المنثور ج ۳ ص ۲۶۹ ، کنز العمال ج ۱ ص ۲۸۷ ، یاد کرده لفظ ابوالشیخ را پس از آن حکایت کرده از جمعی از حفاظ و یاد کرده تصحیح حاکم آنرا و در ص ۲۸۵ نقل کرده آنرا از ابی عبید در فضائلش و ابن جریر و ابن المنذر و ابن مردویه و تفسیر شوکانی ج ۲ ص ۳۷۹ ، روح المعانی طبع منریّه ج ۱ ص ۸ .

عمر گفت آیا این کافیست ، گفت : بلی ، گفت : از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیدی گفت : آری ، گفت و از او پرسید از آنچه ابن عباس گفته بود پس او را تصدیق کرد .

و در مسند از ابن عباس روایت شده گوید : مردی آمد پیش عمر و میپرسید از او ، پس شروع کرد بنگاه کردن باو و یکبار بسر او نگاه میکرد و یکبار بپای او که آیا چیزی از کسالت براو هست پس از آن عمر باو گفت : چه اندازه مال داری ، گفت : چهل شتر ، ابن عباس گفت : پس گفتم : راست گفت خدا و پیامبر او ، اگر برای این آدم دو بیابان از طلا هر آینه بیابان سومی را میخواهد و پر نمیکند درون پسر آدم را مگر خاك و خدا توبه میکند بر کسیکه توبه کند ، پس عمر گفت : این چیست ، گفتم : این چنین ابّی خواند برای من گفت پس برویم پیش او ، گفت : پس آمد نزد ابّی و گفت : چه میگوید این ، ابّی گفت : این چنین رسول خدا صلّی الله علیه و آله گفت : آیا پس ثابت میدانی آنرا پس ثابت بدار آنرا .

و در حکایت شده از احمد ، عمر گفت : در اینصورت ثابت میداری در مصحف ، گفت : بلی .

و ابن ضریس از ابن عباس نقل کرده که گفت : گفتم ای امیر مومنان بدرستیکه ابّی بن کعب گمان میکند که تو ترك کرده از آیات خدا آیه ای را که ننوشته ای آنرا گفت : بخدا قسم البته از ابّی میپرسم پس اگر انکار کرد هر آینه تکذیب خواهی شد ، پس چون نماز صبح را خواند رفت پیش ابّی و اجازه خواست از او و برای او بالشتی گذارد و گفت : این خیال میکند که تو پنداشته ای که من آیه ای از کتاب خدا را ترك کرده و ننوشته ام آنرا پس گفت : که من

شنیدم رسول خدا صلّی الله علیه و آله میفرمود اگر برای فرزند آدم دو بیابان از مال باشد هر آینه طلب کند بیابان سوم را که اضافه بر آنها کند و پر نمیکند شکم و درون فرزند آدم را مگر خاك و خدا میپذیرد بر هر کسیکه توبه کند ، پس عمر گفت : آیا آنرا بنویسم گفت : من تو را نهی نمیکنم گوید : پس مثل اینکه ابّی شك کرد که بگوید از رسول خدا صلّی الله علیه و آله یا قرآن نازل شده است (۱)

۳ ـ از ابی ادریس خولانی گفت: ابّی بن کعب قرائت میکرد : "اذ جعل الذین کفروا فی قلوبهم الحمیة حمیّة الجاهلیة" (۲) هنگامیکه قرار دادند کسانیکه کافر شدند در دلشان حمیة و تعصّب و آن حمیة جاهلیّت بود و اگر شما تعصّب میورزید چنانچه آنها ورزیدند هر آینه مسجد الحرام ویران شده بود ، پس خدا نازل فرمود سکینه و اطمینانرا بر رسولش ، پس این این خبر بگوش عمر رسید سخت آشفته شد و فرستاد بسوی او پس وارد بر او شد و عدّه‌ای از اصحابش را خواست که در میان ایشان زید بن ثابت بود پس گفت چه کسی از شما سوره فتح را میخواند ، پس زید خواند بر قرائت امروز ما پس عمر تند شد باو ، پس ابّی گفت : آیا سخن بگویم ، گفت : بگو ، گفت : هر آینه میدانی که من بودم که بر پیامبر صلّی الله علیه و آله وارد میشدم و بر من قرائت میکرد و تو دم در بودی ، پس اگر دوست داری که مردم را بیاموزم بر آنچه پیامبر ص

---

(۱) مسند احمد ج ۵ ص ۱۱۷ ، کنزالعمال ج ۱ ص ۲۷۹ نقل از احمد و سعید بن منصور و ابی عوانه الدر المنثور ج ۶ ص ۳۷۸ .

(۲) سوره فتح آیه ۲۶ .

مرا آموخت و گرنه یك حرف هم نخوانم و نیاموزم مادامیکه زنده باشم گفت : بلکه بیاموز مردم را ٠

و در لفظی : پس اُبّی گفت : قسم بخدا ای عمر تو میدانی که من حاضر میشدم و شما غایب بودید و من خوانده میشدم و شما ممنوع و محجوب بودید و چنین میکنی با من قسم بخدا که اگر دوست داری من ملازم منزلم بشوم و با هیچکس بچیزی سخن نگویم (۱) .

۴ ــ از ابن مجلز گوید : بدرستیکه اُبّی بن کعب قرائت کرد "من الذین استحق علیهم الاولیان" (۲) از آن دو نفریکه مستحق مال ایشان شده اند ، پس عمر گفت : دروغ گفتی ، اُبّی گفت : تو دروغگوتری ، پس مردی گفت : تکذیب میکنی امیر مومنان را گفت : من سخت ترم برای بزرگداشت مقام امیر مومنان از تو ، ولیکن او را تکذیب کردم در تصدیق کتاب خدا و تصدیق نکردم رهبر مسلمین را در تکذیب کتاب خدا ، پس عمر گفت : راست گفت. (۳)

۵ ــ از خرشه بن حرّ گفت : عمر بن خطاب با من لوح وصفحه

---

(۱) تفسیر ابن کثیر ج ۴ ص ۱۹۴ ، الدّر المنثور ج ۶ ص ۷۹ حکایت کرده آنرا از نسائی و حاکم و یاد نموده تصحیح حاکم آنرا کنزالعمال ج ۱ ص ۲۸۵ ، نقل از نسائی و ابن ابی داود در مصاحف و حاکم آنگاه گفت و ابن خزیمه بعضی از آنرا روایت کرده ٠

(۲) سوره مائده آیه ۱۰۷ ٠

(۳) ابن جریر طبری و عبد بن حمید و ابن عدی آنرا نقل کرده اند چنانچه در الدّر المنثور ج ۲ ص ۳۴۴ و کنز العمال ج ۱ ص ۲۸۵ یاد شده ٠

صفحه‌ای دید که در آن نوشته بود : " اذا نودی للصلوة من یوم الجمعه فاسعوا الی ذکر الله "(۱) هرگاه اعلان و اذان نماز روز جمعه شد پس کوشش کنید بسوی ذکر خدا ، پس گفت : کی برای تو املا کرد و نوشت این را ، گفتم : ابّی بن کعب ، گفت : پدرستیکه ابّی قاری تر و خواناتر ما بنسوخ است خواند آنرا (فامضوا الی ذکر الله) بروید بسوی ذکر خدا ۰

از عبد الله بن عمر رسیده که گوید : نشنیدم از عمر هرگز که بخواند آنرا مگر (فامضوا الی ذکر الله) از ابراهیم نقل شده که گفت : بعمر گفتند : که ابّی بن کعب میخواند (فاسعوا الی ذکر الله) ، عمر گفت : ابّی داناتر ماست بمنسوخ میخواند (فامضوا الی ذکر الله) ۰

ابو عبید نقل کرده آنرا در فضائل قرانش و سعید بن منصور و ابن ابی شیبه و ابن المنذر و ابن انباری در مصاحف و عبد الرزّاق و شافعی و قریانی عبد بن حیمد و ابن جریر و ابن ابی حاتم و بیهقی در سنن چنانچه در الدّر المنثور ج ۶ ص ۲۱۹ و کنزالعمال ج ۱ ص ۲۸۵ یاد شده ۰

۶ ـ از بجاله حکایت شده گوید : عمر بن خطاب عبور کرد بجوانیکه در قرآنی میخواند : " النبی اولی بالمومنین من انفسهم و ازواجه امهاتهم "(۲) پیامبر سزاوارتر است بمومنین از خود شان و همسران او مادران ایشانست و او پدر است برای آنها ، پس عمر

---

(۱) سوره جمعه آیه ۹ ۰

(۲) سوره احزاب آیه ۶ ۰

گفت : ای جوان این را پاك کن ، گفت : این قران ابیّ است ، پس رفت پیش او و سئوال کرد از او پس ابیّ باو گفت : پیامبر خدا مرا سرگرم و مشغول بقران میکرد ، و تو را دست زدن در بازارها و دلاّلی کردن مشغول میکرد و تند شد بر عمر . (۱)

۷ ــ ابیّ بن کعب خواند : "ولا تقربوا الزّنا انّه کان فاحشه و مقتا و ساء سیبلا الا من تاب" (۲) و نزدیك زنا نشوید که آن عمل زشت و منفور و بد راهیست مگر آنکه توبه کند "فانّ الله کان غفورا رحیما" پس براستیکه خدا بخشنده و مهربانست ، پس این را بعمر یادآور شدند پس آمد پیش ابیّ و از او سئوال کرد گفت : من آنرا از دو لب رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرا گرفتم و تو آنوقت کاری نداشتی جز دست زدن در فروختن (یعنی دلاّلی کردن معاملات) (ابن مردویه و عبد الرزاق آنرا نقل کرده اند مثل کنز العمال ج ۱ ص ۲۷۸) .

۸ ــ از مسور بن مخرمه روایت شده گوید : که عمر بن خطاب بعبد الرحمن بن عوف گفت : آیا ندیدی در آنچه بر ما نازل شده : "ان جاهد و اکما جاهدتم اوّل مره" جهاد کنید چنانچه در اوّل

---

(۱) سعید بن منصور و حاکم آنرا نقل کرده و بیهقی در سنن ج ۷ ص ۶۹ و قرطبی در تفسیرش ج ۱۴ ص ۱۲۶ و از سعید و حاکم در کنز العمال ج ۱ ص ۲۷۹ حکایت شده .

(۲) سوره نساء آیه ۲۲ .

مرتبه جهاد کردید ، گفت : بیاندازآنچه از قرآن افتاده است (۱)

۹ ـ از ابن عباس وعدی بن عدی ازعمر نقل شده که او گفت : ما بودیم که قرائت میکردیم در آنچه میخواندیم از کتاب خدا : " ان لا ترغبوا عن آبائکم فانّه کفربکم " یا " انّ کفرابکم ان ترغبوا عن آبائکم " اینکه رو برنگردانید از پدرانتان که آن کفر است بشما یا کفر است شما را اینکه رو بگردانید و اعراض کنید از پدرانتان ، سپس بزید بن ثابت گفت : آیا چنین است ، گفت : بلی (۲) .

۱۰ ـ مالك و شافعی از سعید بن مسیّب ازعمر نقل کرده اند در خطبه ای از او که گفت : حذر کنید از اینکه هلاك شوید از آیه رجم گوینده ای میگفت : ما در کتاب خدا دو حد نمیابیم چونکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله رجم و سنگسار کرد و ما هم سنگسار کردیم قسم بکسیکه جانم در دست اوست اگرنبود که مردم میگفتند عمر زیادکرد در کتاب خدا هرآینه مینوشتم (الشیخ و الشیخه فارجموهما البتّه) پیر مرد و پیره زنرا البته سنگسار کنید چونکه ما آنرا خواندیم .

و در عبارت احمد از عبد الرحمن بن عوف آمده : اگر نه این بود که گوینده گان میگفتند یا سخن رانان سخنرانی میکردند که عمر ... زیاد کرد در کتاب خدا چیزیکه از آن نیست هرآینه آنرا همچنانکه

(۱) ابو عبید نقل کرده آنرا در اتقان ج ۲ ص ۴۲ و کنز العمال ج ۱ ص ۲۷۸ .

(۲) بخاری در صحیحش ج ۱۰ ص ۴۳ نقل کرده آنرا و ابو عبید در اتقان ج ۲ ص ۴۲ .

نازل شده مینوشتم ٠

و در تعبیر بخاری از ابن عباس است : که خداوند برانگیخت و مبعوث کرد محمد صلّی الله علیه و آله را بحق و بر او نازل کرد قرآن را پس از آنچه را که خدا نازل کرد آیه رجم بود پس ما آنرا قرائت کردیم و فهمیدیم و ضبط کردیم ، رسول خدا صلّی الله علیه وآله سنگسار کرد و ما هم بعد از آن (زانی را) سنگباران کردیم پس من میترسم که طولانی شود زمان بر مردم که گوینده ای بگوید : قسم بخدا ما نیافتیم آیه رجم را در کتاب خدا پس گمراه شوند به ترک فضیلتیکه خدا آنرا در قرآن نازل نموده و رجم در کتاب خدا سزاوار ثابت است بر کسیکه زنا کرده هر گاه محصن و عفیف بود از مردان و زنان یعنی مرد زن دار و یا زن شوهر دار بود هر گاه چهار شاهد گواهی دادند یا ریسمانی (میان فاعل و مفعول) انداختند که بند شد یا اقرار کردند چهار مرتبه ٠

و در لفظ ابن ماجه از ابن عباس آمده : که من ترسیدم که زمان بر مردم طولانی شود تا اینکه گوینده ای بگوید : نمیبینم رجم را در کتاب خدا پس گمراه شوند بترك واجبی از واجبات خدا بدانید بدرستیکه رجم و سنگسار کردن حق است هر گاه مرد همسر داشته باشد و بینه و برهان اقامه شود یا آنکه زن حامل و آبستن باشد یا اقرار کند و ما خواندیم آنرا : الشیخ والشیخه اذا زنیا فارجموهما البتّه ، پیره مرد و پیره زن هرگاه زنا کردند سنگسارشان کنید البته پیامبر خدا رجم کرد و ما هم بعد از آن حضرت سنگسار کردیم ٠

و در لفظ ابی داود است : و قسم بخدا اگر نبود که مردم بگویند عمر زیاد کرد در کتاب خدا هر آینه آنرا مینوشتم در قرآن ٠

و در تعبیر بیهقی : و اگر نبود کراهت من که در کتاب خدا زیاد کنم هر آینه آنرا در مصحف مینوشتم چونکه من میترسم بعد از این مردمی بیایند که آنرا نیابند پس ایمان بآن نیاورند . (۱)

امینی (رضوان الله تعالی علیه) گوید : تمام اینها روشن میکند از کم بودن علم خلیفه از ترتیل قرآن کریم و اینکه آن افراد یاد شده از او اعلم و داناتر بقرآن بوده اند و جز این نیست که او را دلاّلی معاملات در بازار یا ریسمان فروش یا قرعه کشی مشغول کرده بود از آموختن و برای او (بقول ابّی بن کعب) کاری نبود مگر دست بهم زدن در فروش و دلاّلی کردن .

چه میشود خلیفه را در حالیکه او پیشوا و رهبر مردم است در کتاب و سنّت که پیروی میکند عقاید و آراء مردم را در کتاب خدا و در مصحف شریف محو و اثبات میکند بگفته مردم بعد از این و جدا نمیکند بین کتاب و سنّت را و گوشش را بعاریه و گرو این و آن میدهد و قبول میکند از این گفته او را که ثبت کند در قرآن و رای دیگری را تصدیق میکند در انداختن و ساقط کردن چیزی از قرآن و آیاتی

---

(۱) مسند احمد ج ۱ ص ۲۹ ، ۵۰ ، اختلاف حدیث شافعی چاپ شده در حاشیه کتاب الام ج ۷ ص ۲۵۱ ،موطا مالك ج ۲ ص ۱۶۸ ، صحیح بخاری ج ۱۰ ص ۴۳ ، صحیح مسلم ج ۲ ص ۲۳ ، صحیح ترمذی ج ۱ ص ۲۹۹ ،سنن دارمی ج ۲ ص ۱۷۹ ، سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۱۵ ، سنن ابی داود ج ۲ ص ۲۳۰ ، مسند طیالسی ص ۶ ، سنن بیهقی ج ۸ ص ۲۱۱ ، ۲۱۳ ، احکام القرآن جصاّص ج ۳ ص ۳۱۷ .

تحریف شده از قرآن میبیند منع میکند آنرا از داخل کردن در قرآن از ترس گفتن گوینده گان و سخنرانی کردن سخنرانان . و این آن تحریفیستکه آنرا نسبت بشیعه میدهند و حمله میکنند بآن بر ایشان حمله و هجوم غارتگران و چپاول گران را و حال آنکه شیعه از روز نخست پدرشان (یا از نخستین پدرشان) بیزار و منزّه از این بد نامی بوده اند و محققّین از ایشان اتفاق کرده اند بر نفی تحریف نفّی قطعی و جدّی چنانچه ما در پیش در جزء سوّم ص ۱۰۱ توضیح دادیم .

و چه قدر فرق است بین کسیکه این مقام و کار اوست و بین کسیکه تابعی بزرگوار ابو عبد الرحمن سلمی قاری که اتفاق بر وثوق و جلالت او کرده اند گوید : من ندیدم پسر مادریکه قاری تر بکتاب خدای تعالی باشد از علی علیه السلام نیز گوید : ندیدم قاری تر از علی علیه السلام که قرآن را عرضه کرد بر پیامبر صلّی الله علیه و آله و او از کسانیست که حفظ کرده تمام آنرا بدون شك نزد ما (۱) و به تحقیق که گذشت برخی از احادیث علم آنحضرت بکتاب ص ۳۹۴ ج ۱۱

۹۶
اجتهاد خلیفه در نامها و کنیه‌ها

۱ ـ از زید بن اسلم از پدرش حکایت شده که عمر بن خطاب

---

(۱) طبقات قراء ج ۱ ص ۵۴۶ ، مفتاح السعاده ج ۱ ص ۳۵۱ .

پسری را زد که کنیه ابوعیسی داشت ، ومغیره بن شعبه مکنّی بابی عیسی بود پس عمر باو گفت : آیا تو را کافی نیست که مکنّی بابی عبدالله باشی ، پس گفت که رسول خدا صلّی الله علیه و آله مرا کنیه ابوعیسی داد ، عمر گفت : بدرستیکه رسول خدا صلّی الله علیه وآله بتحقیق که بر او گناه گذشته و آینده اش بخشیده شده و ما در مجلسمان (و یا بلفظ ابوداود درجلجتنا و تغ تغمان) هستیم پس همواره او را بکنیه ابوعبدالله صدا میزد تا هلاك شد .

صورت دیگر

مغیره اجازه خواست بر عمر پس گفت : کی ، گفت : ابوعیسی گفت : ابوعیسی کیست ، گفت : مغیره بن شعبه ، گفت : پس آیا برای عیسی پدری است ، پس بعضی از صحابه گواهی دادند که پیامبر صلّی الله علیه و آله او را مکنّی بکنیه ابوعیسی نمودند ، پس گفت : بدرستیکه پیامبر صلّی الله علیه و آله گناه او بخشیده شده و ما نمیدانیم با ما چه میشود او را کنیه ابوعبدالله داد .(۱)

۲ ـ کنیز عبیدالله بن عمر آمد پیش عمر که از او شکایت کند ، پس گفت : آیا مرا معاف نمیکنی و نجات نمیدهی از ابی عیسی ، گفت : ابوعیسی کیست ، گفت : پسرت عبیدالله ، گفت : لعنت بر

---

(۱) سنن ابوداود ج ۲ ص ۳۰۹ ، سنن بیهقی ج ۹ ص ۳۱۰ استیعاب ج ۱ ص ۲۵۰ ، تیسیر الوصول ج ۱ ص ۳۹ ، الکنی الاسماء دولابی ج ۱ ص ۸۵ ، زاد المعاد ابن قیّم ج ۱ ص ۲۶۲ ، نهایه ابن اثیر ج ۱ ص ۱۹۸ ، اصابه ج ۲ ص ۴۱۳ ، ج ۳ ص ۴۵۳ .

تو او را بکنیه ابو عیسی میخوانی وعبید الله را خواست و گفت وای بر تو خود را کنیه ابو عیسی داده ای پس ترسید و ناراحت شد و گرفت دست او را و گاز گرفت تا آنکه فریاد زد پس آنرا با شلاّقش زد و گفت وای بر تو آیا برای عیسی پدر است ، آیا نمیدانی کنیه عرب چیست ، ابو سلمه ، ابو حنظله ، ابو عرفطه ، ابو مره ۰

۳ ــ عمر ۰۰۰ نوشت باهل کوفه : هیچکس را باسم پیامبری موسوم نکنید و دستور داد به جماعتی که تغییر دهند اسامی پسرانشان را که محمد نامیده بودند تا آنکه باو جماعتی از صحابه گفتند که پیامبر صلّی الله علیه و آله اجازه داده بایشان در نامگذاری فرزندانشان بنام آنحضرت پس آنها را ول کرد ۰ (۱)

۴ ــ از حمزه بن صهیب : حکایت شده که صهیب مکنّی بابی یحیی بود و میگفت : که او از عرب است و بسیار بمردم طعام میداد ، پس عمر باو گفت : ای صهیب تو را چه میشود که کنیه و لقب ابو یحییٰ گرفته ای و حال آنکه برای تو فرزندی نیست و میگوئی که تو از عرب هستی و اطعام فراوان میکنی و این اسراف و زیاده روی در مال است ، پس صهیب گفت : که رسول خدا صلّی الله علیه و آله مرا مکنّی بابی یحییٰ نمود ، و اما قول تو در نسب پس من مردی از نمربن قاسط از اهل موصلم ولی من بچه کوچکی بودم اسیر شدم که اهل و خویشان خود را گم کردم و اما قول تو در طعام ، پس بدرستیکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله میفرمود اطعام طعام کنید و جواب سلام دهید پس این مرا بر آن داشت که اطعام طعام کنم ۰

---

(۱) عمده القاری ج ۷ ص ۱۴۳ ۰

و در عبارتی برای ابی عمر : عمر گفت : نیست چیزی در تو که من تو را ای صهیب عیب کنم و تنقیص نمایم مگر سه خصلت اگر اینها نبود هیچکس را بر تو مقدم نمیداشتم ، آیا تو مرا از آنها خبر میدهی ، صهیب گفت : هیچ چیزی تو از من نمیپرسی مگر آنکه راست آنرا بتو میگویم ، گفت میبینم که تو خود را منتسب بعرب میدانی و حال آنکه زبان تو عجمی است و خود را مکنّی بابی یحیىٰ که نام پیامبریست نموده ای و در مالت اسراف و زیاده روی میکنی ٠

گفت : اما اسراف مالم پس من خرج نکردم آنرا مگر در راه حق و امّا مکنّی به ابی یحیىٰ بودنم پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله مرا کنیه ابو یحی داد آیا آنرا ترک کنم برای تو و اما نسبتم بعرب پس براستیکه رومیان مرا در کودکی اسیر کردند پس زبان آنها را فرا گرفتم و من مردی از نمربن قاسط هستم اگر تو بشکافی از من سرگینی را هر آینه خود را نسبت بآن دهم (کنایه از اینکه هر ریشه و منبث و نژادیکه تو پیدا کنی من خود را باو منسوب خواهم کرد) (۱)

۵ ـ عمر بن خطاب شنید که مردی صدا میزند (یاذالقرنین) گفت آیا از نامهای پیامبران خلاص شدید که اسامی فرشتگانرا بلند میکنید ٠ (۲)

---

(۱) احمد در مسندرش ج ۶ ص ۱۶ نقل کرده و حاکم در مستدرك ج ۴ ص ۲۸۸ و ابن ماجه قسمتی از آنرا در سنن ج ص۴۰۶ و ابوعمر در استیعاب در ترجمه صهیب ج ۱ ص ۳۱۵ و هیثمی در مجمع الزوائد ج ۸ ص ۱۶ ٠

(۲) حیاه الحیوان ج ۲ ص ۲۱ ،فتح الباری ج ۶ ص ۲۹۵ ٠

امینی (رحمه الله علیه) گوید : این روایات روشن میکند از موارد ی از جهل و نادانی را :

۱ ــ نهی کردن خلیفه از نام گذاری باسم پیامبر بزرگوار صلّی الله علیه و آله و فرمان دادن او به کسانیکه محمّد نام بودند که آنرا تغییر دهند و حال آنکه رسول خدا صلّی الله علیه و اله فرمود :کسیکه سه پسر برای او متولد شود و یکی از آنها را محمّد نگذارد پس نادانی کرده ۰ (۱)

و آنحضرت صلّی الله علیه و آله فرمود : هر گاه محمّد نامید ید پس اورا نزنید و محرومش نکنید ۰

و فرمود : صلّی الله علیه و آله : هر گاه فرزند نتانرا محمّد نامید ید پس او را اکرام کنید ود ر مجلس باو جا دهید و صورت و چهره را بر او زشت و کریه نکنید ۰ (۲)

و فرمود : صلّی الله علیه و آله : بد رستیکه خدا بنده را نگه میدارد روز قیامت د ر برابر خود که نام او احمد یا محمّد است پس خداوند تعالی باو میفرماید : بنده من آیا حیاء نکرد ی از من که مرا معصیت کرد ی و حال آنکه نام تو نام حبیب من محمّد است ، پس بنده از خجلت و شرمنده گی سرش را بزیر انداخته ومیگوید : بار خدایا بد رستیکه من کردم (آنچه نباید بکنم) پس خداوندعزوجل میفرماید : ای جبرئیل بگیر د ست بنده مرا و او را وارد بهشت کن بد رستیکه من

---

(۱) طبری و ابن عدی و هیثمی د ر مجمع الزوائد ج ۸ ص ۴۹ و سیوطی د ر جامع الصغیر د ر حرف میم نقل کرده اند ۰

(۲) مجمع الزوائد ج ۸ ص ۴۸ ، السیره الحلبیه ج ۱ ص ۸۹ ۰

حیاء میکنم که عذاب کنم بآتش کسی را که نام او نام حبیب منست .(۱)

و فرمود صلّی الله علیه و آله : کسیکه برای او نوزادی بدنیا آید پس او را برای محبّت من و تبرّك من محمّد نامد او و نوزادش در بهشت خواهد بود .(۲)

وعایشه ... گفت زنی آمد پیش پیامبر صلّی الله علیه و آله ، پس گفت : ای رسول خدا بدرستیکه من پسری زائیدم و او را محمّد نامیدم و او را مکنّی بابی القاسم نمودم پس بمن یاد آور شدند که شما این را مکروه میدارید ، پس فرمود : چیست آنکه حلال کرده اسم مرا و حرام کرده کنیه مرا یا : کیست که حرام کرده کنیه مرا و حلال کرده اسم مرا (۳) .

و آنحضرت صلّی الله علیه و آله محمّد بن طلحه بن عبید الله را محمّد نامید و او را مکنّی بابی القاسم نمود (۴) و این محمّد از آن افراد یستکه عمر نام او را تغییر داد .(۵)

---

(۱) المدخل ابن الحاج ج ۱ ص ۱۲۹ .

(۲) ابن عساکر آنرا نقل کرد و مناوی آنرا در فیض القدیر ج ۶ ص ۲۳۷ و حلبی در سیره النّبویه ج ۱ ص ۸۹ یاد کرده است .

(۳) سنن کبری بیهقی ج ۹ ص ۳۱۰ ، مصابیح السنه ج ۲ ص ۱۴۹ ، زادالمعاد ج ۱ ص ۲۶۲ .

(۴) استیعاب ج ۱ ص ۲۳۶ ، اسدالغابه ج ۴ ص ۳۲۲ .

(۵) مجمع الزوائد ج ۸ ص ۴۸ ، ۴۹ .

م – و رسول خدا صلّی الله علیه و آله عدّه ای از فرزندان عصر خود ش را محمّد نامید که از آنهاست :

محمد بن ثابت بن قیس انصاری [(۱)] و

محمد بن عمرو بن حزم انصاری [(۲)] و

محمد بن عماره بن حزم انصاری [(۳)] و

محمد بن انس بن فضاله انصاری [(۴)] و

محمد بن یفد یدویه هروی [(۵)]

و آنحضرت صلّی الله علیه و آله بمرد ی انصاری که میخواست نام پسرش رامحمّد بگذارد پس مردم خوش نداشتند وازآنحضرت پرسیدند فرمود : نام گذاری کنید بنام من . [(۶)]

و در باره مرد یکه پسری برای او بدنیا آمد و او را قاسم نامید و باو گفتند ما تو را بکنیه و لقب ابوالقاسم صدا نخواهیم زد پس از آنحضرت سئوال کرد ، پس فرمود : موسوم باسم نمائید ولی مکنّی

---

(۱) استیعاب ج ۱ ص ۱۳۳ ، اسد الغایه ج ۴ ص ۳۱۳ اصابه ج ۳ ص ۴۷۶ .

(۲) استیعاب ج ۱ ص ۲۳۸ ، اسد الغایه ج ۴ ص ۳۲۷ اصابه ج ۳ ص ۴۷۶ .

(۳) اصابه ج ۳ ص ۴۷۶ .

(۴) استیعاب ج ۱ ص ۲۳۴ ، اسد الغایه ج ۴ ص ۳۱۲ ، اصابه ج ۲ ص ۳۱۸ .

(۵) اسد الغابه ج ۴ ص ۳۳۲ ، اصابه ج ۲ ص ۳۸۵ .

(۶) مسند احمد ج ۳ ص ۳۶۹ ، ۳۸۵ .

بکنیه من نکنید. (۱)

مضافا بر این خوب بودن نامها از چیزهائیست که شریعت پاك ترغیب و تشویق در آن نموده و محمّد بهترین آنهاست و بهترین نامها آنستکه عبادت بآن شود (چون عبدالله و عبدالرحمن و عبد الرحیم و عبدالکریم و ...) و ستوده باشد پس از آنحضرت صلّی الله علیه و آله آمده: که شما روز قیامت بنامهایتان و نامهای پدرانتان خوانده میشوید پس نیکو گذارید نامهای خود را. (۲)

و فرمود: از حق فرزند بر پدرش اینست که اسم خوب بر او گذارد و او را خوب ادب کند. (۳)

و فرمود: هرگاه قاصدی نزد من فرستادید پس خوش صورت و خوش نام بفرستید. (۵)

و در جامع ترمذی ج ۲ ص ۱۰۷ از عایشه روایت کرده که گفت: پیامبر صلّی الله علیه و آله نامهای زشت را تغییر میداد.

و از کسانیکه نامش را تغییر داد (عاصیه) دختر عمر بود پس او را رسول خدا صلّی الله علیه و آله جمیله نامید چنانچه در صحیح ترمذی ج ۲ ص ۱۳۷ و مصابیح السنه ج ۲ ص ۱۴۸ یاد شده است.

---

(۱) مسند احمد ج ۳ ص ۳۰۳.

(۲) سنن ابی داود ج ۲ ص ۳۰۷، سنن بیهقی ج ۹ ص ۳۰۶ مصابیح السنه ج ۲ ص ۱۴۸.

(۳) مجمع الزواید حافظ هیثمی ج ۸ ص ۴۷.

(۴) مجمع الزواید حافظ هیثمی ج ۸ ص ۴۷، زاد المعاد ابن قیّم ج ۱ ص ۲۵۸.

۲ ـ نهی کردن عمر از موسوم کردن باسامی پیامبران و حال آنکه آن بهترین نامهاست بعد از این نامهائی که مشتق از نامهای نیکوی خدا شده از محمّد وعلی و حسن و حسین و بتحقیق از رسول خدا صلّی الله علیه و آله وارد شده قول آن بزرگوار : هیچ خانه ای نیست که در آن اسم پیامبری باشد مگر آنکه خداوند تبارك و تعالی بر انگیزد بسوی ایشان فرشته ای را که ایشان صبح و شام تقدیس کند . (۱)

وآنحضرت صلّی الله علیه و آله فرمود : بنامید بنامهای پیامبران و محبوب ترین اسمها نزد خدا عبد الله وعبد الرحمن و راست ترین آنها حارث و همام و قبیح ترین آنها حرب و مرّه است . (۲)

۳ ـ قرقر کردن و دلتنگ شدن او از کنیه ابو عیسی و استدلال کردن بقولش : پس آیا برای عیسی پدریست (فهل لعیسی من اب) آیا خلیفه خیال میکرد که هر کس مکنّی و ملقب بابی عیسی باشد خود را پدر برای عیسی بن مریم میداند که کنیه بنام او گذارده تا آنکه باو گفته شود : (فهل لعیسی من اب) یا اینکه (آقای عمر) برای عیسائی که پدرش مکنّی بنام او شده پدری نمیدید و خیال میکرد که پدر آن بنام فرزندانشان کنیه و لقب میگذارند و از اینجا بصهیب گفت : چیست تو را که کنیه و لقب ابو یحیی گذارده ای

---

(۱) مدخل ابن حاج ج ۱ ص ۱۲۸ .

(۲) سنن ابی داود ج ۲ ص ۳۰۷ سنن بیهقی ج ۹ ص ۳۰۶ استیعاب در ترجمه ابی وهب ج ۲ ص ۷۰۰ ، زاد المعاد ابن قیّم ج ۱ ص ۲۵۸ ، ۲۶۰ و آنرا صحیح دانسته .

و حال آنکه برای تو پسری نیست (که یحیی موسوم باشد) .

۴ ـ وعجیب تر از همه اینها اینکه خلیفه بعد از شنیدنش از از مغیره که پیامبر صلّی الله علیه و آله او را مکنّی و ملّقب بابی عیسی نموده از رأی وعقیده اش برنگشت و حال آنکه تصدیق کرده بود مغیره را در گفته اش لکن این را گناه بخشوده برای رسول خدا صلّی الله علیه و آله شمرده و خواسته بود که او و دوست صمیمش مغیره گناه نکند چونکه نمیدانست چه میشود بایشان .

و ایکاش من میدانستم آیا ثابت کرده بودن این کنیه (ابو عیسی) را که گناهی بزرگ که در پی آن عذاب یا آمرزش باشد به دلیل قطعی ودندان شکنی ، آنگاه دانسته که رسول خدا صلّی الله علیه و آله مرتکب آن گناه شده پس حکم مغفرت و آمرزش برای او آمده بدلالت آیه کریمه سوره فتح یا نه ، ثابت نکرده این را مگر باین سفسطه از قولش : (هل لعیسی من اب) آیا برای عیسی پدر است .

اگر اوّلی باشد ، که من آنرا نمیگویم ، پس آفرین به پیامبر غیر معصوم ، و پناه بر خدا از این سخن و اگر دوّم باشد پس آفرین . . . بگوینده ایکه نمی داند .

۵ ـ اینکه او بعد از آنکه خیال کرد این دو لقب و کنیه دو گناه است شروع کرد به تعزیر و کتك زدن و گزیدن دست را پیش از زدن و هرگز گوش روزگار نشنیده مانند این تعزیر ناگوار طاقت فرسا

۶ ـ بدرستیکه از چیزهائیکه خلیفه اختیار کرده و برگزیده از القاب وکناء عرب : ابو مره است و حال آنکه گذشت که رسول خدا صلّی الله علیه و آله نهی فرمود از نام گذاری بمرّه ، مضافا بر اینکه

ابو مره کنیه و لقب ابلیس و شیطانست چنانچه در کتب تواریخ و لغات آمده .[1]

و بعضی گفته اند که شیطان ملقب بابو مره شد برای آنکه دختری بنام مرّه داشت و پیامبر صلّی الله علیه و آله منع فرمود از نام گذاری بحیات و فرمود : که حیات شیطانست .

و ابو داود در سننش ج ۲ ص ۳۰۸ نقل کرده از مسروق که گفت : ملاقات کردم عمر بن خطاب ... را پس گفت تو کیستی : گفتم : مسروق بن اجدع ، پس عمر گفت : شنیدم که رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود : اجدع شیطانست ، پس گویا اینکه او فراموش کرده بود وقتیکه دستور داد که کنیه و لقب ابو مره گذارده شود یا نمیدانست که ابو مره لقب شیطانست یا برای او رأی و اجتهادی برابر رأی پیامبر اسلام است . و الله اعلم .

و همینطور لقب و کنیه ابی حنظله که ابن قیّم حنظله را از زشت ترین اسماء شمرده چنانچه در زاد المعاد ج ۱ ص ۲۶۰ گفته است .

۷ ــ تصّور و خیال او که ذی القرنین از نامهای فرشتگانست و از خاطر او رفته و دور شده که ذی القرنین جوانی رومی بود که خدا باو شاهی و سلطنت داد چنانچه طبری آنرا نقل کرده و در روایت صحیحی از امیر المومنین علیه السلام آمده که او مردی بود خدا را دوست میداشت پس خدا هم او را دوست داشت و برای خدا

---

(۱) قاموس اللغه ج ۲ ص ۱۳۳ ، تاج العروس ج ۲ ص ۵۳۹ لسان العرب ج ۷ ص ۱۸ .

نصیحت کرد و خدا هم خیر او را خواست نه پیامبر بود و نه فرشته [(۱)]

و در قرآن کریم آیت سود مند یست در ذکر ذی القرنین مثل اینکه آنها همگی از یاد خلیفه رفته و بر او مخفی شده نام گذاری رسول خدا صلّی الله علیه و آله ، امیر المومنین علی علیه السلام را به ذی القرنین که در ملاء عام و حضور همه مردم فرمود : "یا ایها الناس اوصیکم بحب ذی قرنیها اخی و ابن عمی علی بن ابیطالب فانه لا یحبّه الا مومن و لا یبغضه الا منافق من احبّه فقد احبّنی و من ابغضه فقد ابغضنی" [(۲)] ای مردم من شما را سفارش و توصیه میکنم بدوستی ذی القرنین برادرم و پسر عمویم علی بن ابیطالب پس بدرستیکه او را دوست نمیدارد مگر مومن و دشمن نمیدارد مگر منافق کسیکه او را دوست دارد مرا دوست داشته و هر کس او را دشمن بدارد مرا دشمن داشته است .

و بعلی علیه السلام فرمود : بدرستیکه برای تو در بهشت خانه ایست ، و کنز (گنج) هم روایت شده ، و تو صاحب دو قرن آنی و شارحین حدیث گفته اند : یعنی صاحب دو طرف بهشت هستی و ملك و مساحت آن بزرگ تر است و سیر میکنی تمام بهشت را چنان چه ذو القرنین تمام زمین را سیر کرد یا صاحب دو قرن امت پس امه ضمیر و حذف شده از ظاهر کلام هر چند که جلوتر ذکر آن نشده مثل قول خدای تعالی : حتی توارت بالحجاب تا آنکه پنهان در

---

(۱) فتح الباری ج ۶ ص ۲۹۵ ، کنز العمال ج ۱ ص ۲۵۴ .

(۲) الریاض النضره ج ۲ ص ۲۱۴ ، تذکره السبط ص ۱۷ ، شرح ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۴۵۱ .

پشت پرده شد قصد نمود خورشید را و یادی در ظاهر از آن نشده ابو عبید گوید : و من این تفسیر دوّم را برگزیدم بر اوّل ۰

گویند : و روایت شده از علی رضی الله عنه که آنحضرت یادی از ذی القرنین کرده و فرمود : اوخویشان خود را بعبادة خدای تعالی دعوت کرد پس دو ضربت بر جلوی سر او زدند و در میان شما مانند او ست ، و ما میبینیم که مقصود آنحضرت خود ش بود یعنی من دعوت بحق میکنم تا آنکه بر سرم دو ضربت میزنند که شهادت من در آنست ۰

یا صاحب دو کوه آن حسن (ع) و حسین (ع) دو سبط و نوه رسول خدا صلّی الله علیه و آله ، و این ثعلب روایت شده ۰

یا صاحب دو شکاف و شکستگی در دو جلوی سر مبارکش یکی از عمرو بن عبدود در روز خندق و دومی از ابن ملجم لعنت الله علیه و ابو عبید گوید و این صحیح ترین چیزیست که گفته اند (۱) اهـ

و بعد مخفی ماندن آنچه در قرآن و سنّت است بر خلیفه ما را نمیرسد که او را مواخذه بجهل و نادانی کنیم بشعر شعراء و مردان دوره جاهلیت و حال آنکه ذو القرنین در شعر امرء القیس و اوس بن حجر و طرفه بن عبد یاد شده ۰

---

(۱) نوادر الاصول حکیم ترمذی ص ۳۰۷ ، مستدرك حاکم ج ۳ ص ۱۲۳ ، الریاض النضره ج ۲ ص ۲۱۰ ، النهایه ابن اثیر ج ۳ ص ۲۷۸ ، لسان العرب ج ۱۷ ص ۲۰۰ ، قاموس اللغه ج ۴ ص ۲۵۸ ، تاج العروس ج ۹ ص ۳۰۷ ، کنز العمال ج ۱ ص ۲۵۴ ۰

و اعشی بن ثعلبه گفته :

والصعب ذو القرنین امسی ثاویـــا

بالحنو فی جدث هناك مقیـــم

و ذو القرنین سر سخت و محکم شام کرد در حالیکه منزل کـــرده بود با خمیده گی در خانه قبر که در اینجا اقامت کند .

و ربیع بن ضبیع گوید :

والصعب ذو القرنین عمر ملکـــه

الفین امسی بعد ذلك رمیمـــا

و ذی القرنین نیرومند دو هزار شهرش را آباد کرد بعد از آن شام کرد در حالیکه خاك شده بود .

و قیس بن ساعده گوید :

والصعب ذو القرنین اصبح ثاویـــا

باللحد بین ملاعب الاریـــاح

و ذو القرنین قهرمان و سخت صبح کرد در حالیکه در لحـــد قبر منزل کرده میان بازیکردن بادها .

و تبع حمیری گوید :

قدکان ذو القرنین قبلی مسلمـــا

ملکا تدین له الملوك و تحشـــد

بتحقیق که ذو القرنین پیش از من پادشاه مسلمانی بود کـــه شاهان باو پیروی کرده و زیر پرچم او بودند .

بلغ المشارق و المغارب یبتغـــی

اسباب امر من حکیم مرشـــد

رسید بتمام مشرقها و مغربها خاور و باختر را و میطلبیـــد

اسباب کار را از دانای رهنمائی (چون خضر ع) ·

فرای مغیب الشمس عند غروبها
فی عین ذی قلب و ثاط حرمد

پس دید محل پنهان شدن خورشید را موقع غروب آن در چشمه ای رباینده و گل بدبو و فاسدی ·

من بعده بلقیس کانت عمتی
ملکتهم حتّی اتاها الهدهد

پس از او بلقیس عمه من (ملکه سبا) بودکه بر ایشان حکومت کرد تا آنکه هدهد از (طرف سلیمان آمد نزد او) ·

و نعمان بن بشیر صحابی انصاری گوید :

و من ذا یعادینا من الناس معشر
کرام و ذو القرنین مناو حاتم

و کیست آنکه دشمنی کند ما را از مردم که گروهی بزرگوار هستیم و ذو القرنین و حاتم طائی از ماست آنگاه چه مانعی از نام گذاری بنامهای فرشتگانست و چه اندازه زیاد اند کسانیکه موسوم شده اند باسامی بالاترین فرشتگان مثل جبرئیل و میکائیل و اسرافیل زیرا که آنها عبری و ترجمه آنها به عربی عبد الله و عبید الله و عبد الرحمن است چنانچه در خبریکه ابن حجر آنرا نقل کرده و در صحیح بخاری از عکرمه آمده که جبرومیك و سراف : عبد ،وایل : الله (۱) است و در صحیح آمده که محبوب ترین نامها نزد خدای تعالی عبد الله

---

(۱) صحیح بخاری باب کسیکه دشمن جبرئیل باشد در کتاب التفسیر صحیح ترمذی ج ۱ ص ۳۴۰ ، فتح الباری ج ۸ ص ۱۳۴ ·

وعبد الرحمن [۱] است و نیز مانعی نیست هرگاه نام گذاری باین الفاظ بعبرانیه واقع شود ·

۸ ـ خیال کردن او که در اطعام طعام و خوراك دادن به مردم اسراف و زیاد روی در مالست پس او را صهیب بادلیل ساکت کرد بگفته رسول خدا صلّی الله علیه و آله در آن و از آنحضرت صلّی الله علیه و آله آمده : " یا ایها الناس افشوا السلام واطعموا الطعام ، وصلوا الارحام " ای مردم سلام را افشاء و اظهار کنید و اطعام طعام نمائید و ارحام و خویشان را دیدن وصله کنید ·

و از عبد الله بن عمرو : روایت شده که مردی سئوال کرد از رسول خدا صلّی الله علیه و آله ، و گفت : ای رسول خدا چه اسلامی خوبست ، فرمود : اطعام طعام کنی و بر هر کس که شناختی یا نشناختی سلام نمائی · [۲]

م ـ و خطیب در تاریخ خود ج ۴ ص ۲۱۲ نقل کرده از طریق ابن عمر قول آنحضرت را افشاء و اظهار کنید سلام را و اطعام طعام نمائید و بنده گانی باشید چنانچه خداوند عزوجل شما را توصیف و تعریف نموده ·

۹ ـ موآخذه کردن او صهیب را برای لقب و کنیه و نبودن فرزندی برای او در حالیکه فرزند داشتن از شرایط لقب و کنیه نیست

---

(۱) احمد و ابن حیان در صحیح خود چنانچه در اصابه ج ۲ ص ۳۹۹ یاد شده ·

(۲) سنن ابی ماجه ج ۲ ص ۳۹۹ ، تاریخ خطیب ج ۸ ص ۱۶۹ ، زاد المعاد ابن قیّم ج ۱ ص ۲۷۷ گوید : در دو صحیح از او به

این عبد الله بن مسعود است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله او را ملقب به ابو عبد الرحمن نمود پیش از آنکه فرزندی برای او تولید شود. (۱)

و این محمد بن طلحه است که رسول خدا صلّی الله علیه و آله او را کنیه ابو القاسم داد و او طفل شیرخوار بود و این برادر انس بن مالك در جلوی چشمان او بود که پیامبر خدا صلّی الله علیه و آله او را مکنّی بابی عمیر نمود او کودکی بود که هنوز بالغ نشده بود و این خود انس است که پیامبر صلّی الله علیه و آله او را کنیه ابو حمزه داد و حال آنکه حمزه ای برای او نبود و این همسران پیامبر بودند که همگی جز عایشه کنیه داشتند پس پیامبر صلّی الله علیه و آله او را کنیه ام عبد الله داد و حال آنکه غیر از یکی از آنها فرزندی نداشتند. (۲)

۹۷
حد زدن خلیفه پسرش را بعد از حد

از عبد الله بن عمر روایت شده که گفت: برادرم عبد الرحمن

← ثابت شده.

(۱) مستدرك ج ۳ ص ۲۱۳.

(۲) رجوع کن به دو صحیح بخاری و مسلم و سنن بیهقی ج ۹ ص ۳۱۰ و مصابیح السنه ج ۲ ص ۱۴۹ و زاد المعاد ج ۱ ص ۲۶۱ و استیعاب و اسد الغابه و اصابه را.

بن عمر شراب خورد و ابو سروعه عقبه بن حارث هم با او همکاری کرد و شراب خورد در مصر و ما هم در خلافت عمر بن خطاب در مصر بودیم پس هر دو مست شدند و چون از مستی درآمدند و سالم شدند رفتند پیش عمرو بن عاص و او فرماندار مصر بود و باو گفتند : ما را پاك كن و حدّ بزن چونکه ما مست شدیم از شرابیکه خوردیم عبد الله بن عمر گوید : پس او نفهمید که آنها پیش عمرو بن عاص آمدند گوید : پس برادرم بمن گفت که او مست بود ، پس گفتم : داخل خانه شو تا تطهیر و پاکت کنم ، گفت : بدرستیکه خود امیر هم شراب خورده عبد الله گوید : پس گفتم قسم بخدا که امروز در جلوی چشم مردم سرت تراشیده نشود داخل خانه شو تا سرت را بتراشم و آنروز با حد سر را هم میتراشیدند پس با من داخل خانه شد .

عبد الله گوید : من سر برادرم را با دست خودم تراشیدم آنگاه عمرو بن عاص آنها را حدّ شراب زد پس این خبر بگوش عمر بن خطاب رسید پس نوشت بعمرو : که عبد الرحمن بن عمر را بر یك شتر بدون پلاس وجهاز بفرست پیش من پس عمرو او را با این وضع فرستاد و چون عبد الرحمن وارد بر عمر شد او را شلاق زد و شکنجه نمود از جهتیکه پسر عمر و خلیفه زاده است آنگاه او را فرستاد و چند ماهی بسلامتی زندگی کرد آنگاه اجلش رسید و مرد و عموم مردم تصّور میکنند که او از شلاّق عمر مرد و حال آنکه از شلاق او نمرد .

از عمرو بن عاص حکایت شده در حدیثی که گوینده ای گفت : این عبد الرحمن بن عمر و ابو سروعه درب منزل اجازه میخواهند گفتم : بیایند ، پس وارد شدند در حالیکه سر شکسته و شرمنده بودند و گفتند : بر ما اقامه کن حد خدا را چونکه ما دیشب شرابی خوردیم

پس مست شدیم ، گفت : پس آنها را راندم ، پس عبد الرحمن گفت : اگر ما را پاك نكنی و حد نزنی وقتی مدینه رفتم به پدرم خبر میدهم ، گفت : پس رای من بر این شد و دانستم که اگر بر آنها اقامه حدّ نکنم عمر بر من غضب خواهد کرد در این و مرا معزول خواهد نمود ، و ما بر آن فکر بودیم که عبد الله بن عمر وارد شده پس برخاستم و او را ترحیب و مرحبا گفتم و خواستم او را جای خود بنشانم نپذیرفت و گفت پدر من مرا نهی کرد که بر تو وارد شوم مگر آنکه چاره نداشته باشم از این برادرم را سرش را بر جلوی چشم مردم نتراش و امّا شلاق هرچه صلاح میدانی بکن ، گفت و بودند که بعد از حد سر را هم میتراشیدند گفت : پس آنها را بصحن خانه برده و بر آنها حد زدم ، و پسر عمر برادرش را بداخل منزل برده و سرش را با سر ابو سروعه تراشید قسم بخدا که من چیزی در این موضوع بعمر نه نوشتم تا آنکه ناگاه نامه عمر رسید و در آن نوشته بود وقتیکه این نامه من رسید پس عبد الرحمن بن عمر را در عبائی پیچیده و بر شتر بی جهازی بفرست تا معلوم شود چه کار بدی کرده پس همانطوریکه پدرش نوشته بود او را فرستادم و نامه را خواندم برای پسر عمر و نامه ای نوشتم بعمر و عذرخواهی کردم و باو خبر دادم که او را در صحن منزلم شلاّق زدم و قسم بخدائیکه سوگند یاد نمیشود به بزرگتر از او که من در صحن خانه ام اقامه حد میکنم بر ذمّی و مسلمان و نامه را با عبد الله بن عمر فرستاد ، اسلم گوید : پس عبد الرحمن وارد بر پدرش شد و بر او عبائی بود و نمیتوانست راه رود از صدمه ایکه از مرکبش خورده بود ، پس گفت ای عبد الرحمن چنان و چنان کردی شلاق شلاق پس عبد الرحمن بن عوف با او سخن گفت و گفت ای امیر

مومنان بر او یکبار اقامه حدّ شده پس عمر توجهی باین کلام نکرد و او را شکنجه کرد و عبد الرحمن داد میزد و میگفت من بیمارم و تو قاتـــل و کشنده منی ، پس عمر او را دو مرتبه حد زد و حبس نمود پس از آن مریض شد و مرد . (۱)

و ابو عمر در استیعاب ج ۲ ص ۳۹۴ گوید : عبد الرحمن اوسط بن عمر او ابو شحمه و همان کسیستکه عمرو بن عاص او را در مصـــــر برای شرابخوری زد سپس فرستاد او را بمدینه و پدرش او را زد ادب پدر فرزندش را پس از آن مریض شد و بعد از یکماه مرد ، ایـــن چنین روایت کرده او را معّمر از زهری از سالم از پدرش و اما اهـــل عراق میگویند : که او زیر شکنجه شلاق و تازیانه عمر مرد و این غلـــط است و زبیر گوید : بر او اقامه حد کرد پس مریض شد و مرد .

و ابن حجر در اصابه ج ۳ ص ۷۲ یادکرده کلام ابی عمـــر را و گفته عبد الرزاق نقل کرده قصه طولانی را از معمر بسند مذکور و آن صحیح است .

و طبری در تاریخ خود ج ۴ ص ۱۵۰ گوید و ابن اثیـــر در کامل ج ۲ ص ۲۰۷ و ابن کثیر در تاریخ خود ج ۷ ص ۴۸ و در این سال (سال ۱۴) عمر بن خطاب پسرش و جماعتی را در شـــراب

---

(۱) بیهقی آنرا در سنن کبری ج ۸ ص ۳۱۲ یادکرده و ابـــن عبد ربه در عقد الفرید ج ۳ ص ۴۷۰ و خطیب بغدادی در تاریـــخ ج ۵ ص ۴۵۵ و ابن جوزی در سیره عمر ص ۱۷۰ و در ۲۰۷ و محـــب طبری در ریاض النضره ج ۲ ص ۳۲ و قسطلانی در ارشاد الســـاری ج ۹ ص ۴۳۹ و آنرا صحیح دانسته .

خواری زد شلاق زد .

امینی (رزقنا الله شفاعته) گوید : کلام و اشکال بر این مسئله از چندین جهت واقع میشود ، چونکه حد کفاره و پاك کننده است پس با او بر محدود و حد خورده بعداً گناهی باقی نمیماند که دو باره بر او حد خورده شود و این در سنّت شریفه شده است .

۱ ـ از خزیمه بن ثابت مرفوعا روایت شده : از پیامبر ص که کسیکه بر او حدّ جاری شد این گناه او بخشیده و آمرزیده شود .

و در عبارت دیگر : کسیکه گناهی مرتکب شود پس بر او حد این گناه جاری شود آن کفاره اوست . (۱)

۲ ـ از عباده بن صامت مرفوعا روایت شده : کسیکه از شما حدّی بخورد پس تعجیل در عقوبت او شده پس آن کفاره اوست و گر نه کار او با خداست .

و در تعبیر دیگری برای اوست : کسیکه از شما مرتکب کاری شود از آنچه خدا از آن نهی نموده پس بر او اقامه حد شود پس آن کفاره اوست و کسیکه حدّ از او تاخیر افتد و اقامه بر او نشود پس کار او با خداست اگر خواست عذاب کند و اگر خواست بر او ببخشد .

و در عبارت سوم از او : کسیکه چیزی از این (گناه) مرتکب

---

(۱) احمد در مسندش ج ۵ ص ۲۱۴ و ۲۱۵ نقل کرده و دارمی در سننش ج ۲ ص ۱۸۲ و بیهقی در سننش ج ۸ ص ۳۲۸ و خطیب تبریزی در مشکاه ص ۳۰۸ .

شود پس عقوبت شود ، آن کفاره برای اوست .(۱)

۳ ـ و شافعی در حدیثی مرفوعا نقل کرده : نمیدانی تو شاید حدود نازل شده که کفاره برای گناهان باشد .

۴ ـ از امیر المومنین علی علیه السلام روایت شده که فرمود کسیکه چیزیرا از حدود انجام دهد پس بر او اقامه حد شود پس آن کفاره اوست (سنن بیهقی ج ۸ ص ۳۲۸) .

۵ ـ از عبد الرحمن بن ابی لیلی روایت شده : که علی رضی الله عنه بر مردی اقامه حد کرد پس مردم شروع کردند بلعن کردن و بد گوئی از او کردن ، پس علی علیه السلام فرمود : اما از این گناهش سئوال نمیشود . سنن بیهقی ج ۸ ص ۳۲۹ .

۶ ـ از عبد الله بن معقل : روایت شده که علی رضی الله عنه مردیرا حدّ زد پس زننده دو تازیانه بر او زیاد زد پس علی علیه السلام (رضی الله عنه) آن دو تازیانه را برگردانید بر جلاد سنن بیهقی ج ۸ ص ۲۲۲ .

و اگر خلیفه خیال میکرد که حّد عمرو بن عاص ملغی و بی اثر است برای وقوع آن در صحن خانه پس مردی او را خبر داد که این عادت معمولی اوست در اجراء تمام حدود و از شرایط حدود نیست که در انظار مردم و ملاء عام باشد بلکه کافیست حّد زدن در پنهانی چنانچه نسبت داده آنرا قسطلانی در ارشادش ج ۹ ص ۴۳۹ به

---

(۱) صحیح بخاری ج ۱۰ ص ۲۵ ، صحیح مسلم ج ۲ ص ۳۹ صحیح ترمذی ج ۱ ص ۲۷۱ ، مسند ابی داود ص ۷۹ ، سنن ابن ماجه ج ۲ ص ۱۲۹ ، سنن بیهقی ج ۸ ص ۳۲۸ .

جمهور و اکثر علماء و اگر این تصوّر درست باشد هر آینه واجبست که دو مرتبه ابو سروعه را هم حد بزند در این قضیّه و نیز غیر او را از کسانیکه عمرو بن عاص در صحن خانه اش حد زده است ·

و اگر قصد نموده باین تعزیر و تادیب او را چنانچه بیهقی در سننش ج ۸ ص ۳۱۳ از طرف خلیفه عذر خواهی کرده و ابو عمر چنانچه گذشت و قسطلانی در ارشاد ج ۹ ص ۴۳۹ ، پس بدرستیکه او بعد مخالفتش بالفظ حدیث از اینکه او اقامه حد بر او نمود دو مرتبه یك امر زیادیست که باو واگذار نشده برای آنچه ما یاد کردیم از اینکه حد کفاره است و بعد از آن از حدّ خورده سئوال از گناهش نمیشود پس نه حد یست بر او و نه تعزیر و نه گناهی و نه تادیب ·

آنگاه اگر تعزیر صحیح باشد پس بدرستیکه در سنّت زیادتر برده تازیانه نمیشود چنانچه در ص ۳۵۰ ج ۱۱ گذشت پس برای چه خلیفه برابر و یکسان قرار داد میان تعزیز و حدّ ·

و عطف کن بر این دستور دادن او عمرو بن عاص را باینکه بفرستد پسرش را بر شتر بی جهازی در یك عبائی پس وارد بر او شود و نتواند راه رود از زحمت مرکبش ، پس بدرستیکه تمام اینها ایذاء و آزار است حد آنرا رد کرده و شرع آنرا مباح ننموده است ·

پس از آن برای چه مانعی نبود برای او از تاخیر انداختن آنچه اجتهاد کرده بود از حدّ جدید بسبب بیماری و کسالت او و آنرا عقب نیانداخت تا خوب شود و حال آنکه آن حکم بیمار حد خورده و یا مستوجب حدّ است در سنت شریفه پیامبر اسلام که صبر کنند تا خوب شود

و اگر تعجب میکنی بعد از همه اینها پس قول ابن جوزی عجیب است در سیره عمر از اینکه سزاوار نیست که گمان برده شود

بعبد الرحمن بن عمر که او شراب خورده و جز این نیست که او نبیذ و آب انگور جوشیده خورده بود بتاویل اینکه شراب نیست و گمان اینکه نوشیدن آن مستی نمیآورد و همینطور ابو سروعه ، و ابو سروعه از اهل بدر بود پس چون کار آنها بمستی کشید پاك شدن خواستند بسبب حدّ و حال آنکه مجرّد پشیمانی و ندامت بر تقصیر در نهی خدا برای آنها کافی بود مگر آنکه برای خدای سبحان غضب کردند بر نفس خود شان که زیاده روی کرده و از حد گذشته بودند پس آنرا تسلیم کردند برای اقامه حدّ ، و امّا تکرار و اعاده زدن عمر فرزندش را این حدّ نیست و فقط او را بعنوان غضب و ادب زده و گرنه پس حد تکرار نمیشود ، پایان لفظ او .

و اگر این خیال و تصور درست باشد متوجّه میکند ایرادرا بعمرو و عمر اگر این را دانسته بودند و بخود حد خورده گان وقتیکه خود شان را تسلیم کردند بحد خوردن بدون هیچ موجب و جهتی و برای آنها صرف ندامت کافی بود چنانچه ابن جوزی گمان کرده بود .

و حقیقت اینست که نیازی نیز بندامت نداشتند برای آنکه آنها گناهی مرتکب نشدند بعد از اعتقاد باینکه مستی نمیآورد ، پس توبه ای از آن نیست هر چند که ایمان کامل ناراحت و دلتنگ از مثل آنست .

و بنابر این پس عبد الرحمن و ابو سروعه مالك نفسشان نبودند که آنرا عرضه کردند بر این درد شدید و زیان زدن دردناك اگر این تشریع و بدعت نبوده باشد .

لکن از کجا ابن جوزی این خواب راست و رویای صادقه را

آورد و خواست تبرئه و تطهیر کند عمرو و عمر را از آنچه را که مرتکب شدند از گناه با اعتراف و اقرارشان باین بتمام صراحت پس انداختن آن دو را در پرتگاه اضرار بنفس و ضرر بخود زدن که شرعا ممنوع است و بدعت گذاری که حرام است در دین اسلام و دروغ صریح و روشنیکه آن از گناهان کبیره است .

و ملحق کن بکسیکه اوّل اقامه حد کرد آثار اقامه او را بدون موجبی برأی و خشمی را که نسبت بخلیفه داده و حد دوّمی چه آنها شراب خورده باشند چنانچه اقرار بآن کردند یا نخورده باشند بنابر آنچه ابن جوزی تحمّل آنرا نموده بود و او متفرد و نادر است باین بیان از میان پیشوایان حدیث و تاریخ نگاران و این روشن است از بیان آشکار و واضح .

۹۸
جهل خلیفه به آنچه روز عید خوانده میشود

از عبید الله نقل شده که گفت: روز عیدی عمر بیرون رفت و فرستاد پیش ابی واقد لیثی که پیامبر صلّی الله علیه و آله چه میخواند در مثل چنین روزی ، پس گفت : سوره ق ، واقترب.(۱)

---

(۱) صحیح مسلم ج ۱ ص ۲۴۲ ، سنن ابی داود ج ۲ ص ۲۸۰ موطا مالك ج ۱ ص ۱۴۷ ، سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۱۸۸ ، صحیح ترمذی ج ۱ ص ۱۰۶ ، سنن نسائی ج ۳ ص ۱۸۴ ، سنن بیهقی ج ۳ ص ۲۸۴ و بلفظ و عبارت ابن ماجه .

امینی (رحمه الله) گوید : این روایتی صحیح است که آنرا امامان حدیث در صحاحشان نقل کرده چنانچه دانستی و نسبت ارسال بآن دادن باینکه عبید الله بن عبد الله عمر را درك نکرده مردود است باینکه روایت در صحیح مسلم از عبید الله بن عبد الله از ابی واقد است و شکی نیست که او ابو واقد را درك کرده و بهمین جهت این (نسبت ارسال) بیهقی و سندی و سیوطی و غیر ایشان مردود است .

و با من بیا تا سئوال و باز پرسی کنیم از خلیفه که برای چه از او دور شده بود علم باینکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله چه میخواند در نماز عیدین (عید فطر و عید اضحی) آیا فراموش کرده بود و میخواست تحقیق کند چنانچه سیوطی در تنویر الحالك ج ۱ ص ۱۴۷ عذر او را خواسته . یا آنکه دلاّلی و دست زدن در بازار برای حراجّی او را مشغول و غافل کرده بود چنانچه خودش در غیر این مورد باین بهانه عذر خواسته است و گذشت در صفحه ۳۱۶ ج ۱۱ و بعد از این بزودی میاید که او را عدّه زیادی تعریف بداشتن نسیان کرده اند ، وحال آنکه فراموشی بعید است چونکه این حکم شایعی است که در هر سال دو بار تکرار میشود در حضور همه مردم و هجوم تمامی مردم که عادتاً فراموش نمیشود .

و امّا احتمال دیگر سیوطی از اینکه او میخواست مردم را اعلام کند باین (که چه خوانده میشود) پس ممکن بود که مردم را خودش بفریاد زدن و بلند خواندنیکه همه بشنوند عمل مستمرش که در آن پیروی از سنّت پیامبر صلّی الله علیه و آله باشد اعلان کند (که من فلان و فلان سوره را میخوانم یا بلند بخواند تا مردم بشنوند) پس

نیازی نبوده باینکه عقب ابی واقد بفرستد و از او سئوال کند ·

۹۹
خلیفه و معانی الفاظ

۱ ــ از عمر روایت شده که او بالای منبر گفت : چه میگوئید در قول خدای تعالی : او یاخذهم علی تخوّف » (۱) یا ایشانرا در حال ترسیدن بگیرد ، پس همه ساکت شدند پس پیرمردی از هذیل برخاست و گفت این لغت ماست و تخوّف : تنقص است ، گفت آیا عرب این‌را در اشعارش میشناسد ، گفت : بلی شاعر ما زهیر ، ابو کبیر هذلی توصیف میکند شترش را که راه رفتن بعد از مکه سنام و کوهانش را کوچك و فشرده میکند ·

تخوّف الرحل منها تا مکا قردا
کما تخوّف عود النبعه السفن

ازمرکب وشتر سخت وفشرده شده کوهان بلند و دارزش چنانچه محکم شد از چوب (درخت کوهی) پوست ·

پس عمر گفت : ای مردم بر شما باد بدیوان شما که گم نشود گفتند : دیوان ما چیست ، گفت : اشعار جاهلیّت چونکه در آن تفسیر کتاب شما و معانی کلام شماست ·(۱)

---

(۱) سوره نحل آیه ۴۷ · ·

(۲) تفسیر کشاف ج ۲ ص ۱۶۵ ، تفسبر قرطبی ج ۱۰ ص ۱۱۰ تفسیر بیضاوی ج ۱ ص ۶۶۷ ·

۲ ـ از ابی الصلت ثقفی نقل شده : که عمر بن خطاب این آیه را قرائت کرد و من یردّ الله ان یضّله یجعل صدره ضیقا حرجا (۱) و کسی را که خدا بخواهد گمراه کند سینه اش را تنگ و دشوار قرار میدهد (بنصب راء) و بعضی از کسانیکه نزد او بودند از اصحاب رسول خدا حرجا . بکسر راء خواندند ، پس عمر گفت : مردی از کنانه بیاورید که چوپان ولی مدّلجی باشد . پس حاضر کردند ، عمر باو گفت : ای جوان حرجه چیست ، گفت : حرجه در نزد ما درختی است میان درختها که هیچ گله دار و حیوان وحشی و هیچ چیزی بآن نمیرسد ، پس عمر گفت : قلب منافق همینطور است هیچ چیزی از خیر باو نمیرسد . (۲)

۳ ـ از عبد الله بن عمر گفت : عمر بن خطاب قرائت کرد این آیه "ماجعل علیکم فی الدین من حرج " (۳) قرار داده نشده برای شما در دین حرجی ، سپس گفت مردی از بنی مدّلج برای من بیاورید (چون حاضر شد) عمر گفت : حرج در میان چیست گفت : ضیق ، تنگی . (کنز العمال ج ۱ ص ۲۵۷) .

۴ ـ حاکم از سعید بن مسیب نقل کرده که عمر بن خطاب بر این آیه برخورد کرد " الذّین آمنوا و لم یلبسوا ایمانهم

---

(۱) سوره انعام آیه ۱۲۵ .

(۲) تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۱۷۵ ، تفسیر خازن ج ۲ ص ۵۳ الدر المنثور ج ۳ ص ۴۵ ، کنز العمال ج ۱ ص ۲۸۵ نقل از عبد بن حمید و ابن جریر و ابن المندر و ابی الشیخ .

(۳) سوره حج آیه ۷۸ .

بظلم »[1] آنکسانیکه ایمان آوردند و ایمانشانرا بِسِتَم نپوشانیدند و آلوده نکردند ، پس آمد پیش اُبَی کعب و از او سئوال کرد که کدام یك ما ظلم نکرده است پس اُبَی گفت ای امیر مومنان جز این نیست مقصود از این ظلم شرك است ، آیا نشنیده قول لقمان را به پسرش : یا بنّی لا تشرك بالله ان الشرك لظلم عظیم[2] پسرك من مشرك بخدا مباش بدرستیکه شرك ظلم بزرگیست . (مستدرك ج ۳ ص ۳۰۵)

بدرستیکه عذر میخواهم از خلیفه اگر علم کتاب و سنّت از خاطر او دور شده یا کوتاهی از حکم در قضایا و داوری ها نموده چونکه خدمت کردن و عملگی کردن در میدان مال و برطشه[3] و مال کرایه دادن و دلاّلی کردن در بازار و فروختن ریسمان و خورده اسباب در تنگدستی و بینوائی نگرداند او را مگر به بحث و خصومت و بدزبانی بسبب آن کارها که مشغولش کند از فراگرفتن علوم لکن او را معذور نمیدانم بر عدم معرفت و شناخت او بلغتیکه آن زبان و لغت اوست که در تمام اوقات شبانه روز زبانش بآن حرکت میکند .

---

(۱) سوره انعام آیه ۸۲ .

(۲) سوره لقمان آیه ۱۲ .

(۳) نهایه ابن اثیر ج ۱ ص ۷۸ ، قاموس اللغه ج ۲ ص ۲۶۲ ، تاج العروس ج ۴ ص ۷۲۱ و گوید : او کسیستکه بمردم شتر و الاغ کرایه میدهد و مزد میگیرد باین کار .

۱۰۰
رأی خلیفه در روزه سال

از ابی عمر شیبانی نقل شده که گفت : عمر بن خطاب ۰۰۰ را خبر دادند بمرد یکه هر روز روزه میگیرد پس عمر شروع کردبزدن او با شلاق مخصوصش و میگفت : بخور ای دهری ای دهری. (۱)

امینی (قدس الله سره) گوید : مرا گیج کرده این مورد نمیدانم بکدام یك از این دو نقل اعتماد کنم ، آیا بر این روایت ابن جوزی را حدیث تازیانه یا بر نقل دیگرش در سیره عمر ص ۱۴۶ از اینکه عمر همه روز روزه میگرفت ، و طبری و جعفر فریابی در سنن روایت کرده و سیوطی از آن دو حکایت نموده در جمع الجوامع چنان چه در ترتیب او ج ۴ ص ۳۳۲ یاد شده که او پشت سر هم روزه میگرفت و در سنن بیهقی ج ۴ ص ۳۰۱ نقل شده که عمر بن خطاب همه روزه ، روزه میگرفت پیش از آنکه بمیرد ، وعبدالله بن عمر در آخرش عمرش هر روز روزه داشت و ابن کثیر آنرا در تاریخ خود ج ۷ ص ۱۳۵ یاد کرده و محبّ طبری در الریاض ج ۲ ص ۳۸ روایت کرده آنرا و استدلال کرده بآن که هر روز روزه گرفتن بهتر است از یکروز گرفتن و یکروز خوردن .

و در اینجا منعی از این نیست در سنّت شریفه و منعی فهمیده نمیشود از ظاهر مثل قول آنحضرت صلّی الله علیه و آله روزه نیست

---

(۱) سیره عمر ابن جوزی ص ۱۷۴ .

کسیکه هر روز روزه بدارد و قول او کسیکه همیشه روزه بدارد نه روزه گرفته و نه افطار کرده پس آن نازل شده بر روزه همیشگی است که مستلزم روزه گرفتن روزهای حرام (چون عید فطر و عید اضحی) که روزه آن حرام است یا بر دو صورت ضعیف و بی بنیه شدن و یا تفویت حقی را کردن و بدون اینها نهی از آن نیست چنانچه در صحیح مسلم ج ۱ ص ۳۱۹ و سنن بیهقی ج ۴ ص ۲۹۹ و بسیاری از کتب فقه و شرحهای مجموعه های حدیثی است و ابن جریر از ام کلثوم نقل کرده که بعایشه گفتند : تو روزه میگیری همه روز را و حال آنکه پیامبر صلّی الله علیه و آله نهی کرد از روزه هر روز گفت : بلی شنیدم که رسول خدا صلّی الله علیه و آله نهی میکرد از روزه دوره سال و لیکن کسیکه روز فطر و روز قربان را افطار کند روزه دهر و سال را نگرفته است (۱)

و نووی در شرح صحیح مسلم حاشیه ارشاد ص ۵۱ گوید :
و در این روایات یاد شده در باب نهی از روزه سال و علماء اختلاف کرده اند در روزه سال پس علماء ظاهریّه و اهل ظاهر معتقد شده اند بمنع روزه دوره سال نظر بظواهر این احادیث قاضی و غیره او گویند و اکثر علماء معتقدند بجواز آن هرگاه روزهای نهی شده را روزه نگیرد و آن دو روز عید فطر و عید قربان وایام تشریق (یازدهم و دوازدهم ذی حجه برای آنهائی که در مکّه هستند) و مذهب شافعی و اصحاب او اینست که روزه گرفتن دوره سال کراهتی ندارد اگر روز عید فطر و عید قربان و تشریق را بخورد و افطار کند بلکه آن مستحب است بشرطیکه ضرری باو نرسد و حقّی را تفویت نکند پس اگر

---

(۱) کنز العمال ج ۴ ص ۳۳۴ .

زیانی وارد کند یا حقّی را ضایع کند پس مکروه است و استدلال کرده اند بحدیث حمزه بن عمرو و بخاری و مسلم آنرا روایت کرده اند که او گفت ای رسول خدا صلّی الله علیه و آله من همه روزه پی در پی روزه میگیرم آیا در سفر هم روزه بگیرم ، فرمود : اگر خواستی پس روزه بگیر ، و این لفظ روایت مسلم است که آنحضرت او را وادار کرد بر روزه گرفتن پی در پی و اگر مکروه بود او را وادار بر آن نمیکرد خصوصا در سفر و ثابت شده از پسر عمر بن خطاب که او پی در پی روزه میگرفت و همینطور ابو طلحه و عایشه و مردم بسیاری از گذشتگان را که یاد نمودم گروهی از ایشانرا در شرح مهذب در باب روزه مستحبّی و از حدیث لا صام من صام الابد ، روزه نیست کسیکه همیشه روزه باشد پاسخهائی دادند که یکی از آنها اینست که آن محمول بر حقیقت آنست باینکه با آن روز عید فطر و عید قربان و ایام تشریق را روزه بدارد و عایشه هم همین جواب را داده است .

و دوّم ـ اینکه آن محمول بر کسیستکه بسبب روزه دهر و پی در پی متضرّر و برایش زیان داشته باشد یا بسبب آن حقّی فوت شود و تائید میکند این را قول رسول خدا صلّی الله علیه و آله : که تو توان و قدرت این را نداری پس روزه بگیر و افطار کن و بخواب و برخیز (برای عبادت) و از هر ماه سه روز روزه بگیر که حسنه و کار خوب ده برابر آن خواهد بود و این مثل روزه تمام عمر است .

و نهی هم خطاب بعبید الله بن عمرو بن عاص بوده و مسلم از او یاد کرده که او در آخر عمرش عاجز و ناتوان شد و پشیمان شد که چرا قبول نکرد رخصت افطار کردن روایتیکه او میدانست بزودی او ناتوان شود و حمزه بن عمرو را برقرار داشت برای آنکه میدانست او قدرت

و توان روزه همه روز را همواره دارد بدون ضرر ۰

و سوّم ـ اینکه معنای لاصام اینست که او میابد از دشواری و زحمت آن آنچه را که غیر او میابد پس آن خیر است نه دعاء ۰۰۰

و گفت در شرح حدیث یکروز روزه بگیر و یکروز بخور علماء در آن اختلاف کرده اند ، پس متولی از اصحاب ما و غیر او از علماء گویند آن افضل از پی در پی روزه گرفتن است برای ظاهر این حدیث و در کلام او اشاره بتفصیل روزه متوالی و تخصیص این حدیث است بعبد الله بن عمرو و کسیکه در حکم اوست و تقدیر آن اینست که افضل از این نیست در حق تو و تائید میکند این را اینکه آنحضرت صلّی الله علیه و آله حمزه بن عمرو را نهی از هر روز روزه گرفتن نکرد و او را ارشاد و راهنمائی کرد او را بروز و روز و اگر افضل در حق تمام مردم بود ، هر آینه او را ارشاد بآن کرده و برای او بیان نموده بود زیرا که تاخیر بیان از وقت حاجت جایز نیست و الله اعلم وخدا داناتر است ۰

و شخص کنجکاو وپژوهشگر بسیار میابد از این سخنان در لابلای تالیفات امامان فقه و شارحین حدیث و از کسانیکه نقل شده از آن روزه عمر را ، افراد زیر است :

۱ ـ عثمان بن عفان مقتول سال ۳۵ هجری ، استیعاب ج ۲ ص ۴۷۷ ۰

۲ ـ عبد الله بن مالك ازدی متوفی ۵۶/ ۵۹ ، بدایه و نهایه ابن کثیر ج ۸ ص ۹۹ ، صفة الصفوه ج ۲ ص ۳۶۴ ۰

۳ ـ اسود بن یزید نخعی متوفی ۷۵ ، نهایه ج ۹ ص ۱۲ ۰

۴ ـ ابوبکر بن عبد الرحمن قرشی متوفی ۹۴ ، نهایه ۹ ص ۱۱۶

۵ ــ فقیه ابو خالد مسلم مخزومی متوفای ۱۰۸ ، طبقات حفاظ ج ۱ ص ۲۳۵ .

۶ ــ سعد بن ابراهیم مدنی متوفای ۱۲۵ ، خلاصه التهذیب ص ۱۱۳ ، شذرات الذهب ج ۱ ص ۱۷۳ .

۷ ــ وکیع بن جراح متوفی ۱۹۶ ، تاریخ بغداد ج ۱۳ ص ۴۷ شذرات الذهب ج ۱ ص ۲۸۲ .

۸ ــ مصعب بن عبد الله بن زبیر متوفی ۲۳۳ ، میزان الاعدال ج ۳ ص ۱۷۲ .

۹ ــ محمد بن علی ابو العباس کرخی متوفای ۳۴۳ ، المنتظم ج ۶ ص ۳۷۶ .

۱۰ ــ ابوبکر نجاد شیخ حنبلی ها در عراق متوفای ۳۴۸ المنتظم ج ۶ ص ۳۹۰ ، نهایه ج ۱۱ ص ۲۳۴ .

۱۱ ــ احمد بن ابراهیم نیشابوری متوفای ۳۸۶ ، نهایه ۱۱ ص ۳۱۹ .

۱۲ ــ ابو القاسم عبد الله بن احمد حربی متوفای ۴۱۲ طبری ج ۱۰ ص ۳۸۲ ، ظم ج ۸ ص ۴ .

۱۳ ــ ابو الفرج معدل احمد بن محمد متوفای ۴۱۵ ، تاریخ بغداد ج ۵ ص ۶۷ ، نهایه ۱۲ ــ ۱۸ ، المنتظم ج ۸ ص ۱۷ .

۱۴ ــ ابو العباس احمد ابیوری متوفای ۴۲۵ ، تاریخ بغداد ج ۵ ص ۵۱ .

۱۵ ــ ابو عبد الله صوری محمد بن علی متوفای ۴۴۱ ، تاریخ بغداد ج ۳ ص ۱۰۳ ، المنتظم ج ۸ ص ۱۴۳ .

۱۶ ــ عبد الملک بن حسن متوفای ۴۷۲ ، نهایه ج ۱۲ ص ۱۲۰

۱۷ ـ ابو البرکات یحییٰ انباری متوفای ۵۵۲ ، نهایه ۱۲ ص ۲۳۷ .

۱۸ ـ حافظ عبد الغنی مقدسّی متوفای ۶۰۰ ، نهایه ۱۲ ص ۳۹ .

۱۹ ـ فقیه محمود بغدادی حنبلی متوفای ۶۰۹ ، شذرات الذهب ج ۵ ص ۳۹ .

۲۰ ـ شیخ محی الدین نووی متوفای ۶۷۷ ، نهایه ۱۳ ص ۲۷۹ .

۲۱ ـ عبد العزیز بن دتف حنبلی بغدادی ، شذرات ج ۵ ص ۱۸۴ .

و این اتفاق ایشان نیست مگر برای آنکه جواز آنرا دانستند در شرع اسلام ، تمام اینها را داشته باش و لکن برای تازیانه مخصوص همکاریست، برای خلیفه هم اجتهادش وشاید که این حکم را مختص باو دیده فقط نه مردم دیگر وگرنه پس دلیل و جهت زدن مرد یکه متعبّد بروزه بوده با شلاّق مخصوص اش چیست .

ان هذا لهو القصص الحق ، بدرستیکه این هر آینه قصه ها وحکایتهای راستیست .

ولقد جئناهم بکتاب فصلناه علی علم وما لهم بذلك من علم ان هم الا یظنون و ان الظن لا یغنی من الحق شیئا ، و هر آینه ما آوردیم ایشانرا کتابیکه تفصیل دادیم آنرا برعلم و نیست برای ایشان علمی باین موضوع و نیستند ایشان مگر آنکه گمان میکنند ، و انّ الظّن لا یغنی من الحق شیئا ، و بدرستیکه گمان بینیاز نمیکند از حق چیزیرا .

ثمرات و نتایج این بحث :

این اندکی از بسیارست از چیزهائی را که ما بر آن اطلاع یافتیم از نوادر اثر در علم عمر وبرای ما ممکن است اکنون که بیاوریم چندین برابر آنچه را که یادکردیم لیکن ما اکتفا نمودیم بر این برای رعایت مقتضای حال و نزد ما بسیاریست که تقدیم میکنیم آنرا بخوانند ه در اجزاء آینده انشاء الله تعالی و آنچه خلاصه میشود از این بحث و پژوهش چند چیز است :

۱ ـ اینکه خلیفه علمش را از چند نفر از اصحاب پیامبر ص فرا میگرفت وقتیکه فاقد بود آنچه را که نزد ایشان بود از فقه و حال آنکه در میان ایشان افرادی بودند که معروف بعلم نبودند و ایشانند

۱ ـ عبد الرحمن بن عوف ٠
۲ ـ معاذ بن جبل ٠
۳ ـ عبد الله بن عباس ٠
۴ ـ زید بن ثابت ٠
۵ ـ عمار بن یاسر ٠
۶ ـ ابو عبیده جرّاح ٠
۷ ـ عبد الله بن مسعود ٠
۸ ـ مغیره بن شعبه ٠
۹ ـ محمد بن مسلمه ٠
۱۰ ـ ابو موسی اشعری ٠
۱۱ ـ ابو سعید خدری ٠
۱۲ ـ اُبی بن کعب ٠

۱۳ ــ صهیب ابو یحیی .

۱۴ ــ ضحاك بن سفیان .

۱۵ ــ حمل بن نابغه .

۱۶ ــ عبد الله بن عمرو بن عاص .

۱۷ ــ ابو واقد لیثی .

۱۸ ــ زنی از قریش .

۱۹ ــ جوانی از جوانان انصار .

۲۰ ــ مردی گمنام و ناشناس .

۲۱ ــ برده ای سیاه .

۲۲ ــ پیره زنی از مدینه .

۲۳ ــ پیره مردی از هذیل .

۲۴ ــ مردی از بنی مدلج .

۲۵ ــ مردی شامی .

و پیش از همه اینها مولا و آقا و امام امیر المومنین علی صلوات الله علیه و خلیفه از آنحضرت بیشتر از دیگران فرا گرفته چنانچه قسمتی از آنرا دانستی و در اینجا قسمتهای بسیاریست که یاد نشده بعدا و برای این قول او : " لولا علی لهلك عمر " بیشتر است .

۱ ــ و گفته ا : " لولا علی لضّل عمر " اگر علی نبود عمر گمراه شده بود ، تمهید باقلانی ص ۱۹۹ .

۲ ــ و گفته او : " اللهم لا تبقنی لمعضله لیس لها ابن ابی طالب " بارخدایا مرا باقی نگذار برای مشکلیکه پسر ابو طالب برای آن نباشد .

۳ ــ و گفته او : " لا ابقانی الله بارض لست فیها یا ابا الحسن "

خدا مرا باقی نگذارد در زمینیکه ای ابو الحسن(ع) تو در آن نباشی .

۴ ــ وگفته او : " اللهم لا تنزل بی شدیده الاّ و ابو حسن الی جنبی " بارخدایا مشکلی برای من پیش نیار مگر آنکه ابوالحسن(ع) درکنار من باشد .

۵ ــ وگفته او : " کاد یهلك ابن الخطاب لولا علی بن ابیطالب " نزدیك بود پسر خطاب هلاك شود اگرعلی بن ابیطالب(ع) نبود .

۶ ــ وگفته او : " اعوذ بالله من معضلة لا علّی بها " پناه میبرم بخدا از مشکله ایکه علی علیه السلام در آن نباشد .

۷ ــ وگفته او : " عجزت النساء ان تلدن مثل علی بن ابیطالب لو لا علی لهلك عمر " زنها عاجز و ناتوانند که مانند علی بن ابیطالب(ع) بزایند اگرعلی نبود عمر هلاك شده بود .

۸ ــ وگفته او : " ردّوا قول عمر الی علّی ،لولا علی لهلك عمر " برگردانید قول عمر را بعلی ، اگرعلی(ع) نبود عمر هلاك شده بود .

۹ ــ وگفته او : " لا ابقانی الله بعد ابن ابیطالب " خدا مرا باقی نگذارد بعد از پسر ابیطالب(ع).

۱۰ ــ وگفته او : " یا ابا الحسن انت لکل معضله و شده تدعی " ای ابو الحسن(ع) تو برای هر مشکله و شدّتی خوانده میشوی .

۱۱ ــ وگفته او : " هل طفحت حره بمثله و ابرعته " آیا هیچ زن آزادی زائیده بمانند او و مهارت او .

۱۲ ــ وگفته او : " هیهات هناك شجنه من بنی هاشم و شجنه من الرسول، واثرت من علم یوتی لها و لا یأتی ، فی بیته یوءتی

الحکم»: بعید است اینجا شاخه ای از بنی هاشم و شاخه ای پیامبری و سرمایه ای از علم است که باید بیایند بسوی آن و نباید او بیاید درخانه او حکمت داده شده است .

۱۳ ـ و گفته او : «ابا حسن لاابقانی الله لشده لست لها ولا فی بلد لست فیه» ابوحسن(ع) خدا مرا باقی نگذارد برای مشکله‌ای که شما در آن نباشی و نه در شهریکه تو در آن نبوده باشی .

۱۴ ـ و گفته او : «یا ابن ابیطالب فماز الت کاشفه کل شبهه و موضع کل حکم» ای پسر ابیطالب(ع) همواره تو بر طرف کننده هر شبهه ای و مورد و مکان هر حکمی هستی .

۱۵ ـ و گفته او : «لولاك لافتضحنا» اگر تو نبودی هر آینه ما مفتضح و رسوا میشدیم .

۱۶ ـ و گفته او : «اعوذ بالله من معضله لیس لها ابوحسن» پناه میبرم از مشکله ایکه برای آن ابوحسن(ع) نباشد .

۱۷ ـ و گفته او : درحالیکه اشاره بعلی علیه السلام داشت : این داناتر است به پیامبر ما و بکتاب پیامبر ما تفصیل گذشت و برای وفور و زیادی نیاز او بعلم صحابه و راست کردن آنها کجی و انحراف او را در موارد بیشماری در داوری و فتاوا بود که استفتاء میکرد از بزرگان صحابه و مراجعه بایشان مینمود و مشورت میکرد با آنها در احکام و گفته او : «کل احد افقه من عمر» همه مردم از عمر فقیه ترند، پرده بر میدارداز واقعیّت حال بحقیقت گفتار از گفته او هرکس از عمر داناتراست.

و گفته او : میشنوید از من که مانند این سخن را میگویم و آنرا انکار نمیکنید بر من تا آنکه زنی مرا رد کند و بمن اشکال کند که از داناترین زنها نیست .

وگفته او : "کل احد اعلم من عمر" هر کسی داناتر از عمر است .

وگفته او : "کل الناس افقه منك یا عمر" تمام مردم از تو داناترند ای عمر .

وگفته او : "کل الناس افقه من عمر حتی ربات الحجال" تمام مردم داناتر از عمرند حتی پرده گیان .

وگفته او : "کل الناس اعلم منك یا عمر" تمام مردم داناترند از تو ای عمر .

وگفته او : "کل واحد افقه منك حتی العجائز یا عمر" هر کسی از تو فقیه تر است حتی پیره زنها ای عمر .

وگفته او : "کل احد افقه منّی" هر کسی از من فقیه تر است

تفصیل همه اینها در نوادر اثر گذشت .

م ـ براستیکه گرفتن به مجموع این خبرها از نوادر یاد شده وصدها امثال آن بما یك آگاهی میدهد ، که خلیفه آراسته نبوده بچیزیکه بزرگان امت درباره امامت لازم و واجب دانسته انند از اجتهاد .

امام الحرمین جوینی در (الارشاد الی قواطع الادلّه فی اصول الاعتقاد) ص ۴۲۶ گوید از شرایط امام نیست که اهل اجتهاد واستنباط باشد بطوریکه نیازمند باستفتاء از غیرش در حوادث نباشد واین مورد اتفاق همه (و تولیستکه جملگی بر آنند) اهـ

پس کجا این شرط واقع میشود بعد از اتفاق امت بر آن مرد یکه باومیدان وبسطی از علم داده نشده وآنچه راکه هم میدانیست اورا بینیاز ومستغنی از مردم نمیکرد ، و امت هم مسلّما دربینیازی و توانگری

از ثروت علمی او بود ، و حدیث استفتاء او از غیرش پر کرده کتابهای حدیثی و سنتها را و لبریز نموده کتب تاریخی و قصص را ، فماذا بعد الحق الا الضلال ، پس نیست بعد از حق مگر گمراهی .

و بتمام آنچه که ما یاد نمودیم شناخته میشود ارزش گفته ابن حزم اندلسی در کتابش (الفصل) که هر صاحب حسّ و شعوری دانسته بعلم بدیهی که آنچه را که از علم پیش عمر بود چندین برابر علمی بود که نزد علی(ع) بود ، تا آخر سخن یاوه یاد شده است در جزء سوم از این کتاب (الغدیر) ما ص ۹۵ (متن عربی)

و گفته ابن تیمیه در (منهاج السنه) ج ۳ ص ۱۲۸ و جمع نموده اند مردم داوریها و فتواهای نقل شده از ابی بکر و عمر و عثمان و علی را پس یافتند که راست تر و با دلیل تر آنرا بر علم صاحب آن امور ابوبکر و پس از آن عمر بوده و برای همین دیده میشود از اموریکه نصّی بر خلاف آن یافته شده از عمر کمتر است از آن چه از علی(ع) دیده شده و اما ابوبکر پس نصّی و خبر صریحی بر خلاف آن نیست .

پس گوید : و ابوبکر و عمر و غیر آنها از بزرگان صحابه نبودند که سئوالی بخصوص از علی(ع) کنند و آنچه که معروفست این است علی(ع) علم را از ابوبکر فرا گرفته چنانچه در سنن یاد شده از علی(ع) که گوید من بودم که هر گاه از پیامبر صلّی الله علیه و آله حدیثی میشنیدم خدا بآن بمن نفعی میداد اگر میخواست که بمن سودی دهد و هر گاه غیر آنحضرت مرا حدیثی میگفت من او را قسم میدادم اگر برایم سوگند میخورد او را تصدیق میکردم ، و ابوبکر مرا حدیث گفت و راست گفت ابوبکر که گفت : شنیدم از رسول خدا صلّی الله علیه و آله

میگفت : هیچ بنده مومنی نیست که مرتکب گناهی شود پس وضوی نیکوئی بگیرد سپس برخیزد و نماز بخواند و پس از آن استغفار کند از خدا مگر آنکه خدا ببخشد گناه او را ۰ ا هـ

و عجیب اینکه که مردی چون امر براو مشتبه شده خیال کرده که برغیر خود او هم مغشوش مانده آیا در حدیث یاد شده بعد فرض صحت آن (در حالیکه عده ای از حفاظ آنرا مجعول و موضوع دانسته) جز این نیست که امیر المومنین علی علیه السلام وثوق و اعتماد بروایت ابی‌بکر داشته است و این کجا و فرا گرفتن علم از او کجا و یا علم آنحضرت صلوات الله علیه منحصر بر این حد پست که وارد شده در ادبی از آداب شریعت فقط بوده و آیا مبتنی میشود بر او چیزی از قضایا و فتاوای او و آنچه را که آنحضرت حّل نمود از مسائل مشکله در فرائض و احکام ، و آیا ندانسته آنحضرت علیه السلام مورد این حدیث را پس ابوبکر باو آموخت ، یا ابوبکر ندانسته چیزیرا از آنچه را که زیر بناء احکام و قضایاست پس آنحضرت او را ارشاد نموده چنانچه همه اینها واقع شده در آنچه را که ما پی در پی یاد کردیم از نوادر اثر ، و احتمال دارد که تصدیق آنحضرت علیه السلام ابوبکر را در این روایت برای این یاد شده که خود آنحضرت آنرا از رسول خدا صلّی الله علیه و آله شنیده ولی واسطه را در این موقع روی مصلحت نیفکنده باشد ، و چگونه میشود که امیرالمؤمنین(ع) علم را از ابوبکر فرا گرفته باشد و حال آنکه او باب مدینه علم رسول خدا ص دروازه شهر دانش پیامبر است چنانچه ما در (ج ۱۱ ـ از ص ۱۲۳ تا ۱۵۷ یاد نمودیم) و آنحضرت وارث علوم و معارف رسول خدا ست چنانچه در جزء سوم ص ۱۰۰ گذشت این نمیشود (که علی علیه السلام از ابی‌بکر

جاهل چیزی بیاموزد) هر چه هم ابن تیمیّه اسب دوانی کنـــد در میدان خودش و او ادعاء میکند شیخ الاسلامی را و بنابراین قیاس کن بقیه آنچه را که در این کلامش ساخته است و بعد از پسران حـزم و تیمیه یاوه صاحب (الوشیعه) یاد شده در ص ۱۵۶ جزء ۱۱ و ص ۸۲ متن عربی است ۰

۲ ـ و نیز معلوم میشود بآنچه را که ما یادکردیم ارزش تأویـــل کردن آن مردم حدیث صحیحی را که از رسول خدا صلّی الله علیـــه و آله روایت شده از قول آنحضرت : بر شما باد بسنّت من و سنّـــت خلفاء دانا و راه نمایان پس بآن چنگ بزنید با دندانهای عقل آنـــرا سخت و محکم نگهدارید ، و بر شما باد که حذر کنید از چیزهای تـــازه درآمد و جدید زیرا که هر تازه و نوئی بدعت و ساختگی و هـــر بدعت و اختراعی گمراهی است (1) چونکه نازل کردند آنرا بر کسیکه بالا رفت از کرسی خلافت از بعد آنحضرت صلّی الله علیه و آلـــه بسبب اختیار ایشان و بتصریح ابوبکر بعد از آن (برای عمر) و بـــه شوراء گذاردن عمر (میان شش نفر) و چاره نداشتند جز آنکه امیـــر المومنین علی علیه السلام را با آنها یاد کنند ، زیرا که معقول نیســـت که پیامبر صلّی الله علیه و آله امر فرماید به پیروی از سیره و روش کسی که برای او سیره ای نیست جز آنکه در فقه و قرآن و سنّت از دهـــان این و آن فراگرفته یا برای خود فتوا دهد و بگوید : من برای خـــودم میگویم پس اگر درست بود از خدا است و اگر غلط و اشتباه بود از مـــن

---

(1) سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۲۰ ، سنن ابی داود ج ۳ ص ۲۶۱ ، سنن دارمی ج ۱ ص ۴۵ ، مستدرك حاکم ج ۱ ص ۹۶ ۰

و شیطانست [۱] در این موقع هر آینه پیامبر صلّی الله علیه و آله امر فرموده به پیروی از روش مردم و مجرّد رأی در دین خدا و این نیست مثل امر کردن به پیروی از مجتهد ینیکه استنباط فتوا میکند از آنچه را که دانسته اند از کتاب و سنت و اجماع یا بگو از قیاس چونکه استنباط میکند همانطور که ما گفتنیم از مدارکیکه شناخته است ·

و کسیکه چیزی بلد نیست و نمیتواند پاسخی از مسائل واضحه و آشکار دهد و قسم میخورد که نمیداند چه کار کند [۲] و از نظر و خاطر او مسائل شایعه و معمولی دور است باکثرت ابتلاء بان مثل تیمّم و شکوك آن و غسل و فروع نماز و روزه و حج و امثال آنها ممکن نیست که او امام امت بوده باشد هر چند که مهار و افسار خلافت را در دست او گذارند ·

بنابر این علماء مخالفت کردند روش عمریرا در مواردیکه قبلا ما یاد کردیم برای مخالفت بودن بیان صریح پیامبر به آن و اگر این تاویل صحیح و درست باشد هر آینه تناقضی میان این حدیث و تصریحاتیست که مخالف با فتوای عمر است که ایجاب کرده اعراض علماء را از گفته او ، و همچنین تناقضی میان دو جزء خود این حدیث است و آن گفته آنحضرت صلّی الله علیه و آله است بر شما باد بـه پیروی کردن بسنت من و سنت خلفاء بعد از من ، و فرض ما اینست که سنّت آنحضرت مخالف است فی الجمله با روش این مرد((عمر)) ·

---

(۱) چنانچه در نوادر اثر ج ۱۱ ص ۲۵۷ و تفصیل آن در جزء ۳ و ۱۴ خواهد آمد ·

(۲) چنانچه گذشت در نوادر الاثر در چند مورد ·

و صحیح از معنای این حدیث اینست که آنحضرت اراده و قصد فرموده از خلفاء مگر آنهائی راکهمواره تصریح بآنان بنامهایشان میفرمود و آنها را عدل و هم سنگ قرآن کریم قرار میداد در گفته اش : " انّی تارك فیکم الخلفتین " من براستی دو خلیفه در میان شما میگذارم ، یا " مخلّف فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی اهل بیتی لن یفترقا حتّی یردا علّی الحوض " (۱) من میگذارم در میان شما دو چیز گرانقدر را کتاب خدا و عترتم خاندانم را که هرگز از هم جدا نشوند تا آنکه در کنار حوض کوثر بر من وارد شوند چنانچه لام عهد اقتضاء و ایجاب میکند این را و ایشان را بعلم و هدایت توصیف و تعریف نمود و ایشان آنکسانی هستند که سیره و رفتار شان مطابق بر روش و سیره آنحضرت است قدم بقدم نه کسانیکه تعریفشان را نکرد بعداً و قرارشان نداد وسفارشی در باره ایشان و یا بایشان ننمود و یاد نفرمود آنحضرت صلّی الله علیه و آله در اینجا عددی را که منطبق بر ایشان شود ، و جز این نیست که اوصافی را یاد نمود که منطبق نمیشود مگر با آنهائی که قصد نمود از خلفاء از اهل بیت معصومش و تمسكّ و دست آویزی باین حدیث نیست در آنچه را که در نظر گرفتند از امر خلافت مگر مثل تمسك بعام در شبهات مصداقّیه (که حجت نیست) .

۳ ــ در اینجا احادیث ساختگی است که یاد میشود در فضائل عمر که مناسب و مطابق نیست با چیزی از آنچه را که ما آنرا یاد کردیم

---

(۱) این حدیث از احادیثیستکه امامان حدیث و حافظیین اتفاق بر صحت آن نموده اند .

باسندهائی مورد اعتمادند و هریك از آنها تكذیب میكند آنها را .

از آنهاست : حدیثی که نسبت بآنحضرت داده میشود : از گفته‌ی اگر من در میان شما مبعوث نمیشدم عمر مبعوث میشد . (۱)

و روایت : اگر من مبعوث نشده بودم هر آینه تو مبعوث میشدی ای عمر . (۲)

و روایت : اگر پیامبری بعد از من بود هر آینه عمر بن خطاب بود . (۳)

و روایت : در امّتها محدثینی بوده اند پس اگر در امت من یکی باشد آن عمر است . (۴)

و روایت : خدا حق را بر زبان و دل عمر قرار داده . (۵)

و روایت : بدرستیکه خدا زده است حق را بر زبان و قلب عمر . (۶)

و از آنهاست روایت ساختگی و دروغینی که از امیر المومنین علی علیه السلام روایت کرده از گفته : ما بودیم که باز گو میکردیم که فرشته ای بر زبان عمر سخن میگفت . (۷)

---

(۱) رجوع بجزء پنجم ص ۳۱۲ کن .

(۲) رجوع بجزء پنجم ص ۳۱۶ کن .

(۳) الریاض النضره ج ۱ ص ۱۹۹ .

(۴) جزء پنجم ص ۴۲ .

(۵) حلیه الاولیاء ج ۱ ص ۴۲ .

(۶) الاموال ابی عبید ص ۵۴۳ .

(۷) حلیه الاولیاء ج ۱ ص ۴۲ .

و گفته او : ما نبودیم که بعید بدانیم که سکینه بر زبان عمر سخن بگوید .

و از آنهاست : خبریکه روایت میکنند از بزرگترین صحابه مثل آنچه که نسبت بابن مسعود میدهند . (۱)

از گفته او: اگر گذارده شود علم عمر در یك لنگه و کفّه ترازو و علم همه مردم در کفّه دیگر علم عمر از همه سنگین تر آید .

و امثال این دروغها ، پس بدرستیکه کسیکه باین درجه و پایه باشد تا جائیکه نزدیك باشد به پیامبری مبعوث شود فاقد مسائل واضحه و روشن نمیشود در موقع احتیاج خود و نیاز کسانیکه رجوع میکنند از امت و مانند او سوره ای از قرآن را در دوازده سال نمیآموزد . (۲)

و حق و فرشته و سکینه کجا بودند روزیکه آقای عمر راهی و اطلاعی بمسائل اولیه نداشت پس او را ارشاد و راهنمائی نکردند و جواب را بر زبانش جاری ننمودند و حق را در قلبش نگذاردند .

و چگونه میتواند خیال کند کسیکه بتمام اینها محکم و رهنمونی شده که همه مردم از او داناتر و فقیه ترند حتّی پرده گیان و زنان پرده نشین و چطور علم کتاب و سنت را از زنان امّت و از مردم پست و اراذل و اوباش مردم فرا میگیرد تا چه رسد از مردان و بزرگان امّت .

و چگونه شناخت لفظکیه در قرآن تفسیر شده تکلّف و زورگوئی

---

(۱) الاموال ابی عبید ص۵۴۲ .

(۲) رجوع کن به ۳۹۶ جزء ۱۱ .

دیده و میگوید : این بخدا قسم همان تکلّف و زور گوئی است ، و میگوید : چه میشود تو را ای پسر مادر عمر که ندانی (آبّا) چیست (۱)

و چگونه : فرا میگرفت از این گروه بسیار از صحابه و استفتاء میکرد ایشانرا در احکام و چطور از نادانی و جهل خود از واضح ترین مسائل دینی عذر میخواست بقولش که مرا معامله و دلاّلی در بازار مشغول و غافل کرده بود . (۲)

و چگونه : نمیتوانست که کلاله را بداند و آنرا اقامه کند و متمکن نبود از آموختن صورتهای میراث جد و پیامبر صلّی الله علیه و آله میفرمود : نمیبنم او را که بداند و نمیبنم او را که آنرا اقامه کند و میفرمود : بدرستیکه گمان میکنم تو را که بمیری پیش از آنکه آنرا بیاموزی . (۳)

و چگونه : مانند ابی بن کعب بر او خشونت میکرد و او را غافل و سرگرم از آموختن قرآن میدید بواسطه دلاّلی در بازار و فروش ریسمان و اسباب خورده . (۴)

و چگونه : امیر المومنین علی علیه السلام او را جاهل بتأویل قرآن کریم میدید و چطور و چطور تا صدها چگونه و چطور .

بلی برادران تسنن خوش دارند که برای او فضائلی بتراشند و در باره او غلو کنند و در لوازم آن اندیشه و تفکر نکردند و خیال

---

(۱) رجوع کن به ص ۱۹۳ ج ۱۱ .

(۲) رجوع کن به ص ۳۱۶ ج ۱۱ .

(۳) رجوع کن به ۲۲۹ و ۳۱۶ ج ۱۱ .

(۴) رجوع کن به ص ۳۱۶ ج ۱۱ .

کرد ند آینده فاش کننده میگذ رد چنانچه قرنها خالی از پژوهشگر یـا کاوش گر گذ شت یا اینکه موجبات ترسانید ن و تهد ید کرد ن میبند نـد زبان او را که سخن بگوید و میزند بر د ست او که بنویسد و مجال ند هد آزاد ی قلم و مذ اهب و افکار علماء را که افشاء و آشکار کنند چیزهائی را که نزد ایشانست ، پس د اوری و قضاوت کن میان مردم براستـی و پیروی از هوا نکن تا تو را از راه خدا گمراه کند ۰

برگشت به آنچه شعر شمس الدین مالکی دنبال کرده

۳ ــ و از آنچه شاعر ما مالکی د ر شعرش یاد کرده از مناقـب امیر المومنین علیه السلام حد یث ولا یت است و آن حد یث (الغد یر) موضوع این کتاب ماست ۰

۴ ــ حد یث منزله : انت منّی بمنزله هارون من موسی الا انّـه لا نبّی بعد ی " تو از من منزله و مرتبه هارون از موسائی جز (نبـوت و پیامبری) زیرا که پیامبری بعد از من تیست و باین حد یث اشـاره کرد بقولش (مالکی شاعر ما) ۰

و انّك منّی خالیا من نبـــــوه

کهارون موسی و حسبك فاحمـــــد

و بد رستیکه تو از من جز مقام پیامبری مثل هارون هستی از موسی و برای تو کافیست پس شکر کن خدا را ۰

و ما کلام د ر اطراف این حد یث را بسط د اد یم و اینکـه آن حد یث صحیح و ثابت است بتصریح از امامان و حافظین حد یـث

در جزء سوم ص ۱۹۸ (عربی) ۰

ابن عبد البر در استیعاب گوید : آنرا جماعتی از صحابه روایت کرده اند و آن از ثابت ترین و درست ترین آثار رسیده از پیامبر است ، آنرا سعد بن ابی وقاص روایت کرده و راه های حدیث سعد رباره این حدیث جدا بسیار است ابن ابی خثیمه وغیر او آنرا روایت کرده‌اند ، و نیز آنرا ابن عباس و ابو سعید خدری ، و ام سلمه ، و اسماء بنت عمیس ، وجابر بن عبد الله و گروهیکه نام آنها طولانی میشود روایت کرده اند ۰ ا هـ

۵ ــ حدیث سبقت اسلام امیر المومنین علیه السلام از همه مردم و بآن اشاره کرده بگفته اش :

و کان من الصبیان اوّل سابق

الی الدین لم یبع بطائع مرشد

و بود او علیه السلام از کودکان اولین کسیکه سبقت بدین گرفت و هفت سال نداشت که مطیع رهبری شد ۰

و ما تفصیل دادیم گفتار را درباره آن در جزء سوم ۲۱۹ ۲۴۳ (عربی) ۰

۶ ــ حدیث کنیه و لقب دادن رسول خدا صلّی الله علیه و آله امیر المومنین علی علیه السلام را بابی تراب و در این زمینه گفته است

و جاء رسول الله مرتضیا له

و کان عن الزهراء بالمتشرد

و رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمد درحالیکه راضی از او بود و او (برای تهی دستی) از زهراء علیها السلام سرگردان شده بود ۰

فمسّح عنه الترب اذ مسّ جلـــــده
وقد قام منها آلفا للتفـــــــرد

پس خاك را از چهره او پاك کرد که بدن او را آلوده کرده بـود و برخاست از روی خاك درحالیکه مأنوس بتجرد و تنهائیب بود .

وقال له قول التلطف قم ابـــــا
تراب کلام المخلص المتـــــوّدد

و باو گفتن از روی مهربانی که برخیز ای ابو تراب و سخنـی خالصانه و دوستانه باو گفت .

و این لقب و کنیه در غزوه عشیره ای که در جمادی الاولی یـــا جمادی الثانی یا در هر دو از سال دوّم هجرت داده شدوقتیکــه رسول خدا صلّی الله علیه وآله امیر المومنین علی علیه السلام و عمّـار را در روی خاکی نرمی خفته دید پس آنها را بیدار کرد وعلـــی علیه السلام را تکان داد و گفت : برخیز ای ابوتراب آیا من تـــو را خبر ندهم بدو بد بخت ترین مردم، دو مرد احمیر (قدار بن سالف) پی کننده و کشنده ناقه صالح ، و آنکه میزند بر فرق تو پس محاسنـت از آن رنگین میشود .

مدارك این حدیث :

و این حدیث صحیح السنه از اخباریست که حاکم ابو عبد اللـه نیشابوری استدراك نموده آنرا در کتابش و هیثمی صحیح دانستـه آنرا ، امام حنبلی ها درمسند ج ۴ ص ۲۶۳ ، ۲۶۴ نقل کـرده و حاکم در مستدرك ج ۳ ص ۱۴۰ و طبری در تاریخش ج ۲ ص ۲۶۱ و ابن هشام در سیره نبویّه ج ۲ ص ۲۳۶ ، و ابن کثیر در تاریخـش

ج ۳ ص ۲۴۷ و هیثمی در مجمع ج ۹ ص ۱۳۶ و گوید آنرا روایت کرده است احمد و طبرانی و بزّار و راویان تمامی مورد اعتماد و وثوقند ، و سیوطی آنرا در جامع کبیر چنانچه در ترتیب آن ج ۶ ص ۳۹۹ نقل از ابن عساکر و ابن النجار و عینی در عمده القاری ج ۷ ص ۶۳۰ نموده اند .

و خواننده میابد آنرا که از مسلمیّات و مورد قبول همگانست در طبقات ابن اسعد ص ۵۰۹ و عیون الاثر ابن سید الناس ج ۱ ص ۲۲۶ و امتاع مقریزی ص ۵۵ و سیره حلبی ج ۲ ص ۱۴۲ و تاریخ الخمیس ج ۲ ص ۳۶۴ و غیر آن .

و طبرانی در اوسط و کبیر نقل کرده باسنادش از ابی الطفیل گوید : پیامبر صلّی الله علیه و آله آمد و علیّ(ع) در روی خاك خوابیده بود ، پس فرمود : حقیقی ترین و صحیح ترین و شایسته ترین نامهای تو ابوتراب است ، تو ابو ترابی ، و هیثمی این را در مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۰۰ یاد کرده و گفته راویان آن مورد اعتمادند .

و بزاز و احمد و دیگران از عمار بن یاسر نقل کرده اند : که پیامبر صلّی الله علیه و آله علی علیه السلام را ملقّب بابی تراب نمود و آن از محبوب ترین کنیه ها و لقبها پیش او بود ، و هیثمی آنرا در مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۰۰ یاد کرده و گفته راویان احمد مورد اعتمادند

و طبرانی در کبیر و اوسط باسنادش از ابن عباس نقل کرده : که گفت : وقتیکه پیامبر صلّی الله علیه و آله ایجاد برادری و اخوّت نمود میان اصحابش از مهاجرین و انصار و بین علی بن ابیطالب رضی الله عنه و کسی از ایشان برادری قرار نداد علیّ(ع) غمگین و خشمناك بیرون رفت تا آنکه بجدول و نهر کوچکی رسید پس دستش را بالش خود

نموده و سرش را روی آن گذارد و باد گرد و غبار بر او افشاند پس پیامبر صلّی الله علیه و آله بسراغ او رفت تا او را پیدا نمود پس با پایش اشاره باو نموده و فرمود : برخیز پس شایسته و سزاوار نیست که باشی مگر ابو تراب ، بر من خشم کردی وقتی ایجاد برادری میان مهاجرین و انصار نمودم و بین تو و هیچکس از ایشان برادری قرار ندادم آیا راضی نیستی که بوده باشی از من بمنزله هارون از موسی مگر آنکه پیامبری بعد از من نیست بدان کسیکه تو را دوست بدارد محفوف و پیچیده شده با من و ایمانست و کسیکه تو را دشمن دارد خدا او را بمردن جاهلیت بمیراند و محاسبه شود بعملش در اسلام (۱) .

و ابوعلی در مسند ش نقل کرده باسنادش از علی علیه السلام که گفت : رسول خدا صلّی الله علیه و آله مرا طلبید پس در جدولی مراخوابیده دید، پس فرمود : چه روزیستکه مردم تو را ابو تراب بنامند، پس مرا دید که گویا در خاطرم از این چیزی است ، گفت : برخیز بخدا قسم که تو را خشنود کنم البته تو برادر من و پدر فرزندان منی قتال میکنی و میجنگی از سنّت من و خلاص میکنی ذمّه مرا .

کسیکه بمیرد در زمان من پس او خدا را بزرگداشته و الله اکبر گفته ، و کسیکه در زمان تو از دنیا رود پس بتحقیق جان سپرده است و کسیکه بمیرد و دوست بدارد تو را بعد از مردنت خدا پایان دهد برای او با یمنی و ایمان مادامیکه خورشید طلوع یا غروب کند و

---

(۱) مجمع الزوائد ج ۹ ص ۱۱ ، مناقب خوارزمی ۲۲ ، الفصول المهمه ابن صباغ ص ۲۲ .

کسیکه بمیرد و دشمن دارد تو را مرده است بمردن جاهلیت و محاسبه شود بآنچه در اسلام عمل کرده است .

سیوطی یادکرده آنرا در جامع کبیر چنانچه در ترتیب آن ج ۶ ص ۴۰۴ نقل شده و گوید : که بوصیری گفت تمام راویان آن مورد اعتمادند .

و ابن عساکر باسنادش از سماك بن حرب نقل کرده که گفت : گفتم بجابر بن عبد الله که این گروه مردم مرا به بدگوئی بعلی بن ابیطالب(ع) میخوانند ، گفت : و ممکن نیست تو را که باو بدگوئی کنی و یا چیست که تو بتوانی او را بآن بدگوئی کنی ، گفت : او را با کنیه و لقب ابو تراب صدا بزنم ، گفت : بخدا قسم نبود برای علی(ع) کنیه و لقبی محبوب تر پیش او از ابی تراب ، پیامبر میان مردم برادری انداخت و بین او و کسی برادری نیانداخت پس خشمگین بیرون رفت تا آنکه بتل و تپه از ریگ روان رسید پس بر آن خوابید پس پیامبر آمد نزد او و فرمود : برخیز ای ابو تراب خشم کردی که من میان مردم برادری قرار دادم ولی بین تو و کسی برادری نیانداختم گفت : بلی رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود : تو برادر من و من برادر تو ام . (کفایه الطالب ص ۸۲)

و در اینجا روایت صحیحی است که مسلم و بخاری در دو مورد از صحیح خود نقل کرده اند : ۱ ـ در باب مناقب امیر المومنین(ع) ۲ ـ کتاب نماز در باب خوابیدن مردم در مسجد . و نقل کرده آنرا طبری در تاریخش ج ۲ ص ۲۶۳ ، از عبد العزیز بن ابی حازم از پدرش گوید : گفتم بسهل بن سعد که بعضی از فرمانداران مدینه میخواهند بفرستند نزد تو که علی علیه السلام را بدگوئی و اهانت بساحت مقدس آن بزرگوار نمائی بالای منبر ، گفت : چه بگویم

گفت : بگوئی (لعن الله ابا تراب) ، گفت : قسم بخدا که او را موسوم باین نام نکرد مگر رسول خدا صلّی الله علیه و آله ، گفت : گفتم و چگونه بود این ای ابو العباس ، گفت : علی علیه السلام وارد شد بر فاطمه سپس از نزد او بیرون آمد ، پس در سایه مسجد خوابید ، گفت : سپس رسول خدا صلّی الله علیه و آله وارد شد بر فاطمه(س) و باو فرمود : پسر عمویت کجاست ، پس فاطمه(س) گفت : او اینست که در مسجد خوابیده است ، پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله آمد نزدیك او و دید که عبایش از پشتش افتاده و خاك بر پشتش رسیده پس شروع کرد بزدودن و پاك کردن خاك را از پشتش و میگفت : بنشین ابو تراب ، قسم بخدا موسوم نکرد او را باین نام مگر رسول خدا و بخدا سوگند نبود نامی محبوب تر پیش او از این نام ۰

و در عبارت بیهقی در سنن کبری ج ۲ ص ۴۴۶ نقل شده که مردیرا از آل مروان عامل و فرماندار مدینه نمودند و او سهل بن سعد را طلبید و باو فرمان داد که علی علیه السلام را ناسزا و دشنام گوید پس سهل امتناع نمود ، پس باو گفت اما اگر نمیپذیری پس بگو لعن الله ابا تراب ، پس سهل گفت : نبود برای علی علیه السلام نامیکه محبوب تر باشد پیش او از ابو تراب و او مسرور میشد هرگاه باین نام خوانده میشد ، پس گفت باو : بما خبر بده از قصّه آن چرا او را ابو تراب نامیدند ۰۰۰

معارضه ای نیست میان این حدیث و آنچه که گذشت از احادیث صحیحه ای که دلالت کننده است بر ملقّب شدن امیر المومنین(ع) بابی تراب روز غزوه عشیره یا روز برادری و موآخات ، و نیست در تمام آنها و این مورد مگر محسوب شدن موقفی از مواقفیکه رسول خدا صلی

الله علیه و آله او را موسوم بابی تراب نمود و شاید سهل بن سعد نمید انست از موارد مگر همان مورد یکه خودش خبر داد آنرا پس مانعی نیست در اینجا از ثبوت همه آنها و کسیکه خیال کرده تعارض میان این [1] و آن احادیث است و بگمان خودش چیزی بافته و ساخته که جمع کند میان آنها را پس بتحقیق پرده از روی نقصان و کجی رای و اندیشه خود برداشته است ·

بلی نزد حافظین حدیث در متن حدیث سهل اضطرابی است که خبر میدهد از تصرّف هواها در آن و در بعضی از الفاظ آن ایهام و خیال بیهوده منافرت و خشونت میان امیر المومنین و دختر عموی معصومه و پاکش صدیقه طاهره فاطمه علیها السلام است چنانچه شاعر مالکی یاد شده ما بآن اشاره کرد بقولش : "وکان عن الزهراء بالمتشرّد".

وحال آنکه آن دو بزرگوار منزه و معصوم و دورند از این بسبب آنچه خدای تعالی بایشان از عصمت عطا فرموده بتصریح قرآن کریم

و ابن اسحاق [2] از برخی از اهل علم روایت کرده که برای او حدیث کرده بود که رسول خدا صلّی الله علیه و آله علی علیه السلام را ابو تراب نامید برای اینکه او هر گاه فاطمه علیها السلام را بر چیزی نکوهش میکرد با او سخن نمیگفت و چیزی بآنحضرت نمیگفت که او را ناخوش دارد مگر آنکه خاکی میگرفت وسرش را روی آن میگذارد

---

(۱) شرح مواهب اللدنیه زرقانی ج ۱ ص ۳۹۵ ·

(۲) سیره ابن هشام ج ۲ ص ۲۳۷ ، عمده القاری عینی ج ۷ ص ۶۳۰ ·

گفت : پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله وقتی بر او خاکی میدید میدانست که او بر فاطمه عتاب و تندی کرده پس میفرمود : چیست تو را ای ابو تراب .

امینی (قدس الله سره الزکیه) گوید : اینها نیست مگر زهر کینه و خلط سینه مردمی کینه توز و دشمنی که پرت میکند آنرا افکندن سخنی بی مقصود برای آلوده کردن دامن پاك امیر المومنین علیه السلام و فاسد کردن معاشرت پسندیده آنحضرت را با همسر معصومه و مطهّره اش (سلام الله علیهما) و در آنست پائین آوردن صدیق اکبر (علی علیه السلام) و صدیقه کبری (فاطمه سلام الله علیها) از مقام بلند شان در مکارم اخلاق . و ثمر و نتیجه داده در امروز آنچه در دیروز دست آلوده و دشمن کینه توز افشانده بود از این ساختگی ها تا آنکه نویسنده امروز سیاه کرد ورقهای تاریخش (۱) را بقولش : و علی(ع) بود که تند میشد و غضب میکرد بعد از هر کراهتی و میرفت که در مسجد بخوابد و پدر زنش دست بر شانه او میکشید و او را نوازش داده و موعظه میکرد و میان او و همسرش تا مدتی جمع مینمود و از آنچه که ساخته (و تهمت به مولای متقیان زده اند) پیامبر یکمرتبه دخترش را دید در خانه اش گریه میکند از مشت زدن علی(ع) او را . ا هـ .

و حاکم ابو عبد الله نیشابوری گوید : بنو امیه کارشان پائین آوردن و عیب جرئی کردن از علی علیه السلام بود باین نام (ابو

---

(۱) جزء سوم الغدیر عربی ص ۱۷ .

تراب) که رسول خدا صلّی الله علیه و آله او را نامیده بود و او را بر منبرها بعد از خطبه در مدت حکومتشان لعن کرده و دشنام میدادند و آنحضرت را بکنیه و نام ابو تراب مسخره میکردند و البتّه استهزاء و مسخره میکردند آنکسی را که او را موسوم بآن نموده بود و حال آنکه خداوند تعالی فرموده : "قل أبا لله و آیاته و رسوله کنتم تستهزون لا تعتذروا قد کفرتم بعد ایمانکم ..." (۱) بگو آیا بخدا و آیات او و پیامبر استهزاء و سخریه میکردید . عذر نخواهید که بتحقیق کافر شدید بعد از ایمانتان .

و سبط ابن جوزی گوید : در تذکره ص ۴ ، و آنچه حاکم گفته صحیح است زیرا که ایشان تحاشی و وحشت و ترسی از این کار نداشتند بدلیل آنچه از مسلم از سعد بن ابی وقاص روایت شده که او داخل بر معاویه بن ابی سفیان شد پس معاویه (علیه الهاویه) باو گفت چه چیز تو را باز داشته و منع کرده از ناسزاگوئی ابو تراب ... (۲)

منقبت و فضیلتی در اطراف حدیث مذکور :

شیخ علاء الدین سکتواری در (محاضرة الاوائل) ص ۱۱۳ گوید : اوّل کسیکه مکنی و موسوم به ابو تراب شد علی بن ابیطالب رضی الله عنه بود رسول خدا صلّی الله علیه و آله او را موسوم نمود وقتیکه دید او را خوابیده و بر پهلو و پشتش خاک است پس از روی مهربانی باو فرمود : برخیز ای ابو تراب پس بهترین لقبهای او بود

---

(۱) سوره توبه آیه ۶۶ ، ۶۷ .

(۲) جزء سوم الغدیــر عربی ص ۲۰ .

و بعد از این برای او کرامتی بود به برکت نفس محمدی که خاك برای او بازگو کند هر چه بر آن جاری شده و میشود تا روز قیامت پس بفهم راز آشکاریرا . دلائل النبوه . ا هـ [1]

و بتحقیق که ابداع وانشاء کرد شاعر ماهر و استاد عبد الباقی افندی عمری در قولش :

یا ابا الاوصیاء انت لطٰـه

صهره و ابن عمّه واخوه

ای پدر جانشینیان تو برای طاها (رسول خدا) داماد و پسر عموی و برادر اوئی .

انّ الله فی معانیك سرا

اکثر العالمین ما علموه

بدرستیکه برای خدا در معانی و مراتب تو رازیست که بیشتر جهانیان آنرا ندانستند .

انت ثانی الآباء فی منتهی الدّو

ر وآباوه تعدّ بنوه

تو دومین پدرانی در پایان روزگار و دوره ها و پسران فرزندانش محسوب میشوند .

---

(۱) رازی گوید : اشاره به تفسیر و تاوئل آیه شریفه سوره زلزال است و قال الانسان مالها یومئذ تحدث اخبارها و انسان یعنی علی بزمین و خاك گوید : تو را چه میشود در آنروز بازگو میکند آنچه بر آن واقع شده است .

خلق الله آدما من تراب

فهو ابن له و انت ابوه

خدا آدم را از خاك آفرید پس آدم پسر خاك و تو پدر او هستی (ابو تراب) ·

۷ ــ و از آنچه را که شاعر مالکی ما در شعرش بآن اشاره کرده از مناقب مولای ما امیر المومنین علیه السلام حدیث سوره برائت و ابلاغ آنست گوید ·

وارسله عنه الرسول مبلغا

و خصّ بهذا الامر تخصیص مفرد

و ارسال کرد آنرا از او پیامبر در حالیکه مبلغ و رساننده باشد و اختصاص باین امر پیدا کرد تخصیصیکه ویژه او بود فقط ·

و قال : هل التبلیغ عنّی ینبغی

لمن لیس من بیتی من القوم فاقتدی

و فرمود : آیا تبلیغ از طرف من سزاوار است برای کسیکه از این مردم از خاندان من نیست پس پیروی کن ·

و این : چنین بود که رسول خدا صلّی الله علیه و آله ابوبکر را فرستاد برای مکّه که آیاتی از اوّل سوره برائت را برای مردم مکّه بخواند ، پس جبرئیل از نزد خدای عزیز آمد و گفت : هرگز اداء نمیکند از تو مگر خودت یا مردی از تو ، پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله علی علیه السلام را فرستاد با شتر و ناقه غضباء یا (جدعاء) در پی ابوبکر و فرمود : او را دریاب و هر کجا باو رسیدی نامه را از او بگیر و برو بسوی مکه و بر آنها قرائت کن ، پس علی علیه السلام درعرج یا در الخلیفه یا درضجنان یا جحفه باو رسید و

نامه را از او گرفت و حج کرد و تبلیغ نمود و اذان گفت (یا اعـلان کرد) .

این خبر تاریخی را بسیاری از امامان و حافظین حدیـــث براه های متعدد و زیاد صحیحی که کمتر آن امکان تواتر و قطعیّـــت پیش جمعی از برادران تسنّن دارد نقل کرده اند و برای تو اســـت امت و گروه بسیاریکه آنرا نقل کرده اند :

۱ ـ ابو محمد اسماعیل سدی کوفی ، فوت شده در سال ۱۲۸

۲ ـ ابو محمد عبد الملك بن هشام بصری ، فوت شده در سال ۲۱۸ .

۳ ـ ابوعبد الله محمد بن سعد زهری ، فوت شده در ســـال ۲۳۰ .

۴ ـ حافظ ابوبکر بن ابی شیبه عبسی کوفی ، فوت شــده در سال ۲۳۹ .

۵ ـ حافظ ابو الحسن ابن شیبه عبسی کوفی ، فوت شده در سال ۲۳۹ .

۶ ـ امام حنبلی ها احمد بن حنبل شیبانی ، فوت شده در سال ۲۴۱ .

۷ ـ حافظ ابو محمدعبد الله دارمی صاحب سنن ، فوت شده در سال ۲۵۵ .

۸ ـ حافظ ابو عبد الله بن ماجه قزوینی صاحب سنن ، فـــوت شده در سال ۲۷۳ .

۹ ـ حافظ ابو عیسی ترمذی صاحب صحیح ، فوت شده ۲۷۹

۱۰ ـ حافظ ابو بکر احمد بن ابی عاصم شیبانی ، فوت شــده

۲۸۷ .

۱۱ ـ حافظ ابو عبد الرحمن احمد نسائی صاحب سنن ، فوت شده ۳۰۳ .

۱۲ ـ حافظ ابو جعفر محمد بن جریر طبری ، فوت شده ۳۱۰

۱۳ ـ حافظ ابوبکر محمد بن اسحاق بن خزیمه نیشابوری فوت شده ۳۱۱ .

۱۴ ـ حافظ ابو عوانه یعقوب نیشابوری صاحب مصابیح ، فوت شده ۳۱۶ .

۱۵ ـ حافظ ابو القاسم عبد الله بغوی صاحب مصابیح ، فوت شده ۳۱۷ .

۱۶ ـ حافظ عبد الرحمن ابن ابی حاتم تمیمی ، فوت شده ۳۱۷ .

۱۷ ـ حافظ ابو حاتم محمد بن حبّان تمیمی ، فوت شده ۳۵۴ .

۱۸ ـ حافظ ابو القاسم سلیمان بن احمد طبرانی ، فوت شده ۳۶۰ .

۱۹ ـ حافظ ابو الشیخ ، فوت شده ۳۶۹ .

۲۰ ـ حافظ علی بن عمر دارقطنی ، فوت شده ۳۸۵ .

۲۱ ـ حافظ ابو عبد الله حاکم نیشابوری صاحب مستدرک ، فوت شده ۴۰۵ .

۲۲ ـ حافظ ابوبکر بن مردویه اصبهانی ، فوت شده ۴۱۶ .

۲۳ ـ حافظ ابو نعیم احمد اصفهانی صاحب حلیه ، فوت شده ۴۳۰ .

۲۴ ـ حافظ ابوبکر احمد بن حسین بیهقی صاحب سنن ، فوت شده ۴۵۸ .

۲۵ ـ فقیه ابو الحسن علی بن مغازلی شافعی ، فوت شده ۴۸۳ .

۲۶ ـ حافظ ابو محمد حسین بغوی شافعی ، فوت شده ۵۱۶

۲۷ ـ حافظ نجم الدین ابو حفص نسفی سمرقندی حنفی ، فوت شده ۵۳۷ .

۲۸ ـ حافظ ابو القاسم جار الله زمخشری شافعی ، فوت شده ۵۳۸ .

۲۹ ـ ابو عبد الله یحی قرطبی صاحب تفسیر کبیر ، فوت شده ۵۶۷ .

۳۰ ـ حافظ ابو المؤیّد موفق بن احمد خوارزمی حنفی ، فوت شده ۶۵۸ .

۳۱ ـ حافظ ابو القاسم بن عساکر دمشقی شافعی ، فوت شده ۵۷۱ .

۳۲ ـ ابو القاسم عبد الرحمن خثعمی سهیلی اندلسی ، فوت شده ۵۸۱ .

۳۳ ـ ابو عبد الله محمد بن عمر فخر رازی شافعی ، فوت شده ۶۰۶ .

۳۴ ـ ابو السعادات بن اثیر شیبانی شافعی ، فوت شده ۶۰۶ .

۳۵ ـ حافظ ابو الحسن علی بن اثیر شیبانی ، فوت شده ۶۳۰ .

۳۶ ـ ابو عبد الله ضیاء الدین محمد مقدسی حنبلی ، فوت شده ۶۴۳ .

۳۷ ـ ابو سالم محمد بن طلحه قرشی نصیبی شافعی ، فوت شده ۶۵۲ .

۳۸ ـ ابو المظفر یوسف سبط حافظ ابن جوزی حنفی ، فوت شده ۶۵۵ .

۳۹ ـ عز الدین ابن ابی الحدید معتزلی ، فوت شده ۶۵۵

۴۰ ـ حافظ ابو عبد الله گنجی شافعی ، فوت شده ۶۵۸

۴۱ ـ قاضی ناصر الدین ابو الخیر بیضاوی شافعی ، فوت شده ۶۸۵ .

۴۲ ـ حافظ ابو العباس محبّ الدین طبری شافعی ، فوت شده ۶۹۴ .

۴۳ ـ شیخ الاسلام ابو اسحاق ابراهیم حموی ، فوت شده ۷۲۲ .

۴۴ ـ ولّی الدین محمد خطیب عمری تبریزی صاحب مشکاه المصابیح ، فوت شده ۷۳۷ .

۴۵ ـ علاء الدین علی بن محمد خازن صاحب تفسیر ، فوت شده ۷۴۱ .

۴۶ ـ اثیر الدین ابو حیّان اندلسی صاحب تفسیر ، فوت شده ۷۴۵ .

۴۷ ـ حافظ شمس الدین محمد ذهبی شافعی ، فوت شده ۷۴۸ .

۴۸ ـ نظام الدین حسن نیشابوری صاحب تفسیر ، فوت شده

...

۴۹ ـ حافظ عماد الدین اسماعیل بن کثیر دمشقی شافعی فوت شده ۷۷۴ .

۵۰ ـ حافظ ابو الحسن علی بن ابی بکر هیثمی شافعی ، فوت شده ۸۰۷ .

۵۱ ـ تقی الدین احمد بن علی مقریزی حنفی ، فوت شده ۸۴۵ .

۵۲ ـ حافظ ابو الفضل بن حجر احمد عسقلانی شافعی ، فوت شده ۸۵۲ .

۵۳ ـ نور الدین علی بن محمد بن صباغ مکی مالکی ، فوت شده ۸۵۵ .

۵۴ ـ بدر الدین محمود بن احمد عینی حنفی ، فوت شده ۸۵۵ .

۵۵ ـ شمس الدین محمد بن عبد الرحمن سخاوی ساکن حرمین فوت شده ۹۰۲ .

۵۶ ـ حافظ جلال الدین عبد الرحمن سیوطی شافعی ، فوت شده ۹۱۱ .

۵۷ ـ حافظ ابو العباس احمد قسطلانی شافعی ، فوت شده ۹۲۳ .

۵۸ ـ حافظ ابو محمد عبد الرحمن بن ربیع شیبانی شافعی فوت شده ۹۴۴ .

۵۹ ـ مورخ دیار بکری صاحب تاریخ (الخمیس) فوت شده ۹۶۶/۸۲ .

۶۰ ـ حافظ شهاب الدین احمد بن حجر هیثمی شافعی ، فوت شده ۹۷۴ .

۶۱ ـ متقی علی بن حسام الدین قرشی هندی ، ساکن مکّه ، فوت شده ۹۷۵ .

۶۲ ـ حافظ زین الدین عبد الروف مناوی شافعی ، فوت شده ۱۰۳۱ .

۶۳ ـ فقیه شیخ بن عبد الله عید روس حسینی ، یمنی ، فوت شده ۱۰۴۱ .

۶۴ ـ شیخ احمد بن با کثیر مکی شافعی صاحب وسیله ، فوت شده ۱۰۴۷ .

۶۵ ـ ابو عبد الله محمد زرقانی مصری مالکی ، فوت شده ۱۱۲۲

۶۶ ـ میرزا محمد بدخشی صاحب مفتاح النجا ، فوت شده ....

۶۷ ـ سید محمد بن اسماعیل صنعانی حسینی ، فوت شده ۱۱۸۲ .

۶۸ ـ ابو العرفان شیخ محمد صبّان شافعی صاحب اسعاف ، فوت شده ۱۲۰۶ .

۶۹ ـ قاضی محمد بن علی شوکانی صنعانی ، فوت شده ۱۲۵۰ .

۷۰ ـ ابو الثناء شهاب الدین سید محمود آلوسی شافعی ، فوت شده ۱۲۷۰ .

۷۱ ـ شیخ سلیمان بن ابراهیم قندوزی حسینی ، حنفی ، فوت شده ۱۲۹۳ .

۷۲ ـ سید احمد زینی دحلال مکی شافعی ، فوت شده ۱۳۰۴ .

۷۳ ـ سید مومن شبلنجی مولّف (نور الابصار) . . . .

ما در جلوتر ترجمه و بیوگرافی بسیاری از این اعلام را در جزء اوّل ص ۷۳ ، ۵۱ (عربی) یاد کردیم که اسانید و مدارك شان منتهی میشود در شاهکاری اعلان برائت و تبلیغ آنرا بجمعی از صحابه اوّل که از ایشان :

۱ ـ امیر المومنین علی علیه السلام رضی الله عنه از طریق زید بن یثیع گوید : چون ده آیه از برائت بر پیامبر صلّی الله علیه و آله نازل شد ابوبکر را طلبید تا آنها را بر مردم مکّه بخواند سپس مرا خواند و بمن فرمود : برو هر کجا برخورد کردی بابی بکر نامه را از او بگیر و برو با آن بمکّه و آنرا بر مردم مکه قرائت کن ، پس من حرکت کردم و در جحفه ابی بکر را دیدم و نامه را از او گرفتم و ابو بکر . . . برگشت و گفت : ای رسول خدا در باره من آیه ای نازل شده ، فرمود : نه و لیکن جبرئیل آمد نزد من و گفت : هرگز نباید برساند از طرف تو مگر خودت یا مردی از تو . (۱)

---

(۱) عبد الله بن احمد در زوائد مسند نقل کرده و حافظ ابو الشیخ و ابن مردویه و سیوطی آنرا در الدّر المنثور ج ۳ ص ۲۰۹ از آنها حکایت نموده ، کنز العمال ج ۱ ص ۲۴۷ ، شوکانی در تفسیرش ج ۲ ص ۳۱۹ ، الریاض النضره ج ۲ ، ص ۱۴۷ ، ذخایر العقبی ص ۶۹ تاریخ ابن کثیر ج ۵ ص ۳۸ ، ج ۷ ص ۳۵۷ ، تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۳۳۳ ، مناقب خوارزمی ص ۹۹ ، فرائد السمطین حموی ، مجمع ←

صورت دیگر :

فرمود : سوره برائت نازل شد پس رسول خدا صلّی الله علیه وآله ابوبکر را فرستاد سپس علی(ع) را فرستاد پس نامه را از ابوبکر گرفت و چون برگشت گفت : آیا در باره من چیزی نازل شده ، فرمود : نه ولیکن من مامور شدم که یا خودم آنرا تبلیغ کنم یا مردی از خاندانم پس علی علیه السلام رفت بسوی مکّه و در میان ایشان (با ربع) ایستاد . (و آیات مذکوره را برایشان قرائت نمود .) (۱)

صورت سوم از زید :

بدرستیکه رسول خدا صلّی الله علیه وآله ابوبکر را با سوره برائت فرستاد بسوی اهل مکّه پس از آن عقب او علی(ع) را فرستاد و باو گفت : نامه را بگیر و برو بسوی مردم مکّه ، گوید : پس علی(ع) ابوبکر را دیده و نامه را از او گرفت و ابوبکر برگشت درحالیکه غمگین و محزون بود و برسول خدا صلّی الله علیه وآله ، گفت آیا درباره من آیه ای نازل شده ، فرمود : نه ، جز اینکه مامور شدم که آنرا خودم ابلاغ کنم یا مردی از خاندان و اهل بیتم برساند .

ـــ الزوائد ج ۷ ص ۲۹ ، شرح صحیح بخاری عینی ج ۸ ص ۶۳۷ وسیلة المال ابن باکثیر ، شرح مواهب اللدّنیه زرقانی ج ۳ ص ۹۱ تفسیر المنار ج ۱۰ ص ۱۵۷ .

(۱) تفسیر طبری ج ۱۰ ص ۴۶ ، تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۳۳۳ .

خصائص نسائی ص ۲ ، الاموال ابی عبید ص ۱۶۵

صورت چهارم:

از امیر المومنین علی علیه السلام از طریق حنش بلفظ و عبارت یاد شده اوّل از الفاظ زید بن یثیع کلمه بکلمه .(۱)

صورت پنجم از حنش از امیر المؤمنین :

گوید : بدرستیکه پیامبر صلّی الله علیه و آله هنگامیکه او را فرستاد با سوره برائت ، گفت : ای پیامبر خدا من سخن گو و خطیب نیستم ، فرمود : چاره نیست از اینکه یا من خودم بروم یا تو با آنها بروی ، گفت : پس اگر چاره ای نیست من بزودی میروم ، فرمود : برو که خدا زبانت را ثابت و قلبت را هدایت میکند ، گفت: پس از آن دستش را بر دهانش گذارد .(۲)

صورت ششم از ابی صالح از امیر المؤمنین :

فرمود : رسول خدا صلّی الله علیه و آله ابوبکر را فرستاد با سوره برائت بسوی مردم مکه و او را برای موسم حج فرستاد پس از آن

---

(۱) مسند احمد ج ۱ ص ۱۵۱ ، کفایه گنجی ص ۱۲۶ نقل از احمد و ابن عساکر و هیثمی در مجمع الزوائد ج ۷ ص ۲۹ .

(۲) مسند احمد ج ۱ ص ۱۵۰ ، الریاض النضره ج ۲ ص ۱۷۴ تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۳۳۳ ، الدّر المنثور ج ۳ ص ۲۱۰ نقل از ابی الشیخ ، کنز العمال ج ۱ ص ۲۴۷ .

مرا در پس او فرستاد پس من باو رسیده و آنرا از او گرفتم ، پس ابو بکر گفت : چیست مرا فرمود : تو رفیق غار منی وصاحب منی بر حوض جز اینکه نباید تبلیغ کند از من غیر من یا مردی از من ، طبری آنرا نقل کرده چنانچه در فتح الباری ابن حجر عسقلانی ج ۸ ص ۲۵۶

۲ ـ ابوبکر بن ابی قحافه گوید : بدرستیکه پیامبر صلّی الله علیه و آله مرا با سوره برائت بسوی مردم مکّه فرستاد که بعد از امسال مشرکی نباید حج کند و برهنه ای نباید طواف خانه نماید و داخل بهشت نمیشود مگر شخص مسلمان ، کسیکه میان او و رسول خدا پیمانیست آنرا تاخیر اندازد تا مدتش سپری شود و خدا و پیامبر از مشرکین بیزارند پس سه روز (یا سه میل) راه رفت سپس بعلی علیه السلام فرمود : خود را بابی‌بکر برسان و او را برگردان بسوی من و برائت را تو ابلاغ کن ، گفت : پس علی‌ع بفرمان رسول خدا عمل کرد و چون ابوبکر وارد شد بر پیامبر گریست و گفت : ای رسول خدا در باره من چیزی آمده ، فرمود : نیامده در باره تو مگر خیر ولیکن مامور شدم که ابلاغ نکند آنرا مگر من یا مردی از من (۱)

۳ ـ ابن عباس گوید : رسول خدا صلّی الله ابوبکر را بفرستاد پس همانطورکه ابوبکر در بعضی از راه بود که شنید صدای شتر قصواء رسول خدا را پس ابوبکر با ترس بیرون آمد بگمان آنکه او رسول خدا صلّی الله علیه و آله است پس ناگاه دید علی رضی الله

(۱) مسند احمد ج ۱ ص ۳ ، و ابن خزیمه و ابوعوانه و دارقطنی در افراد چنانچه در کنزالعمال ج ۱ ص ۲۴۶ و گنجی در کفایه ص ۱۲۵ نقل از احمد و ابی نعیم و ابن عساکر و ابن کثیر در تاریخش ج ۷ ص ۳۵۷.

عنه است پس نامه رسول خدا را باو داد و بعلی(ع) گفت که آن سخنان را اعلان کند (پس بد رستیکه شایسته نیست که تبلیغ کند از من مگر مردی از اهل من پس اتفاق کردند) (۱) پس با هم رفتند پس علی علیه السلام در ایّام تشریق (۱۰ــ ۱۱ ــ ۱۲ ذی حجه) ایستاد و فریاد میکرد که ذمه خدا و پیامبر او بیزار است از هر مشرکی .... (۲)

صورت دیگری از لفظ ابن عباس :

گوید : که رسول خدا صلّی الله علیه و آله ابوبکر را فرستاد بسوره برائت پس از آن علی(ع) را در پی او روانه کرد و گرفت از او سوره را پس ابوبکر گفت : ای رسول خدا در باره من چیزی رسید ، فرمود نه تو یار منی در غار و بر حوض ، ولی نباید به برساند از من مگر خودم یا علی(ع)... (۳)

---

(۱) آنچه ما بین دو هلال است در بعضی از مصادر نیست .

(۲) ترمذی نقل کرده آنرا در جامعه خود ش ج ۲ ص ۱۳۵ سنن بیهقی ج ۹ ص ۲۲۴ ، مناقب خوارزمی ص ۹۹ ، مطالب السئول ابن طلحه ص ۱۷ ، تفسیر شوکانی ج ۲ ص ۳۱۹ نقل از ترمذی و ابن حاتم و حاکم و ابن مردویه و بیهقی بلفظ کوتاه تری و ابن حجر در فتح الباری ج ۸ ص ۲۵۶ بآن اشاره نمرده .

(۳) تفسیر طبری ج ۱۰ ص ۴۶ .

حدیث دیگری از ابن عباس

گوید : در حدیث طولانی که در آن جمله ای از فضائل امیر المومنین علیه السلام ذکر شده از مناقبیکه مورد قبول همه امت است اینستکه : رسول خدا صلّی الله علیه و آله فلانی را با سوره توبه فرستاد پس از آن علی علیه السلام را پشت سر او فرستاد پس آنرا از او گرفت و فرمود : نباید به برد آنرا مگر مرد یکه از من و من از اویم .

و این حدیث ابن عباس را بسیاری از امامان و حافظین حدیث در مسانید شان با اسناد صحیحیکه تمام راویانش مورد اعتماد و مصرّ بصحّت و راویانش موثق هستند نقل کرده اند و ما آنرا در جزء اوّل (عربی) ص ۴۹ ، ۵۱ یاد نموده و گذشت بحث در اطراف آن در جزء سوم ص ۱۹۵ ، ۲۱۷ .

حدیث دیگر از ابن عباس

ابن عساکر باسنادش از طریق حافظ عبد الرزاق از ابن عباس نقل کرده گوید : من با عمر بن خطاب در برخی از کوچه های مدینه راه میرفتیم پس عمر گفت : ای پسر عباس گمان میکنم که مردم کوچك یا ناچیز گرفتند صاحب شما (علی ع) را که او را متولّی امور شما نکردند پس گفتم : قسم بخدا که رسول خدا صلّی الله علیه و آله او را ناچیز و کوچك نگرفت وقتیکه او را بر گزید برای سوره برائت که بر اهل مکّه بخواند ، پس عمر بمن گفت : سخن راست را تو گفتی قسم بخدا که شنیدم رسول خدا صلّی الله علیه و آله میفرمود : بعلی بن

ابیطالب(ع)! «من احبّك احبّنی و من احبّنی احب الله و من احب الله ادخله الجنه مدلاّ» (۱) کسیکه تو را دوست دارد مرا دوست داشته و کسیکه مرا دوست دارد خدا را دوست داشته و کسیکه خدا را دوست دارد او را نوازش شده وارد بهشت نماید .

۴ ـ جابر بن عبد الله انصاری گوید : بدرستیکه پیامبر صلّی الله علیه و آله وقتیکه از عمره جعرانه برگشت ابوبکر را برای حج فرستاد پس ما با او آمدیم تا انکه بودیم ما بعرج آماده شد برای نماز صبح و چون ایستاد برای تکبیر ، صدای ضجّه شنید از پشت سرش پس تکبیر نگفت و گفت این صدای شتر جدعاء رسول خدا است هر آینه برای رسول خدا صلّی الله علیه و آله در باره حج بدا و تبدیل رائی واقع شده پس شاید که رسول خدا صلّی الله علیه و آله باشد پس با او نماز میگذاریم پس ناگاه دید علی رضی الله عنه است بر ناقه آنحضرت پس ابوبکر باو گفت شما فرماندار و امیر هستید یا قاصد و پیام آور ، فرمود : نه بلکه رسولم مرا رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرستاد بسوره برائت که در مواقف حج آنرا بر مردم قرائت کنم ، پس ما وارد مکه شدیم پس چون یکروز پیش از ترویه بود ابوبکر برخاست و برای مردم خطبه ای خواند و مناسك حج برای آنها گفت تا آنکه فارغ شد علی علیه السلام برخاست پس سوره برائت را بر مردم خواند تا پایان آن سپس با او بیرون رفتیم تا آنکه روز عرفه شد ابوبکر برخاست و برای مردم خطبه خواند و از مناسك برای

---

(۱) کنز العمال ج ۶ ص ۳۹۱ ، شرح ابن ابی الحدید ج ۳ ص ۱۰۵ یاد کرده آنرا تا گفته او (پس گفت مرا) .

آنها حدیث کرد تا فارغ شد علی رضی الله عنه برخاست و بر مردم سوره برائت را خواند تا تمام کرد پس چون گروه اوّل حرکت کردند ابو بکر برخاست و خطبه خواند و بیان کرد چگونه کوچ کنند یا چطور (در منی) سنگ بیاندازند و مناسك شان را بایشان آموخت و چون خلاص شد علی رضی الله عنه برخاست و سوره برائت را بر مردم خواند تا پایان آن ۰

دارمی آنرا نقل کرده در سننش ج ۲ ص ۶۷ ، و نسائی در خصایص ص ۲۰ ، و ابن خزیمه نقل کرده و آنرا صحیح دانسته و ابن حبّان از طریق ابن جریح و طبری و محب الدین طبری در الریاض النضره ج ۲ ص ۱۷۳ ، از طریق ابی حاتم و نسائی و دیده میشود در تیسیر الوصول ج ۱ ص ۱۳۳ ، تفسیر قرطبی ج ۸ ص ۶۷ ، المواهب اللدنیه قسطلانی ، شرح المواهب زرقانی ج ۳ ص ۹۱ ، تاریخ الخمیس ج ۲ ص ۱۴۱ ، سیره زینی دحلان ج ۲ ص ۳۶۵ ، تفسیر آلوسی روح المعانی ج ۳ ص ۲۶۸ ، تفسیر المنار ج ۱۰ ص ۱۵۶ نقل از پنج حافظ یاد شده از دارمی تا محب الدین طبری ۰

۵ ـ انس بن مالك گوید : که رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرستاد با ابوبکر سوره برائت را برای مردم مکه ، سپس او را خواست و فرمود : سزاوار نیست که این را برساند مگر مردی از اهل من پس علی علیه السلام را طلبید و آنرا باو داد ۰

ودر لفظ دیگری برای احمد

بدرستیکه رسول خدا صلّی الله علیه و آله برانگیخت ابوبکر صدیق را با سوره برائت پس چون بذی الحلیفه رسید فرمود : نباید

این را تبلیغ کند مگر من یا مردی از خاندان من پس آنرا با علی(ع) فرستاد .

طریق حدیث : تمام راویانش صحیح و مورد اعتماد و وثوقند آنرا احمد در مسندش ج ۳ ص ۲۱۲ ، ۲۸۳ نقل کرده و ترمذی در جامعه ج ۲ ص ۱۳۵ طبع هند و نسائی در خصائصش ص ۲۰ و ابن کثیر در تاریخش ج ۵ ص ۳۸ ، از ترمذی و احمد در تفسیرش ج ۲ ص ۳۳۳ ، وخوارزمی در مناقب ص ۹۹ و قسطلانی در شرح صحیح بخاری ج ۷ ص ۱۳۶ ، و ابن حجر در شرح صحیح ج ۸ ص ۲۵۶ وعینی در شرح صحیح ج ۸ ص ۶۳۷ و ابن طلحه در مطالب السئول ص ۱۷ و سیوطی در الدّر المنثور ج ۳ ص ۲۰۹ نقل از ابن ابی شیبه و احمد و ترمذی و ابی الشیخ و ابن مردویه و در کنز العمال ج ۱ ص ۲۴۹ ، از ابن ابی شیبه و زرقانی در شرح المواهب ج ۳ ص ۹۱ و شوکانی در تفسیرش ج ۲ ص ۳۱۹ نقل از کسیکه سیوطی در الدر المنثور از او نقل کرده و آلوسی در تفسیرش ج ۳ ص ۲۶۸ نقل از احمد و ترمذی و ابی الشیخ و صاحب المنار در تفسیرش ج ۱۰ ص ۱۵۷ .

۶ ــ ابو سعید خدری گوید : رسول خدا صلّی الله علیه وآله ابوبکر ... را فرستاد که از طرف او برائت را برساند پس چون او را روانه کرد علی رضی الله عنه را فرستاد و گفت : ای علی نباید برساند از من مگر خودم یا تو ، پس او را بر ناقه و شتر غضباء خود سوار کرد و روانه نمود ، پس علی علیه السلام رفت تا بابی‌بکر ... ملحق شد و برائت را از او گرفت ، پس ابوبکر آمد خدمت پیامبر صلّی الله علیه وآله در حالیکه از این موضوع ترسی بر او راه یافته بود که شاید برای

او آیه ای نازل شده باشد پس چون رسید نزد آنحضرت گفت : چیست مرا یا رسول الله فرمود : خیر است تو برادر من و یار منی در غار و تو بامنی بر حوض جز اینکه نباید تبلیغ کند از من غیر من یا مردی از من .

نقل کرده آنرا ابن حبّان و ابن مردویه چنانچه در الدّر المنثور سیوطی ج ۳ ص ۲۰۹ و روح المعانی آلوسی ج ۳ ص ۲۶۸ و در طبع منیّریه ج ۱ ص ۴۰ و ابن حجر اشاره کرده بآن در فتح الباری ج ۸ ص ۲۵۶ از طریق عمرو بن عطیّه از پدرش از ابی سعید .

ابو رافع گوید : رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرستاد ابوبکر را بسوره برائت بسوی موسم حج ، پس جبرئیل علیه السلام آمد و گفت : که نباید هرگز برساند از تو مگر خودت یا مردی از تو ، پس برانگیخت علی رضی الله عنه را در پی او تا آنکه بین مکه و مدینه باو رسید و آنرا از او گرفت و در موسم برای مردم قرائت نمود .

ابن مردویه و طبرانی نقل کرده آنرا باسناد شان چنانچه در الدّر المنثور سیوطی ج ۳ ص ۲۱۰ و فتح الباری ابن حجر ج ۸ ص ۲۵۶ یاد شده است .

۸ ـ سعد بن ابی وقاص گوید : رسول خدا صلّی الله علیه و آله ابوبکر را فرستاد بسوره برائت تا آنکه در بعضی از راه علی رضی الله عنه را فرستاد پس آنرا از او گرفت سپس رفت با آن بسوی مکه ، پس ابوبکر در خاطر خود چیزی دید ، پس رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرمود : نباید برساند از من مگر خودم یا مردی از من

خصایص نسائی ص ۲۰ ، الدّر المنثور ج ۳ ص ۲۰۹ نقل از ابن مردویه ، تفسیر شوکانی ج ۲ ص ۳۱۹ و ابن حجر در فتح

الباری ج ۸ ص ۲۵۵ بآن اشاره نموده است

حدیث دیگر از سعد :

ابن عساکر نقل کرده باسنادش از حرث بن مالك گوید : آمدم بمکه پس ملاقات کردم سعد بن ابی وقاص‌را و گفتم : آیا برای علی (ع) منقبتی شنیده ای ، گفت : برای او گواهی میدهم چهار فضیلت را که اگر یکی از آنها برای من بود محبوب تر بود نزد من از دنیا که در آن مانند نوح (دو هزار و پانصد سال) زنده گی کنم ، بـه درستیکه رسول خدا صلّی الله علیه و اله ابوبکر را فرستاد بابرائت بسوی مشرکین قریش پس یکشبانه روز رفت سپس بعلی علیه السلام فرمود : برو در پی ابوبکر و آنرا از او بگیر و ابلاغ کن بمردم مکه و ابو بکر را بمن برگردان ، پس ابوبکر برگشت درحالیکه گریه میکرد و گفت ای رسول خدا در باره من چیزی نازل شده ، فرمود : نه مگر خیر اینکه نباید ادا کند از من مگر خودم یا مردی از من یا فرمود : از اهل بیت من تا پایان حدیث رجوع کن جزء اوّل ص ۴۰ .

۹ ــ ابو هریره گوید : من با علی بن ابیطالب رضی الله عنه بودم وقتیکه رسول خدا صلّی الله علیه وآله او را فرستاد پس فریاد زد بچهار موضوع تا آنکه صدایش چون شیهه اسب طنین انداز شد .

دارمی آنرا در سنن خود ج ۲ ص ۲۳۷ نقل کرده و نسائی در سننش ج ۵ ص ۲۳۴ بااختصاریکه مخلّ با مطلب نبوده چنانچه سیوطی آنرا در شرح آن گفت و حدیث ابی هریره را بسیاری از حافظین نقل کرده اند جز آنکه دستهای هوی با آن بازی کرده و آماده ساخته برای یاوه سرایان و بیهوده گویان میدان باطل گوئی و دروغ سازی

اطراف این حدیث سود مند ٠

وحافظ محب الدین طبری در الریاض النضره ج ۲ ص ۱۷۳ و ذخایر العقبی ص ۶۹ ، از طریق ابی حاتم از ابی سعید یا بابی هریره نقل کرده گوید : رسول خدا صلّی الله علیه و آله فرستاد ابوبکر را پس چون بضجنان رسید شنید صدای شترعلی علیه السلام را و شناخت آنرا وآمد پیش او گفت کار من چیست ، گفت خیر است بدرستیکه رسول خدا مرا فرستاد بعنوان برائت ،پس چون ما برگشتیم ابوبکر رفت نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله و گفت : ای رسول خدا چیست مرا ، گفت : خیر تو صاحب منی در غار جز اینکه نباید تبلیغ کند غیر من یا مردی از من یعنی علی (ع)

۱۰ ـ عبد الله بن عمر.ابن حجر عسقلانی یاد کره در فتح الباری ج ۸ ص ۲۵۶ آنچه گذشت از امیر المومنین از طریق ابی صالح سپس گفت : و از طریق عمری از نافع از ابن عمر همینطور

۱۱ ـ حبشی بن جناده گوید : رسول خدا صلّی الله علیه وآله فرمود : علی(ع) از من و من از اویم نمیرساند از من مگر خودم یا علی (ع)

حدیث صحیح است که راویانش تمامی مورد اعتماد ند احمد بن حنبل بچهار طریق آنرا در مسندش ج ۴ ص ۱۶۴ و ۱۶۵ نقل کرده و ترمذی در صحیحش ج ۲ ص ۲۱۳ وآنرا صحیح وحسن دانسته و نسائی در خصائص ص ۲۰ و ابن ماجه قزوینی در سنن ج ۱ص ۵۷ و بغوی در مصابیح ج ۲ ص ۲۷۵ و خطیب عمری در مشکاه ص ۵۵۶ و فقیه ابن مغازلی در مناقب و گنجی در کفایه ص ۵۵۷ و نووی در تهذیب الاسماء واللغات و محب طبری در الریاض ج ۲ ص ۷۴ از

حافظ سلفی و سبط بن جوزی در تذکره ص ۲۳ و ذهبی در تذکره الحفاظ در ترجمه سوید بن سعید و ابن کثیر در تاریخش ج ۷ ص ۳۵۶ و سخاوی در المقاصد الحسنه و مناوی در کنوز الدقایق ص ۹۲ و حموینی در باب هفتم از فرائد السمطین و جلال الدین سیوطی در جامع صغیر و در جمع الجوامع چنانچه در ترتیب آن ج ۶ ص ۱۵۳ و ابن حجر یادکرده آنرا در صواعق ص ۷۲ و متقی هندی درکنز العمال از یازده حافظ و بدخشانی در نزل الابرار ص ۹ نقل از ابن ابی شیبه و احمد و ابن ماجه و ترمذی و بغوی و ابن ابی عاصم و نسائی و ابن قانع و طبرانی و ضیاء مقدسی و جارودی و فقیه شیخ بن عیدروس در العقد النبوی و امیر محمد صنعانی در الروضه الندیه و قندوزی در ینابیع المودة و شبلنجی در نور الابصار ص ۷۸ و ابن حبان در اسعاف حاشیه نور الابصار ص ۱۵۵ .

امینی (قدس الله روحه القدسی) گوید : این جمله روایت شده از حبشی بن جناده و عمران و ابی ذرغفاری از حدیث تبلیغ گرفته شده و آن قسمتی و جزئی از آنست چنانچه تصریح بر آن کرده صاحب لمعان و مرقاه و سندی حنفی در شرح سنن ابن ماجه ج ۱ ص ۵۷ و گفتند : پیامبر صلّی الله علیه و آله فرمود این جمله را برای بزرگداشت علی(ع) و عذرخواهی از ابی بکر ...

۱۲ ـ عمران بن حصین در حدیث مرفوعا گوید : فرمود : علی(ع) از منست و منم از علی(ع) و نمیرساند از من مگر علی(ع)، ترمذی آنرا نقل کرده و گفته حدیثی خوب و عجیب است در تذکره سبط ص ۲۲ هم چنین است .

۱۳ ـ ابوذر غفاری مرفوعا گفته : علی(ع) از من و من از علیّم و

نمیرساند مگر خودم یا علی»، مطالب السئوال ص ۱۸ ۰

مرسلات :

۱ ـ از ابی جعفر محمد بن علی (امام باقر علیه السلام) گوید چون سوره برائت بر رسول خدا صلّی الله علیه و آله نازل شد و ابوبکر مامورشده بود که برای مردم اقامه حج کند ، بآنحضرت گفته شد : ای رسول خدا سوره را با ابوبکر ارسال نمائید ، فرمودند : نباید برساند از طرف من مگر مردی از خاندان من ، آنگاه علی بن ابیطالب رضوان الله علیه را فرا خوانده و باو گفت : برو با این حکایت از اوائل سوره برائت نقل کن و آنرا در روز عید قربان وقتیکه مردم در منی اجتماع کردند و اعلان کن :

انّه لا یدخل الجنه کافر ۰ کافر داخل بهشت نمیشود ۰

و لا یحج بعد العام مشرك ۰ و بعد از امسال مشرکی حج نخواهد کرد ۰

و ان لا یطوف بالبیت عریان ۰ و برهنه طواف خانه نباید کند ۰

و من کان له عند رسول الله صلّی الله علیه و آله عهد فهوله الی مدته ۰ و کسیکه برای او نزد پیامبر صلّی الله علیه و آله پیمانیست آن برای او تا مدتش خواهد بود ، پس علی بن ابیطالب رضوان الله علیه بر ناقه عضباء رسول خدا صلّی الله علیه و آله سوارشد و بیرون رفت تا در راه به ابوبکر رسید و چون ابوبکر او را در راه دید ، گفت : امیری یا ماموری ، فرمود : بلکه مامورم ، آنگاه با هم رفتند پس ابوبکر برای مردم اقامه حج نمود و عرب در این سال بر منازلشان بهمان روش جاهلیت حج میکردند تا آنکه روز قربان شد علی بن ابیطالب

رضی الله عنه ایستاد و در میان مردم اعلان کرد آنچه را که رسول خدا صلّی الله علیه و آله باو فرمان داده بود... (۱)

۲ ــ روایت شده که ابوبکر چون در قسمتی از راه رسید جبرئیل علیه السلام فرود آمده و گفت: ای محمد(ص) نباید رسالت تو را ابلاغ کند مگر مردی از تو، پس علی(ع) را فرستاد و ابوبکر برگشت نزد رسول خدا صلّی الله علیه و آله و گفت: ای رسول خدا آیا چیزی در باره من از آسمان نازل شده فرمود: بلی، پس تو برو برای موسم و علی(ع) آیات برائت را اعلان میکند... نظام الدین نیشابوری در تفسیر مطبوعش در حاشیه تفسیر طبری ج ۱ ص ۳۶ یاد کرده است.

۳ ــ از سدی روایت شده گوید: چون این آیات تا چهل آیه (از سوره برائت) نازل شد رسول خدا صلّی الله علیه و آله آنرا با ابوبکر فرستاد و امر کرد او را بر حج پس چون روانه شد و بد رخت ذی الحلیفه رسید علی(ع) را در پی او فرستاد و آنها را از او گرفت و ابوبکر برگشت بطرف پیامبر صلّی الله علیه و آله و گفت ای رسول خدا پدر و مادرم بفدایت آیا در باره من چیزی نازل شده گفت: نه و لکن نباید تبلیغ کند از من غیر از خودم یا مردی از من، آیا تو راضی نیستی ای ابوبکر که در غار با من بودی و تو صاحب من بر حوضی گفت: آری یا رسول الله، پس ابوبکر حرکت کرد برای حج و علی

---

(۱) سیره ابن هشام ج ۴ ص ۲۰۳، تفسیر طبری ج ۱۰ ص ۴۷، تفسیر کشاف ج ۲ ص ۲۳، تفسیر ابن کثیر ج ۲ ص ۳۳۴ تاریخ ابن کثیر ج ۵ ص ۳۷، عمده القاری ج ۴ ص ۶۲۳.

علیه السلام اعلان نمود سوره برائت را (۱) . . .

۴ ـ بغوی مفسر در تفسیرش گوید : در حاشیه تفسیر خازن ج ۳ ص ۴۹ گوید : چون سال نهم شد و رسول خدا صلّی الله علیه و آله خواست حج کند ، سپس گفت : مشرکین حاضر میشدند و برهنه طواف میکردند پس ابوبکر را در این سال امیر حاج فرستاد برای موسم که برای مردم اقامه حج کند و با او چهل آیه از اوّل برائت فرستاد تا در موسم برای مردم قرائت کند ، سپس علی(ع) که خدا چهره اش را سر افراز کند فرستاد بر ناقه و شتر عضباء اش تا آنکه اوّل سوره برائت را برای مردم بخواند و او را فرمان داد که در مکّه و منی و عرفات اعلان کند : که ذمّه خدا و پیامبر او از هر مشرکی بیزار و نباید برهنه ای طواف خانه کند ، پس ابوبکر برگشت و گفت : ای رسول خدا پدر و مادرم قربان شما آیا درباره من چیزی نازل شده است ، گفت : نه ولیکن برای کسی سزاوار نیست که این را تبلیغ کند مگر مردی از اهل من آیا خشنود نیستی که تو با من در غار باشی و بدرستیکه تو صاحب من بر حوضی ، گفت : چرا ای رسول خدا ، پس ابوبکر رفت بعنوان امیر حاج و علی رضی الله عنه برای اینکه ابلاغ و اعلان برائت کند (۲)

---

(۱) تفسیر طبری ج ۱۰ ص ۴۷ ، تاریخ طبری ج ۳ ص ۱۵۴ .

(۲) و این را بطور مرسل و ارسال مسلم و مورد قبول بلفظ مختصر و یا مفصّل میبینی در طبقات ابن سعد ص ۶۸۵ ، تفسیر ابی حیّان ج ۵ ص ۶ ، تفسیر کشاف ج ۲ ص ۲۳ ، تفسیر خازن ج ۲ ص ۲۱۳ ، تفسیر بیضاوی ج ۱ ص ۴۸۸ ، تفسیر نسفی حاشیه خازن ج ۲ ص ۲۱۲ ، تفسیر نیشابوری حاشیه طبری ج ۱۰ ص ۳۶ ، تذکره ←

و خبر از اتفاق صحابه پیشین میدهد بر این منقبت و فضیلت برای امیر المومنین سوگند دادن آنحضرت علیه السلام بآن اصحاب شوراء را در آنروز بقول خودش : آیا در میان شما کسی هست که مورد اطمینان بر سوره برائت شده که برای او بگوید رسول خدا صلّی الله علیه و آله ، بدرستیکه نباید برساند از من مگر خودم یا مردی از من غیر از من بوده ، گفتند : نه .

و ما در پیش حدیث سوگند دادن روز شوراء را در جزء اول ص ۱۵۹ تا ۱۶۳ یادکردیم و اینکه این جمله یاد شده را ابن ابی الحدید صحیح و قسم دادن روز شوراء را از روایات مستفیضه نزد یک بتواتر دانسته است .

و خلاصه از تداوم این احادیث تواتر معنوی یا اجمالی آن منقبت استفاده میشود برای وقوع اصل قضیه از پس گرفتن آیات را از ابی بکر و تشریف امیر المومنین(ع) بتبلیغ آن و نازل شدن وحی صریح و روشن باینکه نباید تبلیغ کند از آنحضرت صلّی الله علیه و آله مگر او یا مردی از او واجب نیست بر ما که خود را هلاك کنیم برای بعضی از خصوصیاتیکه برخی از راویان و یا متون به تنهائی یادکرده اند چونکه آنها آن اخبار را خبر واحد نمیکند و در این قصّه اشاره است

← سبط ص ۲۲ ، امتاع مقریزی ص ۴۹۹ ، الروض الانف ج ۲ ص ۳۲۸ ، کامل ابن اثیر ج ۲ ص ۱۲۱ ، تفسیر رازی ج ۴ ص ۴۰۸ شرح نهج ابن ابی الحدید ج ۲ ص ۲۴۰ ، شرح مواهب زرقانی ج ۳ ص ۹۱ ، الاصابه ابن حجر ص ۵۰۹ ، تاریخ الخمیس ج ۲ ص ۴۱ الصواعق ص ۱۹ ، السیره النبویه زینی دحلان ج ۲ ص ۳۶۴ .

باینکه کسی را که وحی روشن و صریح شایسته و صالح نمیداند برای تبلیغ و رسانیدن چند آیه ای از قرآن چگونه اطمینان و اعتماد میکند باو بتمام دین و تبلیغ همه احکام و مصالح ۰

شاعر کیست؟

او ابو عبد الله شمس الدین محمد بن احمد بن علی هواری مالکی اندلسی نحوی معروف ابن جابر اعمی است از اهل مریّه (شهر بزرگیست از اندلس اسپیانیا) یکی از قهرمانان شعر و ادب و استاد ماهر متبحری در علم نحو و تاریخ و تراجم و حدیث بوده و در سال ۶۹۸ بدنیا آمده و قرآن و نحو را هم در نزد محمد بن یعیش خوانده و فقه را پیش محمد بن سعید زندی آموخته و حدیث را بر ابی عبد الله زواوی قرائت کرده سپس بسوی مشرق مسافرت و با ابو جعفر احمد بن یوسف البیری طلیطلی مشهور به بصیر متوفی سال ۷۷۹ مصاحبت نموده هر دو آستین خود را برای آموختن علم و ادب بالا زده و دو دست خود را بسوی تاریخ دراز کردند پس مترجم و قهرمان بحث ما مردی بود که تالیف میکرد و بنظم میآورد و دیکته میکرد و رفیق و مصاحب او بر او قرائت کرده و مینوشت تا آنکه در ادبیّات استاد و نابغه ای شده و بر دیگران برتری یافت جز اینکه ترجمه شده بیشتر بشعر پرداخته و همواره در دوره عمر شان بر این منوال بوده و در مصر از ابی حیّان حدیث شنیده سپس با هم بحج رفته و بعد بشام برگشته و از ابی الحجاج مزّی دمشقی متوفی ۷۴۲ وجندی و ابن کامیار استفاده کرده آنگاه اقامت در حلب نموده و در آنجا حدیث

گفته پس از آن بسوی بیره (اندلس) حرکت و مستمر در آنجا حدود پنجاه سال شده تا آنکه پسر جابر با دیگری ازدواج کرده پس مهاجرت کردند ، جماعتی از وی روایت نموده که از ایشانست محمد بن احمد حریری قاضی حلب و بکسانیکه او را در زندگیش ادراك کردند اجازه داده و در جمادی آلاخر سال ۷۸۰ وقات نموده است

تألیفات او :

۱ ــ شرح الفیه ابن مالك · سیوطی در بغیه گوید : کتاب سود مند یست که توجه باعراب ابیات نموده و آن مهم است جدّ او برای تازه کاران و تازه واردین سود مند است ·

۲ ــ نظم الفصیح برای ثعلب ابو العباس شیبانی متوفی ۲۹۱

۳ ــ نظم کفایه متحفظ ·

۴ ــ شرح الفیه ابن معطی در ۸ مجلد ، بگفته سیوطی و در (بغیه الوعاه) و (شذرات الذهب) سه جلد یاد شده ·

۵ ــ دیوان شعرش که بسیار متنوّع است ·

۶ ــ مقصوره ای در مدح پیامبر اعظم در ۲۹۶ بیت که اولش اینست :

بادر قلبی للهوی و ما ارتای

لّما رای من حسنها ما قد رای

قلب من شتاب کرد برعشق و اندیشه نکرد وقتی دید از جمال و زیبائی و قشنگی او آنچه را که دید ·

۷ــ قصیده بدیعیّه مشهوره او بنام عمیان موسوم به (الحله السیرا فی مدح خیر الوری) اوّلین بیت آن و اشاره بشرح آن در ترجمه

صفی الدین حلّی گذشت ، شنیده از او آنرا شرف الدین ابوبکرمحمد ابن عمرعجلونی متوفی ۸۰۱ و شنیده آنرا از او ابن حجر چنانچه در شذرات ج ۷ ص ۱۰ مذکور است ۰

بیوگرافی و شرح زنده گی او در الدّر الکامنه ج ۳ ص ۳۳۹ ، بغیه الوعاه در طبقات النحاه ص ۱۴ ، شذرات الذهب ج ۶ ص ۲۶۸ نفح الطیّب ج ۴ ص ۳۷۳ ، ۴۰۸ موجود یادکرده جمله بسیاری از شعرش را و یادکرده برای او قصیده ای را که بآن مدح میکند پیامبر اعظم صلّی الله علیه و آله را و در آن ۰ قصد نموده آنحضرت را به سوره های قرآنی و آن اینست :

فی کل فاتحه (۱) للقول معتبره

حق الثناء علی المبعوث ۰۰۰ بالبقره (۲)

در هر فاتحه(سوره حمد) (۱) برای سخن‌گفتن‌آن معتبر است کمال مدح و حقیقت ثناء بر آنکسیکه مبعوث شد بسوره بقره (۲)

فی آل عمران (۳) قدما شاع مبعثه

رجالهم و النساء (۴) استوضحوا خبره

در سوره (آل عمران) (۳) از دیر زمانی شهرت یافت مبعوث شدن او از مردان ایشان و سوره النساء (۴) افشاء کردند خبر او را ۰

من مد للناس من نعماء مائده (۵)

عمّت فلیست علی الانعام (۶) مقتصره

کسیکه گسترش داد برای مردم از نعمتها خوان طعام را که شامل همه شد پس بر احسان کردن او تقصیری نیست ۰

اعراف (۷) نعما ماحل الرجاء بهـــا
الا و انفال (۸) ذاك الجود مبتـــدره

شناخت نعمتهای او آزاد نکرد امید بآنرا مگر اینکه قسمتهای این بخشش پیش افتاده است ·

به توسل اذ نادی بتوتیـــه (۹)
فی البحر یونس (۱۰) و الظلماء معتکـره

توسّل بآنحضرت نمود وقتیکه اعلان بازگشت نمود در دریا یونس در حالیکه تاریکی او را پریشان کرده بود ·

هود (۱۱) و یوسف (۱۲) کم خوف به امنا
و لن یروع صوت الرعد (۱۳) من ذکـره

هود و یوسف چه ترسهائی را که بسبب او ایمن شدند و هرگز بوحشت نیاند از صدای رعد کسی را که یاد کند او را ·

مضمون دعوه ابراهیم (۱۴) کان و فی
بیت لاه و فی الحجر (۱۵) التمس اثـره

مضمون دعاء حضرت ابراهیم علیه السلام بود و در خانه خدا و در حجر (اسمعیل) بطلب اثر و نتیجه آنرا ·

ذو امّه کدوی النحل (۱۶) ذکر هــم
فی کان قطر فسبحان (۱۷) الذی فطـره

صاحب امتیکه مانند زمزمه (مگس عسل) است ذکر و دعـاء ایشان در هر کجا پس منزه است آنخدائیکه او را ایجاد کرد ·

بکهف (۱۸) رحماء قد لاذ الوری و بـه
بشری ابن مریم (۱۹) در انجیل مشتهـره

رحمت و پناهنده شد همه عالمرا و باوبشارت پسر مریم در انجیل

شهرت یافت ·

سماه طه(۲۰) و حضّ الانبیاء(۲۱) علــی
حج(۲۲) المکان الذی من اجله عمــره

خدا او را طاها نامید و پیامبران اصرار و ترغیب کردند بر حــجّ
و قصد مکانیکه بخاطره آن اقامت کرد ·

قد افلح(۲۳) الناس بالنور(۲۴) الذی عمروا
من نور فرقانه(۲۵) لما جلا غــــرره

بتحقیق رستگار شدند مردم بسبب نور چنانیکه زنده گی کردنــد
از نور قرآن او وقتیکه روشنی آن نمایان شد ·

اکابرالشعراء(۲۶) اللسن قدعجــزوا
کالنمل(۲۷) اذ سمعت آذانهم ســوره

بزرگان شاعران زبانهایشان عاجز و ناتوان شد مانند مورچــه
وقتیکه گوشهایشان شنید سوره های او را ·

و حسبه قصص(۲۸) للعنکبوت(۲۹) اتــی
اذحاك نسجا بیات الغار قد ســتره

و کافیست او را قصه هائی مرعنکبوت را وقتیکه آمد و درب غــار
ثور را تارتنید ندکه آنرا مستور دارند ·

فی الروم(۳۰) قد شاع قدما امره وبــه
لقمان(۳۱) وفق للدّر الذّی نشــره

در روم بتحقیق که از دیر زمانی امر او شایع شد و بسبــب او
لقمان حکیم موفق شد سخنان حکیمانه خود را پراکنده کند ·

کم سجده(۳۲) فی طلی الاخراب(۳۳) قد سجدت
سیوفه فاراهم ربّه عبــــره

چه سجده هائیکه در طلایه و برخورد باولین گروه حزبها خم

شد شمشیرهای او پس خدا بایشان نشان داد پنداو را .

سبا(۳۴) هم فاطر(۳۵) السبع العلاکرما

لمن بیاسین(۳۶) بین الرسل قد شهره

سباء ایشان را ایجادکننده هفت‌آسمان بلند نعمت داداز کرم

خویش بکسیکه بنام یاسین در میان پیامبران شهرت یافته است .

فی الحرب قد صفت(۳۷) الاملاکتنصره(۳۸)

فصار جمع الاعادی هازما زمره(۳۹)

در جنگ فرشتگان صف‌کشیدند که او را یاری کنند پس تمام

دشمنان گروه گروه فرار کردند و رفتند .

لغافر(۴۰) الذنب فی تفضیله سور

قد فصلت(۴۱) لمعان غیر منحصره

برای بخشنده گناه در فضیلت دادن او سوره هائیست که برای

معانی غیر منحصر او تفصیل داده شده است .

شوراء(۴۲) ان تهجرالدنیافزخرفها(۴۳)

مثل الدخان(۴۴) فیعشی عین من‌نظره

مشورت و رهنمونی او اینست که دنیا و زخارف‌آنرا ترک کنی

مانند دودکه نابینا میکند چشم کسیکه آنرا نظر کند .

عزّت شریعته البیضاء(۴۵) حین اتی

احقاف(۴۶) بدر و جند الله قد نصره(۴۷)

غالب شد شریعت نورانی او هنگامیکه آمد احقاف بدر در حالتی

که ارتش و لشکر خدا او را یاری کرده بود .

فجاء بعد القتال الفتح (۴۸) متصـــــلاً

واصبحت حجرات (۴۹) الدین متصـــــره

پس بعد از جنگ و کشتار فتح پی در پی آمد و صبح کـــرد

حجره های دین که یاری شده بود .

بقاف (۵۰) والذاریات (۵۱) الله اقسم فـی

انّ الذی قاله حق کما ذکـــــــــره

بسوره قاف و ذاریات خدا سوگند خورده در آنیکه آنچه را کـه

گفته است حقست چنانچه یاد کرده است .

فی الطور (۵۲) بصـر موسی نجم (۵۳) سود ده

والافق قد شق اجلالا له قمـــــره (۵۴)

در کوه طور موسی دید ستاره عظمت او را و آسمان بتحقیـــق

شکافت و دو پاره کرد برای او ماه خود را .

اسری فنال من الرحمن (۵۵) واقعـــه (۵۴)

فی القرب ثبت فیه ربّه بصـــــــــره

در شب او را بآسمان برد پس از خدای بخشنده بمقامـــی در

قرب رسید که در آن پروردگارش بینائی او را تثبیت کرد .

اراه اشیاءً لایقوی الحدید (۵۷) لهـــا

وفی مجادله (۵۸) الکفار قـــــد ازره

چیزهائی باو نشان داد که آهن برای آن قوی نیست و در

مجادله با کفار او را تقویت نمود .

فی الحشر (۵۹) یوم امتحان (۶۰) الخلق یقبل فی

صف (۶۱) من الرسل کل تابع اثـــــره

در روز حشر روز آزمایش آفریده ها قبول میکند در صفّـــی از

پیامبران هر کسی را که پیروی کرده اثر آن پیامبر را .

کفّ یسبّح [۶۲] لله الحصاة بهـــا
فاقبل اذا جاءك [۶۳] الحق الذی قدره

کفیکه تسبیح میگوید برای خدا سنگ ریزه بسبب آن کف پس بپذیر هر گاه آمد تو را حقیکه تقدیر نموده است .

قد ابصرت عنده الدنیا تغابنهـا [۶۴]
نالت طلاقا [۶۵] و لم یصرف لها نظره

بتحقیق که نزد او دنیا نشان داد زیان و خسرانش را برای این آنرا طلاق داد و بآن نگاه نکرد .

تحریمه [۶۶] الحب للدنیا و رغبتـه
عن زهره الملك [۶۷] حقاعند ما نظره

حرام کردن او محبت و رغبت بدنیا را از شکوه و بهجت ملك است نزد کسیکه در باره آن تامل کند .

فی نون [۶۸] قد حقت [۶۹] الامداح فیه بما
اثنی به الله اذا بدی لنا سیره [۷۰]

در سوره نون محقق شده تمجید هائی در آن بآنچه که خدا تعریف نمود وقتیکه برای ما روشن شد روش او .

بجاهه سال نوح [۷۱] فی سفینتـه
سفن النجاه و موج البحر قد غمره

نوح علیه السلام بمقام او از خدا در کشتی خود مسئلت نمود کشتیهای نجات را، در حالیکه موج دریا او را فرا گرفته بود .

و قالت الجن [۷۲] جاء الحق فاتبعـوا
مزملا تابعا [۷۳] للحق لن یـذره

و جنیان گفتند حق آمد آنرا پیروی کنید پیامبر گلیم بخود پیچیده
را که پیروی حق هرگز واگذار نشود ·

مدثرا (۷۴) شافعا یوم القیمه (۷۵) هــــل
اتی (۷۶) نبی له هذا العلا زخــــــزه

پیامبریکه شفیع است درروز قیامت آیا پیامبری را برای او این مقام
و رتبه پیش آمده است ·

فی المرسلات (۷۷) من الکتب انجلی نباء (۷۸)
عن بعثه سائر الاخبار قد سطـــــــره

در فرستاده شده های از کتب خبری افشاء شده از بعثت آنحضرت
و اخبار دیگری نیز مسطور شده است ·

الطافه النازعات (۷۹) الضیم فی زمـــــن
یوم به عبس (۸۰) العاصی لما ذعــــره

مهرهای او کننده ظلم و ستم است در زمان و روزیکه گنهکار ترشــرو
شــرد و گرفته شود برای سختی آن ·

اذ کورت (۸۱) شمس ذات الیوم وانفطرت (۸۲)
سماؤه و دعت ویل (۸۳) به الفجــــره

وقتیکه خورشید در آن روزی تیره شد و آسمان پاره پاره گشـــــت
گنهکار ویل وای گوید در آنروز ·

وللسماء انشقاق (۸۴) والبروج (۸۵) خلـــت
من طارق (۸۶) الشهب والافلاك مستتـــره

و برای آسمان شکافتنیست و ستاره‌گان خالی شود از آمدن ستارگان
شب و فلکها مستور کننده آنست ·

فسبّح (۸۷) اسم الذی فی الخلق شفعـــه
و هل اتاك حدیث (۸۸) الحوض اذ نهـــره

پس تسبیح کن بنام آنخدائیکه در خلق شفاعت اوست و آیا آمد تو را حدیث حوض وقتیکه منع کند آنرا .

کالفجر (۸۹) فی البلد (۹۰) المحروس غرتـــه
والشمس (۹۱) من نوره الوضاح مستتـــره

مانند صبح صادق در شور حفظ شده است طلوع او و خورشید از نور بسیار روشن او نورانی شده .

واللیل (۹۲) مثل الضحی (۹۳) اذ لاح فیه الم
نشرح لك (۹۴) القوه فی اخباره العطـــره

و شب مانند روز شد وقتیکه در آن درخشید (الم نشرح لـــك) که سخن در اخبار آن خوشبو است .

ولو دعا التین والزیتون (۹۵) لا ابتـــدرا
الیه فی الحین واقراء (۹۶) تستبن خبـــره

و اگر بخواند انجیل و زیتون را هرآینه فوراً در نزد او حاضر شوند و بخوان تا ظاهر سازی خبر او را .

فی لیلة القدر (۹۷) کم قد حاز من شـــرف
فی الفخر لم یکن الانسان (۹۸) قد قـــدره

در شب قدر چه بسا مردمیکه جایز شرافتی شدند در فخر کـــه انسانی فکر و تقدیر آنرا نکرده بود .

کم زلزلت (۹۹) بالجیاد العادیات (۱۰۰) له
ارض بقارعه (۱۰۱) التخویف منتشـــره

چه زلزلزهائی که بسبب اسبهای دونده برای آن رومینی اســت

است که بکوبه ترسانیدن پراکنده شده است ٠

له تکاثر(۱۰۲) آیات قد اشتهـــرت

فی کل عصر(۱۰۳) فویل(۱۰۴) للذی کفـره

برای او معجزات بسیاریست که در هر زمانی مشهور شده پس

وای بر کسیکه کافر باو شود ٠

الم تر الشمس(۱۰۵) تصد یقاله حبســت

علی قریش(۱۰۶) و جاء الروح اذ امــره

آیا ندیدی که خورشید برای تصدیق کردن او بر قریش حبس

شد و روح الامین آنرا آورد وقتیکه او را امر نمود ٠

ارایت(۱۰۷) ان اله العرش کرمـــه

بکوثر(۱۰۸) مرسل فی حوضه نهـــره

آیا دیدی که خدای عرش او را احترام نمود بکوثریکه روان است

در حوض آن جوی آن ٠

والکافرون(۱۰۹) اذا جاء الوری طـــردوا

عن حوضه فلقد تبّت یدا(۱۱۰) الکفـــره

و کافر وقتی بیایند در آن عالم رانده شوند از حوض او چونکـــه

دستهای کفّار بریده است ٠

اخلاص(۱۱۱) امد احه شغلی فکم فلق(۱۱۲)

للصبح اسمعت فیه الناس(۱۱۳) مفتخره

خلوص مدح کردن او کار و حرفه منست پس چه بسا صبحیکه

شکافته شده و مردم در آن شنیدند منقبت او را ٠

ازکی صلاتی علی الهادی وعترتـــه

و صحبه و خصوصا منهم عشـــره

پاك ترین درود و صلوات من بر پیامبر رهنما و خاندان او و اصحاب او و خصوصا ده نفر از ایشان ۰

پس از آن نام ده نفریرا که بآنان بشارت بهشت داده شده یاد کرد و بعد از آن اختصاص داد بیاد حمزه و عباس و جعفر و عقیل و خدیجه و دخترش زهراء سلام الله علیهم و با او مسابقه گذاشتند در این قصیده پیشوایان ادب در مدح پیامبر صلّی الله علیه و آله که از ایشانست شیخ قلقشندی بقصیده ایکه ۵۱ بیت و اول آن اینست :

عوذّت حبّی برب الناس و الفلـــــق

المصطفی المجتبی الممدوح بالخلـــق

سپردم حبّ و دوستی خودم را به پروردگار مردم و شکافنـــده دانه ها پیامبر برگزیده را که مدح شده تمام آفریده هاست ۰

و شیخ ابو عمران موسی فاسی بقصیده ایکه ۱۵۴ بیت و اولـش اینست :

بدات باسم الله فی اول السطـــر

فاسماوه حصن منیع من الضّـــر

شروع کردم بنام خدا در اوّل سطر پس نامهای او دژ محکـم و بلند یست که مصون از زیانست ۰

و برای غیر آن دو نفر قصیده ائیست که ۴۰ بیت و آغازش ایـن است :

بحمد الاله استفتح القـــــولا

و فی آیة الکرسی استمنح الطـــولا

بشکر خدا آغاز میکنم سخن را و در آیة الکرسی میطلبم عمـــر دراز و نعمت فراوان را ۰

و برای دیگری قصید ئیست که ۳۷ بیت و مطلعش اینست :

بسم الاه افتتاح الحمد و البقره
مصلیا بصلاه لم تزل عطره

بنام خدا شروع میکنم سوره حمد و بقره را در حالیکه درود فرستنده ام بصلواتیکه همواره معطر و خوشبوست .

و برای (مترجم) یاد شده در پخش بوی خوش گفته اوست :

جعلو الابناء الرسول علامه
ان العلامه شان من لم یشهر

قرار دادند برای فرزندان پیامبر علامتی بدرستیکه علامت و نشانه شان و مقام کسیستکه مشهور نباشد .

نور النبوه فی کریم وجوههم
یغنی الشریف عن الطراز الاخضر

نور پیامبری در چهره های نجیب ایشان بینیاز میکند شریف را از گلدوزی کردن بسبز (یا عمامه سبز گذاردن) .

حافظ قسطلانی در (المواهب اللدینه) چنانچه در شرح آن ج ۷ ص ۲۱ موجود است گوید : پس این خاندان پاك اختصاص یافته اند بمزایا و ویژه گیهای شرافت و همه آنها رسیده اند بواسطه سیده فاطمه سلام الله علیها بفضلیت زیادتری و پوشیده اند لباس شرف و بزرگواریرا و عطا شده اند بزیادی احترام و هدایا و بتحقیق واقع شده اصطلاح و نشانه ای بر اختصاص ایشان از میان شرفاء مثل عباسی ها و جعفریها (ذریه جعفربن ابیطالب) بشطفه خضراء دستار سبزی برای زیادی شرافتشان و سبب چنانچه گفته اند این استکه مامون خلیفه عباسی خواست خلافت را در اولاد فاطمه سلام

الله علیها قرار دهد پس برای آنها علامت سبز را انتخاب کرد و به آنها لباس سبز پوشاند برای آنکه سیاهی شعار و نشانه عباسی ها بود و سفیدی علامت و شعار سایر مسلمین در اجتماعاتشان و مثل آن، و سرخی را اختلاف کرده اند در کراهت آن و زردی هم شعار یهود است ۰

پس قصدش برگشت از این و خلافت را در بنی عباس قرار داد و این سبز پوشی باقی ماند برای اشراف و بزرگان علویّین از اولاد زهراء ع ولی آنها اکتفا کردند از پوشیدن سبزبیك قطعه از جامه سبز که برعمامه های خود میگذارند بنام (شطفه) که نشانه سیادت ایشان باشد سپس این شعار منقطع شد تا اواخر قرن هشتم گوید در حوادث ۷۷۳ ۰ (من ابناء الغمر بابناء العمر) از اعلان کردن شخص ناآزموده و بی تجربه باولاد عمر ، و در این سال امر کرد سلطان اشرف که ممتاز و شناخته شوند فرزندان عمر از میان مردم بدستار سبزی برعمامه هایشان پس در مصر و شام و غیر آنها آئین را کار را کردند و در این باره ادیب ابوعبدالله ابن جابر اندلسی میگوید (و آن دو بیت یاد شده را هم یادکرده) و ادیب شمس الدین دمشقی گوید :

اطراف تیجان اتت من سندس

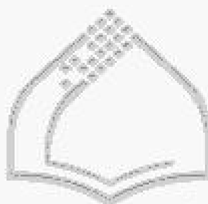
خضر باعلام علی الاشراف

اطراف عمامه از حریر سبزی آورده بود که نشانه ای باشد برای اشراف و اولاد فاطمه علیها سلام ۰

و الاشرف السلطان خصهم لها

شرفا لیفرّقهم من الاطراف

و سلطان اشرف تخصیص داد ایشان (اولاد عمر را) بآن برای شرافت تا اینکه جدا و مشخص باشند از دیگران و اشرف شعبان بن بن حسن بن ناصر است (اختناق سال ۷۷۸) ۰



۷۱
علاء الدین حلی

قرن هشتم

آیا آهوان نگذاشت که دیده گان تو بخواب رود در گلزار بابل یا نونهالان زیبا تو را از خواب باز داشتند ،

و مهربانیهائیکه برگردانید تو را یا شاخه ها تمیزیکه بسر پشته ها و بلندیهای آن متمایل شده بود ،

و برقهای ابر بامدادی تو را محزون کرد و باریدن آن یا این درّها در دهانها پهلوی هم چیده شده است ،

و چشمان بزنده و تیز آهوان مفتون کردند تو را بسحرشان یا موی سفیدی که بر تو است عاری کرد تو را ،

(۵) ای شب زنده دار درازیکه ستاره شب هم کمك میکند او را بر طول و درازی شب ،

وای دوری کننده از خواب شیرین که قلب او از غم و غصّه بر آتش سختی مشتعل است ،

آیا پس نشد چشم تو را وقتیکه طلوع کرد ستاره گان بخت به نیکبختی تو و خوشبخت شدی ،

تسلیم کردی خودت را برای عشق و دلدادگی و همینطور در محبّت رسوائی و پستی همیشگی است ،

و برانگیختی چشم خود را بعنوان کنجکاوی و حال آنکه چه بسا که جوان پیش از رسیدن بمورد سرنگون شود ،

(۱۰) پس صبح کردی در دام انداختن آهوان و هم چنین آهوان شکار میکنند شکار کننده خود را ،

پس بازی میکنند چند زمانی بقلب تو که مشغول میکنند آنرا بجمال خود پس حسودان نزدیك تو میشوند ،

تا وقتیکه علاقه بستی بآنها دور میشوی از نزدیك بودن بخدا پس آیا برای تو بعد از کمك راهی هست ،

میروند پس دیگر برای بدن تو بعد از رفتن آنها جائی نماند و نه پوستیکه زنده گی کنی ،

افسوس بجان تو وقتیکه بدنت مبتلی بتب میشود و دلت بسته به متاع و تعلقاتست ،

(۱۵) عشق و اندوه مأْلوف بعیادت تو شده و عیادت کننده گان از طول بیماری تو اعراض کردند ،

و گمان کردی که دوری تعقیب میکند سرگرمی را و همینطور سرگرمی با دوری دور میشود ،

ای خواب رفته از شب عاشقیکّه مژگان او بیدار است وقتیکه تمام دیده ها در خواب فرو روند ،

خوابیدن عجیب نیست از خفته ایکه نداند عشق و محبّت را بلکه

نخوابیدن او عجیب است ،

کسیکه خالی از علاقه و عشق است میخوابد چشم کسیکه عاشـــق و دلباخته است بیدار است ،

(۲۰) آیا میبینی که بهم رود چشمان عاشقیکه دلش در اسارت معشوقه اش بسته شده است ،

خورشیدی بر شاخه ای طلوع کرده که نزدیك شده از هیبـــت جمالش ماه ها فرود آمده و او را سجده کنند ،

کاسته شد از سردی مثل آنکه مروارید آن سرد و آن بآب تـــازه و سرد خنك شده است ،

و مرا مانع شد از بوسیدن آن آتشیکه از ناله های نفسهای من شعله ور گشته بود ،

کیست که مرا نزدیك کند به خورشید تا بانیکه در چهره اش صبح است که روشن میشود از آن شب تاریك ،

(۲۵) قصد میکنم برای او ذلّت را پس با ناز اعراض میکند از عشق و من باو نزدیك میشوم و او دوری میکند ،

پرهیز میکند از بیننده خود از ترس دیدن گونه اش که بسیـــار گلگون و زیباست ،

ای خال چهره او که همواره در آتشی خیال نمیکردم که پیـــش از تو در دوزخ کسی جاودانی باشد ،

مگر آنکه انکار نمود وصّی را و آنچه که حکایت کرد در فضیلـــت او در روز (غدیر) محمد (ص) ،

وقتیکه برخاست و برای خطبه و آشکارا میگفت در حالیکه دســت علی در دست او بود بالای جهازهای شتران ،

(۳۰) و میگفت و فرشتگان اطراف او را گرفته بودند و خداوند آگاه باین بود و شهادت میداد ،

من کنت مولاه فهذا حیدر

مولاه من دون الانام و سیّد

هرکس که من مولای اویم پس این حیدر مولا و آقای اوست از میان مردم .

یارب وال ولیّه واکبت معا

دیه وعاند من لحیدر یعند

پروردگار من دوست بدار دوست او را و هلاك کن دشمنان او را و دشمن باش هرکسی را که با حیدر دشمنی میکند ،

(۳۵) قسم بخدا دوست نمیدارد او را مگر مومن نکوکار و او را رها نمیکند مگر زندیق مرتد ،

برای یار بوده باشید و از یاری او کناره گیری نکنید و از او صلاح بخواهید ارشاد شوید ،

گفتند : شنیدیم آنچه را که گفتی و آنچه را روح الامین آورد برای تو تاکید میکند آنرا ،

این (علی(ع)) امام ما و ولّی ماست و بوسیله او براه هدایت ارشاد میشویم ،

تا آنکه پیامبر از دنیا رفت و هنوز در میان لحدش مدفون نشده بود ،

(۴۰) که خیانت کردند پیمانهائی را که با پیامبر بستند و مخالفت کردند آنچه را که بهترین مخلوق " احمد " گفته بود ،

و تبدیل کردند بجای رشد و صلاح گمراهی را بعد از آنکه

شناختتند صوابرا و د ر گمراهی رفت و آمد نمود ند ،

و پسر ابی قحافه رئیس و آقا شد بر ایشان و حال آنکه پیش از این سیّد و آقا نبود ،

ای وای بر مرد انی از امت فریفته شد هایکه آقائی کند بر ساد ات و بزرگان آنان بند ه گان و برد ه گان آنها ،

بیگانه و بعید بآن مقرب و نزد یك گرد ید و مقّرب نزد یك ازآن‌رانـد ه و د ور شد ،

(۴۵) برای چه او را مقد م ند اشت بامد اد سوره برائت وقتیکـــه او را برگرد انید و او شد ید ا غمگین و خشمناك بود ،

و میگفت د ر حال عذ ر خواهی (اقیلونی) مرا واگذ ارید و د ر رسید ن بخلافت از د یر زمانی کوشش میکرد ،

آیا میشود که از خلافت کناره گیری کند و حال آنکه د ر د یگـــری وصیّت کند و تاکید نماید ،

سپس پیروی کرد ۰۰۰

پس از د نیا رفت د ر حال خشونت و تند ی که د رشتی کـلام او ولّی را خوار و مفسد را عزیز میکرد ،

و اشاره بشوراء (شش نفری) کرد (عمر) وعثمان را مقـــدم و نزد یك د اشت پس چه اند ازه بد است خیانتکار حسود ،

پس مال خدا را تماما د ر میان خویشان خودعمدا قسمـــت و پخش نمود ،

(۵۰) و ابو ذ ر را تبعید و فاسقی چون (حکم بن ابی العاص عموی خود را) نزد یك کرد د ر حالیکه پیامبر او را آواره و تبعیـــــد کرد ه بود ،

چند زمانی بازی کردند با خلافت و هر کدامشان در حکمشان سرگردان و مردّد بودند ،

و اگر پیروی کرده بودند بامام و ولّی امرشان خوشبخت شده بودند باو و او است ولّی سفارشی خدا و پیامبر ،

ولی بد بخت شدند همیشه برای مخالفت او و رستگار نشدند و حال آنکه او وصّی سعادتمند بود ،

همتای پیامبر و جان او و امین او ولّی مهربان و دوست او بود ،

(۵۵) نام آن دو بر عرش عظیم خدا نوشته بود در حالیکه در ایام پیشین آدمی وجود نداشت ،

دو نور پاك و منزه بودند که جمع بلندی آنها از شیبه الحمد (عبد المطلب) بن هاشم اصیل بود ،

کسیکه هرگز روی خود را بسوی بت ولات و عزائی که از قدیم سجده میشدند بلند نکرده است ،

و اگر شمشیر او نبود دین اسلام از جهت شرافت بلند نمیشد و شرك و بت پرستی از میان نمیرفت ،

از او سئوال کن جنگ بدر را وقتیکه با شیبه برخورد کرد که بسر او صدای زنان نوحه گر بسیاری بلند شد ،

(۶۰) ولید بن عتبه بشمشیر او بخاك هلاك مکان کرد که بر او لباسهای آغشته بخون بود ،

و در روز (احد) در حالیکه نیزه های کشیده شده بود و سر نیزه ها در گلوها فرو رفته و بیرون میآمد ،

قاتل طلحة ابن طلحه کیست وقتیکه در جنگ احد چون شیر آمد و برای جنگ فریاد کرده و کف بدهن آورده بود ،

و پرچم داران را هلاك کرد که صبح کردند و مثل بآنها زده و قصه آنها را بازگو میکردند ،

این یك را کشیده و آن دیگریرا سرش بر نیزه بلند نموده و آن یك را بند اسارت بر او گذارد ،

(۶۵) و در روز (خیبر) هنگامیکه به پرچم (احمد ص) ابو بکر پشت کرد و مردم همه حاضر بودند ،

و دوّمی پرچم را گرفت و رفت ولی برگشت در حالیکه پرچـــم را میکشید از خواری و خود را ملامت و توبیخ میکرد ،

تا آنکه هر دو برگشتند نمایان شدغضب و خشم پیامبر و شایسته بود بر او که باین جهت غضب کند ،

و در بامداد بعد فرمود در حالیکه اطرافیان همه شنیدنـــد و سخن از او کامیاب و مویّد بود ،

که من هر آینه میدهم پرچم را بمردی وفادار شجاعیکه بگرفتـــن جانها معتاد است ،

رجل یحبّ الله ثم رسولـــــــــــه

و یحبّه الله العلی و احمـــــــــــد

مردیکه دوست داردخدا و سپس پیامبر او را و دوست دارد او را خدای بزرك و پیامبر پسندیده او ،

تا آنکه تاریکی شب همه را فرا گرفت وَ بشتاب گذشت و صبـــح آن نمایان شد ،

قال : ائت یا سلمان لی باخی فقـــــا

له الطهر سلمان : علی ارمـــــــد

فرمود : ای سلمان بیاور برادر مرا پس سلمان پاك گفت‌علـــی

مبتلا بدرد چشم شده است ،

و رفت و برگشت و دست علی را میکشید بدانکه بلند ست شرافت کشبده شده و عزّت کشانیده ،

پس بهبودی یافت درد چشمش بیك آب دهان پیامبر و پوشانید اورا زره گشادیکه رشته های فولادین بهم پیوسته داشت ،

(۷۵) پس با دستی آن پرچم را گرفت و با دست دیگرش زره آهنین را پوشید ،

و رفت با آن پرچم به پیش و پیروزانه برگشت درحالیکه بشارت دهنده بیاری و موّید بود ،

و فرو آورد شمشیرش را بر فرق سر مرحب و او را کشت و او کافر سرکشی بود ،

و نزد یك بقلعه محکم شد و درب آن بسته و خطر مرگ درکمین او بود ،

پس آن در را کنده و پرتاب کرد و حسان بن ثابت در مجالس آنراانشاد و با شعر خود بازگو میکرد ،

(۸۰) بدرستیکه مرد یکه برداشت درب بزرگ خیبر را روز یهود هرآینه شرافت و مقام او جاودانیست ،

برداشت درب بزرگ را و تکان داد درب قلعه قموص را مسلمین و اهل خیبر تمامی حاضر بودند ،

و ازغزوه (حنین) سئوال کن وقتیکه جرول (پرچمدار هوا زن در روز حنین) با شمشیر کشیده بمیدان دوید و انتظار فرصت داشت ،

تا آنجا که امکان داشت او را در لشکر عظیمی محاصره کرد

مسلمین را که حکایت از دریای مواجّی مینمود ،

و ایمن (بن ام ایمن) کشته بر زمین افتاد و شتاب کردند گمراهان و لشکر کفر بقصد کشتن پیامبر ،

(۸۵) و تمام یاران او از اطراف او پراکنده شده از ترس که گویا شتر مرغان گریزانند ،

این یکی بیك نشیبی گریخته و آن دیگری از ترس مرگ بیك تل و بلندی بالا میرفت ،

آیا نه پرسیدی بامدادیکه تمامشان فرار کردند از ترس هلاکت اگر بودی چه کسی ارشاد کرد و برگردانید آنان را ،

چه کسی بود کشنده جرول (ابن ابی جرول) و خوار کننده لشکر هوازن جز ولّی راهنما (علی بن ابیطالب) علیه السلام ،

همه آنها پیامبر را تنها گذاردند و در رفتند مگر ابوالحسن علی علیه السلام که حاضر بود و پیامبر را تنها نگذارد ،

(۹۰) و خوابیدن او بالای فراش (رسول خدا) برای جهاد کردن که رختخواب بهترین پیامبران بود ،

و غیر او (ابوبکر) غمگین میشود در میان غار از ترس مرگ و جانش بالا میرود ،

و آنرا منقبتی برای او حساب میکنند در حالیکه آن یکی از گناهان بزرگ است پیش کسیکه کنجکاوی کند ،

و حرکت کردن آنحضرت بالای ابر برای سخن گفتن با اصحاب کهف و رقیم فضیلتیست که انکار نمیشود ،

و برای او خورشید برگشت و پیامبر سر بر زانوی او گذارده و به خواب وحی فرو رفته بود ،

(۹۵) و برای او مرتبه دوّم خورشید برگشت در سرزمین بابل (حلّه کنونی) و در این موضوع حدیث مسند صحیحی وارد شده است،

و اوست ولیعهد و جانشین محمّد آیا دیدی کسی را غیر از او که پیامبر او را ولیعهد خود کرده باشد،

وقتیکه فرمود تو وارث من و خلیفه منی و تو غسل دهنده من و گذارنده منی از مردم در میان قبرم،

آیا دیده ای در میان تمام جهانیان بشریرا جز او که در خانه خدا بدنیا آمده باشد،

در شبیکه جبرئیل آورد او را با گروه قدسیان که در اطراف او عبادت میکردند،

(۱۰۰) پس از جهت بزرگی (علی‌ع) موسوم شد چنانچه مسجد الحرام از جهت شرافت برتری یافت بسبب ولادت او پیش مساجد دیگر،

آیا جز او جوانمردی در حال رکوع تصدق داده وقتیکه بینوای مستمندی پیش او آمد،

اوست ایثار کننده و تصدق دهنده و احسان کننده و تمسک جوینده و عبادت کننده پارسا،

اوست سپاسگذار و اوست پیشقدم و اوست گریه کننده دلشکسته و اوست خشوع‌کننده شب زنده دار،

اوست شکیبای متوکّل و اوست توسل جوینده بحّق و لابه کننده و پیچنده بخود و پرستنده خدا،

(۱۰۵) مردیکه بزرگان سرگردان او میشوند از جهت فضائل و

آقاست وقتیکه سیادت باو نسبت داده میشود ،

اگر بر بلندی مقام او حسد ورزیدند پس جز این نیست که اشرف خلق خدا هم مورد حسد قرار گرفت ،

و پیروی کردند پسران ایشان فرزندان او را که هر یك بهر یك قصد ایذاء و آزار نمودند ،

حسد باو ورزیدند زیرا که مقام و فضیلتی نبود مگر بآنچه که او پیش آنها یکتا و بیهمتا بود ،

سوگند یاد میکنم بخدا و پیامبر و خاندان او سوگندیکه دوست بآن رستگار و خوشبخت شود ،

(۱۱۰) اگر اوّلی ها عهد و پیمان پیامبر را بعد از او نشکسته بودند و بر جانشین و وصّی او سرکشی نمیکردند ،

نمیتوانستند خاندان (کثیف) امیّه روز عاشوراء دستی بر فرزند فاطمه علیها السلام دراز کنند ،

پدرم فدای آنکشته مظلوم و کسیکه برای او آتش دلم هرگز حرارتش سرد نشود ،

پدرم قربان آن غریب آواره که هتك حرمتش شده و از کنج خانه اش دور و تنها مانده بود ،

پدرم فدای آنکه نزدیك شده برای زیادی مصیبتهایش کوههای بزرگ از حسرت ریز ریز شود ،

(۱۱۵) نوشتند باو فریفته گان بنی امیّه از نادانی و نبود در میان ایشان بزرگواریکه ستوده شود ،

بنامه ها و کتابهائیکه مانند چهره هایشان سیاه بود و قاصدهای آنها با آن نامه ها رفت و آمد میکرد ،

تا آنکه باعتماد پیمانها و نامه های آنان متوجه کوفه شد و
جاسوسان آنها برای انتظار او در کمین بود ،
گردیدند کسانیکه آنها را دوست حساب میشدند یکپارچه برای
دشمنانشان لشکر بزرگی که بر علیه او متشکل و بسیج شده بودند ،
و شتاب و عجله کردند برای جنگ او و لشگری جلو فرستاده و
گروه دیگری از پی آنان جمع میشدند ،
(۱۲۰) تا آنکه دو گروه از ایشان در درّه‌ای با هم برخورد نمود
و پیوست بایشان در آنمکان سربازانی بسیار ،
یافتند او را غیر متّکی بغیر خدا و نه رونده زیر بار مذلّت و
خواری و نه آنکه در قصدش مردّد باشد ،
عازم بود بر قصدش که میبرید به تیزی عزمش حدود و لبه شمشیر
را وقتیکه برهنه میشد ،
مسرور و خرسند بجنگ بود چون میدانست که جای او فردوس
برین و بهشت است وقتیکه کشته شود ،
در میان گروهی علوی از اولاد هاشم که اصیل بود نژادشان
و پاك بود زادگاهشان ،
(۱۲۵) و بزرگان انصار شیران شرزه ای بودند که هراس و بیم
روزهای جنگ را دیده بودند ،
شتاب میکردند بسوی کارزار و میدان جنگ و پیران کهن سال
بر جوانان و نونهالان پیشی میگرفتند ،
پس مثل اینکه این دلها برگشته و یك قطعه آهن ضخیم
شده که بر آنها شمشیر پهن میخورد ،
و خیال میشدکه در پیشروی آنان قدمهایشان اسطوانه ایستکه

بر سنگ سخت خورده و جرقه میزد ،

فدا کردند جانهای خود را در جلوی امامشان و بخشیدن جان عزیز بهترین بخششهاست ،

نصحوا غنوا غرسوا جنوا شادوا بنوا قربوا دانوا سکنوا النعیم فخلدوا ،

(۱۳۰) اندرز دادند در حال رجز خوانی و توانگری و کشتند بستان و نهال های تازه ای و بنا کردند خانه ای و نزدیك شدند جواریرا و ساکن شدند بهشت و پر نعمت را پس مخلّد و جاودانی شدند ،

تا آنجا که جانهای آنها را بغارت برد سوسماران در پیش آقای ایشان و خوشبخت اندك و کم بود ،

دور او را که تنها بود گرفتند و جدا کرد دست او را شمشیر تیزیکه از آهن هندی ساخته شده بود ،

شمشیر برنده ای بدون غلافیکه سرهای دشمنان را در روز جنگ میبرید و تیزی آن غلاف کند نمیشد ،

حمله کردند بر او سخت دلانیکه مانع بودند کسی را که عزم قاطعی داشت و زره فولادین بر تن نموده بود ،

(۱۳۵) کسی را که سریع بود در جواب دادن وقتیکه او میخواندند حمله کننده بود و شیرها در طلب شکار حمله کننده اند ،

پس میترسیدند از تیزی عجیب شمشیر او ضربتی را که بریده میشد بآن کله های پهود صفّتان ،

ای دلیکه در روز عاشورا چون پاره های آهن سرشته شده یا تو سنگ سختی هستی ،

پس مثل اینکه او و مرکبش و نیزه اش و شمشیرش چون شب تار و تاریك بود ،

آسمانی که ماهی بآن پشت سر آن ستاره دنباله داری بود و در پیش روی آن در تاریکی شب ستاره ای رخشنده ای ،

(۱۴۰) در تنگنای میدان جنگ کناره گرفت از پیش روی او به زمین خالی و بی آب و علفی رفت ،

پس گویا که در آن محل جاری شدن خون آن بود دریائیکه بادها آنرا مواج نموده و کف میکرد ،

پس مثل آنکه زره و زین اسبها کشتیهائی هستند که سیر میکند بآن طوری و کاهی هم از رفتن کند میشود ،

تا آنکه فرو نشاند بسبب شمشیر جوشش سنیه او را و از آب صاف گوارائیکه سرد نیست ،

افسوس من برای او که از دنیا میرفت و در پیش او و آب فرات بر او حرام شده و او را منع میکردند ،

(۱۴۵) نظری بگوشه چشمش بفرات نموده و نزد یك و رود بآن آتشی بود که بسبب سر نیزه ها افروخته میشد ،

و هر آینه بتحقیق که او را فرا گرفتند پس بعضی با شمشیر میزدند و برخی با تیر و بعضی هم با نیزه قصد او میکردند ،

تا آنکه افتاد مثل کوهی بر روی زمین بدون سرزنشی از کسی که از غصه جان میداد و جهاد میکرد ،

افسوس من بر او که آغشته بخونش بر روی خاك گرم کربلا افتاده بود و سر روی زمین گذارده بود ،

اسبها با سمهایشان سینه ئی را پامال کردند که مدتها برای

درس گفتن وعلوم رفت وآمد با او میشد ،

(۱۵۰) افکند بر او بادها از خاك نرم پوششی پس او را پوشانید درحالیکه او برهنه از لباس بود ،

رنگین نمود چهره اش را خون او پس خیال شد از محبّت با و که روز جنگ چهره اش گلگونست ،

افسوس من بر جرانانی که خاموش بر خاك افتاده و خونشان بالای خاك جاری گشته است ·

پس مثل اینکه جریان خون بر گونه هایشان عقیق سپس بعضی از آن زبرّجد است ،

افسوس من بر زنان و بانوان او که سر برهنه بیرون دویدند و رخسارشان از اشکشان مجروح شده بود ،

(۱۵۵) آن یکی سر برهنه بود از پوشیه و این را از سرش بخواری کشیده و میکشیدند عباء او را

و بمرکب او فریاد زده و میگفتند هر آینه سقوط کرده از بالای تو بخشنده ترین بخشنده گان ،

ای روز عاشوراء بس است تو را که تو روز نامبارك بلکه روز زشت و پر محنتی هستی

در روز تو حسین کشته روی ریگ مکان گرفت وقتیکه یاورش نایاب و سعادتمند کم شده بود ،

وقتیکه توبه کننده گان سپاسگذاران خدا پرستان شب زنده داران رکوع کننده گان سجده کننده گان نبودند ،

(۱۶۰) نمایان شد سرهای مقدس آنان در پیش روی و برابر چشم زنانشان که بر نیزه ها سنگینی کرده و آنها را خم مینمود ،

و سیّد سجّاد (علی بن الحسین(ع)) را با خواری د رغلها و زنجیرها حمل نموده پاهایش را بزنجیر بسته بود ند ،

نه د لسوزی د اشت که مصیبت خود را باو شکایت کند د ر شهر غربت و نه د وستی که از او د ید ن کند ،

او را و سر شریف پد رش را هد یه و پیشکش میبرد ند برای مرد پست گنهکار کافر سرکشی (چون یزید) ،

خیری نبود د ر مرد ان ناد ان قومیکه غلامشان پاد شاه فرمانروا و آزاد شان د ر قید بند گی و اسارت بود ،

(۱۶۵) ای د ید ه اگر اشکت تمام شود پس خون ببار و خیال نمیکنم که اشکت تمام شود ،

افسوس و اند وه بر خاند ان رسالت و کسانیکه پایه و زیر بناء هد ایت شرفش بایشان و بسبب آنان ساخته و محکم بود ،

که بعضی از ایشان را کشته و پناه ند اد ند و برخی را هم مسموم و د یگری هم از منزل و شهرش آواره و د ر بد ر نمود ند ،

تنك شد شهرهای خد ا بر ایشان و حال آنکه زمین خد ا وسیع و نبود برایشان زمینیکه نشیمن کنند ،

ایشانرا بهر جای بی آب و مونسی تبعید و شهید مینمود ند (و برای همین) بهر زمین مشهد و زیارتگاهیست ،

(۱۷۰) بنا کرد ند مشاعر (مشعر الحرام و منی و عرفات) و حطیم را و ایشان حجتهائی هستند که بسبب مخالفت ایشان مرد م بد بخت و باطاعتشان خوشبخت میشوند ،

سوگند خورد م که اند وهم هرگز برای شما تمام نشد ه و آتش د رونیم خاموش نشود ،

قسم بجان شما که در دیده گانم غیر از اشکم بر شما میله غم و اندوه جاری میسازم ،

زمان فانی میشود و روزهایش سپری میشود و برشماغمگین دلتنگ ناله بلند میکند ،

پس بر جسم او حله های بیماری پوشش و بر چشم او حرارت و سوزش اشک روان مرگز و معد نیست ،

(۱۷۵) و اگر من از دیده ام استمداد و کمك ریزش خون کنم و از چشمم خون کمك شود کم است ،

و ادانکرده باشم حق شما را بر خودم و چگونه میتواند بنده و غلام ادا کند حق مالکین خود را ،

ای برگزیده گان خدای توانا ای سپرده شده گان اسرار و رازهای آفرینش ای کسانیکه هدفم سایه لطف شماست ،

پیمان بستم با شما درعالم (ذر) از جهت شناخت و وفا کردم بآنچه که بآن پیمان بسته و سوگند خورده بودم ،

و شما هم وعده فرمودید مرا در معاد و فردای قیامت بر صراط شفاعت کنید صحیح است وعده شما ،

(۱۸۰) پس مرا در وقت حساب دیدن کنید و دریابید که من اعتمادم بشماست و بآبروی شما قصد میکنم ،

چه اندازه مدح و ثناء من در بارهشما در ضمن آن‌حکمتهائیست که همراهان بآن رستگار شده و یاری میشوند ،

و دختران اندیشه ها برتری میجریند صفات دوشیزه‌گان را که برای آن شاعر ارزشمند یا بی ارج میشود ،

برای جوهر طلای خالص مانندی نیست بلکه آن درّ ناسفته

است نه طلای مغشوش ،

این را داشته باش و بدان که اگر همه مردم مناقب و فضائل شما را بازگو کرده و بشمارند ،

ادراك نکنند مگر اندکی را و شما در بالاترین بلندی ها هستید از آنچه گفته اند و زیادتر از آنید که بگویند ،

درود خدا بر شما مادامیکه بلبلان در بامداد بر برگ شاخه‌ها چهچه زده و خوش خوانی کنند ،

و برای وی قصیده ئیست که بآن مدح میکند مولای ما امیر المومنین علیه السلام را و در آن از بدیع و شگفتیهائیکه درخور تحسین و آفرین است جناس و تشابه در لفظ است نه در معنی در قافیه ها در ۵۶ بیت گوید :

یا روح قدس من الله البدی بـــدا

و روح انس علی العرش العلی بـــدا

ای روح پاکیکه از خدای آغاز کننده ظاهر شدی و روح انسیکه بر عرش بلند نمایان گشتی .

یا علة الخلق یا من لا یقارن خیـــر

المرسلین سواه مشبه ابـــدا

ای علت آفرینش ای کسیکه جز او مانندی نزد یك بهترین پیامبران هرگز نخواهد بود ؛

یاسر موسی کلیم الله حیـــن رأی

نارا فآنس منها لظلام هـــدی

ای راز موسی کلیم هنگامیکه آتشی دید پس دریافت از آن بر تاریکی رهنمائی را .

یا وسیله ابراهیم حین خبـــــت

نار ابن کنعان بردا والضرام هـــدی

ای وسیله ابراهیم خلیل وقتیکه آتش (نمرود) پسر کنعان سرد و افروختگی رهنما شد ؛

انت الذی قسما لولا علاك لما کلّت لدی النحرعن نحر الذبیح مدی .

تو آنچنانیکه سوگند میخورم اگر مقام و رتبه تو نبود هر آینه موقع قربانی کردن از قربانی اسمعیل ذبیح چاقو کند نمیشد .

و لا غدا شمل یعقوب النبی مع الصدیق مشتملا من بعد طـول مدی .

و جمع یعقوب پیامبر با یوسف صدیق بعد از مدت طولانی جمع نمیشد .

الیّه بك لولا انت ما کشفـــــت

مسّره الامن عن قلب النبی صـــدی

قسم قسم بتو اگر نبودی تو بر طرف نکرده بود خوشحالی ایمنـی زنك اندوه را از قلب پیامبر ؛

و لا غدت عرصات الکفر موحشـــــة

یبکی علیهن من بعد الانیس صـــدی

و میدانهای کفر وحشتناك صبح نکرده بود که بر ویرانه هـــای آن از بعد آبادی بوم گریه کند .

یامن به کمل الدین الحنیف ولــــلا

سلام من بعد و هن میله عضـــدا

ای کسیکه دین پاك بولایت او تکمیل و برای اسلام از بعـد از

سستی رکن و پایه اش نیروئی بودی ·

وصاحب النص فی خم وقد رفع النبی علی رغم العدا عضدا ·

وصاحب بیان صریح درغدیرخم درحالیکه پیامبر بلند کرده بود برکوری چشم دشمنان بازوی او را ·

انت الذی اختارك الهادی البشیر اخا و ما سواك ارتضی من بینهم احدا ·

توئی آنکسیکه پیامبر رهنما و بشیر برگزید تو را به برادری و غیر از توکسی را از میان ایشان نه پسندید ·

انت الذی عجبت منه الملائك فی

بدر و من بعدها اذ شاهدو احدا

توئی آنکسیکه فرشتگان از او در بدر تعجب نموده و بعد از آن در احد وقتیکه مشاهده کردند شجاعت و ایثار او را ·

وحق نصرك للاسلام تكلـــوه

حیاطه بعد خطب فادح وردی

و شایسته یاری تو بر اسلام اینست که آنرا تو حمایت و نگهبانی کنی بعد از مصیبت سنگین رحلت پیامبر و خانه نشینی ·

ما فصّل المجد جلبابا لذی شرف

الاّ و کان لمعناك البهیح ردا

مشخّص نمیکند مجد و بزرگواری را جامه گشادی برای صاحب شرف مگر اینکه برای حقیقت دلپذیر توعبائی است ·

یا کاشف الکرب عن وجه النّبی لدی

بدر و قد کثرت اعداوه عددا

ای برطرف کننده غم و غصه از چهره و رخسار پیامبر در روز بدر

درحالیکه دشمنان او از جهت عدد بسیار بودند .

استشعروا الذّل خوفا من لقاك وقد
تكاثروا عددا واستصحبوا عددا

ادراك و احساس خواری كردند از ترس دیدن تو و حال آنكه بسیار بودند از جهت عدد و با خود سلاح ها و كمكها آورده بودند .

و یوم عمرو بن ودّ العامری وقد
سارت الیك سرایا جیشه مددا

و روز عمرو پسر ودّ عامری كه آمده بسوی تو سربازان لشگرش از جهت كمك رسانی بآنان .

اضحكت ثغر الهدی بشرا به وبكت
عین الضلال له بعد الدماء مددا

خندانیدی دهان و دندان هدایت را از جهت بشارت به هلاك او و گریست دیده گمراهان برای او بعد از خون مدّتها .

و فی هوازن لما نارها استعرت
من عزم عزمك یوما حرّها بردا

و در جنگ (حنین) با هوازن وقتیكه آتش آن خاموش شد از قاطعیت قصد تو در آنروز حرارت آن سرد شد .

اجری حسامك صوبا من دمائهم
هدرا وامطرتهم من اسهم بردا

روان ساخت شمشیر تو از خون ایشان نهر و جوئی را و بارید بر ایشان از تیرها تگرگی .

اقدمت وانهزم الباقون حین راو
علی النّبی محیطا جحفلا لبدا

پیشروی کردی تو و دیگران فرار کردند وقتیکه دیدند لشگر بزرگ دور تا دور پیامبر را گرفته اند ·

لولا حسامك ماولّوا ولا اطرحسوا
من الغنائم مالا وافرا لبدا

اگر شمشیر تیز تو نبود آنها روی کار نمیآمدند و از غنائم جنگی مال فراوان بسیاری اندوخته نمیکردند ·

تا آخر قصیده

شاعر کیست؟

او ابو الحسن علاء الدین شیخ علی بن حسین حلّی شهیفی معروف بابن شهفّیه دانشمندی فاضل و ادیبی کامل و جمع کرده بود بین دو فضیلت علم فراوان و ادبیّت تمام را باندیشه فوق العاده و بینش درست و مهارت ظاهر و فضیلت نمایانی و او درجلو داران و مقدم از شعراء خاندان رسالت علیهم السلام درآمده و قصاید او طنین انداز و روان و پر از حجتها و دلیلها رخشنده به نازکی ها لبریز از اندیشه های باریك آراسته و نمایان بمحسنات شگفت آمیزی بنابر بسیاری در لفظ و روشن بینی در معنا و متانت در اسلوب و نیروئی در مبنا و سنگینی در مرتب کردن خوش اندامی در ترتیب در مدایح امیر المؤمنین و نوحه سرائی و سوگواری فرزندش امام شهید نوه پیامبر بهترین شاهد است برای نبوغ و برجستگی آن و مقدم بودن او در زیبائیهای شعر و پایداری و استقامت او بر نوامیس مذهب و پیروی و تبعیّت او از امامان دین علیهم السلام و از برای استاد ما

شهید اوّل (محمد بن محمد مکّی صاحب لمعه) معاصر او مقتول در سال ۷۸۶ شرح یکی از قصائد اوست وآن غدیریه دوّم یاد شده است و چون مترجم (ناظم قصیده) مطلع وآگاه بر این شرح شد افتخار بآن نموده و شارح را بقطعه مدح و تعریف نموده است ۰

قاضی (نور الله شهید) در کتاب (المجالس) او را یاد و بعلم و فضل و ادب تمجید و ستوده است و نیز استاد ما شیخ حُر عاملی در امل الآمل و میرزا (عبد الله افندی) صاحب ریاض العلماء وآقای ما مولف ریاض الجنّه و ابن ابی شبانه در تتمیم امل وغیره ایشان هم ویرا یاد و توصیف کرده اند ۰

و قصاید هفتگانه طولانی او که اشاره بعد دآن در برخی از آن شده است وآن همانستکه صاحب (ریاض العلماء) آنرا بخط علاّمه شیخ محمد بن علی بن حسن جباعی عاملی شاگرد ابن فهد حلّی متوفی ۸۴۱ دیده و ما مطلع شدیم از آن بر چندین نسخه که یکی از آن غدیریه اول یاد شده او بود و برای توست شش غدیریه باقی مانده ۰

قصیده اول

دوران کودکی رفت و عمری سپری شد و حرکت نزد یک وسفر تحلیل رفت ، و ارکان و پایه های نیرویم و این شکوفائی جوانیم سست و پشتم خمیده شده است ،

و کبوتران درخت کهنسالم از حسرت و افسوس گریستند وقسمت طراوت سبزی آن پژمرده شد ،

وخالی شد از میوه تازه پس نه میوه ئیست که چیده شود و نه گلی در آن ،

(۵) و تبدیل‌شد برفتن سندس (سبز) آن رفتنیکه برگهای آن زرد است ،

و محبوبه ام خورشید تابان غایب شد و برای سفیدی موی و طنم از جماعت خالی گردید ، ،

و ستم کردند مرا بعد از وصال پس نه پیشکشی است که مرا نزدیك کند و نه قربانی ،

و دوری کردند از خانه من که بگردند بآن و برای آنان در دوری آن عذر و بهانه ئیست ،

زیبائی منظر و رخساره ام رفت و در تاریکی شب چهره ام صبح نمایان شد ،

(۱۰) و هرگاه جوانرا جوانیش سپری شود در مضّرات وزیانها پس سود او هم زیانست ،

و بر ضرر و زیان اوست آنچه دستهایش تحصیل کرده وقتیکه ساکن لحد شده و قبر او را بخود گرفت ،

و هرگاه عمر جوان منقضی شود در زیاد روی در کسب گناه پس عمری نیست برای او ،

عمر و زندگی نیست مگر آنکه زیاد شود باو حسنات و کارهای خویش و پاداشش مضاعف گردد ،

و من بتحقیق ایستادم بر منازل کسانیکه داشتم آنها را و حال آنکه ریزش اشگهایم فراوان بود ،

(۱۵) و سئوال کردم از آن اگر سخن میگفت آیا چگونه سخن گوید منزلیکه خالیست ،

ای خانه آیا برای تو از کسانیکه اوّل رفتند خبر داری و آیا

برای خانه ها آگاهیست ،

کجاست ماه های تمام ماه های خوشی تو ای خواننده و کجا رفتند ستاره گان فروزان ،

کجاست کفایت کننده گان و در سختیها چه کسی آنها را پاداش میداد و به تهی دست که کمك میکرد ،

کجاست خانه های بزرگ آباد پر حاصل وقتیکه سالخورده گی مانع و انسانی فقیر و تهی دست شد .

(۲۰) کجاست بارانهای شدید وقتیکه ابر و ستاره گان از باریدن امساك کند ،

رفتند پس نیست بجان پدرت سوگند بعد از آنها برای مردم نه ماه بارانی و نه سبلی ،

این زیبائیها در گورها بر گذشت روزگار بی سر و صدا و نابود است ،

گریه میکنم از جهت شوق دیدار آنان هر وقت که یاد شوند و برادر دلباخته و دوست را یاد او تحریك میکند ،

و امید داشتم ایشانرا در پایان عمرم که بعد از من باشند پس روزگار مخالفت کرد گمان و امید مرا ،

(۲۵) پس من غریب و بیگانه ام در وطنم و بر غربت و بیگانگیم عمرم سپری شد ،

ای کسیکه در خانه متفکر ایستاده ای آرام باش که بتواند پشه تباه شود ،

اگر از میان آنها با غمیگین و محزونی تماس گرفتی پس در پی هر افسرده گی پناهنده ئیست ، .

چرا بر آنچه بایشان رسیده صبر نکردی که صبر کردن بر مصیبت پسندیده است ،

و چرا مصیبتت را بر حسین علیه السلام قرار ندادی که در مصیبت پسر فاطمه برای تو اجر و ثواب باشد ،

(۳۰) اهل نفاق (مردم کوفه) باو حیله کردند و آیا حیله کردن برای منافق بعید است ،

بنامه هائی که مانند رخسارشان سیاه بود و مضمون کلامشان مهاجرت آنحضرت بود ،

تا آنکه آنحضرت فرود آمد در زمین آنان از روی اعتماد و اطمینان پس حیله و نقشه آنان محقق شد ،

و شتاب کردند گروهی برای کشتن او که عدد آنان بیحساب و بیشمار بود ،

گردیدند دور کسیکه زیبائی و شجاعت و شگفت انگیز بود که حمایت میکرد از میهمان و ایمن میکرد مرز و حدود را ،

لشگر بزرگی بودند در روز کارزار و برای روز صلح و سلامتی تنها طاق بودند ،

(۳۵) پس مثل اینکه ایشان گروهی بودند که از روی دوستی و انس اجتماع کرده بودند پس اجتماعشان را لاش خوری پراکنده کرد ،

یا مثل آنکه قهرمان دلیر و شیر ژیانی بود که از حمله او در میدان پهلوانان و خوک صفتان ناتوان شدند ،

ای قلبیکه دشمنان او بهراس و ترس افتاده و دلهایشان لبریز از وحشت شده بود ،

آیا از سخترین و محکمترین محکم ها یا پاره قطعه آهنی سرشته

شده ای که در لابلایش قیر مالیده شده ،

و مثل آنکه بالای اسب و در متن شمشیر خونشان از بین رفته است ،

(۴۰) شیری بود که بر فلکی سوار و در دستش ستاره مریخ نیزه سرخ رنگی بود ،

تا آنکه اجل نزدیك باو شده و دشمنان دور او را گرفته و عمر کوتاهی کرد ،

او را برو بزمین افکندند درحالیکه خون از دهان او بیرون میریخت ،

اسبها سینه و پشت او را پامال کردند و برگونه خاك آلود او نشانه لگدمالی آنان بود ،

تشنکامیکه تر میکرد شدت تشنگی او را خونیکه از گلویش جاری بود ،

(۴۵) امتناع و خودداری میکردند از او از جهت بزرگداشت او و زجر میکرد او را گروهیکه شمر فرمانده آنها بود ،

پس بر سینه ای نشست و گردش کرد که آن سینه بر علم پیامبر احاطه و اطلاع داشت ،

پدرم فدای این کشته و کسیکه بکشته شدن او هدایت ضعیف و کفر قوی شد ،

پدرم فدای آنکه کفنش بافته گرد و غبار و حنوطش خاك کربلا بود ،

پدرم قربان آنکه بخون دلش غسل داده شدکه نه آبی او را بود و نه سدری ،

(۵۰) ماهیکه از بخت و اقبالش سقوط کرد پس ماه آسمان بر غروب نور جمالش گریست ،

لاشخورها بر او یکمرتبه حمله کردند و ستاره نسر در آسمان موقع طلوعش گریه کرد ،

دست آزاد شده گان کلاه خود و عمامه او را غارت کرد پس زمین برای غارت رفتن عمامه او گریست ،

و فرشتگان آسمان از اندوه و حزن بر او گریستند و نیز زمین بر او گریه کرد ،

و روزگار عبایش شکافته شد و شگفتی ندارد که دنیاپرستان عباء او را دریدند ،

(۵۵) و خورشید سر برهنه و موپریشان شد و بر او پریشان کردن موی قباحتی ندارد ،

بیرون آمد برای او در هیئت و زی مادر داغدیده که لباسهایش از خون سرخ بود ،

و بر او معاصرین و همزمانان او خون گریستند پس گونه و روی زمین قرمز گردید ،

در نزد من عذری برای آسمان نیست که امساك کرد از باریدن و برای بخیل عذری نیست ،

خون میگرید وقتیکه تشنه لب از دنیا رفت پس برای چه از روی محبّت بر او اشک نبارد ،

(۶۰) و دختر بزرگوار (حسین علیه السلام) بر لباسهایش نشانه خون او دیده میشد .

پدرم بفدای دختران حسین که برای آنها حجاب و پوشیه ای

از بیننده گان نبود ،

نه سایه پرده ای بود که بآن خود را از نظر هر گنهکار بیشرمی حفظ کنند و نه خیمه و سراپرده ای بر ایشان گذارده بودند ،

آنان در بینیکه سر برهنه و پریشان موی بودند ظاهر شده که مویشان یکدهم آنها را میپوشانید ،

ناله میکردند بر بهترین آقائیکه کمترین و پست ترین برده گان و غلامان بر او غالب شده بود ،

(۶۵) و بصدای بلند باسبیکه قصد خیمه ها را نموده بود میگفتند ای اسب مجروح و بی صاحب شده ای ،

ای اسب برای چه زین تو از برادر بزرگوار من خالیست ،

افسوس بر آن بی‌بی که در سینه من آتشی افروخته که حرارت آن خاموش نمیشود ،

آیا حسین تشنه بمیرد و حال آنکه در هر دو دستش دریائی از آبست ،

و فرزندان او در تنگنای زنجیرها بسر برند و از سنگینی آهن بر ایشان فرو رفتگی بود ،

سوار شدند بر شتران برهنه و بیجهاز غبار آلود و برای شکست آنان جبرانی نبود ،

(۷۰) شبانه آنها را میبردند سواران پست و فرومایه و برای آزاد شده گان در پی آنان شکنجه و آزار بود ،

نه دلسوزی برای ایشان بود که رقت کند بآنها و نه در آنچه بایشان میرسانیدند انکار و قباحتی داشتند ،

و یزید (لعین) در بالاترین کاخها نشسته و رقاصان برای

او آوازه خوانی کرده و شراب میریختند ،

و از روی نادانی میگفت درحالیکه از چوب خیزران او لب و دندان حسین علیه السلام خونین شده بود ،

(۷۵) ایکاش پدران پیشین من که دربدر کشته شدند حاضربودند ومیدیدند بزرگان بنی هاشم راکه اسیر شدندو درمیانشان ماه است ،

میدیدند حسین و بخشی از خاندان او را که اسیر شده و قسمتی از ایشان هم هلاك شده اند ،

در این وقت آغاز خوشحالی میکردند مثل پدرم (معاویه) که جنگ کرد با ایشان بسر (بن ارطاه یکی از افسران خبیث معاویه بود) و بگوید جنایت و گناه است که هجوم و حمله کردی بایشان هر آینه این گناه از او سهل و سبك است ،

پندارند باینکه دو مرتبه خواهیم برگشت و قسم میخورم بجان پدرت که نه قیامتیست و نه برگشتن و زنده شدنی ،

(۸۰) ای فرزند رهنمایان بزرگوار و کسیکه بزرگان بایشان شرافت یافته و حال آنکه شرفی نداشتند ،

سوگند بخوابگاه و مکان با شرف و قسم بزمینیکه منی و رکن و حجر (الاسود) و یا حجر اسمعیل را در بر گرفته است ،

پس آنها در جلالت یکسانند زیرا بسبب ایشان همه مردم محل شده و یا تقصیر میکنند ،

قصد میکند او را خردمندان درحال لبیّك گفتن و طواف میکنند اطراف حجره او را حجر (اسمعیل) یا (حجر الاسود) ،

پرنده ئی نیست که جوجه خود را گم کرده باشد و پس از جوجه اش درآشیانه ای منزل نکند ،

(۸۵) حزن من بر تو زیادتر از حزن خنساء (خواهر) صخر (بن عمرو بن شدید) است بر برادرش که همواره بر او نوحه کرده و میگریست ،

و هر آینه من دوست داشتم که تو را دیدار کنم درحالیکه یاورت کم و یارانت شهید شده اند

تا آنکه من قربان تو باشم چنانچه از روی بزرگواری حر بن یزید ریاحی جان خود را فدای تو کرد ،

و هر آینه اگر میان ما و یاری تو زمان تفاوت و جدائی انداخت و زمان شما پیش افتاد ،

پس مادامیکه زنده باشم بر تو از حسرت و اندوه گریه میکنم تا آنکه قبر استخوان مرا بپوشاند ،

(۹۰) و البتّه عطا میکنم هر نوحه سراینده ای که قصد کند بر تو شعر گوید و نوحه گری نماید ،

اندیشه های بکر من در محاسن و زیبائی آن ترتیب ولی ریزش اشکهای من پراکنده است ،

و روز مصیبت تو ای فرزند فاطمه (ع) روز میعاد ما و تسلّیت ما در روز حشر خواهد بود

یا سروریکه بظهور قائم شما (حضرت مهدی روحی فداه) حاصل شود که در آن برای ما خوشبختی و بشارت است ،

روزیکه آفتاب از مغرب خندان برمیگردد که انکاری برای آن نیست

(۹۵) و فرشتگان درآنروز (الله اکبر) میگویند که همه میشنوند مگر آنکه در گوشش کری و پنبه غفلت است ،

فریاد میزنند که امام و رهنمای عالم یگانه نیکوکار پرهزگار پاك و

پاک کننده ظهور کرد ،

از جلوی رکن (حجر الاسود) خانه خدا که در بانش عیسی مسیح و خضر ستوده خصالست ،

در لشگر بزرگی که شاید از زیادی و انبوهی آنان زمین تنگ شود ،

پس ایشان ستاره گان تابانی هستند که ظاهر میشوند که در میان تمام آنها ماه کامل ولایت روحی فداه نمایانست ،

(۱۰۰) تعجیل فرما آمدنت را ای فرزند فاطمه که شیعیان تو را بدی ها و زیان فرا گرفته است ،

دانشمندان ایشان در گمنامی و افسرده گی بسر میبرند که بر وجود آنها نه سود یست و نه زیان .

تظاهر میکنند بغیر آنچه اعتقاد و اندیشه دارند برای ایشان نه نیروئی است و نه پشتبانی ،

شیرین شد بر ایشان تلخی آزار پس رسید با آنها و در زمینه شما هر تلخی شیرین و گوار است ،

پس ایشان کمترین از میان بسپارند و از پرورد گار بنده گان نصیبشان فراوانست ،

(۱۰۵) آنها بزرگان دینند که در نشر و تبلیغ هر فضیلتی سینه آنها استوار و پا برجاست ،

پس ایشانرا افتخار یست هر گاه افتخار کنند که مادامیکه دنیا و زنده گی باشد فخر در میان آنهاست ،

روز شانرا بشب رسانیدند در حال فکر و اندیشه و برای وصال و پیوست آنها هجرانی نیست ، .

و بر دردها وغصه های درونی خود صبر نموده و بخود پیچیدند و برای بازشدن و تاب آن چاره ای نداشتند ،

تا آنکه مهر آن شکسته شود و بسبب شما شدیدترین شعله های آن خاموش شود ،

(۱۱۰) ای پنهان شده گان از دیده چه وقت به نزدیك شدن شما شکستگی ها جبران و ترمیم شود ،

غنایم درمیان غیر شما تقسیم شده و دستان شما از حق خودتان خالی و تهی گشته است ،

و مال برای گنهکاران حلال شده و بر بزرگان سادات بزرگوار حرام گردیده است ،

پس حظّ ایشان از مال بر گنهکاری آنان فراوان و حظّ شما بسیار ناچیز و اندك است ،

شام میکنند درحال امنیّت و سلامتی و برای ایشان از دزد شبانه که ناگهان آنها را بکشد هیچ ترسی نیست ،

(۱۱۵) و نزدیك شد از ترس و ناراحتی صحرا و دریا بر شما تنگ شود ،

و بعد از هفت بیت دیگر گوید :

و هرگاه شما درمجالس آنان یاد شوید پس چهره های آنها گرفته و زرد میشود ،

شناخته میشوند که از نام شما بخشم آمده و زیر چشمی نگاه میکنند ،

و بر بالای منبرها درخانه های شما برای گمراهان ونابینایان نام و تعریف است ،

حالتیست که صاحبان خرد و عقل را ناراحت کرده و نادانان
گمراه بآن مسرور میشوند ،

(۱۲۰) و از خوشحالی کف میزنند هر گاه ایّام ده روز عاشوراء
محرّم پیش آمد ،

قرار میدهند آنرا از گواراترین اوقات خود آفرین بر تو مباد ای
ماه محرم ،

این انگشتان است که از خونهای شما در روز عاشوراء سرخ و
رنگین است ،

پس مردم عوام و نسادان آنها این خضاب را بمیراث برده پس
از کافری این کافر بوجود آمده است ،

ما گریه میکنیم ولی مصائب شما آنها را میخندانند و خوشحالی
ایشان بمصائب شما قبیح است ،

(۱۲۵) بخدا قسم که پیامبر مسرور نشد و برای وصی هم
بسرور آنها سرور و خوشحالی نبود ،

پس تا چه وقت این انتظار باشد و در آخر دهان ما از صبر ما
حنظل و زهر هلاهل است ،

لکن چاره ای از انتظار فرج نیست و بعد از هر چیزی چیز دیگر
خواهد بود ،

آیا مقام و سازمان بزرگان و کسانیکه برای آنان آن مقام بلند شده
به بلندی ستاره سهی خواهد بود ،

نامهای شما در قرآن آشکار که برای ما روشن میکند محاسن آنرا
بیان (خاندان رسالت) ،

(۱۳۰) گواهی میدهد بآن سوره اعراف از جهت معرفت و سوره

نحل و انفال و حجر ،

و سوره برائت شهادت داد بفضل و برتری شما و نیز سوره نور و فرقان و سوره حشر ،

و بزرگ میدارد توراه (موسی) مقام شما را پس هرگاه سِفری وسوره ای تمام میشود سِفر دیگری حکایت میکند ،

و برای شمامناقبیست که انجیل عیسی بر آن احاطه نموده که بر تعریف آن اندیشه حبر انست ،

و برای شما علوم نهانیها و آینده است که از آن علم جامع و جفر جامع است ،

(۱۳۵) این را داشته باش و بدان اگر درختان عالم قلم و هفت دریا مرکب شود ،

و تمام سطح زمین از دریا و صحرا و کوه و دشت کاغذ شود ،

و تمام فرشتگان و آدمیان وجنیان نویسنده باشند تا عمر دنیا سپری شود ،

که بخواهند در آن بشمارند آنچه صاحب‌عرش بشما اختصاص داده تا روزگار پایان یابد ،

یاد نکنند ده یك از فضائل شما و آیا سنگریزه ها شمرده شوند یا ذرات بحساب آیند ،

(۱۴۰) پس من مقصّر و گناه کار در مدح شمایم و برای مقصّر عذری نیست ،

و من مبتلا و گرفتار زمان شدم و برای من در هر تجربه ای بسبب ایشان آگاهیست ،

و یافتم تهی دست و بینوا را کوچك و زیر دست و برادر توانگر

را که پیران او را بزرگ میدارند ،

پس از آنکه ثروت و نعمت از او برگشته قطع رابطه میکنند و برای صاحب شکوه و ثروت تعریف و سپاس میگویند ،

و همراهان و ملازمین بسوی شما تعظیم میکردند پس نه زیدی بود که او را قصد کنیم و نه عمروی ،

(۱۴۵) تا آنکه هرگاه قصد کنند شما را از شعریکه حمل و بار آن درّ است ،

برگشتم در حالیکه از حسنات گرانبار بودم پس من بسبب شما توانگرم نه فقیر و بینوا ،

ای فرزندان فاطمه شنیدم از جان و دل و مدح میکنم شما را با بیانیکه الفاظ آن از نرمی و ملایمی سحر است ،

بوی خوشی میدهد مناقب شما بسبب آن پس در هر طرف برای آن عطر است ،

امیدوار (علی ع) است که بسبب آن مناقب نجات یابد وقتیکه صراط کشیده و گذشت از آن مشکل شود ،

(۱۵۰) آن مناقب را آماده کردم که برای من در روز قیامت اندوخته باشد و نزد شما چه خوب ذخیره ئیست ،

پس آنرا قبول نمائید از دوستان فردای قیامت پس چه خوبست بامداد فردا ،

پس پذیرفتن شما خوب قرین است برای آن و آن عروس است پس مبارك است دامادی ،

قبول کردن شما بر من کمال زینت آنست و مرا قلبیست که برای شما مهر و صداق آنست ،

من غلام و بنده شما و پناهنده بشمایم و بر منست از نشاط عشق شما قید و زنجیری ،

(۱۵۵) پس از روی کرم بر من مهربانی کنید و محققا مهربان احسان و نیکی میکند ،

و در حساب مرا دریابید چنانچه مالك آزاد بنده خود را تفقد میکند ،

درود خدا همواره بر شما باد مادامیکه شب همه را تاریك یا صبح تمامی را روشن میکند ،

و بر شما ست از تحیّت و درود مادامیکه درود و سلام جاری و گلها شکوفا شود ،

قصیده دوم

آیا برقی از سمت راست مرز آن ظاهر شد یا آنکه تبسم ولب خندی از مروارید دندانهایش نمایان شد ،

و بما گذشت باد خنك نم داری درمیدان او چون نسیم یا نفحه و بوی خوشی از عبیر او بما رسید ،

و صورت ماهی طلوع کرد یا از پشت تل و صحرای (بنی سلیم) بر چشمانت لیلی نمایان شد از میان خیامش ،

بلی این لیلی و اینهاست برای تو خانه او در کنار وادی که تابیدن نورش چشمت را فرو میبندد ،

(۵) درود بر خانه ایکه مدتها بچشم من گوهری از گوهرهایش پی برده نمایان شد ،

و تمایل نکردم بعشق میلی باشتیاق و آرزوی باو از جهت دل باختگی مگر ظهور صورتان آن ، ،

گذراندم‌بآن دوران جوانی را که شخص من بری از شك بود با صاحبان آن سراپرده ها ،

تمام‌کرده‌بود جمال‌رااز زیبائی‌و سیادت وبرای بلندی بیشتر از بیشتر تحصیل کرده بود ،

و من شب را گذرانیدم در حالیکه بری و پاك بودم از نزدیك شدن به فرومایگی که سرزنش شوم از منع و خطر آن ،

(۱۰) برای‌علمم باینکه در روز قیامت مناقشه و کشمکشی درحساب هست بر کم و زیادآن ،

و من نبودم کسیکه جان نفیس و ارزنده خودم راببخشم پس قیمت آن را پائین آورم بسعیر و آتش افروخته دوزخ

و خلاصه چیزیرا که به بزرگی و شرافت منسوب میشود فردای قیامت چهره شاداب او را زرد گونه کنم ،

آیا عذریست برای سفید رویان هرگاه دلباخته شود و بزرگترین حسرت و نفرت از جهت عشق از بزرگ است ،

کافیست برای ترسانیدن مو سپیدی از جهت نهی برای خردمندان و در سفیدی مو بینش است از جهت رهنمونی برای بیناء آن ،

(۱۵) و من مویم سفید نشدمگر از وقوع مصائبی که برای کوچکتر آن موی خردسال هم سفید میشود ،

و اگر نبود مصیبت سبط (نوه پیامبر) درکربلا چهره من چنین آشفته و دگرگون نشده بود ،

افکنده او را بجنگ بنی امیه و بسوی او آمدند گروهی در رقم بسیار زیادی ،

فرستادند بسوی او فرماندهانی را در لشگر بزرگی برای غارت کردنیکه آماده شده بود از غارتگاه آن ،

وعدالت در حکم و داوری نکردند بلکه برگردانیدند بآنحضرت وقایع صفین و حادثه لیلة الهریر را ،

(۲۰) و کمك کرد او را در گمراهی بدترین امت بر کفر و سعید نشد برای راهنمای آن ،

خلاف سطرها و خط هائیکه در ورقهائی ظاهر شد که پیش آهنگ خدعه و نیرنگ بود در لابلای خطوط آن ،

پس وقتیکه آن نامه ها آمد باطمینان دل صبح کرد درحالیکه نویسندگان آن قلابی و ساختگی که بعید بود دروغ بودن آن ،

پس توسعه ای در دین نداد از نادانی و سعی و کوشش نکرد برای ظلم آن مگر برای ترك پاداش آن ،

جانم فدای او وقتیکه برخورد کرد با گنهکاران گروهیکه لبه شمشیرشان از فریب و نیرنگ تیز شده بود ،

(۲۵) پر سخنران برای یارانیکه نزد او بودند و خاندانیکه برای صاحب‌عرش رازی سپرده شده بود در سینه های آنها ،

پناه میدهم شما را بخدا که مرگ را بچشید بروید بآمرزش‌پسندیده از آمرزنده آن ،

پس اظهار کرد در پاسخ دادن هر صاحب صدائی که رقابت میکرد از نفسی بآنچه در ضمیر و باطن آن بود ،

آیا از گروهیکه طلب جدائی کرده و خود را بتنهائی گرم میکنند

بدون کمك بدترین شرور آن ،

و نیست عذری در روز بسیار گرم برای گروهیکه روزی پاسدار آن پیمان شکنی کرد ،

(۳۰) وآیا ساکن شود روحی در راحتی بهشت در حالیکه مخالفت کرد در دین فرمان امیر دین را ،

خدا نخواسته مگر ریخته شدن خونهای ما و ما صبح میکنیم در حالیکه غارت شده در دست لاشخورانیم ،

و پریدند از جا برای تحصیل ثواب و پاداش که گویا ایشان شیران شرزه اند در حمله و فریاد شان ،

شتاب و عجله کردند به پیش روی برای علم ایشان که منزل میکنند در محل قدس وقت پایان کارشان ،

شهید شدند پس رسیدند از بهشت جاودان بآرزویشان و آقا شدند بر بزرگان بسبب سرورشان ،

(۳۰) وآسان شد بر آنها دشواری وقتیکه نظر کردند (در شب عاشوراء) بحوریه ها کوتاه چشم از میان قصورشان ،

و فراموش نمیکنم (حسین) علیه السلام را در حالیکه جهاد میکرد بجائیکه خالی شده بود از دوست و فامیل آن ،

می پرید هر گاه تیرها بر او اصابت میکرد و آه میکشید برای سر نیزه ای که میخواست از بدنش بیرون کشد ،

میبینی اسبها را در پیش روی آنها از او آنچه دیدی برای احتیاط اگر قصد کند شکست او را ،

پس برمیگشتند از جنگ از ترس هیبت او چنانچه دسته مرغ قطا از بازان شکاری میگریزند ،

(۴۰) میشکافد شمشیر او سران بسیاری از شجاعان را که برای او بدل بود از ظرفها و جعبه های انان ،

پس گروهی نبود مگر آنکه شمشیر او میبرید فرق آنرا یا آنکه آنرا پراکنده و متفرّق میکرد ،

یا انکار کرد معاشرت زنده گی را گرانی نفوس شما پس تبدیل کرد بمعاشرت حرران بهشت را ،

جانم بفدای مجروح الاعضائیکه ناامید از یاری و پشتش از پشتیبان و یاران خالی بود ،

(۴۵) جانم قربان رگ بریده ایکه در حالت تشنگی از بالای سنگ های داغ بر روی خاك افتاده بود ،

آرزوی آب فرات میکرد و در جلویش لبه های تیز شمشیر یا سر نیزها بود که دور چشم او را گرفته بود ،

تشنه لب جان داد و آب در برابرش موج میزد و خشمگین کشته شد نزد یکی برکه آب ،

ماهیکه تاریك کرد روز را بغروب کردنش غروبیکه بلندیها و پستیهای زمین را تاریك کرد ،

پس ای وای بر تو کشته ایکه تاریکی بسبب قتل او بر شکوه روشنی غالب شد ،

(۵۰) و نزدیك شد که خورشید منکسف و گرفته شود و ممکن نشد دیدن آن از غم و اندوه برای فقدان نظیر آن ،

و فرشتگان نوحه سر کردند و جنیّان در گودالها و ویرانههایشان بر او ناله و زاری کردند ،

و نزدیك شد زمین از زیادی اندوه نوسان پیدا کند بر سبط اکبر

اگر نبود رحمتی از نگه دارنده آن ،

وگذشت بر ایشان باد تندی که بچشاند ایشانرا تلخی عـــذاب هلاك كننده ای به بوزیدن آن ،

افسوس خوردم که دوستی خالص را منع کردند از آب و نوزید بـر ایشان بادیکه ریشه آنها را بوزیدنش قطع کند ،

(۵۵) وعجیب تر اینکه وقتی بلند شد صدای آقای آن برای تکبیـر گفتن آن در قتل او برای بزرگی آن ،

پس ایکاش برای تو چشمی بود که اشکش نمیخشکید و آتشی بـــود که سوزش شعله آن دل را آب میکرد ،

بر مثل این مصیبت گریه نیکوست و میکند از ما سرور و خوشـــــی جانهای ما را ،

آیا کشته شود بهترین انسانها از جهت مادر و پدر و شریف ترین خلق خدا و فرزند پیامبر آن ،

و منع میشود از آب فرات و حال آنکه از آن استفاده میکننــــــد وحشیان صحرا و سیراب میشوند از آب فراوان آن ،

(۶۰) بزرگ میدارم (حسین را) که شخص او مثله شود (قطعه قطعه شود) بطوریکه شایسته و سزاوار آن نبود ،

سر مبارکش را بر سر نیزه ها سنان (بن انس) میگردانید آیـا بریده نباد دست گرداننده آن ،

و آوردند زین العابدین را درحالیکه اسیر و بسته بزنجیر بـــود بدان که جانم فدای آن اسیر باد ،

میکشیدند او را درحال ذلت که بسته بزنجیرها بود برابـــــر ناسپاس ترین خلق خدا و پسر کافرترین آنان ،

و یزید شام میکرد درحالیکه در لباسهای حریرش میخرامید و شام میکرد حسین درحالیکه برهنه در روی زمین داغ افتاده بود ،

(۶۵) و خانه اولاد صخربن حرب مانوس و آباد بود بسرایندگی رقاصه ها و شرابخور ،

همواره بر صدای تبه کاران زنان بی عفّتی بود که سرگرم بودند بخوانندگی و نوازندگی ،

و خانه علی و زهراء و پیامبر و شبّر (آن حضرت حسن) و شبیر (آن حضرت حسین) مولای جهانیان ،

و خانه ها و دورنماها گریه میکرد برعلماء و صاحبانش و زائرآن میگریست برای نبود مزورش ،

منازل وحی خالی شده بود از بزرگان آن و بوحشتش گریه میگرد برای نبود بزرگان آن ،

(۷۰) همواره اهل آن منازل روزه داشتند و افطارشان تلاوت قرآن و سحورشان تسبیح و ذکر خدا بود ،

وقتی تاریکی شب فرا میرسید نمازشان آنرا زینت میداد نمازیکه عدد کمش بشمارش نمیآمد ،

بایست تا سئوال کنیم خانه ای را که ارکان و نشانه های آنرا بلیّات ویران کرده بعد از درس گفتن زبور آن ،

چه وقت غروب کرد خورشید های روز آن و افق آنرا تاریك کرد تاریك شدنی از ماه های تمام آن ،

(۷۵) ماه هائی در زمین کربلا بود که مرگ دورآنها گردیده و آنها را از روی زمین بقبرهایشان فرود آورد ،

لاشخورهای بزرگ شکننده ایکه دنبال میکردند پرنده هائی را که

کند در پرواز بوده و از آشیانه هایشان دور مانده بودند ،

تشنه از دنیا رفت و آب موج میزد پس راهی بآن پیدا نکرد مگر خون گلویشان ،

برهنگائی که وحشت آنها را برهنه کرده و روی زمین داغ انداخته پس چشانید بایشان شدت گرما را ،

نوحه میکرد بر آنها حیوانات وحشی از طول وحشت و ناله میکرد بر آنها جغدها در اوّل روزشان ،

(۸۰) بزودی (تیم) و (عدی) از آنها پرسیده میشوند ازبزرگان آنان چون ابوبکر و عمر آنچه را که تاکید برای پسینشان نمود ند ،

و سئوال میشود از ظلمیکه بوصی و آل پیامبر نمود راهنماء گمراهان قوم از راه جویان آن ،

و جاری نساخت در روز عاشوراء ستم بنی امیه را بر سبط (نوه پیامبر) مگر جرئت فرزند مرد ور آن (یزید بن معاویه) ،

لباس خلافت را از روی ستم در بر کرد پس از پی آمد ظلم او که دنبال کرد ظلمی در دلهای خرصفتان ،

پس ای روز عاشوراء بسست تو را که تو روز نامبارکی هستی هر چند که طول بکشد مدتی از روزگار آن ،

(۸۵) هر آینه تو و اگر چه مرتکب شدی بزرگترین مصیبت را ولی پیش من مشهورترین ماهی هستی از ماه ها از جهت بدعت ،

پس مصائب دنیا هر چند که بزرگ باشد بده یك از مصائب تو شباهت ندارد ،

بناگذارد وحی از بعد خبردان خدا بمدح شما مدح و تعریفی را برای آگاه آن ،

کافیست آنچه در سوره هل اتی آمد از توصیف شما و نیز در سوره اعراف و طور برای عارفین آن ؛

در این موقع خواستم که نشان بدهم جمال قشنگ و زیبای شما را و آیا محصور میتواند بهایان رساند صفات بیشمار آنرا ،

(۹۰) تنگی میکند بسبب شما از جهت ذرع میزان وزن های شعری و حسد میورزد بشما از جهت بخل پهنای دریاهای آن ،

تقدیم کردم بشما سپاس خود را و ضرری ندارد بناقد مدح پیشکشی و هدیه ای از سپاسگذار آن ،

شفاعت کنید لغزشهای مرا روزیکه در آن خوشی نیست هرگاه گفته شود که برای لغزش و گناه او شفاعتی نشد ،

برای من گناهانی است که از ترس فاش شدن آن بر بیم و هراس میخوابم و میترسم عذاب قیامت آنرا ،

پس مرا مالك دوزخ در روز قیامت مالك نیست هرگاه شما سپری برای من از آتش آن باشید ،

(۹۵) و من براستیکه مشتاق هستم بنور تابنده ای که برق طلوع آن روشن کند تاریکی گناهان را ،

ظهور براد رعادلی را که نشانه اش طلوع آفتاب از مغربست که برای معجزه بودن ظهور او ظاهر میشود ،

کی میشود که خدا جمع کند پراکنده گی هارا و جبران کند دلهائی را که جابری برای شکست آن نیست ،

چه وقت ظاهر میشود (مهدی ع) از خاندان هاشم بر روشیکه باقی نماند جز روش آئین او ،

کی میرسد پرچمها از مکه معظمه و مرا میخندند از خوشحالی و

مسرت آمدن و رسیدن بشیر آن ،

و ببیند دیدگان من شکوه علویین را و مسرور شود روزی دیدگان من از شادابی آن ،

(۱۰۵) و فرشتگان آسمان فرود آیند بعنوان پیش آهنگان و مقدم جبهه برای یاری او از نیروی خدای توانای آن ،

و جوانان راستگوئی از (لوی بن غالب) که سیر میکند پیك مرگ و بیم و ترس در راه آن ، ،

خیال میکنی ایشان را که ماه هائی هستند که بالای اسبهایشان از آسمان ظهور کردند بالاترین ظهور را

در اینجا بلند میشود همتیکه طول کشیده عزیمت آن برای گرفتن خون ریخته شده از ریزنده آن ،

و اگر سپری شود اجل من پیش از این و نباشد برای من (علی ع) یاری کردن یاوران او ،

از دنیا رفت در حالیکه صابر بود تا رسیدن بمرادش و خدا ضایع نمیکند پاداش صابر آنرا ،

قصیده سوم

۱ ـ ای دیده اشکهای خونینت بر گونها جاری نگشت مگر برای عشق و دوستی زیبا صنمان که بتو الهام شد ،

۲ ـ و بقدری انس با گوهها گرفتی که بگمانم میرسد مانند ماههائی هستی که بر شاخه های درخت اراك بتابد ،

۳ ـ اشکهایت جاری نگشت هنگامی که عشق برایت پسندیده شد ، مگر بخاطر امری که خواست تو را بیازارد ،

۴ ــ تو بهر عضوی دیدهٔ عشق دوخته و از برای رسیدن به آرزوهایت تو را به تعویق می‌اندازد ،

۵ ــ چقدر دیده به طرف گذشته ها برگرداندی که نتوانستند دردت را درمان کنند ،

۶ ــ خواستی گلی بچینی ولی گلی چیدی که نابودکننده بود و در مقابل شفای تو قوی از بین رفت ،

۷ ــ ای پری رو شمشیرت از نیام بیرون نیامد مگر از چشمان چون آهوانت که بر وی من کشیده شد ،

۸ ــ قلبم را در راه تو آهوان چند قطعه نمودند چنانکه دلها کور شوند با نگاه های کشنده آن ،

۹ ــ مانند ماه شبانگاه میدرخشد و بچه آهوان را مینگرد و با ناز و کرشمه در پناه تو برقص در می‌آید ،

۱۰ ــ آفتابی که در دلها جای گزین شد و به آنها عوض افلاک انس گرفته است ،

۱۱ ــ در دلها قرار گرفته و حال آنکه آرامش وی حرکت می‌باشد و بدنها ضعیف شد و نمی‌توانند حرکت کنند ،

۱۲ ــ از طرف پدر منتسب به بنی‌اسد می‌باشد ولی دائی هایش به فرزندان ترکها نسبت داده میشوند ،

۱۳ ــ ای بلند پایه حسب و نسب آیا ممکن است دیداری دست دهد تا عافیت یابد از درد قلب پر دردت ،

۱۴ ــ ای آهوی بابل چه ضرری برای تو دارد که نیکو کاریت مانند نیک روئیت شود ،

۱۵ ــ آیا انکار می‌کنی که عاشقی را کشته‌ای و حال اینکه گونه‌هایت

گواهی می‌دهند آنچه را چشمانت انجام داده است ،

۱۶ ـ از خون او انگشتان خود را آلوده ای و همین بس که دستهایت به این امر شهادت می‌دهند ،

۱۷ ـ تو را از شیر ، شیران بیشه اش نگاه داشته و نگاه های تو ، تو را از شیران اطرافت حمایت کرده‌اند ،

۱۸ ـ تو را از دیدگان من پنهان نمودند ولی چقدر از قلب من نزدیك و چه اندازه دوری ،

۱۹ ـ بخل ورزید دیدگانم از اینکه تو را در خواب به بینم ، تو دور نبودی بلکه دیدگان تو را دور دیده است ،

۲۰ ـ آرزو دارم که درعالم خیال تو را به بینم هنگامی که نمیتوانم درعالم واقع به دیدارت نائل گردم ،

۲۱ ـ از خاك جامعین (حله) دور شدم درحالتیکه درد عشق نیکو نبود و گوشه‌ابرها گریان نبودند ،

۲۲ ـ نه ، پارچه های کله ها بدست ابرهای پر بار بافته نمی‌شود و کبوترها هم دردی نمی‌کنند ،

۲۳ ـ با قافله ای وداع گفتم و حال آنکه چقدر دور شده گریان بوده و همراهی کنندگان خود را بحال گریه کنندگان در می‌آوردند ،

۲۴ ـ از برای فراق شما هر دوری گریه می‌کرد و دیده گان آنها که شکایت نزد آنها برده شده از برای شکایت کنندگان اشك ریزان است ،

۲۵ ـ ما و تو از فراق دور بودیم تا اینکه روزگار ما و تو را عمدا به تیر جفانشان کرد ،

۲۶ ـ و همچنین گذشتگان به دنیای خود اطمینان داشتند و

وحالی که آنها را از برای نقال ها داستانی قرار داد ،

۲۷ ـ ای نفس اگر دارای شانس فراوان باشی هرآینه عقلت تو را از زشتی ها باز می‌دارد ،

۲۸ ـ و درك می‌کنی که کی تو را ازعدم به وجود آورد و کی تو را بیافرید ،

۲۹ ـ و سپاس گذاری می‌نمودی منتی که بر تو نهاده و نعمتهائی که مولایت بتو انعام نموده است ،

۳۰ ـ بتو ارزانی داشته دوستی محمّد (ص) بهترین مخلوقین و وصیش را ، چه نعمت نیکوئی ارزانی داشته است ،

۳۱ ـ بجان تو سوگند این دو این را در دنیا بتو بیاموختند و در آخرت راهنما تو می‌باشند ،

۳۲ ـ این دو برای تو امانند در روز رستاخیز و به دادت می‌رسند هنگامی که دادرسی نداری ،

۳۳ ـ هنگامی که صحایف اعمالت در قیامت کشوده گردد اینان عیوبت را پنهان می‌کنند چون پرده از روی کارهایت برداشته شود ،

۳۴ ـ چون بر پل صراط بایستی این دو تو را رهبری می‌کنند و لذا پایت نمی‌لرزد ،

۳۵ ـ وچون نزد بهشت برسی این دو تو را به بهشت بشارت می‌دهند و چه نیکو بشارتی است ،

۳۶ ـ این پیامبر گرامی خدا بس است برای تو در روز واپسین روز حساب و هنگامی که دوست از تو روی برگرداند ،

۳۷ ـ و وصی این پیامبر ابو الحسن تو را سیراب می‌کند هنگامی بسوی او تشنه می‌روی ،

۳۸ ـ اوست شفاعت کننده در معاد و بهترین کسی که بعد از پیامبر دست بدو دراز کنی ،

۳۹ ـ اوست که تو را به دین راهنمائی گرده و بواسطه او آرائت تهذیب شده است ،

۴۰ ـ اگر او نبود راه هدایت آشکار نمی‌شد و از تنگ نای دامها خلاص نمی‌شدی و از شدت رهائی نمی‌یافتی ،

۴۱ ـ او کشتی نوح است که هر کس به او چنك زند نجات یافته و هر کس رها کند هلاك می‌گردد ،

۴۲ ـ چقدر مارق بی عقل که از تیزی شمشیر کشنده او پاره شدند ،

۴۳ ـ از (بدر) بپرس هنگامی که دو نیم کننده پادشاهان و راهنمائی گروه ملائکه به میدان جنگ رفت ،

۴۴ ـ کی خون ولید را به زمین ریخت و از میدان داران پردل میدان را خالی کرد ،

۴۵ ـ و از شجاعانشان بپرس که کی در (احد) روی مرگ را نشان داد و وقتیکه با شما رو برو شد ،

۴۶ ـ کی طلحه را بر زمین افکند هنگامی که نیزه ها درهم شد و و درهم شکست با زور خود چون پرچم سرنگون گشت ،

۴۷ ـ و همچینن از گذارش دهندگان (خیبر) بپرس که کسی آثار آن را از بین برد و شما را از صفحه روزگار براند اخت ،

۴۸ ـ کی مرك را به مرحب چشاند و در تنگ نای جنگ قرار داد و تیزی شمشیرهاتان را به کندی مبدل ساخت ،

۴۹ ـ از (احزاب) جریا شو هنگامی که شمشیر خود را از نیام بیرون کشیدند و بر رگهای گردن گردنکشان نهاده شد ،

۵۰ ــ و هنگامی که ترس به گروها مستولی شد و متفرق شدند و فرار کردند ، کی آنها را دنبال کرد ،

۵۱ ــ بتحقیق که گفتی هنگامی که گروهی بر او پیشی گرفتند و حقوق او را نادیده گرفتند ،

۵۲ ــ خوشحال نباشید چون همان قدر که در دنیاتان خوش بودید در آخرتتان معذب خواهید بود ،

۵۳ ــ ای امتی که از وصیتهای پیامبر خود روگردان شدید آیا کسی شما را به این کار دعوت کرده بود ،

۵۴ ــ شما را وصیت نمود که با وصیش نیگوئی کنید ، کار شما مانند این بود که به بغض وی وصیت کرده باشد ،

۵۵ ــ آیا پیامبر در باره وی نگفت : این علی(ع) شماست که در بزرگواری بسیار بزرگ است ،

۵۶ ــ این است امین وحی الهی پس از من ، و اوست در درك هر قضیه ای داناتر از شماها ،

۵۷ ــ این است آنکه دیگران را بر خود مقدم می‌کند صدقه دهنده و بخشنده است هنگامی که شما را مشغول کرده بود گرد آوری مال دنیا

۵۸ ــ به پرهیزید از اینکه از وی پیش افتید و حال آنکه او در هر قضیه ای بهترین قضاوت کننده گان است ،

۵۹ ــ اطاعت کردید ولی فقط به زبان از ترس شجاعت ولی در قلب از غدر و کنیه بر وی آگاه آکنده بودید ،

۶۰ ــ هنگامی که پیامبر از این جهان چشم بربست دیدی که روزی نگذشت که دم شمشیر برآن خود را برای وی تیز نمودید ،

۶۱ ــ از وی به دیگری روی برگرداندید و گمراه شدید و از نادان

پای از حد خود فراتر گذاشتید ،

۶۲ ـ فرزند احمد (پیامبر) را از ارثش، کنار زدید و به شوهرش بسیار آزار دادید ،

۶۳ ـ ای فرزند پیامبر راهنما سوگند بحق کسی که تو را برتری داد و نامت را مقدس قرار داد ،

۶۴ ـ از آتش جهنم رهائی ندارد کسی که با تو ستیزه گی کند و تو را از ارث پدرت جدا سازد ،

۶۵ ـ آیا می‌بخشد خدا گناه کسی را که تو را از حقت دور کرد و پدرت را آزرد ،

۶۶ ـ نه ، و به سعادت نمی‌رسد کسی که گمراه شد و از تو روی برگرداند و به ریسمان دشمنی تو چنگ زد ،

۶۷ ـ ای تیم (خویشان ابی بکر) تو بسعادت نرسی و تو را بسوی شقاوت فراخواند شقاوتت ،

۶۸ ـ اگر تو نبودی گوساله های بنی امیه دست رسی نداشتند به عترت حضرت پیامبر ،

۶۹ ـ بخدا سوگند به سعادت نرسیدی بلکه تو را در آتش جهنم افکند هوی پرستی تو ،

۷۰ ـ تو لباس خلافت را از خود دور می‌کنی و حال آنکه آنرا به دیگری می‌دهی ، آیا چنین کسی در ادعای خود راست گفته است ،

۷۱ ـ و بدرستی که تو ای عدی (خویشان عمر) دشمنی شما بیشتر است ، و بخدا سوگند با نفاق کسی هم پیمان نشد مگر شما ،

۷۲ ـ نباشد روزی که تو باشی و نه ساعتی که نفیل (جد عمر) ختم صهاك (مادر پدر عمر) گشود و مهر او را شکست ،

۷۳ ــ بر تو خزی و عار باد ای امیه و این خزی همیشگی باد چنانچه همیشه در دوزخ خواهی بود ،

۷۴ ــ آیا بهتر این نبود که از حسین و خویشانش درگذری همین طور که وصی پیامبر پدرش از پدران شما درگذشت ،

۷۵ ــ روز طف (در کربلا) هیچ دست بخونشان نمی‌آلود چنانچه جدش چنین کرد روز فتح مکه با اجداد آزاد شده گان تو ،

۷۶ ــ آیا دستی که از کنیزان شما غنیمت گرفت مانند دست شما است که حرمسرایان با کرامت حسین علیه السلام را به غنیمت برد ،

۷۷ ــ آیا کنیزان شما در فتح مکه بدون معجر شدند مانند زنان آنحضرت در روز طفوف (کربلا) ،

۷۸ ــ ای امتی که بقتل هدایت کننده گانش بازگشت ، آیاکسی شما را به‌کشتن آنان راهنمائی کرد ،

۷۹ ــ یا کدام شیطان شما را به پرتگاه بدکاری فرستاد تا اینکه گمراه شدید و ریسمان عقل شما را از هم گسیخت ،

۸۰ ــ بد جزائی به احمد (پیامبر گرامی) دادید درباره خاندانش در روز طف ،

۸۱ ــ اگر خوشنود شدی به خدعه ای که پنهان کرده در کشتن حسین هر آینه گیجی تو را فرا گرفته است ،

۸۲ ــ در غنیمت گرفتن تو ملک و زعامت فرزند فاطمه را ، تو را کفایت نمی‌کند اگر روزی کفایت کننده بود ،

۸۳ ــ درد و آه بر جسمی که در صحرا افکنده شده و تیزی شمشیرهای شما آنرا این رو و آن رو می‌کند ،

۸۴ ــ دردا برآن گونه‌های خون آلودی که سُفَهای شما آن راپاره

می‌کنند ،

۸۵ ـ دردا بر آل تو ای پیامبر خدا که در دست طغات گرفتار و گریه و زاری می‌کنند ،

۸۶ ـ بعضی ندبه می‌کنند و بعضی بیمناك و در اسارت هر معاند گنهکاری بسر می‌برند ،

۸۷ ـ بخدا سوگند ای زینب تو را فراموش نمی‌کنم درحالتیکه دشمنان گوشهٔ دامنت را بطرف خود می‌کشند ،

۸۸ ـ فراموش نمی‌کنم بخدا سوگند صورتت راکه دستت با آستین آن را پوشاند ،

۸۹ ـ هنگامی که خواستند تو را به اسارت بگیرند پدرت را خواندی و پس از او برادرت را ،

۹۰ ـ دردا برای زاری کردن تو بجهت برادرت درحالتیکه اعضایش مجروح و درحال جان کندن تو را می‌دید ،

۹۱ ـ او را می‌خواندی از درد و بیچارگی و چقدر بروی سخت گذشت که نمی‌توانست تو را پاسخ گوید ،

۹۲ ـ بخدا سوگند اگر پیامبر اکرم و پدرت درعرصه کربلا روزی تو را می‌دیدند ،

۹۳ ـ تو را هتك نمی‌توانستند بکنند و ریسمانهای خیمه تو را نمی‌توانستند پاره کنند ،

۹۴ ـ ای دیده اگر اشك می‌ریزی گریه ات برای سبط پیامبر باشد ،

۹۵ ـ از برای کشته شده که ظلم بدو شده گریه کن آنکه برای او ملائکها در افلاك گریستند ،

۹۶ ـ سوگند یاد کردی ای نفس حسین که در هنگام امتحان بلا

را با صبر تحمل کنی ،

۹۷ ــ اگر جدت در طفوف می‌دید که بر خاکها گونه هایت خاک آلود بود ،

۹۸ ــ اختیار نمی‌کرد که بر زمین هموار راه روی و سم ستوران تو را پایمال کنند ،

۹۹ ــ یا اگر پدرت وصی پیامبر تو را روزی در کربلا روی آن رمل‌ها می‌دید ،

۱۰۰ ــ خود را فدای تو می‌نمود و آرزو داشت که از تنگنای دام آزادت کند ،

۱۰۱ ــ آرزدند تو را چون دیدند از همه برتری ، آه از جنایتی که بر تو روا داشتند ،

۱۰۲ ــ تو آفتابی بودی که بنورت روشنائی طلبیده می‌شد و تو بر افلاك برتری ،

۱۰۳ ــ تو پناه گاه بودی که بتو پناه می‌برد هر بیمناکی و تو دریای گوارائی بودی که پیش از درخواست از تو سیراب می کردی ،

۱۰۴ ــ به جسم تو گرمی خاك آسیبی نمی‌رساند چون خاك قبرت از مشك می‌باشد ،

۱۰۵ ــ اگر از فرات و آشامیدن آب آن محروم شدی از رحیق گوارا تشنگی تو مرتفع می‌شود ،

۱۰۶ ــ اگر از نعیم فانی دنیا محروم شدی نعمتهای دار بقا برای تو چند برابر شد ،

۱۰۷ ــ اگر زنان پاك سیرت (آل رسول) برای تو گریستند از وحشت حورالعین برای لقای تو خنداق شدند ،

۱۰۸ ــ میانه روز گلگون لباس نشدی مگر اینکه شبانگاه، سبز پیراهن بودی،

۱۰۹ ــ مرا رنج می‌دهد آرزوی اینکه نتوانستم در طف از جمله شهدای راه تو باشم،

۱۱۰ ــ تا اینکه تیزی دم شمشیر را عوض تو بجان قبول کنم و فدای تو شوم در هنگامی که یارانت کم بودند،

۱۱۱ ــ اگر پس از درگذشت تو فاصله بین ما بسیار شده و سعادت نداشتم که تو را کمك و یاری کنم،

۱۱۲ ــ برای تو گریه می‌کنم آنچه بتوانم با اندوهی که یادآور باشد عجائبی که بسر تو آمد،

۱۱۳ ــ با زبان گویا که سخت‌تر از هر لشکر باشد بر دشمنانت فضائلت را بیان می‌کنم،

۱۱۴ ــ من محققا می‌دانم که در آخرت سعید خواهم بود با قبول ولایت تو،

۱۱۵ ــ و همچنین ولایت جدت و مادرت بتول و پدرت حیدر و نه نجیب از فرزندانت

۱۱۶ ــ گروهی که در معاد توکل من بر آنهاست و از اسارت شدید آزاد می‌شوم،

۱۱۷ ــ خوش باشد بنده شما (علی«ع») به این فوزی که نصیبش شده و در بهشت برین در سایه شما باشد،

۱۱۸ ــ خدا بر تو درود فرستاد تا هنگامی که ملائکه قدس در اطراف قرارگاه شما طواف می‌کنند،

قصیده چهارم

۱ ـ نمایان شد موهای تازه به گونه اش و بهم پیچیده بود و دربار داشت این مکید نهها لبها آب سلسبیل را ،

۲ ـ ماهیکه خون حرام مرا مباح و حلال دانسته در هنگامیکه از مقابلم میگذرد در لباس بلندش که بآن ناز میکرد ،

۳ ـ آهوئیکه در جمال خود را پوشانید و برای عاشقیکه در عشق او میسوزد صبر نگذاشته است ،

۴ ـ جمال بر گونه های او نوشته است با دستیکه زیبائی را بر او افزوده است ،

۵ ـ ظاهر گشت باد و نون ابروانش بر فراز چشمان و خود را نشان داد و نهان گشت ،

۶ ـ پس کمك خواست که بالای گونه را نشان داد و مرا بعذاب همیشه گرفتار کرد ،

۷ ـ از او تعجّب کن که خواست نقطه ای بالای ابر و قرار دهد پس پائین آن قرار گرفت ،

۸ ـ در حاء (حمره) سرخی خالی ایجاد شد وعشقش قلب گرفتار مرا فرا گرفت ،

۹ ـ من ماه آسمان را میبینم اگر او ظاهر شود مانند اینکه عقرب در برج مریخ باشد ،

۱۰ ـ اما اگر ماه من ظاهر شود و مقارن دو عقرب گونه هایش باشد سعادت بآن کامل شود ،

۱۱ ــ من بین زلفایهایش و مژگان سحر کننده گانش در حال مرگم ،

۱۲ ــ چشمم بطرف او گشت تا نور گونه هایش را ببیند چشمان فریبنده اش را دید ،

۱۳ ــ آمد که سحرش را باطل کند ولی دلها را سحر کرد و سحرش باطل نشد ،

۱۴ ــ تعجب کن از دو شریك در خون عاشقی که یکی بآرزویش نرسبد و دیگری حرامی بود که حلال نشد ،

۱۵ ــ بسوی من آمد و چون نزدیك قلب من شد قلبم را بسیار ناراحت نمود ،

۱۶ ــ و از برای کشتن من نیزه کشبد من با او مقابله کردم در حالتیکه سلاح بدست بودم و او سوار بر مرکب سفید روئی بود ،

۱۷ ــ لباس سبزی بر تن داشت که ملیله های آن میدرخشید ،

۱۸ ــ ماهی را دیدم بالای شاخه سبزی که ریزش باران آنرا با طراوت نموده بود ،

۱۹ ــ گویا نور پیشانیش با موهایش مانند لؤلؤهائیست که بر سر بسته میشود ،

۲۰ ــ رخشنده ای بود بر آسمان که نمایان و آشکار شد برای بیننده پس بر طرف کرد تاریکی شب تار را

۲۱ ــ تا آنکه خواست تیراندازی کند و خم شد او را خطاب کردم درحالیکه برایش داستانی را نمایش میدادم ،

۲۲ ــ برای توست آنچه نیابت از سلاح میکند بمثل آن ای آن کسیکه از دوست قتلی باو رسیده است .

تا آنجا که گوید :

پس حکم منسوب به پدران او عدل است و مرا در حکم فرمان او هرگز عدول نیست ،

نزدیك میشوم پس برمیگردد در حالیکه ناز اعراض میکند از من پس من برایش مطیعانه تواضع و کرنش میکنم ،

گریه میکنم پس در حال خنده خوشروئی کرد و بمن گفت جای تعجّب نیست اگر رخسار مرا رو بروی خود دیدی ،

(۳۵) من باغی هستم و باغ نورش در حال مژدگانی لبخند میزند هرگاه ابر از روی شادمانی اشك بیارد .

و همینطور عجیب نیست فروتنی تو چونکه شیران بیشه هم برای صید بچه آهو مدتّها کرنش و شکسته نفسی کنند ،

سوگند میخورم بفاء فتور و جیم جنون مژگان او(اشاره به خماری چشمان مست او) هرآینه مخالفت میکنم بر عشق او سرزنش کننده گانرا ،

و وامیدارم البتّه بر محبتت نفسی را که بالا رفته و گرانقدر شده و ارزان کرده در محبّت آنکه گران شده بود ،

و نیکی میکنم هر چند که بدی کند و نرمی میکنم بطور رغبت اگر سختی کند و افزون میکنم دوستی را اگر او رها کند ،

نائل نشدم بحاجتم از آنچه که امید رسیدن آنرا داشتم هر چند که دلم از محبّت او پر بود ،

(۴۰) اگر من او را برای گناه دوست میداشتم پس در سرای جاودانی منزلی نخواهم داشت ،

ای مرحبا بر دو دوستیکه عمری با هم مرتبط باشند و دامنشان را بگناه آلوده نکرده باشند ،

هیچ چیزی زیباتر از عفتی نیست که پرهیزگاری آنرا زینت دهد و کسیکه لباس عفّت بپوشد آراسته است ،

باطن های ما بر تقوی سرشته شده و کسیکه باطن و ضمیرش بر تقوی سرشته شد بالا رود ،

دوست دارم او را نه برای خیانت دور است برای کسیکه منع کتاب را خوانده است اینکه نادانی کند ،

(۴۵) مرا در آن سرزنش کننده ئیست بآنچه را که خالص کردم آنرا برای پیامبر و برادرش از پیمان دوستی ،

پس آن دو بزرگوارند بجانت سوگند علت حقیقی موجودات در میان علتها اگر بشناسی بزرگانرا ،

ایشانند پیشینیان پسینیان باطنان ظاهران سپاسگذاران برای پروردگار عالم ،

آنانند پارسایان عبادت کننده گان و رکوع و سجود کننده گان و گواهان بر همه آفریده ها ،

آفریده شدند و حال آنکه عالمی بوجود نیامده بود و آن دو دو نور از نور خدایند که جدا شده اند ،

در علم محفوظ خدا آن دو با همند و هرگز جدا نبوده و هیچ وقت جدا نشوند ،

(۵۰) پس به پرس از نوریکه آنرا در سوره نور مسطور میابی و سئوال کن از کسیکه آنرا تلاوت کند ،

و سئوال کن از کلمات وقتیکه آنها را آدم دید پس آنها را پذیرفت سپس برگزید آن را پس در پشت او ودیعه گذارد برای شرافت و کرامت و بزرگواری آن ،

و آن دو بزرگوار سیر کردند در صلب خدا پرستان و آن دو سپرده شدند در پاکترین رحمها سپس منتقل شدند ،

(۵۵) تا آنکه نور آنها یك نور در شیبة الحمد (عبد المطلب) بن هاشم مستقر و نمایان شد ،

تقسیم شدند بفرمانیکه پسندیدند آنرا پس این بهترین وصی و آن شریفترین پیامبران شد ،

پس علی ع جان محمد و جانشین او و امین او و غیر او امین است نه ،

و جفت و پاره اصالت او و بهترین کسیستکه او را پیروی کرد و باو اقتدا نمود و در کنار او قرار گرفت ،

باو اشاره کرد آدم پیش از این وقتیکه دعا کرد و باو در اول خلقت توسّل نمود ،

(۶۰) و بسبب او کشتی در طوفانش آرام گرفت موقعیکه نوح دعا نمود و توسّل باو پیدا کرد ،

و به برکت او آتش ابراهیم خلیل خاموش و سرد شد و حال آنکه آن برافروخته و سوزنده بود ،

و بنام او یعقوب دعا کرد وقتیکه باو رسید از فقدان یوسف چیزیکه او را نگران و ناراحت کرده بود ،

و باسم او یوسف صدیق دعا کرد موقعیکه در چاه افکنده و در انتهای آن قرار گرفت ،

و بسبب او برطرف کرد خدا بیماری پیامبرش آیوب را در حالیکه او بیچاره و گرفتار بود ،

(۶۵) و عیسی بن مریم بنام او دعا کرد پس مرده ای را زنده کرد

از قبرش و از او دور کرد خاك قبر را ،

و موسی بن عمران باسم او خدا را خواند پس عصای او شکافت راه هائی را در حالیکه دریایش موّاج و خروشان بود ،

و بنام او داود دعا کرد هنگامیکه جالوت آنها را با لشگر انبوهی محاصره کرده بود ،

و انداخت سنگی براو پس او را بزمین افکند و تمام لشگریانش ترسیده و فرار کردند ،

و باسم او دعا کرد داود وقتیکه دو نفر متخاصمین در محراب نماز او وارد شده و از او داوری خواستند ،

(۷۰) پس بر یکی از آنها بستم داوری کرد در حکم گوسفندان و بود قضاوتش پایان دهنده نزاع ،

پس خدا بخشنده او را برای بزرگواریش بخشید و به برکت او آهن بر او نرم و آسان شد ،

و بنام او سلیمان خدا را خواند پس باد مسخّر او شده و برای او سیر میکرد و بالا میرفت ،

و برای او حکومت چنانی مستقّر شد هنگامیکه بنام او دعا کرد پس در آن زنده گی کرد با حشمت سلیمانی ،

و آصف برخیا باسم او خدا را خواند وقتیکه خواست تخت بلقیس را نزد سلیمان حاضر کند پس فورا حاضر شد ،

(۷۵) اوست عالم یگانه و خشنود پسندیده و نور هدایت و شمشیر بلند خدا برادر پیامبر والا مقام ،

کسیکه نزد اوست علم قرآن و حکم آن و برای اوست تاویل محکم و متشابه قرآن ،

و هرگاه هاشمی از جهت شرافت و بزرگواری بالا رود علی علیه السلام عمو و یا دائی او باشد ،

نه اینکه جدا و تیم پسر مره و نه اینکه مادرش از نسل و دودمان نفیل (جدعمر) بوده باشد ،

و شکنند بتهائیکه هرگز برای آنان سجده نکرد و روی خواری در برابر آنها بخاك نگذارد ،

(۸۰) ولی بتها از ترس هیبت او سجده کردند وقتیکه بر شانه پیامبر بالا رفت برای شکستن آنها ،

این فضیلت را از جهت شرافت بآن نرسیده مگر پدرش خلیل الرحمن در زمان گذشته ،

وقتی بتها را شکست موقعیکه بآنها در پنهانی دست یافت و از ترس بشتاب فرار کرد ،

پس این دو فعل میان آن دو مشخص شد و مقایسه کن و به بین که علی علیه السلام شجاع و افضل است ،

و نگاه کن تا ببینی بهترین مردم را از جهت زادگاه که در فعل پیروی کرد اولین پدران خود را ،

(۸۵) و اوست گوینده و سخن او راست چنانستکه شگی نیست در آن برای آنکه گوش داده و تأمّل کند ،

قسم بخدا اگر برای من مسند گسترده شود در جائیکه بالا رفتن را منع و مرا آزاد گذارند ،

هر آینه در قوم موسی کلیم حکم کنم بمقتضای توراتشان حکمیکه فصیح و قاطع خصومت باشد ،

و داوری کنم در قوم مسیح بمقتضای انجیلشان و مستقیم کنم منحرف

وکج ازآنرا ،

و حکومت کنم میان مسلمانها بحکم قرآنشان حکمیکه رسان و فصل نزاع کند ،

(۹۰) تا آنکه کتابها بسخن آمده و اقرار کنند که علی(ع) امین راست گفت در آنچه تشریح کرده و تعلیل آورد ،

پس مرا خبر دهید از قرنهای گذشته از پیش از آدم در زمانیکه گذشت ،

پس آیا گذشته گان و آینده گان احاطه بعلم او پیدا نموده اند ،

و نگاهی به نهج البلاغه کن آیا خواهی دید برای صاحبان بلاغت از آن بلیغ تر سخنی باشد ،

حکمهائیکه برابر آن دیگران گنگ و واپس مانده و سخنور فصیح را ساکت نموده است ،

(۹۵) شرمنده شدند صاحبان اندیشه ها از آن پس هرگز نخواهی دید برتر از آن کتابی جز قرآن نازل شده ،

و برای اوست قصه ها و داوریهائیکه بازگو شد پیش آن پس مشگل آنرا حل نمود ،

و در روز فرستادن مرغ بریان شده وقتیکه برای پیامبر آوردند و پاکترین خوراك برد ،

هنگامیکه پیامبر گفت بارخدایا بیاور مرا محبوب ترین کسیکه او را دوست داری و من او را دوست دارم ،

این قصه ئیستکه انس بن مالك آنرا روایت کرده و آنچه او روایت کرده ساختگی و عوضی نیست ،

(۱۰۰) وگواهی دشمن سرسخت فضیلتی است برای طرف پس

پیروی کن سهل ترین راه ها را ،

و بست درهای صحابه را (بسوی مسجد) غیر از درب او را برای دانائیکه بشناسد هدایت را و جوینده آن باشد ،

وقتیکه گوینده ایشان گفت پیامبر تان گمراه شده در باره شوهر دخترش و معذور است اگر غلو کند ،

قسم بخدا که وحی بسوی او نشده و بجز این نیست که بجهت شرافت و فضیلت او را بر مردم ترجیح داد

تا آنکه ستاره روشنی فرود آمد که تکذیب کند کسی را که در حق پیامبر یاوه سرائی کرده و نسبت ناروا داده است ،

(۱۰۵) آیا بخانه او تا صبح ماند یا در سرای حیدر فرود آمد و منزل نمود ،

این منقبتها را هیچکس غیر از او بمانندش واجد نشده که مورد پسند و ترجیح قرار گیرد ،

ایکاش میدانستم چه فضیلتی برای مدّعی منصب خلافت بوده ... و اوّلی (ابوبکر) را چه چیز مقدم داشت ،

آیا بکنار زدن و واپس زدن او موقع نماز شایستگی خلافت را پیدا کرد و اگر پیامبرش او را پسندیده بود هرگز او را عزل نمیکرد ،

یا به برگردانیدن او را بسرعت در روز فرستادن سوره برائت بعد از طی کردن مسافتی این مقام را سزاوار شد ،

(۱۱۰) وحی کرد خداوند جل جلاله به پیامبرش و حبیبی که بر او نازل شده بود ،

که نباید غیر از تو سوره برائت را برساند پس انتخاب کن مرد بزرگواری از خودت که خوب و با فضیلت باشد ،

آیا پس رفت بآن مقصدیکه متوجه بآن شده بود مگر علی(ع) ای دوستان من سئوال کنید ،

یا در روز خیبر وقتیکه با پرچم پیامبر بجان تو سوگند از ترس و هراس فرار کرد ،

و دوّمی با پرچم رفت و برگشت از ترس مرگ درحالیکه پرچم را به زمین کشیده و فریاد زنان میگریخت ،

(۱۱۵) آیا سئوال نکردی از آن دو نفر چرا پیمان را شکسته و با خواری پشت بجنک کرده و برگشتند ،

و جز ابوالحسن علی(ع) که بود که بسوی مرگ رفته و در جای خطر و هولناک با پرچمش بایستاد ،

و هلاك کرد مرحب خیبریرا و دستش را دراز و درب سنگی قلعه را کنده و زلزله بقلعه انداخت ،

ای علت موجودات و سببیکه معنایش دقیق و صفاتش قابل ادراک نیست ،

مگر برای آنکه پرده از جلویش برداشته شده و کسیکه به تنهائی پرده را پاره کرده رسیده است ،

(۱۲۰) برای تو کافیست از جهت افتخار که اگر نبود کمال تو نقص دین محمد هرگز کامل نمیشد ،

و نمازهای واجب اگر مقرون بیاد تو نشده بود فرض آن هرگزقبول نمیشد ،

ایکسیکه هرگاه مناقب غیر او ذکر شود مناقب او فزونی یافته و برتر باشد ،

من عذر میخواهم از حسودان تو بر آنچه را که پروردگار صاحب

جلال تو تو را مقدم داشت و برتری داد ،

اگر حسد ورزیدند بر بلندی مقام تو پس جز این نیست که کسانیکه درمراتب پائین هستند رشگ میورزند بکسیکه بالای آنهاست ،

(۱۲۵) مرده زنده کردن تو و خبر دادنت به نهانیها معذور میدارد کسی را که درباره تو غلو کرده است ،

و به برگردانیدن تو خورشید تابان را بعد از غروب کردنش که همه گواهی به بازگشت آن دادند ،

و به نفوذ فرمان در فرات درحالیکه آبش بالا آمده و لبریزشده بود وصبح کرد درحالیکه آبش پائین رفته و کم شده بود ،

و بآمدنت در شبی بمدائن برای غسل دادن سلمان وقتیکه ازدنیا رفته بود ،

و حکایت اژدها موقعیکه آمد نزد تو برای کشف قضّیه ای که ندانسته بود آنرا ،

(۱۳۰) پس حل کردی مشکل او را و برگشت بخوشحالی برای علم آن که مجمل آنرا تفصیل داده بودی ،

و شتری آمد نزد تو در روزی و شکایت از سختی زایمان همسرش کرد پس دعا کردی برایش تا آسان شد بر او درد زایمان ،

و بلند شدی از بالای بساط درحالیکه اهل رقیم را خطاب میکردی پس بشتاب پاسخ تو را دادند ،

ای خطاب کننده گرگ ها در صحراها و سخن گوی با مردگان در زیر توده های خاك ،

ایکاش در میان زنده ها شما حاضر بودی و میدیدی که حسین تو در زمین کربلا افتاده است ،

(۱۳۵) برهنه ایکه خاك کربلا میپوشانید او را بجای لباس جانم قربان او که لباس او را بغارت برده بودند ،

افتاده روی سنگهای داغ در حالیکه آغشته بخون و پیشانیش بخاك و شن آلوده بود ،

تشنه ایکه اعضایش مجروح بود و غیر از خون بدنش آبی برای او نبود ،

و اسبها روی سینه اش را پامال کردند در حالیکه مدتها جبرئیل موکّل تخت و گهواره او بود ،

کشته شد آیا ندانستی برای چه گناهی پامال کردند سینه ئی را که برای علم قصد او را میکردند ،

(۱۴۰) و بدندان او چوب خیزران میزد در حالیکه چه اندازه پیامبر برای شرافتش آنرا میبوسید ،

و فرزندان او در زنجیر اسارت طاغیان ناله کنان بودند و با شلاق آنان را پاسخ میدادند ،

و زنان او از اطرافش گریه میکردند پدرم فدای زنان داغدیده ناله کن باد ،

ناله میکردند بهترین سید و آقا را از ساداتیکه مهاجرت کردند از منازلشان و مانوس شدند با وحشیان صحرا ،

پدرم قربان ماه هائی باد که در مدینه طلوع کردند و در زمین غاضّریه غروب نمودند ،

(۱۴۵) شیران جنگیکه پاکدامنی آنها را شدت گرسنگی لمس نکرد و کسیکه بآنها وارد شود هرگز درمانده نگردد ،

کسیکه برخورد کند بایشان بباران تندی برخررده از جهت بزرگواری

و بخشنده گی و اگر چه برابر شود با شیر بچه ای ،

دستهای دشمنان کند ایشانرا از منازلشان پدرم قربان گروهیکه از منازلشان دربدر و آواره شدند ،

سیر کردند باصرار و اجبار درحالیکه مرگ اطرافشان حرکت میکرد و چاره ای از آن نمیدیدند ،

وطنشان برایشان تنگ شد پس کنار فرات را از میان اماکن جایگاه خود ساختتند ،

(۱۵۰) دست طاغوتیان بر ایشان پیروز شد و خیال نکنم و تو هم قبول نداری که گنجشگ دریائی باز را شکار کند ،

منع کردند از ایشان آب فراتیکه در نزد یك او بود بشمشیرهایشان و خونشان حلال گونه ریخته میشد ،

دور شد سرهایشان از بدنهایشان پس بر نوك نیزه ها نصب و پژمرده شده بودند ،

گریه میکرد اسیرشان برای غصه فقدان گشته هایشان و در حقیقت هر یك گرفتار بود ،

این یکی بر طرف راست آغشته بخون رگهایش افتاده و آن دیگری را بسته بزنجیر میبرند ،

(۱۵۵) و از عجایب است که شیرانرا باسارت بسته و سگها بچه شیرانرا پاره پاره میکرد ،

قلبم میسوزد برای زین العابدین که در زیر سنگینی غل و جامعه دست و پا بسته میبرند ،

بیتاب بود در زیر زنجیر گران و برای مصیبتهایش ناراحت و بیمناك بود ،

جانم فدای اسیری باد و ایکاش صورت و گونه ام برای او در میان محمل ها محملی بود ،

سوگند میخورم بخدای بخشنده قسم راستی که اگر فرعونهای و طاغوت های اول نبودند ،

(۱۶۰) قلب محمد در باره نوه اش مضطرب و پریشان نمیشد و قلب علی هم از مصیبت فرزندش بدرد نمیآمد ،

خیانت کردند پیمانهائی را که با پیامبر بستند و آتشی جنگی افروختند که هرگز شعله آن خاموش نشود ،

ای صاحب اعراف ایکسیکه بر او عرض میشود هر مخلوقی خواه حق باشد خواه باطل ،

ای صاحب حوض کوثریکه برای حزبش مباح و حلال و منع میکند از آن گناهکاران گمراه را ،

ای بهترین کسیکه لبیک گفت و طواف کرد و سعی نمود و دعا کرد و نماز خواند و در حال رکوع صدقه داد ،

(۱۶۵) دست یافتم از شما بحظّ فراوانی منزّه است، کسیکه بخشید بخشش را و بسیار نمود ،

فرزندان دنیا مشغول شدند بمدح پادشاهنشان و منم آنکه هرگز بمدح غیر شما مشغول نشوم ،

و آنها رفت و آمد کردند برای ورود بر آنها لیکن ایشان برگشتند درحالیکه تحصیل کرده بودند بر گفته هایشان چیز کمی را ،

و من اختصاص دادم بشما مدح خود را پس دفینه های من پر بگران ترین ثوابها و حسنات است ،

و من به برکت شما بینیازم و احتیاجی برایم نیست و کسیکه مالک و

لبریزشد توانگری را بینیازی شود که از غیر شما هرگز سئوال نخواهد کرد ،

(۱۷۰) مولای من پیشکش توست از (علی) مدیحه عربیّه الفاظی که دوستیش صادقانه است ،

نیست طلائی مانند آن لیکن مروارید بستکه نظم و ترتیب آنرا مکمّل نموده و جدا کرده است ،

پس از من جستجو کن عروس نو جوان دوشیزه ای که زیبایش برای غیر تو هرگز معلوم نشود ،

پس صداق و مهریه آن قبول و پذیرفتن شماست پس برای آن ای فرزند بزرگواران شنو او پذیرا باش ،

و بر شماست از من درود مادامیکه دعا کننده حی علی الفلاح برای نماز بصدای بلند دعا کند ،

(۱۷۵) درود خدا بر شما باد مادامیکه زنده گی جریان داشته باشد و برای گریه او دندان عمر لبخند زند ،

قصیده پنجم

گشاده شود بر تو گره های ابر ای محلّه محبوب من و مصافحه کند با تو دستهای شبنم ای باقیمانده منازل ·

تا آنکه گوید ،

میل کرد بدوری کردن بعد از وصال و زمان سراینده گان مثل سایه شاخص است که حرکت کرده و دور میشود ،

از گروهیکه عدول کردند از پیمان علی علیه السلام و او را بعداوت و دشمنی برخورد کردند و نپذیرفتند او را ،

و عوض کردند قولشان را در روز (غدیر) باو (که میگفتند بخ بخ لك یا بن ابیطالب ...) از روی کینه و در حبّ عدول نکردند بلکه از ولایت او برگشتند ،

تا آنجا که پیامبر رهنما و بشارت دهنده در بینشان از دنیا رفته و هنوز او را غسل نداده و دفن نکرده بودند ،

(۳۰) که بشتاب و عجله برگشتند بسوی ملك در حالیکه بفقدان و مصیبت پیامبر برگزیده سرگرم و مشغول بودند

و طوق خلافت را برگردن ابوبکر انداختند آن بی پدران و کجا شده که ول بیکاره بر شیران بیشه آقائی کند ،

و او را خطاب بامیر المومنین کردند و حال آنکه یقین داشتند که او در سمت و مقام خلافت غاصب است ،

و اتفاق کردند که امر خلافت در میان آنان باشد و ایده و نادانی و آرزو ایشان را فریب داد ،

که آتش بزنند منزل فاطمه زهراء (ع) را پس ای وای بر او از این حادثه و مصیبت مشکل و بزرگ ،

خانه ایکه در آن پنج نفر بود و ششمین آنان جبرئیل شد بدون هیچ سببی بآتش مشتعل گردید ،

و بیرون آوردند مرتضی را از میان منزلش در میان مردم پستیکه اطراف او را گرفته بودند ،

ای مردم فریاد رسید دینی را که یارانش کم شده و دولتی را که مردان پست و فرو مایه صاحب و مالك آن شده اند ،

مزدور پسر جدعان (ابوبکر) دست بکار خلافت شد که مقرون و متصّل بمقام وحی است ،

پس فرزندان تیم کجا و خلافت و حکومت الهی کجا اگر مـــردم
نادانی نبودند ،

(۴۰) مردمیکه دارای افتخار و زهد و پارسائی و متانت وعلـم و
دانش وعمل نبودند ،

و بعضی از آنها گفتند (اقیلونی) مرا واگذارید که من مرد خوبی
نیستم و حال آنکه او خوشحال بود بخلافت و شادی میکرد ،

و همانکه اقاله میکرد واگذار کرد آنرا بدومی پس در کدام یـك از
دو قولش آنمرد راست گفته است ،

سپس پیروی کرد او را عدی (عمر) ازعداوتش و از شکافتـــن
خلافت باب دشمنی و مجادله را گشود .

روش او نشان داد هدف و سیره او را که بآن حرکت میکرد پـس
رخنه و سوراخی را از حوادث مسدود نکرد ،

(۴۵) جمع کرد مشورت در شوراء (۶ نفری را) پس پسر امیّـه
(عثمان) آنرا بگردن گرفت و همینطور کینه ها منتقل شد ، .

دست بدست گردانیدند خلافت را بر ستمکاری وارث گذاردنـد
بعضی برای برخی دیگر پس بد حکومت و دولتی بودند .

و صاحب امر وکسیکه درباره او تصریحی باذن خدا شده بود از
حکومت الهی دور و معزول گردید . .

و او برادر پیامبر و بهترین جانشینان وکسیکه بپارسائی اودرمیان
مردم ضرب المثل بود .

و پیشقدم ترین مردم در اسلام از جهت پیشی گرفتن درحالیکـه
مردم همگی مشغول پرستش" لات وعزّی" بودند .

(۵۰) و بلند کننده حق بعد از فرود آمدنش هنگامیکه عمـــود

دین سست و منحرف و کج شده بود .

پارساء بزرگوار و دلیر وقتیکه آنان عهد شکنی کردند و شیر شرزه و قهرمان شجاع بود.

کسیکه زنده گی نکرد درمیان گمراهان نادان و ستمکاران و اقتدا نکرد اندیشه های او بت را .

معاف داشتند او را و حال آنکه او در کودکی سالم ترین مردم بود درمیان آنان و بالاترین محل درسن کهولت .

و اینکه او همواره دارای حلم و کرامت بود بدی را بخوبی تلافی نموده و تحمّل بدی مینمود .

(۵۵) تا آنکه از دنیا رفت و او مظلوم بود و بعد از او بحسین ظلم کردند و ستم متصّل بود .

از بعد از آنکه او را وعده یاری دادند و نامه ها بسوی او نوشته و قاصدها رفت و آمد میکردند.

پس ایکاش نگه میداشت دست خود را روزی از رعایت ایشان و شتری از ایشان نزدیك او نمیشد .

مردمیکه بازار نفاق بایشان گرم و پر خریدار بود و از سرشتشان تقلّب و فریب دریافت میشد .

قسم بخدا که یکروز صله نکرد قرابت و خویشاوندی او را ولی به کسانیکه بدی بآنها کردند صله نمودند .

(۶۰) و حرام کردند آب فراب را بر او و برای سگها راه های وسیعی بود برای ورود بفرات .

و او را نگه داشتند درحالیکه زمین بر او تنگ شده بود از ایشان بر وعده ایکه از پیش داده بودند .

تا وقتیکه جنگ در میان ایشان از بامداد از پای آن پرده برداشت و افروخت از روشن کردن آن شعله هائی ·

پیشی گرفتند جوانان روشن ضمیری از پیش روی او که بزرگ منش بودند نه میل بدنیا کردند و نه عهد شکنی نمودند ·

مثل آنکه حلوائی برای خود شان جمع کردند از قبل مرگ از کندوهای عسل ·

(۶۵) پوشیدند در متن مسابقات لباس کامل را و از گناه خود را نگهداشتند ·

و طلاق گفتند در مقابل او دنیای پست را و رفتند بسوی بهشت فردوس و کوچ کردند از این جهان ·

دیدند حور العین را در بالای بهشتهائی که برای آن نمایان شد پس جان دادن بر ایشان آسان شد ·

جاری شد بر روی زمین خونهای پاك و گرانقدر ایشان پس از جهت مقام والا شدند بآنچه کردند ·

اگر کشته شدند چه اندازه که در هر معرکه ایکه جنگ کردند و برای شماست که چه اندازه از دین بر کشته گان را که کشتند ·

(۷۰) افسوس بر سبط پیامبر خدا درحالیکه تنها در میان سرکشان مانده و راه ها بر او بسته شده بود ·

میانداخت دشمنانرا بقلبیکه شکی در آن نبود بیم و ترسی و ترس و بیمی برای او نبود ·

مثل آنکه هر وقت با اسبش حمله میکرد سیلی است که در پیش امواجش کوهی استوار است ·

انداخت شمشیر را برایشان درحال رکوع پس بر خاك فرود آمد بحالت سجده از بالای بلند یها

برید لبه های تیز شمشیر او سرهای ایشان را پس ...

(۷۵) و بتحقیق که روایت کرده آنرا حمید بن مسلم که صاحب سخن راست و براستگوئی مثل زده میشد .

وقتیکه گفت : من ندیدم کسی را که بسیاری از خاندانش کشته و بخاك افتاده و برخی از ایشان آغشته بخون باشد .

تا آنجا که گوید : او را مانند کوهی از پشت اسب ستوده نام بزمین افکندند که نه خواری او را رسید و نه سستی .

افسوس من بر او که اسبش خبر مرگ او را برای خیمه ها برد در حالیکه باو از تیرها لنگی شدیدی بود .

افسوس و اندوه من بر زینب که میدوید بسوی او و برای او دلی آکنده از شوق و اضطراب داشت .

پس وقتیکه دید او را که بدنش عریان بر روی خاك افتاد و ازوزش باد شمال بر او لباسی از خاك است .

(۸۵) افتاد بر او که محاسنش را ببوسد درحالیکه حسین از او بمصیبت مرگ مشغول بود .

با دست راستش شمشیر را از حسین دور میکرد و با دست چپش صورت عفیف خود را مستور میکرد .

میگفت : ای شمر عجله و شتاب بر او نکن که در گشتن پسر فاطمه عجله پسندیده و ستوده نیست .

آیا نیست این پسر علی و بتول و کسیکه پیامبری در امت بجد او پایان یافت .

(۹۰) اینست امام چنانیکه منتهی بشرافت ذریّه میشود که ستاره زحل نزدیك به بزرگواری آن نمیشود .

حذر کن از لغزشیکه میاندازد تو را برای همیشه بآتش دوزخ و جدّا لغزشها جوان را ساقط و پست میکند ·

شمر بدبخت خود داری نکرد بر آن مگر مخالفت را و آیا شایسته است نکوهش اهل کفر اگر سرزنش شوند ·

رفت که جدا کند سری را که مدّتها پیامبر خدا لبانش را مکیده و بدندانهایش بوسه میداد ·

تا آنکه مشاهده کرد او را خواهرش از نزدیکی که گاهی میافتد و گاهی بر میخیزد ·

گذارد از زیادی غصّه و اندوه از آن حادثه دست را بر قلبیکه از غم و داغ مضطرب و پریشان بود ·

(۹۵) میگفت : ای یگانه ایکه ما عمری بتوا امید داشتیم پس امید و آرزوی ما در آن ناکام شد ·

و ای ماهیکه در بخت و اقبالش از شرافت بالا رفت و پنهان شد از مادر خاك و حال آنکه او کامل بود ·

برادرم تو خورشیدی بودی که باو روشن میشدند پس پیش رویش کودکی از پیش ما رها شد ·

تو پایهٔ شرف بودی که از اساس آن بزرگی نمایان بود و اکنون استوانه بزرگی ویران و منتقل شده است ·

و تو کریم الطرفین (پدر و مادر) بودی در پیشی گرفتن که اسب باسرعتش بآن نمیرسید از اوّلیکه ادراك بزرگی کرد در گذشته و او نگهدار شرف بود ·

(۱۰۰) خیال نکرده بودم از پیش که در میان مردم پست گرفتار و راه ها از جلویت بسته باشد ·

اینکه شتاب کند جغد در شاهین اگر پیروز شود پیروز شدنی و نه شیریرا که بزغاله او را غافل گیر کند .

نه چنین فکری نمیکردم و خیال نمیکردم دریائی از تشنگی بمیرد و حال آنکه از آن آبیاری به تندرستان اتصال داشت .

پس ایکاش چشم تو بعد از محجوب شدن ما را اسیر میدید که اشرار و فرومایگان ما را میکشند .

ما را سیر میدادند بر شتران بی جحاز و رانند‌ه شتران نه مدارا میکرد و نه مهلت میداد .

(۱۰۵) پس ایکاش ندیده بودی کوفه را و ما را نمیدیدی که با سرعت بسوی ابن زیاد لئیم با خواری میبرند .

آیا سبط پیامبر تشنه لب کشته شود و از خون او شمشیرها و گلهای پژمرده زمین سیراب شوند .

و روی خاك منزل نمود بدون غسل و کفن ولی برای او از خون گلو غسل بود .

و اسیر شدند بزمین داغ کربلا زنان او و در جلوی زنان بنی امیّه پرده ها آویخته بود .

(۱۱۰) قسم میخورم بخدا و پیامبر هادی و بشیر و خانهٔ خدا که طواف آن نمایند پا برهنه و بانعلین .

اگر اوّلی ها پیمان وصی را نشکسته بودند و از قدیم اوّلی ستم نکرده بود .

قومی فرزندان علی‌ع را شدیدا منع نکرده بودند از آبشخوارهائی که تشنگان بآن سیراب میشوند .

ای رفیق من طواف بده مرا هرگاه بکربلا آمدی بر این قبرها و

نشانه هائی ای مرد ·

وگریه کن بر این ماه هائی که در خاك غروب کرده بعد از کمالش که نورشان تاریکی ها را فرا میگرفت ·

(۱۱۵) وگریه کن لبهائی را که از تشنگی تر نشدند ولی بر آنها از جریان خون تری و رطوبت بود ·

ای آل احمد ای کشتیهای نجات و کسانیکه بعد از پروردگار عرش بر ایشان اعتماد دارم ·

وحق شماست که ماه محرم بر من طلوع نکند مگر آنکه مرا چشمانی باشد که به بیخوابی سرمه شود ·

و طلوع نکند بما مگر آنکه از مژگانم اشك در گونه ام شروع و چون باران تند جاری باشد ·

برای اندوه و مواسات با شما و برای مملوك و غلام بخلی در ریختن اشك بر مالکینش نباشد

(۱۲۰) پس اگر یاری من از شما فوت شد پس مدح و ثنای من به بزرگی شما همواره مادامیکه زنده باشم متّصل است ·

پس پیشکش شما از (علیؑ) بنده غلام شما این قصید ممتازیکه مدح و غزل دلپذیر است ·

رقیق و روانست پس معنائی نیکو و روان دارد که شبیه نیست بهفت قصیده طولانی ·

من آنرا مهیا کردم برای اینکه سپری باشد از سوزش آتش بر افروخته و بآن امیدوارم بهشتی را که جوی هایش عسل است ·

درود خدا بر شما باد مادامیکه بلبلی بر گلی از خوشی نغمه سرائی کند و شب بر جهان پرده تاریکی افکند ·

قصیده ششم

امید است موعدی اگر درست باشد از تو پذیرفتن که آنرا برسانی اگر پیام آور عزّت گذارد به قبول کردن ؛

پس چه بسا باد صبا که پیامی بمن آورد برای آن از تو اگر افتخار رسیدن واصل شود ،

مدّت گلایه میان ما ای عتبه طول کشید و راهی برسیدن آنچه تو میپسندی و دوست داری نیست ؛

آیا در هر روزی : برای گلایه نامه ها قاصد یست که تجدید کند آنچه میان ماست ؛

(۵) نامه های گلایه جواب ندارد و خلط خونین سینه ها (مقصود ناراحتیهای درونی است) در سطرهای نامه طولانی میشود ،

که دلالت میکند بر ان از وسایل پرسنده فروتنی و از گلایه جدائی فصل هائی است .

چه بسا گوش شنوائی که توجه میکند بسخن گوینده ای پس نرم میکند دل سخت و مهربان مینماید قلب متنفر و آزرده ای را ؛

و شگفت ترین چیز اینست که ببینم تو را که وا داشته اند بدوری از من و عجیب تر از آن اینست که تو سخن خبر چین و سعایت گر را قبول کنی .

عادت نفس من بر وعده دادن بدشمن است و هر سخاوتمندی بوعده دادن بخیل است .

(۱۰) تو را معذور دارم اگر اعراض کردی یا خسته شدی بدرستی که من خیال میکنم که تو شاخه ای هستی و شاخه ها سرازیر و

متمایل میشوند .

و تو برای گروه آهوان آفریده نشده ای و جز این نیست که خلق تو از آنها در کمال از عدول است .

و من بودم که گریه می کردم و خانه ها مأنوس و آباد بود و سیر نکرد برای رونده گان برگشتنی از سفر .

پس چگونه و حال آنکه مزار دور است و ترسیدند گروهی نزدیک شدن و جدائی و رفتن را .

هرگاه غایب شدید از خانه حلّه بابل پس نکشد مرایری در آن دامنش را .

(۱۵) و لبهای ابر خندان نشود در آن و از شبنم آن باقیمانده های منازل سبز نشود .

و نوزید نسیم تندی و سیر نکرد در شبی بر این ویرانه ها شب نمی .

و صادر نشد از آن ملالتی و ظاهر نشد بآن چراننده ای که میان فصل های آن کودك از شیر گرفته ای باشد .

و نمایان نشد در لباس سبز برای کبوترها در شاخه ها بغبغو و چهچه ای .

و چه سودی در آنست و حال آنکه اهلی نیست و انجمن آن از آنکه پیمان بستی خالی است .

(۲۰) و مخفی میکند از آن آشنای آن پس اهل آن بیگانه و در آن بیگانه آشناست .

رعایت کرد خدا را در ایامی در سایه جنابش و ما در سمت شرقی اثیل منزل کرده بودیم .

شبهائی که نه برگشت بهار پژمرده گی آنرا بر طرف میکرد و نه برگشت بمنزل رفع خستگی مینمود ·

بآن حال عشق میورزیدم و باد صبا هم برای من مساعد بود و دشواری عشق را آسان و پیش من آرام بود ·

و هنگامیکه ما در طی بودیم ونبود چشم وعده ای از دیدار و دیده اقبال هم خسته و فرسوده نبود ·

(۲۵) ما میخوابیدیم و غیر از عفّت و پاکدامنی شعاری نداشتیم و برای ایمنی از سخن چین بر من پرده بود ·

مثل دو روحیکه در یك جسم پر وفای پاکدامنی اقامت کنند و فرزندان عفیف و نجیب بسیار اند کند ·

تا آنکه اعلان بجدائی کرد گروه شما و جمع کرد شما را حدی خوان و قصد نمود رهنمائی را ·

از من تقاضای عشق درخواست رهنموئی کرد پس نیست برای گمراه آن گوینده ای و نه از آن خطائی که مرتکب شده نگاه دارنده ای ·

پس کافیست مرا وقتیکه ستم نمود بشما دوری از منزل علاج ناتوانی را که نزدیك نیست برگردد ·

(۳۰) میخواهم از باد تند صبا شفاء بیماریم را وعجب است که بیماری شفاء دهد بیماری را ·

شاید باد صبا اگر منزل دور یا نزدیك باشد مانند شما باشد یا از تو در مثال کمیاب تر ·

درود میگویم ابر را اگر از ناحیه زمین شما عبور کند و بصداق کردن دارای رعد و برق باشد ·

مرور میکند در شب بما آرام آرام بباریدنش که سیراب میکند تشنه یا شفا میدهد بیماریرا ۰

شبانه سیر میکند آن ابر و برق میزند لبهای آن بارامی مثل اینکه نزد من آب دهان تو بدل از آنست ۰

(۳۵) و ایجاد کرد شمال گودال مرا از تو تکاملی که شاید آن برای وامانده باد شمال بانه خنکی باشد ۰

آیا قلب من متهم است در از بین سرگرمیها و آیا اهل تهامه کسی در قافله هست که برنگردد ۰

آیا مغرور میکند تو را که من پنهان کننده ام از تو سوز و گدازی را که برای آن درد و ناراحتیست میان پهلوهایم ۰

پس خیال نکن که من فراموش کردم عهد و پیمان شما را ولی صبر من ای امیمه نیکوست ۰

اعتماد من بدوست من است که ترك نمیکند دوستش را بخیانتی و منصرف نمیکند او را از تو ملامت کنی

(۴۰) نیکوهستند دوستانیکه ناراحت نمیکنند دوست خود را ظاهر شود در کنار دوست دوستی ۰

اخلاق او بکارهای نیکوشایسته است وهرنیکوسرشتی بنیکوئی زیباست ۰

آرایش میدهد سخنان راست از او افعال او را و هر سخن رانی نزد تو فعّال نیست ۰

دیدگان خود را میبست وقتیکه زنهای سفید پوست زیبائی میدید که در رفتن در لباسهای خود قامتهایشان بسمت راست و چپ مایل شده و تلو تلو میخوردند ۰

پس در چشمان او نسبت بدیدن زنها کوتاهی و در دست او از

احسان مکرمتها بسط ید و دراز دستی بود ۰

(۴۵) آگاه باش : قسم بعفتیکه آنرا آلوده دامن نکرده و قسم بود از گلایه که زایل کننده آنرا از بین نه برده اوست ۰

هر آینه تو برای قلب من هر جا باشی موجب مسرّت و خوشحالی هستی و گرامیترین کسی هستی نزد من که از او خواسته شود ۰

کوتاه میکند آرزوی مرا دوری و قهر تو و امید من بتو ارزوی مرا زنده نموده پس طولانی و دراز میشود ۰

و آرزوهای من بقرب شما موجب رو سپیدی و سر بلندی میشود چنانچه روزی در کربلاء کشته ای (حسین علیه السلام) موجب سر بلندی و رو سفیدی شد ۰

کشته ایکه آسمان از غصّه براو گریه کرد و بران اشك فراوانی ریخت۰

و زمین پهناور بر فقدان او لرزید و ظاهر شد برای آن اندوه و حزنی بآن و نیز زمین های نرم بر او گریستند ۰

آیا فراموش کنم حسین را که هدف تیرها قرار گرفته بود واسبهای دشمنان ظالمانه بر او جولان میکردند ۰

آیا از یاد ببرم او را وقتیکه زمین باو از رفتن تنگ شده بود واشاره بیارانش کرده و میگفت ۰

پناه میبرم شما را بخدا اینکه برگردانید رانده شده را و طمع کند در جان عزیز ذلّت و خواری را ۰

بدانید که شب تاریکیش را کشیده پس بروید و هم اکنون راه برای رونده گان باز و گشاده است ۰

(۵۵) پس برجست بسوی او در حالیکه گوینده هر سخن بود که آیا واگذارد فروع ، پاکترین اصول و خاندان را ۰

میگفتند و شمشیرها در این وقت کشیده و برای شمشیر از خوردن بیدیگر چکاچاك و صدا بود .

آیا ما تسلیم کنیم آقای خود را تنها بدشمن و جوانان و پیران برای ما بسلامت باشد .

و ما از ترس مرگ از راه هدایت منحرف شویم و از عدل خدای کریم کجا عدول کنیم .

دوست داریم باینکه ما کشته شویم و باز برای کشته شدن مکرّر زنده شویم و نیستم که ما از بلندی تو برگردیم .

(۶۰) و قیام کردند برای خونخواهی از قدیم که گویا ایشان شبرانی هستند در منازلشان که بچه هایشان همراه آنهاست .

تا آنجا که گوید : ...

برای او از علی علیه السلام در جنگها شجاعت و دلیری واز احمد (پیامبر خدا) در موقع خطابه سخنوریست .

هرگاه هاشمی از پلّه کان شرافت بالا رود پس عموهای او جعفر وعقیل خواهد بود .

برای او کافیست از جهت بلندی نسب در میان خلق خدا که او برای احمد و بتول فرزند پاك است .

پس هر جدّی در میان مردان چون محمد نیست و هیچ مادری در میان زنها همچون فاطمه نمیشود .

حسین برادر بزرگی و وقار و کسیکه برای او افتخار است هرگاه بزرگی و افتخار شمرده شود ریشه دار و استوار است .

میبینیم مرگ را که در ذائقهٔ تو گوارا و برای غیر تو ناگوار و ناسازگار و وخیم است .

پس نگذشت نیرومندی بسوی تلخی بشدّت و سختی او برکندی و آهستگی مگر آنکه تو شتاب داشتی ·

مثل اینکه دشمنانت هنگامیکه حمله کردی برای جنگ توده ریگ بودند که باد آنها را پراکنده کرده و آن جای هولناکیست ·

جانم و خاندانم فدای گونه هائیکه خاك آلود در اطراف او در زمین کربلاء از خاندان پیامبر افتاده بودند ·

مثل اینکه حسین در میان آنها ماهیست که ستاره گان آن اطراف آسمان تو حلول کرده اند ·

تشنه از دنیا رفت و آب لبریز نمود و بدترین مردم مانع بودن از آشامیدن او ·

و بریدند رگهای سبط را پیش از سیراب کردن او و غولی بنامردی او را کشت ·

و اسب او برگشت درحالیکه خبر مرگ او را باصدای بلند میداد و صحراء از صدای شیهه او پر شده بود ·

پس چون بانوان طاهرات خبر مرگ او را شنیدند از اسب او و دیدند زین آن واژه گون است

از سرا پرده ها بیرون ریخته و درحالیکه لباسهایشان را غارت کرده بودند آنها بر مرگ حسین بزرگوار ناله و گریه میکردند ·

جانم فدای خواهر سبط شهید که با صدای بلند ناله میکرد و بر ناله اش غمگین بود و میگفت ·

برادرم ای ماهیکه بعد از طوعت نهان گشتی و در موقع کمالش غروب نمودی ·

برادرم خورشیدی بودی که خورشید از نور او تیره میشد و چشم

از دیدن او خسته و کم سو میگشت ·

و شاخه ای بودی که بینندگان را از جهت تری و سبزی مسرور می کردی که پس از سبزی پژمردگی آنرا فراگرفت ·

تا آنجا که گوید : ····

آیا حسین تشنه کشته شود و حال آنکه جدش از پروردگار بندگان بسوی مردم پیامبر است ·

و از نوشیدن آب ممنوع شود درحالیکه همه گروه ایمن بودند بر آشامیدن آن چه بنوشند و چه بردارند ·

و خاندان پیامبر در سرای ویران بیگانه و خاندان زیاد در قصرها منزل کرده بودند ·

و خاندان علی در زنجیرها رنگ پریده بودند و هروقت اسیری ناله می‌کرد داغدیده بر او میگریست ·

و خاندان ابی سفیان را در اوج دولت لشگریان در زیر سایه بآنها حرکت میدادند ·

صدمه ایکه از آن بدین رسیده نزدیك بود که از سنگینی آن کوهها از هم پاشیده شود ·

بر تو است ای فرزند بهترین پیامبران اندوه و غصّه من هر . چند که (زمان طولانی شود) اندوه من طولانی خواهد بود ·

بزرگی تو پس مصیبت تو بر عالم بزرگ است و همینطور هر بلائی برای بزرگ بزرگ است ·

پس درباره تو اندوه من نافع نیست و گریه هم مفید نباشد و صبر هم نیکو نیست ·

هرگاه سبك شود غصه داغدیدگان برای سرگرمی و فراموشی پس

اند وه من برگذ شت روزگا ر سنگین است ·

و اگر گریه کنند ه گان گریـــه خود را د ر باره تو د ر معرض فـروش گذارند برای خستگی پس من بر گریه کرد ن اد امه مید هم ·

پس افسوس من تخفیف ند هد اند وه مرا بر تو و نخشکد اشك من بر تو از د ید ه گان من ·

و انکار میکند گریه مرا د ر باره تو کسیکه قلبش خالی از محبّـــت خوابید ه و اشك شیرین فراوان نیست ·

و آن اشك نیست مگر د رباره تو نفس گرانقد ری که سوزش انـــد وه آنرا باز نمود ه پس جاری میشود ·

د رباره تو گوینده گان جدا شد ند پس خود پسند ها و خود بین‌ها بسیار و صاحبان اند وه بر تو اندك است ·

پس پاداش فرزند ان د نیا بر تو برای کارشان کم و پـــاداش مخلصین فراوانست ·

پس اگر فوت شد از من اد راك روز تو ای آقای من و مرا از یـــاری تو کرد ن یاران تو روزگار بتأخیر اند اخت ·

پس مرا د ر حق تو اشعار بکریست که برای توافق جنـــاس آن قواعد یستکه برای شماتت کنند ه تیرهائیست

برای آن رقّت غمگین است د رباره تو و ناگواری آن بزرگ و خطرنـاك است بر اهل نفاق ·

فریفته و د لباخته میشود بآن قلب د وست از خوشحالی و د شمنـــی میکند از آن د شمن کینه توز و نا‌د ان سیه روز ·

بآن از (علیع) د ر والائی تو مناقبیست که اقامه د لیل میکنـــد برای آن د ر کتاب خد ا (قرآن) ·

ظاهر میشود از سوره اعراف پاکی شناخت آن پس آویخته میشود بآن عقول دانایان ·

هرگاه آیات قرآن بفضیلت شما سخن گوید پس چه چیز ممکنست در آنچه میگویم بگویم ·

زبان من بر تقصیر شرح وصف شماکوتاه و شرح عذرخواهی طولانی است ·

بر شما باد سلام و درود خدا مادامیکه روشنائی روز نمایان و مادامیکه خورشید اصیل را غروب در پی باشد ·

وعلّامه سید احمدعطّار در جزء دوّم از کتاب خودش بنام (الرائق) قصیده ای یادکرده و گفته که آنرا در مرض مرگش گفته است و آن اینست :

نزدیك شد رحیل و رفتن ودرست است درباره ما آنچه میبینی و سیر کردم برای پیمودن بیابان دوری بین صحرا را ·

وکوچ کردم ازکسیکه دوست داشت روز حرکت من اگر آنرا بسبب مرا عوضی بود که دیده شود ·

و منتقل شدم از قصرهای وسیع و روح آن بتنهائی بتاریکیهای توده های خاك ·

و سپری شد روزهای ما پس مثل اینکه او و ما بودیم کمدرخوابمان سیر میکردیم عالم را

و وحشت زده بود درمیان که نزدیك بود قلب او از ترس روز جدائی شکافته شود ·

و میگفت وقتیکه حرکت ، نزدیك شد درحالیکه اشکش بتحقیق که

خطّی در گونه چین خورده اش مسطور کرد .

ای کسیکه منزل کردی در احشاء من و میگذاری مرا در معرض هراس و گرسنگی و برهنگی .

پس بسوی چه کسی جز تو پناهگاه برای ماست اگر پیش آمد های روزگار از حد بگذرد یا بلیّه ای عارض گردد .

پس پاسخ دادم او را و چشم کوبه جدائی او بود که میبارید بر گونه ام دانه های اشك سرخی را .

شما امانت خدائید چنانچه شخص من امانت سپرده حیدر بهترین خلق خدا هستم .

ای مونس من در تنهائی من وقتیکه مشاهده کند نکیر و منکر را در قبر .

من امید بتو دارم نمیبینم آن دو شخص را مگر اینکه بشیر و مبشر پرسنده من باشند .

پس بحق مردیکه امین دانستم ایشان را بر مکنون سرّت از جهت معرفت و خبر دادن .

اینکه ببخشی گناهان بنده ای را که فرود آمده بپناه کسیکه لازم و واجب کردی طاعت او را بر همه عالم .

منیکه نه پارساء پرهیزکار بوده و نه دوری کننده از گناه و نه روزی به بینوائی کمك کرده ام .

لیکن دستم بر یسمان ولایت و محبّت شما بند شده برای اعتماد بشما و برای ما باین افتخار است .

ای یاری کننده اسلام هنگامیکه پایه های آن کج شده بود پس استوار شد بدون شك و تردیدی .

و ذلیل کننده عزّت کفر بعد از نگهداری سخت و بلندی اطراف و پایه ها .

شما را قسم میدهم بخدا درباره بنده ایکه به پناه شما آمده و متحصّن بولایت شما گردیده است نظر فرمائید .

بدرستیکه من بعنوان میهمانی و پناهنده گی آمدم شما را و برای هر پناهی میهمان حقّی بر میزبان و پناهنده است .

تمام شد جزء ۱۲ (بخش دوّم) جزء ششم عربی از کتاب الغدیر و درکنار آن جزء هفتم متن و ۱۱ و ۱۲ ترجمه خواهد آمد . انشاءالله

و نیست توفیقی مگربخدا که بر او توکّل نموده و بسوی او بازگشت میکنم .

((محمد ، شریف رازی))

فهرست

موضوع | صفحه


مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی